

پاسخ

بہ شبہات احمد الکاتب

استاد علامہ

سید سامی البدوی

مترجم :

ناصر ربیع

پاسخ

به شبهات احمد الکاتب

استاد علامه

حجة الاسلام والمسلمين سيد سامي البدری

مترجم: ناصر ربیعی

جلدهای

۱-۲-۳-۴



شناسنامہ کتاب

اسم کتاب:	پاسخ بہ شبہات احمد الکاتب
مؤلف:	سید سامی البدوی
مترجم:	ناصر ربیعی
ناشر:	انتشارات انوار الہدیٰ
نوبت چاپ:	اول - بہار ۱۳۸۰
چاپخانہ:	مہر
تعداد صفحات:	۵۴۱ صفحہ
تعداد:	۳۰۰۰ نسخہ
شابک:	۹۶۴ - ۶۲۲۳ - ۴۹ - ۴

لیتوگرافی امام سجادؑ / ۷۷۵۷۴۶۹

تمام حقوق چاپ و نشر متعلق بہ مترجم است.

محاسن در محاسن است و جمال در صحراست

کجائید تا بیابید؟

کجایید تا بدانید؟

کجایید ای خفتگان بیدار؟

کجایید ای وامندگان در شبهای دیجور دنیا؟

کجایید ای جویندگان حیات؟

کجایید ای نابردگان رنج؟

کجایید ای نایافته گان گنج؟

به او قسم که گنج در خرابه است

بی اشک نتوان دید!

بی اشک نتوان رهید!

بی اشک نتوان رسید!

بی اشک نتوان دمید!

بی اشک نتوان جهید!

بی اشک نتوان چشید!

بی اشک نخواهید فهمید!

راه در بیراه نیست!

و سعادت در دست تهی است!

دستم که پر ز پوچ است از راست قامتیهاست

پیچک شدن در این باغ راز خجسته فانی است.

خواسته ها هویدا است

یافته ها نیز عیان است

دنیا با بلایش خوش است

مردن با دردش خوش است

مرفهان بی درد از دریافت این معانی دستشان قاصراست و بی تقصیر!!
پیام جاودانه‌ات در گوش جانها، این ابیات سید الشهد علیه‌السلام است
که به راستی منطبق بر جهانشیر است

او که با شمشیرش دیگر باره بر خواهد خاست:

فان نُهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمَا
و ما ان طَبَّنا جَبْرٌ و لكن
فقل للشامتين بنا أفيقوا
وان نُهَزِمَ فغير مهزَمينا
منايانا و دولة آخرينا
سيلقى الشامتون ما لقينا

جهانشیر! بر من مویه کن!

جهانشیر! بر من گریه سرده!!

جهانشیر فقط جهانشیر است!!

همین!

از دلخواهان هوئی خواهان

ناصر ربیعی

لا اله الا الله



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ

وَأُولَٰئِكَ هِيَ الْآيَاتُ الْعُلَىٰ

وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ



فهرست

- ۱۵ آشنایی با مؤلف
۱۶ تقدیرنامه‌ها

جلد اول

- ۱۹ مقدمه مؤلف

فصل اول

- ۲۵ شبهه اول: شیعیان و اعتقاد به دوازده امام علیهم‌السلام

فصل دوم

شبهه دوم: به دستور شخص نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هر

امام از امامان دوازده گانه علیهم‌السلام توسط امام قبل از

- ۳۵ خویش به امامت منصوب می‌شود

فصل سوم

- ۴۳ شبهه سوم: اعتقاد شیخ صدوق به امامت دوازده امام علیهم‌السلام

فصل چهارم

شبهه چهارم: آیا زراره در حال عدم شناخت امام زمان

۴۷

خود وفات یافت

فصل پنجم

۵۳

شبهه پنجم: کتاب اصول کافی و روایات عدد امامان علیهم السلام

فصل ششم

۶۱

شبهه ششم: جانشینی امام هادی علیه السلام و قول به بداء

فصل هفتم

۶۹

شبهه هفتم: کتاب سلیم بن قیس

۷۵

نظریه صحیح درباره کتاب سلیم بن قیس

۷۶

نظریه نعمانی درباره کتاب سلیم

۷۷

نظریه ابن ندیم درباره کتاب سلیم

فصل هشتم

۸۱

شبهه هشتم: سندهای روایات امامان دوازده گانه علیهم السلام در نزد فریقین

۹۱

فصل نهم: اثبات امامت امامان اهل بیت علیهم السلام در تورات و انجیل

۹۸

پیوست

۹۹

ابان بن ابی عیاش

۹۹

ابراهیم بن عمر یمانی

۱۰۰

ابراهیم بن هاشم قمی

۱۰۰

احمد بن محمد بن عیسی

۱۰۱

احمد بن عیسی جهنی

۱۰۲

سعد بن عبدالله اشعری قمی

۱۰۲

سلیم بن قیس

۱۰۲

عبدالله بن مسکان

۱۰۲	علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن قمی
۱۰۳	علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی
۱۰۳	محمد بن ابی عمیر
۱۰۵	محمد بن حسن بن احمد ابن ولید
۱۰۶	محمد بن حسن بن فروخ صفّار
۱۰۶	محمد بن یحیی عطّار ابوجعفر قمی
۱۰۶	يعقوب بن زید
۱۰۶	عمر بن اذینه
۱۰۷	زرارة بن اعین

جلد دوّم

فصل اوّل

۱۱۱	شبهه دهم: دوازده امام حجت‌های خداوند هستند
۱۱۸	اراده و مشیت خداوند در آل محمد <small>علیهم‌السلام</small>
۱۲۱	در مکتب اسلام حکومت حق کیست؟
۱۲۵	مسئله شوری
۱۲۶	مسئله بیعت

فصل دوّم

۱۳۱	شبهه یازدهم: تأملی در مقاله دکتر بغدادی وردّ او بر شهید صدر (ره)
-----	--

فصل سوّم

۱۳۵	شبهه دوازدهم: احتجاج علی <small>علیه‌السلام</small> به حدیث غدیر
-----	--

فصل چهارم

۱۴۳	شبهه سیزدهم: سقیفه به روایت عمر
۱۴۵	داستان سقیفه
۱۴۹	اجتماع کنندگان در منزل فاطمه <small>علیها‌السلام</small>

فصل پنجم

- ۱۵۵ شبهه چهاردهم: شورای شش نفره در روایت عمرو بن میمون
۱۵۳ داستان شوری
۱۶۲ ناله علی علیه السلام از قریش

فصل ششم

- ۱۶۹ شبهه پانزدهم: بیعت اجباری علی علیه السلام
۱۷۸ ردی بر قاضی عبد الجبار معتزلی

فصل هفتم

- ۱۷۹ شبهه شانزدهم: متعه حج و عبرت‌گیری از این داستان
۱۸۰ عمره و حج در اسلام
۱۸۲ عمره و حج در جاهلیت
۱۸۲ حجة الوداع
۱۸۳ موضع‌گیری قریش نسبت به حج تمتع
۱۸۵ حج در عهد ابریکر
۱۸۵ حج تمتع در عهد عمر
۱۸۷ حج تمتع در عهد عثمان
۱۸۷ موضع علی علیه السلام درباره حج تمتع
۱۸۸ حج تمتع در عهد معاویه
۱۹۰ حج تمتع در عهد زبیر
۱۹۱ حج تمتع نزد بنی مروان
۱۹۲ حج تمتع در عهد بنی عباس
۱۹۲ عبرت آموزی از داستان حج تمتع

فصل هشتم

- ۱۹۷ شبهه هفدهم: سوالات دکتر شرقاوی پیرامون نظریه تنصیص

جلد سوم

مقدمه

۲۲۵

فصل اول

شبهاتی از کتاب تطور الفكر السياسی الشیعی من السقیفة الی

۲۲۹

ولایة الفقیه و پاسخ به آنها

۲۲۹

شبهه هیجدهم: علی علیه السلام خلیفه رسول خدا است علیه السلام

۲۴۵

شبهه نوزدهم: روش حضرت علی علیه السلام در پذیرش بیعت

۲۴۹

شبهه بیستم: علی علیه السلام از ابوبکر افضل است.

۲۵۳

شبهه بیست و یکم: دلالت حدیث غدیر نزد سید مرتضی (ره)

۲۶۳

شبهه بیست و دوم: علی علیه السلام با حدیث غدیر احتجاج کردند.

۲۶۷

شبهه بیست و سوم: صحابه و حدیث غدیر

۲۷۵

شبهه بیست و چهارم: روایتی جعلی منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام

۲۸۱

شبهه بیست و پنجم: امام حسن علیه السلام از حقیقتش صرف نظر نکرد.

۲۸۵

شبهه بیست و ششم: وصیت در نهضت امام حسین علیه السلام

۲۸۹

شبهه بیست و هفتم: امام سجاد علیه السلام و وصیت

۲۹۷

شبهه بیست و هشتم: حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله

۳۰۱

شبهه بیست و نهم: عقیده نسل‌های اول شیعه درباره امامت

۳۱۳

شبهه سی ام: اشعری و روایات عبدالله بن سبا

۳۲۵

شبهه سی و یکم: عبدالله بن سبا

۳۲۹

شبهه سی و دوم: نص و بیعت

فصل دوم

۳۳۵

پاسخ به نامه‌های خوانندگان

۳۳۶

نامه احمد الکاتب

۳۳۹

پاسخ من به نامه

۳۴۴	نامه‌ای دیگر
۳۴۸	نامه سوم
۳۵۱	پاسخ هر دو نامه

جلد چهارم

فصل اوّل

۳۵۵	شبهه سی و سوّم: عقیده شیعیان بعد از شهادت امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۳۵۸	اوّلین قضیه: پراکندگی اصحاب امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۳۸۱	دوّمین قضیه: وقوع حیرت در ابتدای غیبت کبری

فصل دوّم

	شبهه سی و چهارم: امامت بعد از امام حسن <small>علیه السلام</small> و امام حسین <small>علیه السلام</small>
۳۸۷	در دو برادر جمع نگردد
۳۸۸	نظر حسن بن علی نوبختی
۳۸۹	نظریه اشعری قمی
۳۹۰	نمونه هایی از روایات

فصل سوّم

	شبهه سی و پنجم: روایات اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در تشخیص هویت امام مهدی موعود (عج)
۳۹۳	
۳۹۶	توضیح شیخ ابوسهل نوبختی بر روایات هر دو غیبت
۳۹۷	توضیح نعمانی بر اخبار هر دو غیبت
۴۰۰	توضیح شیخ صدوق بر روایات غیبت
۴۰۱	توضیح مرحوم طبرسی درباره غیبت
۴۰۳	روایات حسن بن محبوب و معاصرینش درباره مهدویت
۴۰۳	غیبت کبری

- ۴۱۸ روایات دو غیبت صغری و کبری
- ۴۲۱ مهدی علیه السلام دوازدهمین امام است
- ۴۲۲ مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام است
- ۴۲۶ مهدی علیه السلام دوازدهمین امام و از نسل امام صادق علیه السلام است
- ۴۲۶ مهدی علیه السلام دوازدهمین امام و از نسل امام کاظم علیه السلام است
- ۴۲۹ مهدی علیه السلام از نسل امام رضا علیه السلام است
- ۴۳۰ علائم و نشانه‌های ظهور و سیرت حضرت مهدی علیه السلام
- ۴۴۲ مهدی علیه السلام در روایات اهل سنت
- ۴۴۳ قسمتی از کتاب الملاحم
- ۴۴۳ مهدی از اهل بیت علیهم السلام است
- ۴۴۴ مهدی از نسل فاطمه علیها السلام است
- ۴۴۵ مهدی از نسل امام حسین علیه السلام است
- ۴۴۵ روایاتی چند از علی علیه السلام در ملاحم
- ۴۴۷ روایاتی از ابن عباس در ملاحم
- ۴۴۷ روایاتی از امام باقر علیه السلام در ملاحم
- ۴۵۱ خروج مهدی (عج) از مکه
- ۴۵۲ دجال
- ۴۵۳ خلاصه و نتیجه مطالب

فصل چهارم

- شبهه سی و ششم: استدلال متکلمین شیعی در غیبت صغری بر
- ۴۵۵ وجود امام زمان (عج)
- ۴۵۶ استدلال ابوسهل نوبختی
- ۴۵۹ رد ابن قبه بر علی بن بشار
- ۴۷۴ روش ما در اثبات وجود امام زمان (عج)

فصل پنجم

شبهه سی و هفتم: ضرورت وجوب ایمان به مهدی موعود(ع)

۴۷۹

و فرزند امام عسکری(ع) بودن او

فصل ششم

۴۸۷

پاسخ چهارده سؤال احمد الکاتب در مورد امام زمان(عج)

فصل هفتم

۵۰۷

مکاتبات بین مؤلف و احمد الکاتب

۵۰۷

اولین نامه

۵۱۰

پاسخ اولین نامه

۵۱۸

دومین نامه احمد الکاتب

۵۲۳

پیوست نامه دوم

۵۲۵

پاسخ دومین نامه

۵۳۷

نکته

۵۴۰

کسانیکه برای مؤلف نامه نوشتند

آشنایی با مؤلف

استاد سید سامی البدری در سال ۱۹۴۵ میلادی در بغداد بدنیا آمد. بعد از به پایان رسانیدن تحصیلات دبیرستان در رشته پزشکی به مدت شش سال تحصیل کردند و سپس در سال ۱۹۷۹ میلادی برای تکمیل تحصیلات در علوم اسلامی به قم مهاجرت کردند. وی با خطوط و زبانهای باستان شرق آسیا آشنایی دارند و بیش از یک ربع قرن همّت خویش را وقف مطالعه، بحث و کاوش در عقاید اسلامی و علوم قرآنی، سیره، حدیث و تاریخ پنج قرن اول اسلامی نمودند که مقارن با فرهنگ تمدن گذشته بوده است.

وی صدها سخنرانی درباره تفکر اسلامی، امامت اهل بیت علیه السلام، تاریخ اسلامی و تاریخ تمدنها در مدارس علمیه عراقی واقع در قم و همچنین سمینارها و گردهمایی های متعدد در ایران و انگلستان و عراق داشته اند.

تألیف های ایشان عبارتند از:

۱ - پاسخ به سلیمان العوده در رساله فوق لیسانس خویش که عنوان عبداللّه بن سبأ را با خود به یدک می کشید.

۲ - دعای ابراهیم و اسماعیل هنگام ساختن کعبه معظمه

۳ - مقدمه ای بر فلسفه تاریخ

۴ - شبهات وردود (پاسخ به شبهات احمد الکاتب)، کتاب حاضر

۵ - البشارات، شماره اول

۶ - قرآن و دانش باستان شناسی، شماره اول

۷ - سیره نبوی، بصورت مختصر و تحقیقاتی جدید

۹ - مرگ ناگهانی وقوانین پزشکی قانونی واحادیث اهل بیت علیهم السلام

۱۰ - بحثی قرآنی و توراتی درباره بشارت پیامبری رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل

بیتش علیهم السلام همراه با تحقیقاتی عبری و سریانی و یونانی و آرمی و در این باره.

تقدیر نامه ها

بسمه تعالی

استاد محترم، اندیشمند و بزرگوار، جناب حجة الاسلام والمسلمین سید سامی البدری، سلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

سه جلد از کتاب (شبهات وردود) پاسخ به شبهات احمد الکاتب حضرت تعالی را با دقت مطالعه نمودم. شما را محققى موضوعی و توانا یافتم، که هیچ حجتی را برای طرف مقابل بدون پاسخ نگذاشته‌ای تا بطلانش را به اثبات برسانی.

از خداوند مسئلت می‌کنم که شما را در چنین بحث‌های مفید و سودمندی مورد عنایت قرار دهد.

از برادران ایمانی می‌خواهم که شما را در نشر بیشترین کتاب کمک نمایند.

العسکری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الميامين.
بسیاری از مطالب کتاب (شبهات وردود) پاسخ به شبهات احمد الکاتب منتشر شده در سه جلد را مطالعه کرده و آنرا در رد شبهات ایجاد شده علیه امامت بالمعنی الاخص در نزد شیعه امامیه را کافی یافتم.
خداوند به مؤلف آن (البدری) ثواب عنایت فرمایند و از حق تعالی مسئلت دارم که توفیق ایشان در خدمت به اسلام و تشیع را دو چندان گرداند.
انه حميد مجيد والسلام على جميع الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه و رحمه الله و برکاته.

کاظم الحسینی الحائری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت علامه محقق حجة الاسلام والمسلمین سید سامی البدری، دامت
افاضاته العالیه.

سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

هدیه شما که سه جلد از کتاب پراج (شبهات وردود) پاسخ به شبهات احمد
الکاتب است به دستم رسید.

بیشتر آن را مطالعه کرده و آن را در بالاترین درجه دفاع از حریم ولایت الهیه
ووصایای قطعی نبوی یافتیم. سبک مناظره شما بنده را به وجد آورد و تتبع و تحقیق
شما در رد کاتب کاذب را ستودم.

و چه عجب از کسی که از نسل شجره طیبه‌ای است که اصل آن ثابت و فرعش
در آسمان باشد.

از خداوند عزیز تقاضای تایید و تسدیدش را دارم و تقاضا دارم که حقّ تعالی من
و برادران ایمانی را در استفاده از آن یاری فرمایند.

خادم اهل علم و عمل

مجتبی العراقی

مقدمه

انچه در پی می آید تلاشی بس کوچک در رد شبهات جهت داده شده بر علیه اسلام و مذهب تشیع است.

داستان ایجاد شبهات علیه مذهب تشیع به مفهوم خاص آن^(۱)، ریشه در گذشته و تاریخی بلند دارد. وبی گمان جز با ظهور منجی عالم بشریت قائم آل محمد ﷺ به پایان نخواهد رسید.

۱- این مفهوم به معنای اعتقاد به امامت دوازده امام معصوم ﷺ از اهل بیت پیامبر ﷺ که حائز همه مراتب وجودی آن حضرتند به جز نبوت و تعداد همسران. این نحوه اعتقاد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را به آنان ملحق می سازد جز آنکه آن بانو فاقد مرتبه حکم است. آنان معتقدند که مهدی موعود ﷺ که پیامبر ﷺ به آمدنش در آخر الزمان خیر داده، محمد بن حسن عسکری متوفی سال ۲۵۵ هجری قمری است. که به امر خداوند از دیده‌ها غایب گشت. وی را دو غیبت صغری و کبری است. در غیبت صغری بوسیله نواب خاص اربعه با مردم در ارتباط بودند و چون نایب چهارم بدرود حیات گفت خبرش منقطع غیبت و کبری آغاز گردید. و چنین امر فرمودند که مردم در غیبت کبری به راویان حدیث و فقیهان عادل رجوع کنند، "اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادینا فانهم حجتی علیکم و انا حججة الله علیهم".

او چون پدرانش مردم را به انتظار فرج امر فرمودند تا در آخر الزمان در حالیکه حضرت مسیح ﷺ در کنار اوست، حق تعالی بوسیله آنان بهترین دوران زمین را محقق فرمایند. «ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون» (انبیاء/ ۱۰۵)

«وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیامة یرثون علیهم شهیداً». (نساء/ ۱۵۹)

این مفهوم در بطن خویش لزوم جنگ زدن به آنان و بیزاری جستن از دشمنانشان خصوصاً ناصبین را دارد، همان کسانی که آنان را از منزلت و مقام الهی شان دور ساختند.

در مقابل این مفهوم خاص، تشیع را مفهوم عامی است که اهل سنت به آن روی آوردند، و آن به معنای مقدم دانستن حضرت امیر بر ابوبکر، عمر و عثمان است. این نوع از تشیع را بدعت صغری نامیدند و نوع دومش را تشیع غالی نام نهادند.

اما مفهوم خاص تشیع را بدعت کبری ورفض نامیدند و پیروانش را رافضه گفتند و احتجاج به روایات آنان را فاقد اعتبار دانستند چرا که به منزلت ابوبکر و عمر ارجحی نمی نهند. (ر.ک: میزان الاعتدال و مقدمه تهذیب التهذیب ابن حجر.)

و این درست شبیه برانگیختن شبهات توسط اهل کتاب علیه رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله است که جز با هبوط حضرت مسیح علیه السلام، پیامبر متعبد به احکام شریعت محمدی بر چیده نخواهد گشت. همانگونه که اهل کتاب به رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند و شروع به اشاعه شبهات یکی پس از دیگری پرداختند، عاملی که باعث مقابله علمای اسلام با آن گردید تا حجت خداوند اتمام یابد و موانع وصول به حق مرتفع گردد. *لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَيَحْيِيَ مَنْ حَيٌّ عَن بَيْتِنَا*.^(۱) الانفال / ۴۲.

اکثریت مسلمین نیز پیرو اهل بیت علیهم السلام نگشتند و به حلال و حرام آنان ارجحی ننهادند و به تواتر حدیث دوازده امام علیهم السلام و غیر آن اعتنائی نکردند و شروع به اشاعه شبهات یکی پس از دیگری نمودند. گاهی سند حدیث را ضعیف دانستند و گاهی دلالتش را تحریف نمودند و گاهی در تطابقتش به بیراهه رفتند، عاملی که باعث مقابله علمای شیعه با آنان گردید تا حجت خداوند بر آنان تمام و موانع رسیدن به حق مرتفع گردد. *لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَيَحْيِيَ مَنْ حَيٌّ عَن بَيْتِنَا*.

علی رغم نقش منفی شبهه که همانا محاصره حق و حقیقت و اصحاب آن است، آنرا نقش مثبتی است، در برانگیختن اصحاب حق و حقیقت و بالا بردن انگیزه آنان برای بحث و کاوش و تحقیق، عاملی که میدان فکر و نظر را غنا می بخشد و حقیقت را روشنی و جلا می دهد. پر واضح است که شبهه افکنان این نقش را مد نظر نداشتند.

آیا نقش شبهات مبلغین مسیحی در برانگیختن اراده عالم سنی مذهب، محمد رحمة الله عثمانی که منجر به تألیف کتاب «اظهار الحق»^(۲) او گردید، فراموش

۱ - سورة الانفال، آیه ۴۲

۲ - این کتاب یکی از بهترین کتابها در موضوع خویش است که در سال ۱۲۷۰ هـ ق (۱۸۵۴ م) بعد از مباحثه بین او و یکی از مبلغین مسیحی، در هند تألیف شد.

می شود؟ آیا نقش شبهات و پاسخ آنان (مبلغین مسیحی) در کتابشان «الهدایه» علیه کتاب اظهار الحق او و برانگیختن اراده عالم شیعی محمد جواد بلاغی و تألیف کتاب «الهدی الی دین المصطفی» و «الرحلة الی المدرسه» فراموش شدنی است؟ و آیا نقش شبهات صاحب «المغنی»^(۱) قاضی عبدالجبار در برانگیختن اراده سید مرتضی برای تألیف «الشافی فی الامامة»^(۲) فراموش می گردد؟ و آیا نقش شبهات کتاب «التحفة الاثنی عشریة» در برانگیختن انگیزه میر حامد حسین هندی در تألیف کتاب «عبارات الانوار»^(۳) به وادی نسیان سپرده می شود؟ آیا نقش شبهات در ربط دادن شیعه به مفهوم خاص آن (امامیة) به عبدالله بن سبا و برانگیختن انگیزه و همّت علامه امینی در تألیف الغدیر و همچنان در برانگیختن انگیزه و همّت علامه عسکری در تألیف «المائة والخمسون صحابی مختلق» و کتاب «رواة مختلقون» و کتاب «عبدالله بن سبا» به فراموشی سپرده می شود؟ و چنین شد که برگزیده ترین و بهترین کتابها در نبوت و امامت و تاریخ از نتایج این رد شبهات است.

من ادعا نمی کنم که مانند آن کباده کشان علوم عقلی و نقلی چیزی خواهم نگاشت بلکه تمام تلاشم معطوف آن خواهد بود که حقیقت را از میان گفتار مدعیان فراروی خواننده قرار دهم. چون شبهات شبهاتند و بسیاری از نویسندگان آنها در

بعد از آن جماعتی از مبلغین مسیحی کتاب الهدایه را علیه او نوشتند که در سال ۱۸۹۹ در مصر به چاپ رسید. سپس علامه بلاغی کتاب الهدی الی دین المصطفی را در دو جلد والرحلة الی المدرسه را در یک جلد به رشته تحریر در آورد.

- ۱ - جزء بیستم آن علیه امامیه به رشته تحریر در آمده است.
- ۲ - در چهار جلد به چاپ رسید و علامه عبدالزهراء الخطیب آنرا تحقیق کرده اند.
- ۳ - در اوائل قرن سوّم به زبان فارسی در هند به چاپ رسد. سپس توسط شیخ غلام اسلمی به عربی ترجمه شد.

علامه سید محسن الامین در کتاب خود، اعیان الشیعه درباره عبقات الانوار می نویسد: عبقات الانوار به فارسی، کتابی بی نظیر در گذشته و حال می باشد.

موارد زیادی از یکدیگر نان قرض می‌گیرند.

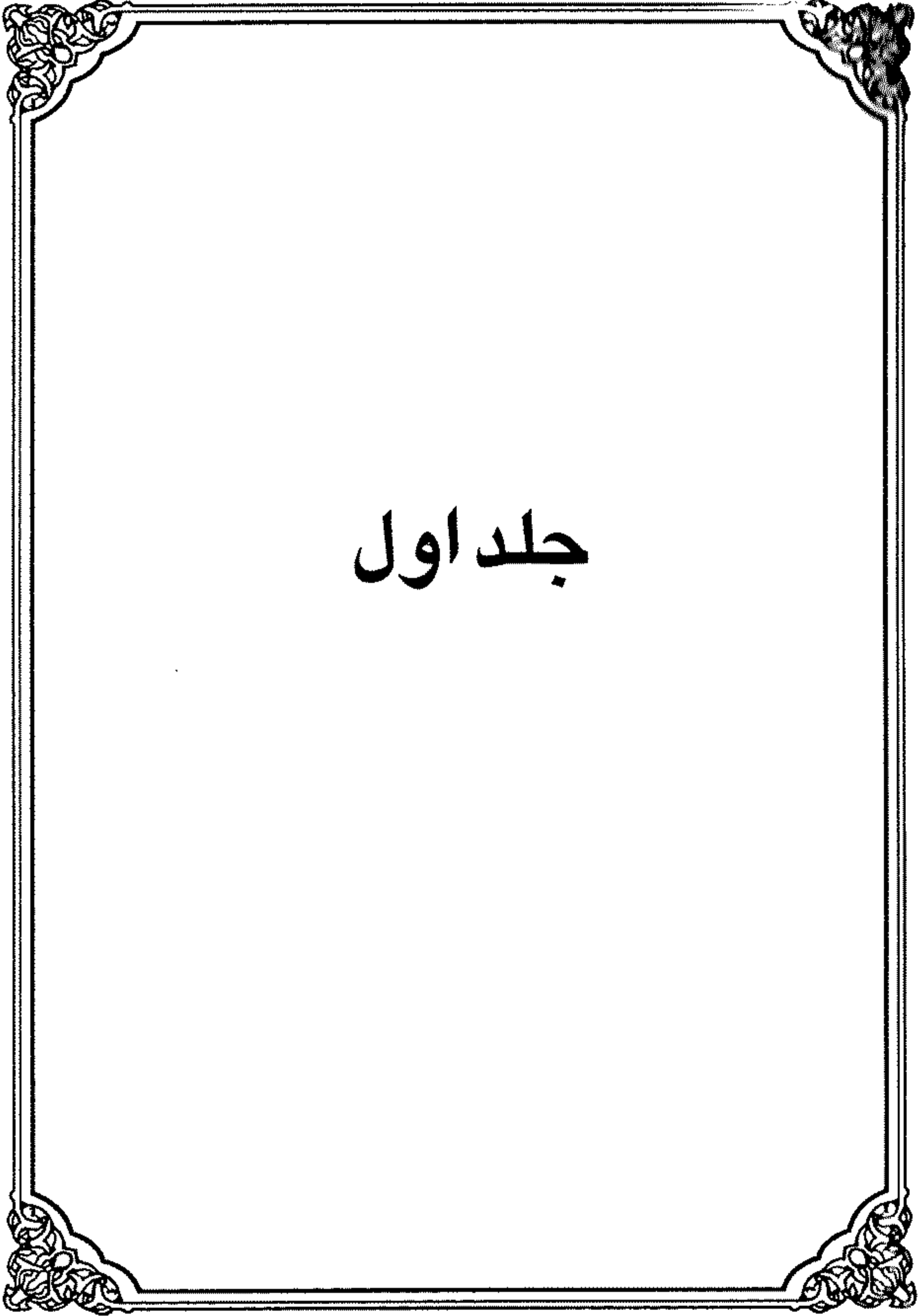
خواننده گرامیم! من در این پاسخ گوئی، متعرض شبهاتی شده‌ام که احمد الکاتب در نشریه خود (الشوری) ذکر کرده و در کتابهای سه گانه ضبط شده بر دیسکت رایانه‌ای بیان نموده است. نامبرده تولد امام زمان علیه السلام و غیبتش را منکر شده و آنرا ساخته ذهن نواب اربعه دانسته چنانکه بر درستی احادیث دال بر دوازده امام علیهم السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خط بطلان کشیده و ادعا کرده است که اثری از اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام در قرن سوم وجود نداشته و آنرا مولود قرن چهارم به بعد دانسته مضافاً اینکه اصل وصایت و تنصیف بر امامان علیهم السلام بعد از حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله را منکر شده و آنرا به عبدالله بن سبا نسبت داده است. این شبهات و غیر از اینها، گرچه تکرار شبهات زیدیه و معتزله و اهل سنت است و علمای ما هزاران صفحه و صدها کتاب در رد آنها نوشته‌اند ولی چنانکه گفتم تلاشم بر آن است که به شکل مختصری به رد شبهات پردازم و حق را فراروی جویندگان قرار دهم، چراکه، وقت بسیاری از آنان اجازه مراجعه به کتابهای بزرگ و مفصل را نمی‌دهد.

در این سرآغاز به نه شبهه مطرح شده از جانب احمد الکاتب در رابطه با اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام، به دلایلی که بر خواننده فهمیده و آگاه پرتسیده نیست، جواب خواهم داد.

امید که وقت آنان ضایع نگردد و کاستیها را بر من ببخشایند. که توفیتم همواره از اوست.

سید سامی البدری

قم المشرفه



جلد اول

فصل اول

شبهه اول:

«شیعیان و اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام»

احمد الکاتب می گوید:

اثری از اعتقاد به امامت دوازده امام علیهم السلام نزد شیعیان تا قرن سوم دیده نمی شود بطوریکه نوبختی در فرق الشیعه و علی بن بابویه در الامامة والتبصرة من الحيرة به آن هیچ اشاره ای نکرده اند.

من می گویم:

اتفاقاً علی بن بابویه در مقدمه کتاب الامامة والتبصرة من الحيرة به این مطلب اشاره کرده و ابراهیم بن نوبخت که معاصر نوبختی است آنرا ذکر نموده است. پس اعتقاد به امامت دوازده امام علیهم السلام در قرن سوم وجود داشته، چنانکه قبل از آن نیز بوده و از لابلای بحثهای کتاب این امر هویدا خواهد شد.

شبهه

استدلال به حدیث دوازده امام علیهم السلام دلیل متأخری است که متکلمان نیم قرن بعد از زمان حیرت آنرا بکار بستند.

به عبارتی این اعتقاد مولود قرن چهارم است. و اثری از آن نزد شیعیان قرن سوم دیده نمی شود بطوریکه علی بن بابویه صدوق در کتاب الامامة والتبصرة من الحيرة اشاره ای به آن نکرده، چنانکه نوبختی در کتابش فرق الشيعة و سعد بن عبد الله اشعری در المقالات والفرق ذکری از آن به میان نیاورده اند.

از اینجا روشن می گردد که شیعیان امامیه به عددی محدود از امامان عقیده نداشتند نبوده اند، حتی آنهاییکه معتقد به وجود امام محمد بن حسن العسكري علیه السلام بودند او را از ابتدا خاتم الائمه نمی دانستند.

و نوبختی در فرق الشيعة چنین می گوید: امامت در نسل امام دوازدهم علیه السلام تا قیامت استمرار خواهد یافت (این قول فرقه ای (از شیعه) است که معتقد به وجود فرزندی برای امام عسکری علیه السلام است).^(۱)

شیخ کفعمی در کتاب مصباح این دعا را از امام رضا علیه السلام درباره امام زمان علیه السلام نقل کرده: خداوندا! بر جانشینان او و امامان بعد از او درود فرست (مفاتیح الجنان محدث قمی صفحه ۵۴۲).^(۲)

۱ - بعبارتی احمد الکاتب می خواهد به این سخن تصریح کند که امام زمان آخرین امام نیست و برای این کار منبع معرفی می کند تا سخنش را مستدل جلوه دهد لذا به ذکر منبع معتقد به این عقیده اشاره کرده است و حال آنکه بحث در فرقه شیعه امامیه است! (مترجم)

۲ - نشریه الشوری شماره ۱۰ صفحه ۱۲-۱۰.

پاسخ:

در گفتار مذکور چند نکته قابل تأمل وجود دارد که به ترتیب آنها را ذکر خواهیم

کرد:

نکته اول:

اینکه علی بن بابویه صدوق به امامت دوازده امام علیهم السلام اشاره نکرده باشد، کلام باطلی است. ایشان در مقدمه خویش بر آن کتاب لزوم اعتقاد به امامت دوازده امام علیهم السلام را بیان کرده و از قضا در همان نسخه مورد استناد احمد الکاتب این عتیقه ابراز شده است. پس یا وی آنرا نخوانده و یا خوانده و از آن تغافل نموده و خواننده را به متن ناقص کتاب ارجاع داده است، چون حدیث آن نسخه به امام رضا علیه السلام خاتمه یافته و محقق کتاب سعی نموده آنرا با احادیث شیخ صدوق که از پدرش نقل کرده، کامل نماید.

و اما عبارت علی بن بابویه صدوق که چنین است:

اگر عدد آنان معین و محدود نبود روایات زیادی که حاکی از اخذ میثاق الهی از پیامبران و صالحان گذشته بود، بی معنی می گشت.

فرمایش امام صادق علیه السلام وقتی که از وی در باره نوح علیه السلام (آنگاه که کشتی او بر جودی به امر آنان قرار گرفت) سؤال شد، که آیا حضرت نوح علیه السلام عدد آنانرا می دانست، مؤید مدعاست. امام علیه السلام فرمودند: آری همانگونه که آدم علیه السلام عدد آنان را می دانست.

پذیرفتنی نیست که که عدد آنان نامشخص باشد در حالیکه آدم ابوالبشر و پیامبران مبعوث شده از نسل وی از آن آگاه باشند. مضافاً اینکه حدیث لوح و حدیث صحیفه مختومه و حدیث جابر که در صحیفه فاطمه علیه السلام آمده قابل تأویل و توجیه نیستند.

این گفتار مرحوم ابن بابویه «که اگر عدد آنان معین نبود» سخنی است که بر رد

عقیده زیدیه فرموده‌اند زیرا آنان حدیث دوازده امام علیهم‌السلام را جعلی می‌دانند (۱) استدلال آن مرحوم به حدیث لوح و حدیث صحیفه مختومه و حدیث جابر که در صحیفه فاطمه علیها‌السلام وارد شده بیانگر اعتقاد آن مرحوم به درستی روایات را می‌رساند.

نکته دوم:

جناب ابراهیم بن نوبخت (متوفی ۳۲۰ هجری) به عقیده امامت دوازده امام علیهم‌السلام در کتاب خود یاقوت الکلام اشاره نموده است. این کتاب قدیمی‌ترین کتاب کلامی شیعه و مؤلفش از بزرگان قرن سوم هجری است که معاصر جناب علی بن بابویه بوده است. و این کتاب مورد قبول شیعیان قرار گرفته و نسل به نسل آنرا انتقال داده تا به دست علامه حلی رسید و ایشان نیز کتاب را شرح نموده، نامش را انوار الملکوت فی شرح الیاقوت نهاد.

اینک عین عبارت نویسنده یاقوت الکلام و شرح علامه حلی را ذکر می‌کنیم. ابراهیم بن نوبخت می‌نویسد: نقل اصحاب ما در اعتقاد به امامت بعد از حضرت علی علیه‌السلام و بر شمردن نامهای آنان از قول پیامبر (ص) به تواتر رسیده و حال روایات دال بر ذکر نام امامان علیهم‌السلام، یکی پس از دیگری چنین است مضافاً بر اینکه کتابهای آسمانی گذشته بر امامتشان دلالت کرده و نام آنان را بر شمرده‌اند. در این خصوص روایت مسروق که به آن اعتراف و اذعان دارند بسیار بارز و درخور تأمل است.

علامه حلی در شرح این سخن چنین نوشته است: اما امامت سائر امامان علیهم‌السلام بعد از حضرت علی علیه‌السلام از چند جهت آشکار می‌شود. اول: این احادیث

۱ - ممکن است کسی بر این استدلالها خرده بگیرد، آنرا بپذیرد یا رد نماید، حرفی نیست. مؤلف محترم در مقام ابطال ادعای احمد الکاتب بر آمده که مدعی عدم وجود این عقیده در قرن سوم هجری شده، که به حق سخن رانده است. (مترجم)

متواتر دال بر امامتشان و ذکر نامشان از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بطوریکه شیعیان به تواتر، این حدیث را نقل کرده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام فرمودند: این فرزند من امام است، امام زاده است، برادر امام است و پدر نه امام، که نهمین آنان قائمشان می‌باشد^(۱) و احادیث متواتر دیگری را نیز نقل کرده‌اند.

دوم: نص و عبارت تعیین امامی بعد از امامی دیگر از تواتر حدیث شیعه بالاتر است.

سوم: نامشان و نص بر امامتشان در کتابهای انبیاء دیگر چون تورات و انجیل موجود است.

چهارم: روایات دشمنان اهل بیت علیهم السلام در تعیین آنان از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت دال بر مقصود است چنانچه در روایات مسروق از عبدالله بن مسعود که به آن اعتراف دارند، آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله به ما عهد کرد که بعد از او دوازده خلیفه باشند، به عدد بزرگان بنی اسرائیل و چنان است حال روایات منقول از غیر او. (۲)(۳)

نکته سوم:

مؤلفین کتابهای الفرق و المقالات بر فرض دوئیت، در صدد جمع اقوال گوناگون در باره فرقه‌های مختلف و آنچه به آنها نسبت داده می‌شود، بودند و هیچگاه در مقام بحث و استدلال بر نیامدند و از اینجاست که باید گفت: نباید هیچگاه نویسندگان را چون آینه‌ای تابان که منعکس کننده فکر استدلالی فرقه‌ها و مذاهب باشد در نظر گرفت. در نتیجه فقدان حدیث دوازده امام علیهم السلام در این دو کتاب در

۱ - قال النبی (ص) للحسین (ع): هذا ابني امام، ابن امام، أخو امام، أبو أئمة تسعة، تاسعهم قائمهم.

۲ - مانند جابر بن سمرة، حذيفة بن اسيد، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، ابو جحيفة.

۳ - انوار الملکوت صفحه ۲۲۹.

مقابل ذکر امامتشان در یاقوت و الامامة و التبصرة من الحيرة که معاصر با آن بوده‌اند، به پیشیزی در مورد استدلال بر عقیده شیعه امامیه نمی‌ارزد. (۱)

نکته چهارم:

اما ادعای احمد الکاتب در اینکه نوبختی معتقد به استمرار امامت در فرزندان امام دوازدهم علیه السلام تا سرانجام دنیا است، توهمی بیش نیست. عین عبارت نوبختی چنین است: فرقه دوازدهم، شیعه امامیه معتقد است که حق تعالی را حجتی بر روی زمین از فرزندان حسن بن علی علیه السلام است (که امام زمان باشد) و بی‌گمان امر خداوند تحقق‌پذیر است (یعنی چنین چیزی حتماً شدنی است). او جانشین پدرش بر همان راه و روش و سنت پدرانش می‌باشد (و چون آنان عمل خواهد نمود). چنانچه امامت در دو برادر به جز حسین علیه السلام جایز نباشد و امامت تنها در اعقاب و فرزندان حسن بن علی علیه السلام استمرار خواهد یافت تا دنیا بسر آید.

نوبختی خود به شرح عبارتش مبادرت ورزیده و می‌گوید: ما در برابر گذشته خاضع هستیم. امامت حسن بن علی علیه السلام مقارن وفاتش بسر آمد. و معترف و معتقدیم به اینکه او را فرزندی است که قائم خواهد بود و اوست امام بعد از پدرش تا آن هنگام که دعوتش را به اذن خداوند آشکار نماید، همانگونه که پدرانش کردند. عین عبارت منسوب به عبدالله اشعری نیز چنین است:

ما معتقد به امامت حسن بن علی علیه السلام هستیم که با وفاتش بسر آمد و

۱ - اینکه این دو کتاب از دو شخص باشند بین محققان اختلاف نظر است بطوریکه عده‌ای آنها را یک شخص دانستند، علامه شیخ فضل الله زنجانی معتقد است که کتاب المقالات اثر نوبختی است، ولی استاد عباس آشتیانی از اثر سعدالله اشعری می‌داند که معاصر نوبختی است.

معتقدیم به اینکه او را فرزندی است که جانشینش باشد و او امام بعد از حسن بن علی علیه السلام است. او در این حالت به اذن خدا پنهان و ترسان است تا آن هنگام که به اذن خدا دعوتش را آشکار نماید

و اضافه می‌کند: اخبار صحیحه فراوانی وارد شده که ولادت قائم بر مردم پنهان و ذکرش در نزد آنان مهمل خواهد بود.

با فرض صحّت ادّعای احمد الکاتب در مورد نوبختی مؤلف کتاب فرق الشیعه، در اینصورت می‌بایست نظر و دیدگاهش را علمای شیعه چون شیخ صدوق و شیخ مفید که معاصر او بودند و هر کدام از آنان به مقابله با شبهات جهت داده شده بر علیه اعتقاد به دوازده امام علیهم السلام برخاسته بودند، ذکر و ضبط می‌شد خصوصاً وقتی که بدانیم شیخ مفید در کتابش "العیون والمحاسن صفحه ۳۲۱" آورده است: فرقه‌ای وجود دارد که معتقد است امام بعد از حسن عسکری علیه السلام فرزندش محمد است. ولی او وفات یافته و در آخر الزمان زنده خواهد شد و باشمیر قیام خواهد کرد

آری ابن الندیم ذکر کرده ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی معتقد بود که امام محمد بن الحسن علیه السلام است ولی در غیبتش در گذشته است و امامت در فرزندانش تا قیامت استمرار خواهد یافت، که این عقیده و دیدگاه قبل از او وجود نداشته است. (۱)

اما محقق شوشتری ساحت ابوسهل را از این عقیده پاک می‌داند چون نظرات شخص ابن ندیم را فاقد اعتبار می‌داند. (۲)

۱ - الفهرست، ابن الندیم، ص ۲۲۵.

۲ - ر.ک: قاموس الرجال، ص ۸۷، شرح حال اسماعیل بن علی (ابو سهل نوبختی). در مقدمه فصل بیستم محقق شوشتری آورده است که: فهرست ابن الندیم در آن حد دارای اعتبار نیست چون روش او چنین بوده که کتابی را از کتابی دیگر می‌نگاشته و بسیار اتفاق می‌افتاد که

و مؤید سخن محقق شوشتری، عدم ذکر این عقیده منسوب به ابوسهل از جانب شیخ صدوق که معاصر ابن ندیم بوده و همه سعیش را در رد شبهات عصر غیبت معطوف داشته، می باشد. همانگونه که شیخ مفید چنین بوده است.

نکته پنجم:

آنچه احمد الکاتب از کفعمی از دعای منسوب به امام رضا علیه السلام نقل کرده، باید گفت که ادعائی بیش نبوده و صحّت انتسابش به امام هشتم علیه السلام محرز نیست و اصل دعا روایتی جعلی است که در باره آن سخن خواهیم گفت.

خلاصه مطلب:

و بدین ترتیب بطلان مدّعی احمد الکاتب مبنی بر اینکه اثری از اعتقاد به امامت دوازده امام علیهم السلام در قرن سوّم وجود نداشته، آشکار می گردد. بطوریکه او یا از مقدمه کتاب علی بن بابویه و کتاب ابن نوبخت غافل شده یا تغافل نموده است. این دو مؤلف در قرن سوّم هجری می زیستند و اعتقاد آنان به امامت دوازده امام علیهم السلام به صراحت ذکر شده است. علاوه بر اینکه او عبارت نوبختی را به دلخواه

کتابها دچار تحریف (عمدی یا غیر عمدی) شوند.

وی ابوبکر جعابی محمد بن عمر را به عمر بن محمد تبدیل کرده و علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم را علی بن اسماعیل بن میثم پنداشته و گمان برده که او اولین متکلم شیعی مذهب است در حالیکه او از شاگردان هشام بن حکم بوده است چنانکه یقظین پدر علی بن یقظین را شیعه دانسته که اموال را برای امام صادق (ع) حمل می کرد ولی خبرش به منصور و مهدی رسید ولی خداوند کیدشان را از او برگرداند، در حالیکه علی بن یقظین شیعه امامی بوده و اموال را برای امام کاظم (ع) حمل می کرد و خبرش به هارون رسید.

اما یقظین یکی از مبلغین بنی عباس بوده و از دشمنان امام صادق (ع). چنانچه فضل بن شاذان رازی سنی مذهب را فضل بن شاذان نیشابوری شیعه امامی دانسته است. جلد اول، ص ۵۱، قاموس الرجال.

خویش تفسیر کرده است. ما در فصل هفتم و هشتم این کتاب وجود احادیث دال بر امامت دوازده امام علیهم السلام در عهد یازده امام علیهم السلام را ثابت خواهیم کرد. علاوه بر این در فصل نهم نیز ثابت خواهیم کرد که تحدید امامان بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و محدود ساختن آنها به دوازده امام علیهم السلام از جمله بشارتهایی است که در کتابهای انبیاء گذشته نیز در کنار بشارت رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است.

فصل دوم

شبهه دوم:

«به دستور شخص نبی مکرم اسلام ﷺ هر امام از»
«امامان دوازده گانه ﷺ توسط امام قبل از خویش به امامت»
«منصوب می شوند.»

احمد الکاتب می گوید:

امامان فقط هنگام وفات از نام جانشینان خویش مطلع می گردند.

من می گویم:

در روایت صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که به اصحابشان فرمودند: آیا می پندارید که امر امامت به دلخواه ما است و به هر کس که بخواهیم آنرا می سپاریم؟ بخدا هرگز چنین نیست بلکه عهد و پیمانی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و سپس به مردی از مردی دیگر تا به صاحب این امر برسد. (۱)

۱ - انه قال لاصحابه: أترون ان الامر الينا نضعه فيمن شئنا؟ كلاً والله عهد معهود من رسول الله صلی الله علیه و آله الى علي علیه السلام ثم الى رجل فرجل الى ان ينتهي الى صاحب هذا الامر. بحار الانوار، ج

شبهه

روایات زیادی است که صفّار در بصائر الدرجات، کلینی در کافی، حمیری در قرب الاسناد، عیاشی در تفسیرش، مفید در ارشاد و حر عاملی در اثبات الهداة و غیر آن آورده‌اند که خود امامان، از این داستانِ فهرستِ امامان منصوب شده از جانب پیامبر ﷺ بی اطلاع بودند، بطوریکه امامت خود را یا امامت امام بعد از خود را هنگام وفات درک می‌کردند، چه رسد به شیعیان یا امامیه که بعد از وفات هر امامی دچار اختلاف و سرگشتگی بودند و همواره به هر امامی متوسل می‌شدند که امام بعد از خویش را به وضوح معرفی نماید تا بدون شناخت امام بعدی نمیرند. صفّار می‌نویسد: امامان قبل از وفات خویش به تعلیم الهی مطلع می‌گردند که به چه شخصی وصیت کنند^(۱) و از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: هیچ عالمی نمی‌میرد مگر اینکه خداوند به او بفهماند که وصی او کیست.

کافی در کلینی نیز ج ۱ ص ۲۷۷ آنرا نقل کرده است و از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: امام نمیرد تا بداند وصی او کیست. همه این موارد دال بر آن هستند که امامان نام خلفاء خویش را نمی‌دانستند یا اینکه فهرست امامان در نزد آنان موجود نبوده است. اما صفّار و صدوق و کلینی پا را از این هم فراتر گذاشته و از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که: امام بعدی در آخرین دقیقه از عمر امام قبلی، از امامت خویش آگاه می‌گردد و این منصب در آن زمان به او تفویض می‌شود.^(۲)

پاسخ:

وی در فهم بعضی از روایات ذکر شده دچار اشتباه شده است و بعضی دیگر را

۲۳، ص ۷۱.

۱ - بصائر الدرجات، ص ۴۷۳.

۲ - البصائر، ص ۴۷۸ الامامة و التبصرة من الحيرة باب، ص ۱۹ - کلینی، ج ۱ ص ۲۷۵.

به سبب اجمالش بر آنچه می خواسته حمل نموده، در حالیکه صواب آن بود که آنرا در کنار مجموعه روایات دیگری که واضحتر هستند، قرار داده و مطلب را بفهمد. روایتی که در فهم آن دچار اشتباه فاحشی شده، روایت صفوان است. صفوان می گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: خبرم ده که امام از چه زمانی مطلع می گردد که بار (مسئولیت) امامت بر دوشش گذاشته شده، آیا وقتی که خبر وفات امام پیشین به او برسد یا هنگام وفاتش (وفات امام پیشین)؟ مانند امام کاظم علیه السلام که در بغداد فوت کردند و شما اینجا بودید.

امام علیه السلام فرمودند: هنگام وفاتش مطلع می گردد. گفتم چگونه چنین باشد؟ فرمودند: خداوند به او الهام می کند. (۱)

از جواب امام رضا علیه السلام که فرمودند هنگام وفاتش مطلع می شود، چنین فهمیده می شود که این جواب در پاسخ این سؤال بوده است که امام چه موقع بار مسئولیت امامت را بر دوش می گیرند؟ زیرا که دو امام نخواهند بود مگر اینکه یکی از آن دو ساکت باشد، و همچنین اتفاق می افتد که امام قبلی در مکان دوری فوت کند و خبر در گذشتش بعد از مدت زیادی برسد. همانگونه که امام کاظم علیه السلام در زندان بغداد شهید شدند، و وصی ایشان امام رضا علیه السلام در مدینه بودند یا شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان برد در حالیکه فرزندش امام جواد در مدینه بودند.

و از این رهگذر به خوبی آشکار می شود که روایت از زمان بر دوش گرفتن بار مسئولیت امامت توسط امام بعدی سخن می گوید و اصلاً ناظر به زمان اطلاع از امامت نیست.

بعبارتی ما اینجا با دو قضیه روبرو هستیم:

۱ - قال صفوان: قلت للرضا علیه السلام أخبرني عن الامام متى يعلم انه امام؛ أحين يبلغه ان صاحبه قد مات او حين يمضي؟ مثل أبي الحسن علیه السلام قبض ببغداد وانت هنا. قال يعلم ذلك حين يمضي صاحبه. قلت بآي شيء. قال يلهمه الله. اصول الكافي ج ۱ ص ۳۸۱.

قضیه اول:

تعیین امام بعدی از جانب امام قبلی ممکن است در اول عمر امام بعدی صورت گیرد، و به ذکر مثالهایی خواهیم پرداخت.

قضیه دوم:

مسئولیت به دوش کشیدن وظیفه سنگین امامت، که به محض وفات امام قبلی حاصل می شود نه در لحظه ای که خبر وفات او بیاید حال مسافت هر چه زیاد باشد، این امر به الهام الهی حاصل خواهد شد.

اما آن روایت مجمل که می بایست در کنار مجموعه روایات مفصل دیگر فهمیده می شد آنستکه امام علیه السلام فرمودند:

امام وفات نکند مگر آنکه امام بعد از خود را تعیین کند و به او وصیت نماید. برای فهم روایاتی از این دست می باید به روایات صریحتر و روشن تری مراجعه کرد که تعداد آنها زیاد نیز می باشد. مانند روایت صفار و کلینی از عمرو بن مصعب و عمر بن الأشعث و ابوبصیر و سدید و معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام که فرموده اند:

آیا پنداشته اید که هر وصیت کننده ای از ما به هر که بخواهد، وصیت کند؟ به خدا قسم عهدی است معهود از رسول الله صلی الله علیه و آله به مردی از مردی دیگر تا به خودش رسید و در لفظی دیگر تا به صاحب این امر برسد. ^(۱) پس معنای آن روایت مجمل در کنار روایات مفصل چنین خواهد بود: امام پیشین بدون وصیت و معرفی کردن امام بعد از خویش وفات نکند. و از اینجا روشن می شود که ادعای احمد

۱ - انّ ابا عبد الله قال لهم ولغيرهم: أترون انّ الموصی منّا یوصی الی من یرید. لا والله ولكن عهد معهود من رسول الله الی رجل فرجل حتی انتهى الی نفسه. و فی لفظ آخر الی ان ینتهی الی صاحب هذا الامر. اصول الکافی، ج ۱ ص ۲۷۷.

الکاتب در اینکه امام قبلی، امام بعد از خودش را نزدیک وفاتش می شناسد توهم باطلی بیش نیست. چنانکه روایت عهد رسول الله ﷺ به مردی پس از مردی دیگر آنرا تکذیب می کند همانگونه که روایت نصب امام کاظم علیه السلام از جانب پدرش در روایت صفوان جمال آنرا رد می کند.

صفوان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که امام بعد از شما کیست؟ امام فرمودند: امام بعد از من کسی است که نه فراموش کند و نه بازی. در این حین، امام کاظم علیه السلام سر رسیدند در حالیکه بزغاله ای مکی با ایشان بود و به او مرتب می گفت: برای خدایت سجده کن. امام علیه السلام او را در بغل گرفت و بوسید و فرمود: جانم فدای کسی باد که نه بازی کند و نه غافل گردد. (۱)

روایت یعقوب سراج به امامت امام کاظم علیه السلام اشاره می کند در حالیکه ایشان در گهواره بودند. (۲)

روایات دیگری قریب به این معنی نیز وجود دارد و همچنین روایات تنصیص امامت امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام از جانب امام کاظم علیه السلام که بعضی در زمان زندانی شدن وی صادر شده است، مانند روایت مختار (۳) و بعضی قبل از زندانی شدن. مانند روایت محمد بن سنان (۴) (م. ۲۲۰ هـ.ق). وی روایت می کند که: یک سال قبل از اینکه امام قصد عراق کنند به محضر امام کاظم علیه السلام شرف یاب شدم در حالیکه فرزندش علی در کنارش نشسته بود. امام علیه السلام به من نگاه کرده، فرمودند: امسال

۱ - قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن صاحب هذا الامر. فقال ان صاحب هذا الامر لا يلهو ولا يلعب وأقبل ابوالحسن موسى عليه السلام و هو صغير ومعه عناق مكيه و هو يقول لها: اسجدي لربك. فاخذه ابو عبد الله عليه السلام و ضمّه اليه و قال: بابي وامّي من لا يلهو ولا يلعب. الكافي، ج ۱، ص ۳۱۱. الرواية ۱۱۵.

۲ - الكافي، ج ۱، ص ۳۱۰. الرواية ۱۱.

۳ - الكافي، ج ۱، ص ۳۱۳.

۴ - الكافي، ج ۱، ص ۳۱۹.

حرکت خواهم کرد پس نگران مباش. گفت: فدایت گردم به کجا خواهی رفت؟ فرمودند نزد طاغوت خواهم رفت ولی گزندی از ناحیه او به من نخواهد رسید چنانکه گزندی از طاغوت بعد از او به من نرسد (مراد مهدی و هادی عباسی است) سپس به فرزندش علی نگریست و فرمودند: هر کس به فرزندم ظلمی کند و حقش را غصب کند و امامتش را منکر شود مانند کسی است که به علی ابن ابیطالب علیه السلام ظلم کرده و حقش را غصب نموده و امامتش را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله منکر شده است.

ابن سنان افزود چنین گفتم: بخدا قسم اگر عمرم طولانی گردد حقش را به او خواهم داد و چشم خود را به امامتشان روشن خواهم کرد. امام فرمود: راست گفتی ای محمد. خداوند به تو عمری طولانی عطا خواهد فرمود و حقش را اداء خواهی کرد و به امامتش و امامت امام بعد از او اقرار خواهی نمود. گفتم: او کیست؟ امام گفت: فرزندش محمد. گفتم: بر امامتش راضی و تسلیمم. ^(۱) اینجا امام کاظم علیه السلام نه تنها امامت امام رضا علیه السلام را تعیین می کند که از امامت امام جواد علیه السلام نیز خبر می دهد. روایت حسن بن بشار در تعیین امام جواد علیه السلام بوسیله پدرش امام رضا علیه السلام دال بر مقصود است. وی روایت می کند که ابن قیاما به امام رضا علیه السلام نوشت: چگونه امام خواهی بود در حالیکه پسری نداری؟ امام رضا علیه السلام در جوابش نوشت: از کجا

۱ - قال دخلت علی ابی الحسن موسی علیه السلام من قبل ان یقدم العراق بسنة و علی ابنه جالس بین یدیه فنظر الیّ و قال یا محمد اما انه سیکون فی هذه السنة حركة فلا تجزع. قال: قلت و ما یكون جعلت فداک؟ فقال: اصیر الی الطاغیة اما انه لا یبدأنی منه سوء و لا من الذی یكون بعده. ثم اشار الی ابنه علی علیه السلام و قال من ظلم ابنی هذا حقّه و جحد امامته من بعدی کان کمن ظلم علی بن ابی طالب علیه السلام حقّه و جحد امامته بعد رسول الله صلی الله علیه و آله قال ابن سنان فقلت واللّه لئن مد الله لی فی العمر لاسلمنّ له حقّه و لاقرنّ له بامامته. قال صدقت یا محمد. یمد الله فی عمرک و تسلّم له حقّه و تقر بامامته و امامة من یكون من بعده. قال قلت و من ذاک؟ قال محمد ابنه. قلت له: الرضا والتسلیم. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۹. الروایة ۱۶.

می دانی که برایم پسری نخواهد بود. بخدا قسم روزها و شبها نخواهد گذشت مگر اینکه خداوند به من پسری عطا خواهد فرمود که بین حق و باطل را تمیز دهد.^(۱) در روایت ابویحیی صنعانی آمده که: نزد امام رضا علیه السلام بودم که فرزندش امام جواد علیه السلام را آوردند در حالیکه خرد سال بود. امام علیه السلام فرمود: این فرزند مبارکترین موجود برای شیعیان ماست^(۲). و همچنین در روایت صفوان بن یحیی آمده که: به امام رضا علیه السلام گفتم: قبل از اینکه خداوند به شما ابوجعفر علیه السلام را عنایت فرماید، پیوسته از شما می پرسیدم و شما می فرمودید: خداوند به من پسری عنایت خواهند فرمود. چشم ما را روشن کنید و بگویید، که خداوند آن روز بی تو را نیاورد، ولی اگر شد، به که رجوع کنیم؟

امام علیه السلام به ابوجعفر علیه السلام با دستشان اشاره کردند در حالیکه نزد او بودم. گفتم فدایت شوم این فرزند، سه ساله است، امام فرمود: اشکال چیست؟ عیسی بن مریم علیه السلام در سه سالگی حجّت خدا بودند^(۳). (در نسخه ارشاد شیخ مفید و اعلام الوری، کمتر از سه ساله ذکر شده).

۱ - كيف تكون اماماً وليس لك ولد؟ فأجابه ابوالحسن الرضا علیه السلام: و ما علمك أنه لا يكون لي ولد! واللّه لا تنقضی الأيام واللیالی حتی یرزقنی اللّه ولدًا یفرق به بین الحق والباطل. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰. الروایة ۴.

الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲ - قال: كنت عند ابی الحسن الرضا فجیء بابنه ابی جعفر علیه السلام و هو صغیر، فقال: هذا المولود الذی لم یولد مولود أعظم بركة علی شیعتنا منه. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۱، الروایة ۹.

۳ - و فی روایة صفوان بن یحیی قال قلت للرضا علیه السلام قد کنا نسأل اللّه قبل ان یهب لك ابا جعفر علیه السلام فکنت تقول یهب اللّه لی غلاماً فقد وهبه اللّه لك. فافر عیوننا فلا أرانا الیه یومک. فان کان کون فالی من؟ فإشار بیده الی ابی جعفر علیه السلام و هو قائم بین یدیه، فقلت جعلت فداک هذا ابن ثلاث سنین! فقال: و ما یضره من ذلك فقد قام عیسی علیه السلام بالحجّة و هو ابن ثلاث سنین. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۱. الروایة ۱۰.

خلاصه مطلب:

این گفتار احمد الکاتب که امامان علیهم السلام نام امام بعد از خود را فقط هنگام وفات خواهند دانست مبتنی بر برداشت غلط از روایات صفوان است. ایشان از امام رضا علیه السلام پرسیده بود که: امام چه موقع مسئولیت امامت را بر دوش خواهند کشید؟ هنگام وفات امام قبلی یا هنگام رسیدن خبر وفات او؛ مثلاً در جائیکه امام فعلی در شهری و امام بعدی در شهر دیگری که از او دور باشد مانند امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام یا امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام.

وی روایت را حمل بر وصایت کرده، آورده، غافل مانده، در حالیکه این روایات صراحت دارند که: هر امامی بنا به عهدی الهی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن امر فرموده بودند باید امام بعد از خود را تعیین کند. و روایات زیادی در نص امامت امام جواد علیه السلام در سن سه سالگی وجود دارد.

فصل سوم

شبهه سوم:

«اعتقاد شیخ صدوق به امامت دوازده امام علیهم السلام!!»

احمد الکاتب می گوید:

اعتقاد به امامت دوازده امام علیهم السلام قبل از نیمه اول قرن چهارم نزد نظریه پردازان شیعه وجود نداشته است ضمن اینکه شیخ صدوق نیز نسبت به امامت دوازده امام علیهم السلام شک و تردید داشته، می گوید:

ما به پذیرش امامت دوازده امام علیهم السلام تعبد داریم مگر اینکه امام دوازدهم علیه السلام امام دیگری را بعد از خودشان معرفی کنند.

من می گویم:

از این گفتار شیخ صدوق، عدم استقرار نظریه امامت دوازده امام علیهم السلام تا نیمه اول قرن چهارم آنطوریکه احمد الکاتب اراده کرده، فهمیده نمی شود. این کلام شیخ صدوق ناظر به زمان بعد از ظهور امام دوازدهم علیه السلام است و نظرش به زمان قرن چهارم بر نمی گردد.

شبهه

نظریه امامت دوازده امام علیهم‌السلام در نزد نظریه پردازان شیعه امامیه تا قبل از نیمه اول قرن چهارم هجری وجود نداشته است و حتی شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه) نسبت به این امر دچار شک و تردید شده، می‌گوید: ما به پذیرش امامت دوازده امام علیهم‌السلام تعبد داریم مگر اینکه امام دوازدهم علیه‌السلام، امام دیگری را بعد از خودشان معرفی کنند. (۱)

پاسخ:

اولاً: این قول که عقیده به امامت دوازده امام علیهم‌السلام در نزد نظریه پردازان شیعه امامیه قبل از نیمه اول قرن چهارم وجود نداشته، بطلانش را در فصل اول ثابت کردیم و بحث و توضیح بیشتر را به فصل هفتم ارجاع می‌دهیم. ثانیاً: آنچه که به شیخ صدوق نسبت داده شکی بی محل، بلکه دروغ و بهتان است که بر او بسته شده است.

زیرا که کلام شیخ درست عکس گفته وی را ثابت می‌کند. خواننده محترم به نص عبارات شیخ صدوق توجه فرماید:

زیدیه معتقد به عدم جواز انتساب این قول به شخص نبی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند که امامان، دوازده نفر می‌باشند. زیرا که حجت خداوند بر مردم، تا قیامت بین خود آنان خواهد بود. و از دوازده امام بعد از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یازده تن آنان فوت کرده‌اند، این در حالیست که شیعه امامیه مدعی است که یازده تن بعد از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در گذشته‌اند، مضافاً اینکه زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند. ما در جواب به آنان می‌گوئیم:

عدد امامان دوازده تن است و دوازدهمین آنان، آن کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند و بعد از ایشان، آن خواهد بود که او بفرماید، که آیا بعد از او امامی باشد یا خیر، بلکه قیامت واقع خواهد گردید (و امامی نخواهد بود). مافقط به دوازده امام تعبّد داریم مگر اینکه امام دوازدهم علیه السلام، خود امام دیگری را بعد از خویش معرفی فرماید.

و به آنان (زیدیه) نیز خواهیم گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در اینکه امامان دوازده نفرند دروغگو بوده‌اند؟!

اگر بگویند این کلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، می‌گوئیم: اگر بر شما جایز باشد که این حدیث مشهور که همه طبقات امامیه آنرا قبول کرده‌اند، رد نمایند چگونه می‌توانید منکر کسانی باشید که حدیث مشهور (من کنت مولاه) را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌دانند!!

اما این کلام صدوق که ^(۱) ما فقط نسبت به پذیرش دوازده امام تعبّد داریم مگر به اقرار امام دوازدهم علیه السلام در اینکه بعد از او امامی باشد، عقیده وی به امامت دوازده امام علیهم السلام را ثابت می‌کند، که اوّل آنان حضرت علی علیه السلام و دوازدهمین آنان مهدی موعود علیه السلام است که دارای دو غیبت است، غیبت صغری که ۶۹ سال به طول انجامید و غیبت کبری را فقط خدا می‌داند.

شیخ صدوق تردیدش را در زمان بعد از ظهور حضرت مهدی علیه السلام ابراز می‌کند که آیا به امامی بعد از خود عهد خواهند کرد، یا اینکه قیامت واقع خواهد گردید و بعد جواب می‌دهد که: ما فقط نسبت به فرمایش دوازدهمین امام علیه السلام تعبّد داریم و اما منشأ تردید شیخ صدوق در امر امامت بعد از ظهور حضرت مهدی علیه السلام روایتی است که شیخ طوسی در کتاب الغیبة خویش آورده که: بعد از دوازده امام علیهم السلام، دوازده

مهدی خواهند بود.

این حدیث فرد (تک است) و سندش ضعیف است، بلکه نشانه‌های جعل آن واضح است و با روایاتی که زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام و حضرت مسیح علیه السلام را آخرین مرحله زندگی دنیا می‌داند، تعارض دارد.

خلاصه مطلب:

احمد الکاتب از قول شیخ صدوق آنرا فهمیده که شیخ اراده نمی‌کرده و حتی یک قرینه واحد در همه کتابهای بسیار زیاد و چاپ شده صدوق که فراروی هر محقق است، وجود ندارد که بر تردید شیخ صدوق دلالت بکند. مضافاً اینکه شیخ صدوق در جایگاه ردّ شبهه زیدیه بر حدیث امامت دوازده امام علیهم السلام بوده است که پیوسته در آن تشکیک می‌کرده‌اند.

فصل چهارم

شبهه چهارم:

«آیا زراره در حال عدم شناخت امام زمان خود وفات یافت»

احمد الکاتب می گوید:

زراره فقیه شیعی درگذشت در حالیکه جانشین امام صادق علیه السلام را نمی شناخت!!

من می گویم:

روایتی از امام رضا علیه السلام وارد شده که: زراره امامت پدرم، و به نصیبش از جانب پدرش (امام صادق علیه السلام) آگاه بود منتها فرزندش را به مدینه فرستاد تا بداند و از پدرم دستور بگیرد که آیا بر او جائز است که تقیه را کنار گذاشته و ایشان را امام بعد از پدر معرفی کند یا خیر؟ اما هنگامیکه فرزندش تأخیر کرد و از او خواسته شد تا نظرش را در مورد پدرم بگوید، و از طرفی دوست نداشت که بدون اذن پدرم اینکار را انجام دهد، لذا قرآن را برداشت و گفت: امام من فردی است که این قرآن امامتش را از بین فرزندان امام صادق علیه السلام ثابت کند.

شبهه

زراره که یکی از بزرگترین شاگردان امام باقر و صادق علیهما السلام بوده، جانشین امام صادق علیه السلام را نمی‌شناخت لذا فرزندش عبیدالله را به مدینه فرستاد تا از امامت جدید مطلع گردد. ولی قبل از اینکه فرزندش برگردد، بدرود حیات گفت در حالیکه امامش را نمی‌شناخت، بعد از اینکه قرآن را بر سینه‌اش گذاشت و گفت: خدایا! من پیرو فردی هستم که امامتش را این قرآن ثابت کند.

پاسخ:

البته مخفی نیست که این شبهه، شبهه زیدیه است که آنرا در مقابل حدیث امامت دوازده امام علیهم السلام جعل کردند.

آنان می‌گویند: اگر حدیث امامت دوازده امام علیهم السلام صحیح می‌بود، باید مردم در امام بعد از امام صادق علیه السلام دچار شک و تردید نمی‌شدند و زرارۀ فقیه وفات نمی‌یافت در حالیکه قرآن روی سینه‌اش بود و می‌گفت: خدایا! ...

شیخ صدوق در رد این شبهه چنین فرمودند: این گفتار، از سخنان باطل است، زیرا ما مدعی نیستیم که همه شیعیان آن عصر دوازده امام علیهم السلام را می‌شناختند، بلکه کلام ما در اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: ائمه بعد از من دوازده نفرند که جانشینان من هستند. و علماء شیعه این حدیث را با ذکر نامهای آنان روایت کرده‌اند. ما منکر این نیستیم که یک نفر یا بیشتر این حدیث را نشنیده باشند.

اما درباره زرارۀ بن أعین، وی قبل از بازگشت فرستاده‌اش به مدینه در گذشت، وی تنصیص بر امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام را نشنیده بود، امری که وی را معذور می‌سازد. لذا قرآن را بر سینه‌اش گذاشت و گفت: خداوندا! من پیرو کسی هستم که قرآن امامتش را ثابت کند. و مگر فقیه متدین به هنگام روشن نبودن امر امامت، غیر از فعل زرارۀ را انجام می‌دهد؟

گفته می شود که زراره امامت امام کاظم علیه السلام را می دانسته و به این دلیل فرزندش را به مدینه فرستاد تا از امام علیه السلام کسب اجازه کند که آیا جائز است تا امامتش را اعلام کند یا اینکه برکتمانش تقیّه پیشه کند. و این امر به فضل و فهم زراره شبیه تر است. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از ابراهیم بن محمد همدانی روایت می کند که: به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! به من خبر ده که آیا زراره امامت پدرتان را می دانست یا خیر؟ امام علیه السلام فرمود: آری او می دانست. به او گفتم: پس چرا فرزندش عبیدالله را فرستاد که بداند جانشین امام صادق علیه السلام کیست؟ امام فرمود: زراره تعیین پدرم از جانب پدرش را می دانست. اما فرزندش را به این دلیل فرستاد که از پدرم کسب اجازه کند که آیا جائز است که تقیّه را کنار بگذارد و امامتش را اعلام کند یا خیر؟ اما وقتیکه فرزندش تأخیر کرد و از او خواسته شد تا در مورد امامت پدرم نظرش را بیان کند و از آنجائیکه نمی پسندید بدون اذن وی این کار را انجام دهد. لذا قرآن را برداشت و گفت: خدایا! امام من فردی از فرزندان امام صادق علیه السلام است که این قرآن امامتش را ثابت کند. ^(۱) در آن حدیثی که زیدیه به آن احتجاج کرده اند، نیامده که زراره امامت موسی بن جعفر علیه السلام را نمی دانسته بلکه در آن آمده که فرزندش را فرستاد تا خبر امامتشان را سؤال کنند.

پدرم از محمد بن یحیی عطّار از محمد بن احمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن هلال از محمد بن عبدالله بن زراره از پدرش نقل کرد که:

۱ - قال: قلت للرضا علیه السلام یا ابن رسول الله أخبرنی عن زرارہ هل کان یعرف حق ابيك. فقال نعم، فقلت له: فلم بعث ابنه عبیدالله لیتعرّف الخیر الی من أوصی الصادق جعفر بن محمد علیه السلام؟ فقال علیه السلام انّ زرارۃ کان یعرف امر ابي ونص ابيه عليه وانما بعث لیتعرّف من ابي هل يجوز له ان یرفع التقیة فی اظهار امره ونص ابيه عليه وانه لما أبطأ عنه ابنه، طولب باظهار قول فی ابي فلم یحب ان یقدم علی ذلك دون امره فرفع المصحف وقال: اللهم ان امامی من أثبت هذا المصحف امامته من ولد جعفر بن محمد علیه السلام بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۸

وقتی که زراره فرزندش را برای سؤال از امامت امام بعد از ابو عبدالله علیه السلام فرستاد، وقتی ناچار گشت، قرآن را برداشت و گفت: امام من فردی است که قرآن امامتش را ثابت کند.^(۱) از این روایت فهمیده نمی شود که او امام را نمی شناخت ضمن اینکه، راوی حدیث احمد بن هلال است که نزد علماء ما ثقة نیست.

شیخ صدوق از محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعید بن عبدالله روایت می کند که: ما شیعیان جز احمد بن هلال را سراغ نداریم که از تشیع روی برگرداند و دشمن اهل بیت علیهم السلام گردید، و اصحاب می گفتند روایتی که فقط ناقلش احمد بن هلال باشد جائز الاستعمال نیست.^(۲)

می گویم: آیا بعد از این همه، صحیح است که ادعای احمد الکاتب را تأیید کنیم آنجا که می گوید: زیدیه بر امامیه اعتراض کردند که روایات دال بر امامت دوازده امام علیهم السلام، کلامی است که امامیه به تازگی آنها جعل کردند و احادیث جعلی فراوانی در لابلاي آن قرار دادند... و شیخ صدوق نیز این تهمت را نفی نکرده و آنها را رد نموده است!

نظر شیخ صدوق درباره زراره آنجایی آشکار می گردد که روایت امام رضا علیه السلام را نقل کند و بگوید: زراره فرزندش عبیدالله را فرستاد تا از امام علیه السلام کسب تکلیف کند که آیا جائز است امامتش را اعلام کند یا اینکه تقیه پیشه سازد؟ و بعد اضافه می کند که: این به فضل زراره ابن اعین شبیه تر و به فهمش لایق تر است. پس شیخ صدوق این حدیث را در مورد زراره ترجیح داده و با آن معامله حدیث مجرد از ترجیح را نمی کند.

۱ - قال: لما بعث زراره عبیدالله ابنه الى المدينة لیسأل عن الخبر بعد مضي أبي عبد الله علیه السلام فلما اشتد به الامر أخذ المصحف و قال من أثبت امامته هذا المصحف فهو امامي.

بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۹

۲ - اکمال الدین، ص ۷۵-۷۶.

خلاصه مطلب:

زیدیه را شبهه‌ای است که احمد الکاتب به آن استشهاد کرده، آنان می‌گویند: زراره بن أعین هنگامیکه در بستر وفات آرمیده بود، از وی درباره امام کاظم علیه السلام سؤال شد. ولی او به آن پاسخ نداد و از این جهان رخت بر بست در حالیکه امام زمانش را نمی‌شناخت. سپس وی (احمد الکاتب) ادامه می‌دهد که: از اینجا روشن می‌گردد که اگر واقعاً فهرستی از نام دوازده امام وجود می‌داشت، زراره که یک فقیه شیعی است باید آنرا می‌دانست.

وی نیز ادعا کرده که شیخ صدوق به این شبهه پاسخ نداده است. در حالیکه از خلال بحث روشن گردید که شیخ صدوق به صراحت تمام به آن جواب داده است و آشکار نموده‌اند که زراره وفات یافت در حالیکه به امامت امام کاظم علیه السلام کاملاً ایمان داشت. اینکه می‌بینیم هنگامیکه در بستر وفات آرمیده بود و از او درباره امامت امام کاظم علیه السلام سؤال شده و به زبان اقرار نکرد، صرفاً بخاطر تقیه شدید و اوضاع سیاسی بسیار نابسامانی بود، که روزهای اول امامت امام کاظم علیه السلام را در برگرفته بود.

فصل پنجم

شبهه پنجم:

«کتاب اصول کافی و روایات عدد امامان (علیهم السلام)»

احمد الکاتب می گوید:

بعد از قول به وجود دوازدهمین امام (علیه السلام) و غیبتش از انظار، نظریه منحصر کردن امامان به دوازده تن جلوه کرد، ولی بعد از آن، شیعه امامیه در دوازده یا سیزده امامی بودنشان دچار اختلاف نظر شدند، بطوریکه در آن زمان روایتی وارد شد که از امامت سیزدهمین امام سخن می گفت و کلینی آنرا در کافی نقل کرده است.

من می گویم:

محققین از علماء امامیه ثابت کرده اند که روایات مورد اشاره، دارای اشتباهات غیر عمدی از طرف نویسنده بوده است. وگرنه هیچ فردی از شیعیان به سیزده امام تفوه نکرده بجز هبة الله بن احمد نوره عمری که بخاطر منافع دنیوی و جلب نظر ابوشیبه زیدی آنرا بیان کرده است.

شبهه

بعد از قول به وجود دوازدهمین امام علیه السلام و غیبتش از انظار، و پیدایش نظریه محدود کردن عدد امامان به دوازده تن، شیعه امامیه در دوازده یا سیزده امامی بودنشان دچار اختلاف شدند بطوریکه عده‌ای دوازده امامی و جماعتی سیزده امامی گشتند. و در آن حین روایاتی نقل شد که دلالت به سیزده امامی بودنشان می‌کرد که کلینی آنرا در کافی نقل کرد (ج ۱ ص ۵۳۴) چنانکه در کتاب منسوب به سلیم بن قیس هلالی نیز یافت شد. یکی از آن روایات این است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: تو و دوازده نفر از فرزندان امامان حقیق.

عاملی که هبة الله بن احمد بن محمد الکاتب نوه ابوجعفر محمد بن عثمان عمری (یکی از نواب اربعه) که از متکلمین زیر دست را واداشت تا کتابی در امامت تألیف کند و بگوید که: امامان سیزده نفرند و به آن فهرست مشهور امامان، نام زید بن علی را همانگونه که نجاشی در رجالش آورده، بیفزاید.

پاسخ:

در این شبهه نقاط قابل تأملی وجود دارد که به ترتیب به ذکر آن می‌پردازیم:

نکته اول:

این ادعای وی که شیعه امامیه در مورد دوازده یا سیزده نفر بودن امامان بین خود اختلاف نظر داشته‌اند، افترائی بیش نیست زیرا کسی از شیعیان (بر اساس منابع شیعه) به سیزده نفر بودن امامان علیهم السلام اعتراف نکرده جز هبة الله بن احمد نوه عمری که نجاشی در کتاب رجال خود درباره وی چنین می‌گوید: در محضر ابوشیبه زیدی حاضر شد و چون متکلم بود کتابی برای وی تألیف کرد و در آن کتاب آورده که امامان، با زید بن علی سیزده نفرند وی به حدیث کتاب سلیم بن قیس هلالی استناد

کرده که: امامان دوازده فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند.

در کتاب رجال محقق شوشتری نیز چنین آمده است: این مرد شیعه امامی غیر متعهدی است و بخاطر جلب نظر ابوشیبه زیدی، نام زید را به فهرست امامان اضافه کرد.

چگونه می شود گفت که این نوه عمری، زیدی است در حالیکه زیدیان معتقد به امامت امام سجّاد علیه السلام و امامان بعد از وی نیستند زیرا که آنان جهاد با شمشیر را شرط امامت می دانند. (۱)

نکته دوم:

به ترتیب آن دسته از روایاتی که کافی نقل کرده و دلالت بر سیزده امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد را بررسی می کنیم:

روایت اول:

کلینی به سندش از ابوسعید عصفری بن عمرو بن ثابت بن جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

من و دوازده نفر از فرزندان من و تو ای علی اوتاد و کوههای جهانیم. (۲)

روایت دوم:

این روایت نیز از ابوسعید عصفری است که از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: از فرزندانم دوازده بزرگ، نجیب، محدّث و فهیم

۱ - قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۰۰.

۲ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا و اثنا عشر من ولدی و انت یا علی زر الأرض (یعنی اوتادها و جبالها)... اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۴

خواهند بود که آخرین آنان قائم به حق است و اوست که زمین را پر از عدل و داد کند بعد از اینکه پراز ظلم و جور شود.^(۱)

طبق گفته شیخ در الفهرست و نجاشی در رجال نام ابوسعید عصفری عبّاد است و برای کتابش طبق گفته آقابزرگ تهرانی مؤلف الذریعه، نسخه‌ای موجود است که بعداً بدست شیخ نوری رسیده و از قول او نقل است که نوزده حدیث در آن نوشته شده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ضمن مجموعه‌ای بنام اصول چهار صدگانه (الاصول الأربعمائة) موجود است و در این نسخه روایت اول چنین است: رسول خدا ﷺ فرمودند: من و یازده تن از فرزندان من و تو ای علی اوتاد زمین هستیم.^(۲)

و عبارت روایت دوم چنین آمده: رسول خدا ﷺ فرمودند: از فرزندان من یازده بزرگ نجیب محدّث فهیم خواهند بود که آخرین آنان قائم به حق است.^(۳)
و از این رهگذر آشکار می‌شود که عبارات موجود در کافی اشتباهی بوده که نُسّاخ (منشیان) مرتکب شده‌اند.

روایت سوّم:

کلینی از ابو جارود از امام باقر ﷺ از جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که: بر فاطمه ﷺ داخل شدم در حالیکه نزدش لوحی بود که نام اوصیاء از فرزندانش در آن نوشته شده بود، من دوازده تن را شمردم که آخرین آنان قائم بود.^(۴)

۱ - قال رسول الله ﷺ: من ولدی اثنا عشر نقیباً نجباء محدّثون مفهّمون آخرهم القائم بالحقّ یملاًها عدلاً كما ملئت جوراً. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۴

۲ - قال رسول الله: ائی وأحد عشر من ولدی وانت یا علی زر الارض... اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۴

۳ - قال رسول الله (ص): من ولدی أحد عشر نقباء نجباء محدّثون مفهّمون آخرهم القائم بالحقّ.

۴ - قال دخلت علی فاطمه ﷺ و بین یدیه لوح فيه اسماء الأوصیاء من ولدها فعددت اثني

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۵۷

شیخ صدوق در اکمال الدین و عیون اخبار الرضا علیه السلام باسندهای صحیح به غیر از سندهای کافی، و فقط در جابر با سند کافی جمع می شود. وی از قول جابر چنین نقل کرده:

بر فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی نزدش بود که نامهای اوصیاء در آن نوشته شده بود من آنها را شمردم و دوازده تن بودند و آخرشان قائم بود. (۱)
دقت شود که بدون کلمه (از فرزندانش) نقل شده، پس واضح می شود که این لفظ اضافی از نسخه نویسان است.

روایت چهارم:

کلینی با سندش از امام باقر علیه السلام نقل می کند: دوازده امام همگی از آل محمد صلی الله علیه و آله و همگی محدث و از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می باشند. (۲)
شیخ مفید این روایت را در ارشاد از کافی و طبرسی در اعلام الوری نقل کرده اند و عبارتشان این است: دوازده امام از آل محمدند صلی الله علیه و آله و همگی محدث می باشند، علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده فرزندش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران آنها می باشند (۳) و از این بین روشن می شود که عبارت علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزندش و حرف عطف بعد از آن (و) از روایت کلینی افتاده سپس بعد از لفظ رسول

عشر آخرهم القائم علیه السلام الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲

۱ - قال: دخلت علی فاطمه علیها السلام و بین یدیه لوح فیہ اسماء الاوصیاء فعددت اثنی عشر آخرهم القائم علیه السلام. اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۳۲

۲ - قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: الاثنا عشر اماماً من آل محمد صلی الله علیه و آله کلهم محدث من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و من ولد علی علیه السلام فرسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هما الوالدان. اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۳۱

۳ - الاثنا عشر الأئمة من آل محمد کلهم محدث علی بن ابیطالب واحد عشر من ولده و رسول الله و علی هما الوالدان. الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۷

اللَّهِ ﷺ اَوَّل، عبارت "از فرزندان علی ﷺ" اضافه شده که از سهو نسخه نویسان بوده، و اشتباهاتی از این دست بسیار است.

روایت پنجم:

کلینی با سندش از ابوسعید خدری در قضیه سؤالات یک یهودی آورده که امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: این امت را دوازده امام هدایت از نسل پیامبر ﷺ باشد و همگی از من هستند.^(۱) که مضمون این روایت را شیخ مفید در الغیبه و صدوق در اکمال الدین روایت کرده‌اند که امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: این امت را دوازده امام هدایت باشد که همگی از من هستند بدون لفظ از نسل پیامبرش^(۲) و این اشتباه نیز از نسخه نویسان است.^(۳)

علامه عسکری می‌گوید: با تسلسل اسناد در جوامع روایی مذهب اهل بیت ﷺ تا رسول خدا ﷺ فقیهان مذهب اهل بیت ﷺ بر هیچکدام از جوامع روایی نام صحیح ننهادند بر خلاف مذهب خلفاء که نام صحیح را بر بعضی از جوامع روایی خود نهادند و بدینگونه فقیهان اهل بیت ﷺ عقل را به تحجر نکشانند و راه را برای بحث علمی در هر عصر و دوره‌ای نبستند بلکه هر حدیث از احادیث موجود در جوامع روایی خود را با قواعد درایة الحدیث می‌سنجند، چرا که راویان آن احادیث از خطا و اشتباه که هر غیر معصومی دچار آن می‌گردد مصون نیستند.

و چنانکه مشاهده شد در مشهورترین کتابهای اهل بیت ﷺ (کافی) نیز خطا واقع شده است مانند احادیث ۷، ۹، ۱۴، ۱۷، ۱۸ از کتاب الحجّة باب النص علی

۱ - انّ امیرالمؤمنین ﷺ قال: انّ لهذه الأمة اثني عشر امام هدی من ذریة نبیها و هم منی. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۱۰۶

۲ - انّ امیرالمؤمنین ﷺ قال: انّ لهذه الامة اثني عشر امام هدی و هم منی.

۳ - قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۵۲-۴۵۳. و کتاب معالم المدرستین علامه عسکری، ج ۳، ص

الائمة الاثنی عشر. (۱)

نکته سوم:

احمد الکاتب می گوید: از کتابی که در آن زمان یافت شد و آنرا منسوب به سلیم بن قیس هلالی دانستند روایاتی یافتیم که از آنها فهمیده می شود که امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده نفرند. از جمله اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: تو و دوازده نفر از فرزندان امامان حق هستید. (۲)

می گوئیم: ابن غضائری وجود این روایت در کتاب سلیم بن قیس را یکی از علائم جعلی بودن کتاب سلیم دانسته است، ولی علامه شوشتری در جواب او گفته: این اشتباه از سوء تعبیر راویان است و گر نه مثل این اشتباه در کافی موجود است سپس روایات پنجگانه ای را که ذکر کردیم بر شمرده و علت را بیان کرده است.

اما آنچه باعث می شود که مطمئن گردیم که اینها از سوء تعبیر راویان و یا اشتباه منشیان بوده، این است که هر کدام از کافی و کتاب سلیم برای اثبات درستی اعتقاد به امامت دوازده امام علیهم السلام تحریر یافتند. چگونه پذیرفتنی است که مؤلف کتاب سلیم، که این کتاب را برای اثبات دوازده امام علیهم السلام تألیف کرده است با ذکر روایتی دال بر سیزده امام هدف خود را نقض کند؟!!

و آیا از کلینی که می خواهد امامت دوازده امام علیهم السلام را ثابت کند، و بابی تحت این عنوان باز کرده است، پذیرفتنی است که پنج روایت دال بر سیزده امام نقل کند؟!!

۱ - معالم المدرستین، ج ۳، ص ۳۲۹.

۲ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله لأمر المؤمنین علیهم السلام انت واثنا عشر من ولدك ائمة الحق.

خلاصه مطلب:

از این بحث روشن گردید که هیچ فرد شیعی به امامت سیزده امام به جز هبة الله نوه عمری تفوه نکرده است، قصد وی منافع دنیوی و طمع در مال ابن ابی شیبه زیدی مذهب بود که نام زید را به دوازده امام علیهم السلام افزود.

اما در مورد ادعای احمد الکاتب که در کافی و کتاب سلیم روایاتی وجود دارد که دال بر امامت سیزده امام است، از خلال بحث روشن شد که این امر از اشتباه منشیان (نسخه نویسان) ناشی شده و محققین از علمای شیعه آنرا بحث و روشن نمودند و اولی این بود که صاحب نشریه الشوری به بحث این محققین اشاره ای می کرد و اگر جوابی بر آن داشت ذکر می کرد.

فصل ششم

شبهه ششم:

«جانشینی امام هادی علیه السلام و قول به بداء»

احمد الکاتب می گوید:

روایات متعددی است که کلینی در کافی و مفید در ارشاد و طوسی در الغیبه نقل می کنند دال بر اینکه امام هادی علیه السلام در ابتدا فرزندش محمد را جانشین خویش قرار داد، ولی چون در زمان حیات پدرش بدرود حیات گفت، امام هادی علیه السلام فرزندش امام حسن علیه السلام را جانشین قرار داد.

من می گویم:

علماء فن این روایات را حمل بر غیر ظاهرش کردند، ضمن اینکه این روایات با روایاتی که صراحتاً دال بر جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام در زمان حیات فرزندش محمد می باشد، در تعارض است. و بر صاحب نشریه الشوری بود که به آنها اشاره می کرد تا باعث توهم خواننده نشود چون این روایات، فقط دال بر جانشینی محمد هستند، و اثری از روایات دال بر جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام وجود ندارد.

شبهه

روایات فراوانی وجود دارد که کلینی در کافی ج ۱ ص ۳۲۶ و ۳۲۸ و شیخ مفید در الارشاد ص ۳۳۶ و ۳۳۷ و طوسی در الغیبه ص ۱۲۰ و ۱۲۲ آنها را ذکر کرده‌اند که امام هادی علیه السلام در ابتدا فرزندش محمد را به امامت بعد از خود منصوب ساخت ولی در زمان پدرش بدرود حیات گفت لذا به امام حسن علیه السلام وصیت کرد و به او گفت: خدا را در محمد بدا^(۱) حاصل آمد همانگونه که در اسماعیل چنین شد... فرزندم! خداوند را شکر کن که امر بزرگی را بر دوش نهاد و نعمتی عطا فرمود. این روایات دلالت می‌کنند که از قبل لیستی از ائمه منصوب از جانب رسول خدا(ص) وجود نداشته است.

و به همین دلیل شیعیان بعد از وفات امام هادی علیه السلام با امام حسن آشنا نبوده و دچار اختلاف و حیرت گشتند چنانکه محدثین و مورخین امامیه در قرن سوم هجری به آن اشاره‌ای نکردند.

پاسخ:

اینک به بررسی روایات مورد اشاره ایشان می‌پردازیم:

روایت اول:

شیخ طوسی در الغیبه از سعد بن عبدالله از ابوهاشم، داود بن قاسم جعفری روایت می‌کند که گفت: در نزد امام هادی علیه السلام هنگام وفات فرزندش ابو جعفر بودم که قبلاً او را به جانشینی خویش برگزیده بود، با خودم گفتم این داستان همان

۱ - در لغت به ظهور بعد از خفا گویند. مراد از بداء در نزد شیعیان چیزی جز تغییر سرنوشت و مقدرات با اعمال خوب و بد آدمی نیست. انسان در مقابل سرنوشتش مجبور نبوده بلکه مختار است و آترا با اعمالش رقم می‌زند. الالهیات، آیت الله جعفر سبحانی، ص ۲۳۳.

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۶۳

داستان ابوابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیه السلام است.

امام هادی علیه السلام روی به من کردند و فرمودند: آری ای ابوهاشم برای خداوند درباره ابو محمد علیه السلام بعد از ابو جعفر بدا حاصل شد، بعد از اینکه امام صادق علیه السلام او را به جانشینی خویش برگزیده بودند. حق همانست که اندیشیدی گرچه اهل باطل نپسندند. فرزندم ابو محمد علیه السلام وصی من است آنچه می جوئید نزد اوست و وسیله امامت با وی است. (۱)

چنانکه کلینی در باب اشاره و نص بر امامت امام حسن عسکری علیه السلام به شکل مختصری این روایت را نقل کرده است: بعد از وفات ابو جعفر فرزند امام هادی علیه السلام نزد آن حضرت بودم و می خواستم به زبان آورم که: داستان ابو جعفر و ابو محمد (فرزندان امام هادی علیه السلام هستند) داستان ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام و اسماعیل فرزندان جعفر بن محمد صادق علیه السلام است زیرا بعد از ابو جعفر امامت ابو محمد انتظار می رفت. ولی پیش از آنکه من چیزی به زبان آورم امام هادی علیه السلام روی به من آوردند و فرمودند، آری ای ابوهاشم خدا را درباره ابو محمد علیه السلام بعد از ابو جعفر بداء حاصل شد نسبت به امری که برای او شناخته نبود، چنانچه برای او بداء حاصل شد درباره موسی علیه السلام بعد از وفات اسماعیل نسبت به امری که به سبب آن، حال او مکشوف شد. و این مطلب همان است که در خاطر تو گذشت، اگر چه اهل باطل را خوش نیاید. پسر من ابو محمد علیه السلام جانشین من است، هر چه مردم احتیاج

۱ - قال: كنت عند ابي الحسن العسكري علیه السلام وقت وفاة ابنه أبي جعفر، و كان أشار اليه ودلّ عليه و اتى لافكر في نفسي وأقول هذه قصة أبي ابراهيم علیه السلام و قصة اسماعيل فاقبل عليّ ابوالحسن علیه السلام و قال: نعم يا ابا هاشم بدا لله في أبي جعفر و صير مكانه أبا محمد علیه السلام كما بدا له في اسماعيل بعد ما دلّ عليه ابو عبد الله علیه السلام و نصبه و هو كما حدّثتك نفسك و ان كره المبطلون، ابو محمد علیه السلام ابني الخلف من بعدى، عنده ما تحتاجونه اليه، و معه آلة الامامة و الحمد لله. المصدر، ص ۸۲.

داشته باشند علمش نزد اوست و ابزار امامت با وی است.^(۱) شیخ مفید این روایت را در ارشاد بدون عبارت «و کان ابو محمد المرجئی بعد ابی جعفر» نقل کرده است.

روایت دوم:

کلینی در کافی از علی بن محمد از اسحاق بن محمد از شالویه از عبدالله جلاب چنین روایت کرده است: ابوالحسن امام هادی علیه السلام برایم نوشت خواستی از جانشین من بعد از ابو جعفر بپرسی و از این بابت نگران شدی. پس غم مدار زیرا خداوند می فرماید: خدا بعد از اینکه قومی را هدایت کرد دیگر گمراه نکند تا بر آنها آنچه را بپرهیزند معین و روشن کند که خداوند به تحقیق به همه چیز داناست. (توبه/۱۱۵). امام بعد از من فرزندانم ابو محمد علیه السلام است و آنچه می جوید در نزد وی است. خداوند هر چه را بخواهد پیش می برد و پس می آورد. هر چه از آیات قرآن را نسخ کنیم یا حکم آنرا متروک سازیم بهتر از آن یا مانند آن بیاوریم که خداوند بر هر چیز قادر است.^(۲) (بقره/۱۰۵)

۱ - بعد ما مضی أبو جعفر وائی لافکر فی نفسی ارید أن أقول : كأنهما أعنی أبا جعفر و أبا محمد علیهما السلام فی هذا الوقت کأبی الحسن موسی علیهما السلام و اسماعیل ابنی جعفر بن محمد علیهما السلام و ان قصتهما کقصتهما ، اذ کان أبو محمد المرجئی بعد ابی جعفر ، فأقبل علیّ ابو الحسن قبل ان أنطق فقال : نعم یا ابا هاشم بدالله فی ابی محمد علیهما السلام بعد ابی جعفر ما لم یکن یعرف له کما بداله فی موسی علیهما السلام عند مضی اسماعیل ما کشف به عن حاله وهو کما حدّثتک نفسک وان کره المبطلون و ابو محمد علیهما السلام ابنی الخلف من بعدی ، عنده علم ما یحتاج الیه ومعه آله الامامة .

۲ - قال: کتب الیّ ابوالحسن علیهما السلام فی کتاب: أردت ان تسأل عن الخلف بعد ابی جعفر وقلقت لذلك فلا تغتم فانّ الله عزوجل یقول: و ما کان الله لیضلّ قوماً بعد اذ هداهم حتّی یبین لهم ما یتّقون و صاحبک بعدی ابو محمد ابنی علیهما السلام و عنده ما تحتاجون الیه، یقدّم الله ما یشاء و یؤخر ما یشاء. و ما ننسخ من آیه او ننسها نأتّ بخیر منها او مثلها. اصول الکافی، ج ۱، ص

شیخ طوسی این روایت را در الغیبه از کلینی با همان سند نقل کرده و در آن اضافه‌ای است که این قول راوی می‌باشد: روایاتی از ابوالحسن امام هادی علیه السلام نقل کردم که دال بر امامت فرزندش ابوجعفر بود ولی بعد از وفاتش مضطرب و نگران شده و متحیر ماندم. ترسیدم در این باره به ایشان نامه‌ای بنویسم ولی از نتیجه‌اش بی اطلاع بودم بناچار برای درخواست دعا و گشایش کارمان از خداوند متعال به اسبابی از جانب حاکم که ما را غمگین می‌کرد نامه‌ای نوشته و آنرا با غلامان فرستادم. امام جوابم را با دعا دادند و غلامان را بسوی ما برگرداندند. (۱)

براین دو روایت اشکالات زیر وارد است: اولاً: اینکه با روایات صریح دیگری از امام هادی علیه السلام که در زمان حیات فرزندش محمد، امام حسن عسکری علیه السلام را به جانشینی خود تعیین کردند، در تعارض است.

کما اینکه روایات دیگری صراحت دارد که امام علیه السلام قبل از وفات فرزندش محمد کسی را به جانشینی خویش تعیین ننمودند.

کلینی از علی بن محمد از جعفر بن محمد کوفی از بشار بن احمد بصری از علی بن عمر نوفلی روایت کرده که: با ابوالحسن امام هادی علیه السلام در حیات منزلش بودم که فرزندش محمد گذشت به او عرض کردم: جانم به فدایت آیا او امام بعد از شماست؟ فرمودند: خیر. امام بعد از من حسن است. (۲)

و همچنین از علی بن محمد از ابومحمد اسفاریانی از علی بن عمر و عطار

و قد کتبت بما فیہ بیان و قناع لذی عقل یقظان. کافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۱ - کنت رویت عن ابي الحسن العسکری علیه السلام فی ابي جعفر ابنه رواية تدل علیه فلما مضی ابوجعفر قلقت لذلك و بقیة متحیراً لا أتقدم و لا أتأخر، و خفت ان اکتب الیه فی ذلك فلا ادري ما یكون فکتبت الیه أسأله الدعاء و ان یفرج الله تعالی عننا فی اسباب من قبیل السلطان کنا نغتم بها فی غلماننا فرجع الجواب بالدعاء و رد الغلمان علینا، (الغیبه ص ۲۰۱).

۲ - قال: کنت مع ابي الحسن (ع) فی صحن داره فمرّ محمد ابنه. فقلت له: جعلت فداک هذا صاحبنا بعدک؟ فقال: لا، صاحبکم بعدی الحسن. کافی، ج ۱، ص ۳۲۵.

روایت کرده که: بر ابوالحسن امام هادی علیه السلام وارد شدم و فرزندش ابوجعفر زنده بود. گمان می‌بردم که او امام بعد از ایشان است. لذا گفتم: جانم به فدایت کدامیک از فرزندان امام بعد از شماست؟ امام فرمودند: کسی را به امامت بعد از من نخوانید قبل از اینکه دستورم به شما برسد.

سپس بعد از وفات ابوجعفر به ایشان نوشتم: امر امامت با کیست؟ امام علیه السلام در پاسخ نوشتند: فرزند بزرگم. و ابو محمد علیه السلام بزرگتر از ابوجعفر بود. (۱)

دوماً: در این دو روایت عباراتی است که نمی‌شود آن را حمل بر ظاهر کرد، زیرا این دو روایت، بداء مورد قبول شیعه را به بداء محال از جانب حق تعالی بیان می‌کند، و شیعه هرگز به این نوع بداء قائل نیست.

شیعه به تبع روایات ثابت شده از جانب امامان (همانگونه که قسمتی از آن در بحث شبهه دوم گذشت) وقتی امام سابق، امام لاحق را تعیین و نصب می‌کند، این وظیفه را به بواسطه رسول خدا صلی الله علیه و آله، از طرف حق تعالی انجام می‌دهد.

حال اگر فرض کنیم که امام هادی علیه السلام محمد را به جانشینی بعد از خودش تعیین کرده بود، می‌بایست که این امر را بواسطه پیامبر صلی الله علیه و آله از حق تعالی بیان کرده باشد و اگر محمد در گذشت و فرزندش حسن را به امامت بعد از خویش برگزیده بود، این امر می‌بایست بواسطه پیامبر صلی الله علیه و آله از حق تعالی بیان شده باشد و این امر را به بداء خداوند در مورد حسن بعد از مرگ برادرش محمد نسبت دهیم، معنایش این خواهد بود که خداوند امر محتومی را از زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله نقل کرده باشد سپس آنرا تغییر دهد.

۱ - قال: دخلتُ عليَّ ابي الحسن العسكري عليه السلام و ابوجعفر ابنة في الأحياء و أنا أظنُّ أنه هو فقلتُ: جُعِلت فداك من أخص ولدك؟ فقال لا تخصوا احداً حتى يخرج اليكم امرى قال: فكتبُ اليه بعد: فيمن يكون هذا الامر؟ قال: فكتب اليَّ في الكبير من ولدي. قال و كان ابو محمد اكبر من أبي جعفر. اصول الكافي، ج ۱، ص ۳۲۶

شیعه امامیه همگی در ردّ این نوع بداء اجماع دارند چنانچه در فرهنگ اهل بیت ثابت شده که بداء در قضاء محتوم نیست بلکه در قضاء موقوف واقع می‌گردد.^(۱) روایاتی که دال بر عدد امامان و نام آنها و مهمترین وقایع زندگی آنها و وقایع مرتبط با آنان از زمان حضرت رسول ﷺ و همچنین ذکرشان در کتابهای انبیاء گذشته، ثابت می‌کنند که امامت دوازده امام ﷺ از قضاء محتوم خداوندی است. به همین دلیل است که روایات سابق الذکر را باید حمل بر غیر ظاهر کرد، و اگر ممکن نباشد، باید آنها را فاقد اعتبار دانست.

شیخ طوسی نظر اول را برگزیده است. وی بعد از ذکر این دو روایت اضافه می‌کند که: مضمون روایت اول که خداوند را بداء آمد در مورد امامت محمد همانگونه که در اسماعیل چنین شده که معنایش با ظهور امر خداوند و امر محمد در برادرش متجلی شد. چون جماعتی از شیعیان، بعلت بزرگتر بودن محمد، او را جانشین می‌دانستند چنانچه در اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام نیز چنین کردند. و چون محمد در گذشت، آشکار گردید که او امام بعد از پدر نیست همانگونه که در مورد اسماعیل واقع شده نه اینکه او را به جانشینی برگزیده، و سپس در مورد امامت وی برای خدا بداء حاصل شده باشد و غیر او امام گردیده باشد. و صد البته این امر در مورد خداوند که دانای به عواقب امور است، وقوعش ممتنع است.

این تأویل گرچه صحیح و بی ریب است ولی اشکالات دیگر روایت را دفع نمی‌کند. ما بر این عقیده هستیم که بهترین موضع‌گیری در مورد این دو روایت با توجه به الفاظی که شیخ طوسی نقل کرده ابطال این دو روایت است نه تأویل آنها، آنهم به خاطر اقوالی مانند «به او اشاره نمود و به امامت برگزید» که تأویل‌پذیر نیست.

۱- ر.ک: البیان، آیت الله العظمی خوئی، ص ۴۰۵.

بی هیچ شک و تردیدی امام صادق علیه السلام اسماعیل را به امامت برگزیده بود، بلکه این حرف، ادعای اسماعیلیه است. سپس به بداء ربط داده شد و وسیله و نمونه‌ای شد برای مشوّه جلوه دادن بداء در نزد شیعیان، و سپس مشوّه کردن فهرست نامهای امامان دوازده گانه که بواسطه پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند تعیین شده بودند. غافل از اینکه شیعیان بالاجماع آنرا تکذیب می‌کنند. همانگونه که ادعای مدعیان منصوب کردن ابو جعفر از جانب امام هادی علیه السلام را تکذیب می‌کنند. شیخ مفید می‌گوید: خداوند درباره امامت متصف به بداء نمی‌گردد، و اجماع شیعیان بر همین است و روایتی از جانب امامانشان دارند که می‌گوید: گرچه بداء خداوند بر هر امری واقع می‌گردد، ولی در انتقال پیامبری از پیامبریش و یا امامی از امامتش واقع نمی‌گردد. (۱)

خلاصه مطلب:

از خلال بحث روشن گردید که صاحب نشریه الشوری، روایاتی که متناسب با غرضش بوده را نقل کرده و آنها را آنگونه که می‌پسندد حمل بر ظاهر نموده است. ولی اصلاً به موضعگیری شیخ طوسی که روایت را حمل بر غیر ظاهر نموده توجه‌ای نکرده، در حالیکه می‌بایست آنرا ذکر کند و در صحت و سقم نظریه‌اش با وی به بحث و گفتگوی علمی پردازد.

همچنانکه سزاوار بود روایاتی که خلاف مقصودش بوده را نیز ذکر می‌کرد و با یک مرّجح علمی یکی را بر دیگری ترجیح دهد تا بحثش بحثی علمی باشد و خواننده را صاحب بینه گرداند. اما آنچه او بدان دست یازیده را نمی‌توان علمی دانست، چرا که خواننده را اغفال کرده و به او احترام نگذاشته است.

۱ - مهما بدا لله فی شی فلا یبدو فی نقل نبی عن نبوته و لا امام عن امامته.

فصل هفتم

شبهه هفتم:

«کتاب سلیم بن قیس»

احمد الکاتب می گوید:

عموم شیعیان در آن زمان در جعلی بودن کتاب سلیم به دلیل روایتش از طریق محمد بن علی صیرفی، ابوسمینه دروغگوی مشهور، و احمد بن هلال عبرتائی غلو کننده نفرین شده، اختلاف نظر داشتند. این کتاب در عهد یازده امام علیهم السلام شناخته شده نبود، و این خود عاملی است که جعل آنرا در غیبت صغری توسط اصحاب نظریه دوازده امام را تأیید می کند.

من می گویم:

روایت کتاب سلیم بن قیس و احادیث امامت دوازده امام علیهم السلام منحصر به صیرفی و عبرتائی نمی شود. چنانچه روایات صحیحی وجود دارد که وجود کتاب سلیم یا احادیثش در باب امامان دوازده گانه در نزد محمد بن ابی عمیر (م: ۲۱۲ هجری) و حماد بن عیسی (م: ۲۰۶ هجری) و عمر بن أذینه (م: ۱۶۸ هجری) را ثابت می کند.

شبهه

همه شیعیان در آن زمان در جعلی بودن کتاب سلیم بخاطر روایتش از جانب محمد بن علی صیرفی، دروغگوی مشهور و احمد بن هلال عبرتائی غلوکننده نفرین شده، اختلاف نظر داشتند. ابن غضائری گفته است که: اصحاب ما می‌گفتند که سلیم شناخته شده نبود و نامی برایش ذکر نمی‌شد... این کتاب بی شک جعلی است و در آن علاماتی است که دال بر صدق مدعاست (علامه حلی در الخلاصه، ص ۸۳).

مشکل بزرگ کتاب سلیم، خبر واحد بودن آن و عدم شناخت و معروفیتش در زمان حیات یازده امام است، عاملی که جعلش در غیبت صغری از جانب اصحاب نظریه امامان دوازده گانه خصوصاً احمد بن هلال و محمد بن علی صیرفی دروغگوی مشهور را ثابت می‌کند بطوریکه یا همه کتاب جعلی است و یا روایات امامت دوازده امام علیه السلام به او اضافه شده است، چرا که هیچ نسخه معروف و ثابتی از او بدست نیامده و بصورت موثق برای نسلهای دیگر روایت نشده است.^(۱)

پاسخ:

نکات قابل توجه این شبهه به ترتیب، چنین است:

نکته اول:

این ادعا که شیعیان با کتاب سلیم یا احادیث امامت دوازده امام علیهم السلام در عهد یازده امام علیهم السلام در نزد هیچ فرد شیعی آشنا نبوده‌اند، دروغی بیش نیست. زیرا که روایت کلینی و طوسی و صدوق از کتاب سلیم، احادیث دوازده امام علیهم السلام و اینکه نه

امام بعدی از فرزندان امام حسین می باشند، منحصر به عبرتائی و صیرفی نمی شود. کلینی احادیث سلیم^(۱) را از سه طریق روایت کرده است که یکی از آنها از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از سلیم است و این طریق تا ابان بدون شک صحیح است.

اما طریق دوم: از علی بن ابراهیم از پدرش از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر از ابان و این طریق تا ابان نیز بی گمان صحیح است.

اما طریق سوم: از علی بن محمد از احمد بن هلال عبرتائی از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابان، این طریق بخاطر واقع بودن احمد بن هلال عبرتائی در سلسله سند ضعیف است شیخ طوسی این حدیث را در کتابش الغیبه از کتاب رجالش از محمد بن یعقوب کلینی با سند اخیر روایت کرده است.^(۲)

ولی شیخ صدوق این حدیث را از پدرش از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از سلیم روایت کرده است.^(۳) همچنانکه از پدرش از سعد از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از عبدالله بن مسکان از ابان از سلیم نیز روایت کرده است.^(۴)

علاوه بر اینها از ولید از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید و ابراهیم بن هاشم و همگی از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از ابان^(۵) روایت کرده اند، که همگی تا ابان^(۶) صحیح السند هستند.

۱ - کافی، ج ۱، ص ۵۲۹.

۲ - ص ۱۳۷.

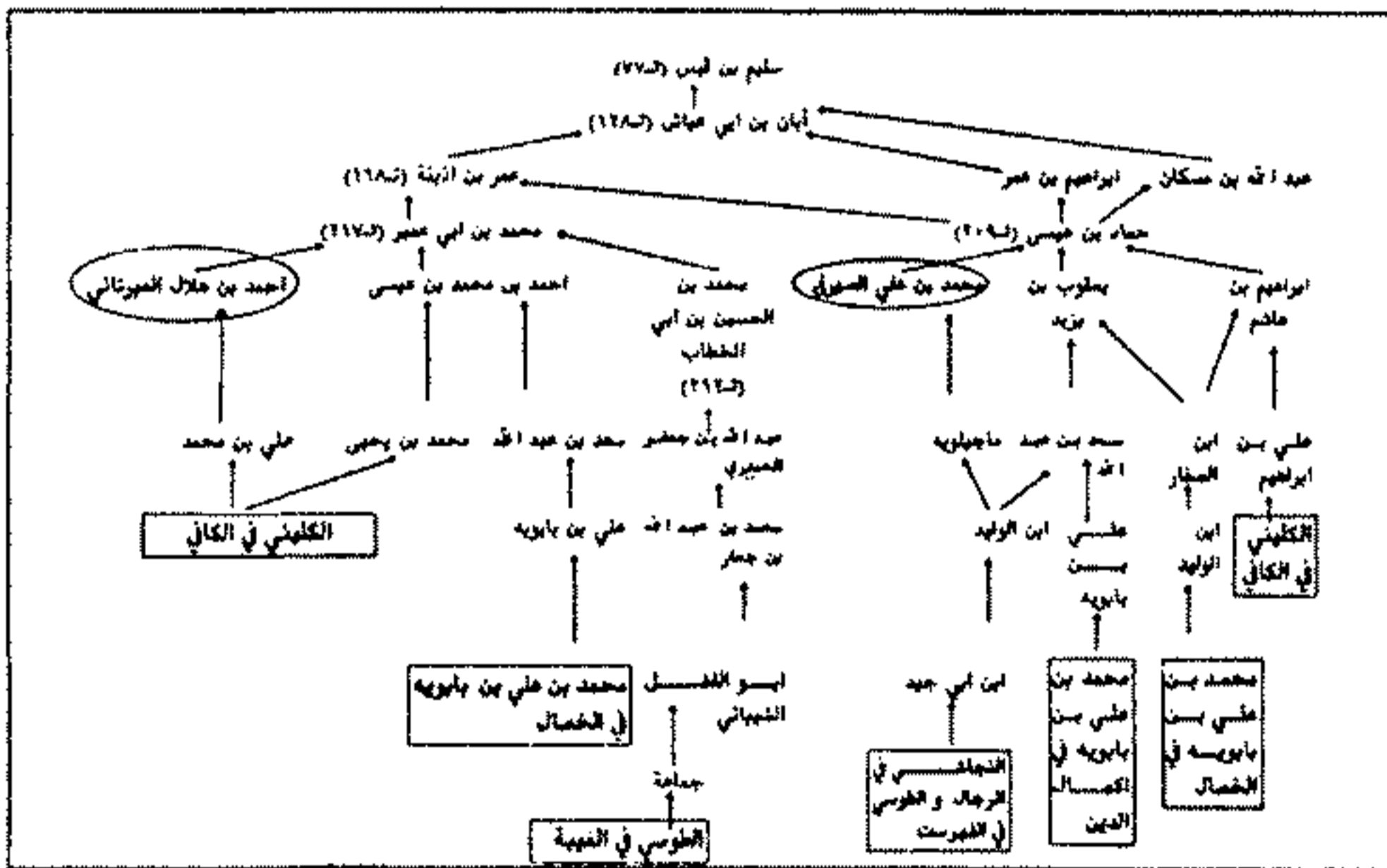
۳ - الخصال، ص ۴۷۷.

۴ - اکمال الدین، ص ۲۶۲.

۵ - لخصال ص ۴۷۷

۶ - راهها و راویان دیگری بوده که علامه انصاری در کتابش سلیم بن قیس، ج ۱، ص ۲۰۴-۲۵۳ آنرا ذکر کرده اند.

از خلال این بحث روشن می شود که کتاب سلیم یا روایات امامت دوازده امام بروایتش نزد شیعیان در زمان حیات یازده امام وجود داشته است زیرا که محمد بن ابی عمیر در سال ۲۱۷ وفات یافته که معاصر امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بوده است و یکی از فقیهان آن دو بزرگوار به حساب می آمده است اما حماد بن عیسی در سال ۲۰۹ هجری بدرود حیات گفته، و عمر بن اذینه که یکی از اصحاب امام کاظم علیه السلام به شمار می آمده محضر امام صادق علیه السلام را نیز درک و از امام علیه السلام روایت کرده است. وی از ترس مهدی عباسی فرار کرد و مقارن سال ۱۶۸ وفات یافت. جدول زیر را ملاحظه کنید.



نکته دوم:

چنین نیست که عموم شیعیان در آن زمان در جعلی بودن کتاب سلیم دچار شک و تردید بودند؛ بلکه ابن غضائری که معاصر شیخ طوسی بوده در شرح حال ابان بن ابی عیاش آورده است که: به او توجهی نمی‌شود و اصحاب ما جعل کتاب سلیم را به او نسبت می‌دهند.

شیخ مفید در شرح خود بر کتاب الاعتقاد شیخ صدوق می‌گوید: (۱) اما آنچه درباره کتاب سلیم بن قیس به روایت ابان بن ابی عیاش می‌توان گفت این است که معنای کتاب صحیح بوده لیکن غیر قابل استناد است.

لذا اغلب محققین شیعه به تضعیف ابن غضائری توجه و اعتنائی نمی‌کنند.

آیت الله خویی در معجم رجال الحدیث می‌نویسد: کتابی که به ابن غضائری نسبت می‌دهند، ثبوتش برای وی مسجل نیست و علامه در اجازات آنرا ذکر نکرده بلکه فقط به ذکر طرفش به کتابها بسنده نمودند بلکه حتی وجود این کتاب در زمان نجاشی و شیخ (۲) مشکوک است، نجاشی متعرض این کتاب نشده‌اند با اینکه وی در صدد بیان تألیف‌های شیعه بوده است حتی کتابهایی را ذکر کرده‌اند که آنها را ندیده است. پس چگونه است که کتاب استاد خود حسین بن عبدالله یا فرزندش احمد را ذکر نکرده در حالیکه شرح حال او را نوشته، ولی ذکری از کتاب رجال او به میان نیامده است. آری شیخ در مقدمه الفهرست آورده است: احمد بن حسین دو کتاب تألیف کرده بود که یکی در تألیفات و دیگری در اصول بوده، و هر دو را مدح نموده، منتهی افزوده است که بعضی ذکر کردند که وارثین او، آنها را تلف کردند و کسی از آنها نسخه برداری نکرد.

از همه این مطالب پیداست که کتاب منسوب به ابن غضائری ثبوتش برای وی

۱ - قاموس الرجال، ج ۱، شرح ابان بن ابی عیاش.

۲ - منظور شیخ طوسی است.

محرز و مسجّل نیست بلکه جماعتی یقین کردند که بعضی از مخالفین آنرا جعل نموده و به ابن غضائری نسبت داده‌اند و اختلاف نقل از این کتاب نیز عدم ثبوتش را تأیید می‌کند، بطوریکه در نسخه‌ای چند جا شرح حال یک شخص ملاحظه می‌شود و در نسخه‌ای دیگر اصلاً ذکری از او به میان نیامده، علاوه بر اینها امور دیگری مشاهده می‌شوند که جعلش را ثابت می‌کنند.^(۱)

علامه طهرانی در الذریعه می‌فرماید: عادت اصحاب ما چنین است که بر فرض شناخت نویسنده، به تضعیف کردن کتاب ضعفاء اعتنائی نکنند تا چه رسد به کتابی که مؤلفش مجهول باشد پس چگونه می‌توان او را زیر سؤال برد.

و همچنین در کتاب المشیخه آورده است: سید احمد بن طاووس ذکر کرده که نسخه‌ای بدست آمده که منسوب به ابن غضائری است منتهی بدون سند است. ایشان آنچه در آن نسخه مکتوب بوده را ضمن آنچه از اصول اربعه یعنی رجال کشی و رجال نجاشی و رجال شیخ طوسی و فهرست شیخ طوسی جمع کرده، قرار داد و در جاهای لازم از عین لفظ آن استفاده کرد که قوی‌ترین سبب ضعف، ضعف دانستن ابن غضائری است بطوریکه کتابش برای ناقل از آن (سید ابن طاووس) مسند نبوده است. و راه ایشان توسط شاگردش علامه حلی و ابن داود در کتابهایشان یعنی الخلاصه و الرجال ادامه یافت، و تا امروز راه همانست. هر چه به ابن غضائری نسبت داده می‌شود با سندهای معتبر به دست ما نرسیده، بلکه ناقل از وی، در ابتدا به عدم اسناد خبر داده و خویش را راحت نمود.^(۲)

لازم است که بنده توضیح دهم: با فرض اهمیت قرار دادن به تضعیف ابن غضائری، و اختیار آن در صورت تعارض، همانگونه که جماعتی از علماء چون

۱ - معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲ - کتاب سلیم بن قیس اثر محمد باقر انصاری، ج ۱، ص ۱۶۲، به نقل از کتاب مشیخه آقا بزرگ تهرانی.

علامه حلّی (م. ۷۲۶) و علامه شوشتری (م. ۱۴۱۶) اختیار کردند، هیچ گزندی به کتاب سلیم بن قیس وارد نمی‌سازد زیرا که علت حکم ابن غضائری که کتاب سلیم جعلی به حساب می‌آید واضح است و آن، دو روایت است. روایت اول خبر نصیحت محمد بن ابوبکر به پدرش در هنگام وفات (که یقیناً این روایت دروغ است). روایت دیگر، روایتی است که از آن فهمیده می‌شود که امامان بعد از پیامبر ﷺ سیزده نفرند (بی هیچ شکی راوی حدیث دچار اشتباه شده است). وجود این دو روایت و مانند آنها (اگر وجود داشته باشد) عامل بسیار ضعیفی برای حکم به جعلی بودن تمام کتاب است. بالاترین چیزی که می‌توانیم در این رابطه بگوئیم این است که نسخه کتاب سلیم دچار خلط و تحریف شده است و از این جهت که شیخ مفید نظر به غیر اعتماد دانستن مطالب کتاب بدون تحقیق و دقت در مطالب آن داده‌اند.

و این درست شبیه کتاب مقتل ابومخنف است. کتاب کنونی که در دست عموم مردم است دچار تحریف شده ولی باعث این نمی‌شود که تمام مطالب کتاب را به دور از حقیقت بدانیم. طبرسی در تاریخش اکثر روایات ابومخنف را روایت کرده، و هر کس که روایات طبرسی از ابومخنف را با روایات نسخه در دست مردم مقایسه کند براحتی مواضع تحریف شده را تشخیص می‌دهد.

نظریه صحیح درباره کتاب سلیم بن قیس:

علامه شوشتری می‌گوید: صواب درباره کتاب سلیم بن قیس این است که اصل کتاب صحیح بوده و سه استاد بزرگ ما، نعمانی، صفار و دیگران، کتاب روایت کرده‌اند، ولی اصل کتاب از جانب دشمنان دچار تخیل و تحریف گشته همانگونه که شیخ مفید بر آن رفته، نه آنگونه که ابن غضائری گفته و کتاب را بخاطر روایت نصیحت محمد بن ابوبکر به پدرش در هنگام مرگ، جعلی دانسته است. کتاب

مجموعی اگر شامل امر صحیح و درستی باشد در اقلیت خواهد بود، مانند تفسیری که به دروغ آنرا به امام حسن عسکری علیه السلام نسبت داده‌اند، و حال آنکه در کتاب سلیم موضوع بر عکس است، و ما جز روایت نصیحت به روایت دروغی که محققاً ثابت شده باشد برخورد نکرده‌ایم.

در مورد روایت تعداد امامان قبلاً توضیح داده شد که علت آن سوء تعبیر راویان بوده است. چنانچه پنج روایت در کافی نیز دچار این سوء تعبیر یا اشتباه نسخه نویسان (منشیان) و راویان شده‌اند. و در این موارد همانگونه که شیخ مفید نظر دادند باید قرائن را سنجید و بدون تحقیق از کتاب استفاده نکرد.

نظریه نعمانی درباره کتاب سلیم:

ادعای ابن غضائری که در قرن پنجم هجری می‌زیست مبنی بر اینکه: اصحاب ما جعل کتاب سلیم بن قیس را به ابان بن ابی عیاش نسبت می‌دهند، با نظریه نعمانی که در قرن چهارم هجری می‌زیسته در تعارض است. وی می‌گوید: در نزد همه شیعیانی که اهل علم و روایت از امامان هستند خلافتی در کتاب سلیم بن قیس مشاهده نمی‌شود. اصل کتاب از بزرگترین کتابهای اصول است که اهل علم و حاملان حدیث اهل بیت علیهم السلام آنرا روایت کرده‌اند، زیرا آنچه این کتاب را تشکیل می‌دهد روایاتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان و مقداد و ابوذر و آنهاییکه به راه آنان رفته‌اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده و از آنها شنیده، روایت شده است. و اینها از اصولی هستند که شیعه به آن مراجعه و بر آن اعتماد می‌کند. (۱)

نظریه ابن الندیم درباره کتاب سلیم:

مؤید کلام نعمانی گفتار ابن الندیم در کتاب الفهرست است. وی می گوید: سلیم بن قیس از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و بخاطر فرار از دست حجاج که قصد جان او را کرده بود به ابان بن ابی عیاش پناه برد و چون هنگام وفاتش رسید به ابان گفت: تو بر من حقی داری و اکنون مرگ مرا دریافته، ای برادر زاده! بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین و چنان گذشت و به او کتابی داد که همان کتاب سلیم بن قیس معروف و مشهور است و فقط ابان بن ابی عیاش از او روایت کرده... .

این کتاب اولین کتابی است که از شیعه صادر شد.^(۱) و احمد الکاتب اشتباه می کند در آنجا که می گوید عموم شیعیان در آن زمان در جعلی بودن کتاب سلیم دچار شک و تردید بودند آنهم بخاطر روایتش از طریق محمد بن علی صیرفی، ابوسمینه دروغگوی مشهور و احمد بن هلال عبرتائی غلوکننده نثرین شده، روشن می گردد. چون اگر منظورش شیعیان قرن چهارم باشد، قول نعمانی خطای گفتارش را بیان می کند و اگر منظورش عصر شیخ مفید است، نظر علامه شوشتری واضح است.

و ادعای اینکه ابوسمینه و احمد بن هلال عبرتائی، کتاب سلیم را جعل کرده اند توهمی بیش نیست و شاهد مدعای ما، نادرستی ادعایش در اینکه این کتب در عصر امامان نزد هیچ فرد شیعی شناخته شده نبوده است. آری، اشکال در رابطه با ابان بن ابی عیاش بوده، همانگونه که ابن غضائری بر آن رفته، که پاسخ هر دو اشکالش داده شد. وجود این دو روایت در کتاب این را می رساند که اینها به کتاب اضافه شدند، و پر واضح است که این دلیل نمی شود که همه کتاب را مجعول بدانیم.

نکته سوم:

آنچه احمد الکاتب از کلام ابن غضائری مبنی بر اینکه سلیم شناخته شده نبود و ذکری از وی بعمل نیامده است نقل کرده به خواننده محترم چنین می‌فهماند که او از رجال نبوده و ذکری از او در میان آنها نبوده و این نظر، نظریه ابن غضائری است. و حال آنکه عبارت دیگر ابن غضائری خلاف این را ثابت می‌کند چون می‌گوید: اصحاب ما می‌گفتند که سلیم شناخته شده نبود و در هیچ روایتی نامش برده نشده است در حالیکه نامش را در جاهای گوناگونی غیر از جهت کتابش و روایت ابان بن ابی عیاش یافتیم. (۱)

نکته چهارم:

و اما در مورد این دعا که کتاب سلیم به نسلهای بعدی بصورت قابل اطمینان و روایت شده‌ای نرسیده است، در این باره خوشبختانه شیخ محمد باقر انصاری ما را از جواب بی‌نیاز کرده چرا که ایشان دوازده سال از عمر خویش را صرف تحقیق در کتاب سلیم نموده و آنرا او را در سه جلد به چاپ رسانده و همه جوانب تحقیق را انجام داده، و در قسمتی از آن مختصراً آورده است: نسخه کتاب سلیم نزد محمد بن ابی عمیر و حماد بن عیسی و عبدالرزاق بن همام موجود بوده است. نسخه عبدالرزاق با چهار طریق به دست ما رسیده است:

اول: طریق ابن عقده (م. ۳۳۳ هـ.ق)

دوم: طریق محمد بن همام بن سهیل (م. ۳۳۳ هـ.ق)

سوم: طریق حسن بن ابی یعقوب دینوری

چهارم: طریق ابوطالب محمد بن صبیح رجاء در دمشق سال ۳۳۴ هـ.ق. و با این

طریق بود که کتاب در دسترس همگان قرار گرفت. و چند نسخه خطی از آن در دست جمعی از علماء بزرگ ما قرار داشت همانطوری که امروز نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های ایران و عراق و هند یافت می‌شود. اما نسخه حمّاد بن عیسیٰ از طریق استاد نجاشی باسندهای متصل بدست ما رسید. و نسخه ابن ابی عمیر از طریق شیخ طوسی با سندهای متصل به علامه حر عاملی و علامه مجلسی رسید و در دسترس همگان قرار گرفت. و نسخه شیخ طوسی با روایت ابن ابی عمیر بدست محدّث ابن شهر آشوب جدّ صاحب المناقب، و فقیه محمد بن ابی احمد بن شهریار و شیخ ابوعلی طوسی بن شیخ طوسی رسید. اما ابن شهر آشوب نسخه‌اش بدست محمد بن علی بن شهر آشوب صاحب المناقب رسید.

صاحب المناقب در سال ۵۶۷ هجری در الحله برای وی قرائت کردند. و اما ابن شهریار خازن کتاب را برای شریف ابوالحسن عریضی روایت کردند و از او برای شیخ فقیه محمد بن کال (م. ۵۹۷ هـ.ق).

اما نسخه شیخ ابوعلی بن شیخ هبة الله بن رطبه سوراوی مفقود و در سال ۵۶۰ هجری در کربلا از وجودش خبر داده شد. و بوسیله شیخ حسن بن احمد طحال مقدادی منتقل و از طرف او بدست رئیس ابوالبقاء هبة الله بن نما رسید و در سال ۵۲۰ هجری در نجف برای وی خوانده شد. و نسخه شیخ طوسی سپس بدست علامه مجلسی صاحب بحار الانوار رسید که همه آنرا در مجموعه کتاب بحار خود وارد ساخت. و همچنین بدست شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه رسید و بعد از آن بدست علامه سماوی رسید و از این نسخه است که آن نسخه چاپی در دسترس همگان قرار گرفت. (۱)(۲)

۱ - کتاب سلیم بن قیس، تحقیق انصاری، ج ۱، ص ۶۹.

۲ - برای رفع ابهام و دفع دخل مقدر خواننده محترم لازم به توضیح است که اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام از شنیده‌ها کتابها تالیف نمودند ولی معاویه به جنگ با اصحاب

خلاصه مطلب:

بدینوسیله بطلان ادّعی احمد الکاتب مبنی بر اینکه کتاب سلیم یا روایات امامان دوازده گانه علیهم السلام در زمان حیات یازده امام علیهم السلام در نزد هیچ فرد شیعی شناخته شده نبود، به خوبی آشکار می‌گردد. چنانکه پنبه ادّعی او در مورد جعل کتاب سلیم و روایات دوازده امام علیهم السلام توسط عبرتائی و صیرفی رشته گردید. و بر ما واضح گشت که این روایت منحصر به آن نمی‌شود. بلکه شبهه حول جعل کتاب سلیم دور می‌زد که تنها راوی کتاب، سلیم بود. و اختلاف علمای رجال شیعه در رابطه با ثقه بودن یا نبودن وی هیچ گزندی به پاسخ ما به احمد الکاتب و زیدیه نمی‌رساند چرا که او مدّعی است احادیث امامت دوازده امام علیهم السلام از جعلیات جماعتی از شیعیان در عصر غیبت است. ولی ما ثابت کردیم که در عصر امامان این احادیث وجود داشته است. امّا دلائل ابن غضائری در تشکیک کتاب سلیم مردود و معارض کلام نعمانی است. که عقیده شیعه را در زمان خود برایمان بازگو کرده است، ضمن اینکه اگر واقعاً شبهه حول جعل کتاب سلیم دور می‌زد، ابن ندیم که به شرح حال کتاب و صاحبش پرداخته بود از ذکر آن غافل نمی‌ماند. امّا ادّعی دیگر احمد الکاتب که کتاب سلیم به صورت موثقی به نسلهای بعدی منتقل نشده است، محقق کتاب سلیم محمد باقر انصاری ما را از جواب بی‌نیاز کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخت و آنان را تحت تعقیب قرار داد و مجبور به جلای وطن نمود لذا به جزء اندکی همگی از بین رفتند. از جمله کتابهایی که باقی ماند کتاب سلیم بن قیس هلالی است، که از اصحاب کوچک امیر المؤمنین شمرده می‌شود. نامبرده به ایران گریخت و آنجا پناهنده گشت. (مترجم)

فصل هشتم

شبهه هشتم:

«سند های روایات امامان دوازده گانه علیهم السلام در نزد فریقین»

احمد الکاتب می گوید:

استدلال به احادیث دوازده امام با ضعف سند مواجه است طوری که نزد اهل سنت ضعیف السند بوده و کسی خود را ملزم به مضمون آنها نمی داند ضمن اینکه نزد شیعیان هم وضعیت بهتری ندارند....

من می گویم:

بحث هایی که در مورد سند توسط فریقین صورت گرفته، این ادعا را تکذیب می کند، چون احادیث شیعه در باب امامت دوازده امام علیهم السلام، قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام بلکه از قرن دوم هجری مورد وثوق شیعیان بوده است.

شبهه

زیدیه بر امامیه اعتراض کردند که: روایات دال بر امامت دوازده امام علیهم السلام سخنی است که امامیه به تازگی آنرا ابداع کردند. همانطوری که احادیث دیگری نیز در این زمینه جعل نمودند. از اینجا بود که اصحاب نظریه امامت دوازده امام علیهم السلام شروع به نقل روایاتی از سنّی مذهببان کردند، که هم مروی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم دال بر عدد خلفاء بعد از وی و هم محدود کننده آنان به دوازده نفر بود، پرداختند. بعد از آن بود که شروع به جعل احادیثی نمودند که امامت را در دوازده نفر منحصر می کرد.

معتقدان به وجود محمد بن الحسن العسکری علیه السلام و ولادتش در خفاء، در زمان حیات پدرش روایات ضعیف السند و مشوش و غامضی را از اهل سنّت به عاریت گرفتند که حاکی از آمدن دوازده خلیفه یا امیر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می کرد سپس آنها را تهذیب کردند. بعد از تهذیب این روایات، آنها را بر فرزند فرضی حسن عسکری علیه السلام، که بر حسب شمارش امامیه به دوازده می رسید، تطبیق دادند!! سپس ادّعا کردند که امامان فقط باید دوازده نفر باشند. و از اینجا بود که نظریه دوازده امام موضوعیت یافت!!

اما این نحوه استدلال آنان با ضعف سند روائی مواجه شد. بطوریکه در نزد اهل سنّت ضعیف السند محسوب می شوند و کسی به مضمون آنها ملتزم نمی شود. در نزد خود شیعیان نیز ضعیف السندتر محسوب می شوند، و حتی یک روایت صحیح بر اساس معیارهای علم رجال شیعه یافت نمی شود!!

پاسخ:

اولاً: ادعای ضعف سند این روایات نزد اهل سنت و عدم التزام آنها به مضمون این روایات، بی مورد است و ای کاش جناب احمد الکاتب قول عالم معتبری از اهل سنت که روایات امامت دوازده امام علیهم السلام را ضعیف السند می داند را، ذکر می کرد.

ولی کجا این مهم میسر خواهد بود در حالیکه هر کدام از بخاری و مسلم در صحیحشان و ابوداود و ترمذی در سننشان و قبل از آنان احمد بن حنبل در مسندش، با سندهای صحیح، آنها را روایت کرده اند. علاوه بر این افراد دیگری با سندهای صحیح این روایات را نقل کرده اند. بخاری از جابر بن سمره روایت کرده که: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند بعد از من دوازده امیر خواهد بود... که همگی از قریشند. (۱)

در روایتی از مسلم آمده است: دین همواره در پناه دوازده امام و جانشین عزیز و منیع خواهد بود که همگی از قریشند. (۲)

و در روایت دیگری نیز می گوید: دشمنی دشمنانشان ضرری به آنان نرساند. (۳) و همچنین روایت شده است که: این امت را دوازده سرپرست است، عدم یاریشان گزندگی به آنان نرساند و همگی از قریشند. (۴)

و در روایت مسروق آمده است آمده: مردی از عبدالله بن مسعود پرسید: ای ابا عبدالرحمن! آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدی که خلفای این امت چند نفرند؟ عبدالله

۱ - روی البخاری عن جابر بن سمرة قال سمعت النبي صلی الله علیه و آله يقول: يكون بعدی اثنا عشر أميراً... کلهم من قریش.

۲ - لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً الى اثني عشر خليفة کلهم من قریش. جامع الاصول لابن الاثير، ج ۴، ص ۴۶-۴۵.

۳ - لا تضرهم عداوة من عاداهم، فتح الباری، ج ۱۹، ص ۳۳۸.

۴ - يكون لهذه الامة اثنا عشر قيماً لا يضرهم من خذلهم کلهم من قریش، كنز العمال، ۲۷/۱۳.

گفت: آری از او پرسیدم و ایشان گفتند: دوازده خلیفه به شمار بزرگان بنی اسرائیل. (۱)

و در روایت دیگری فرمودند: خلفاء بعد از من به شمار اصحاب موسی علیه السلام خواهند بود. (۲)

و همچنین فرموده‌اند: امت بر امامتشان متفق القول خواهند بود.

ابن کثیر گوید: مانند این حدیث را عبدالله بن عمر و حذیفه و ابن عباس روایت کرده‌اند (البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۳۴۸).

من می‌گویم هیشمی در مجمع الزوائد از طبرانی در کتابهای اوسط و کبیرش و بزّاز از ابوجحیفه (۳) مانند آنرا روایت کرده‌اند.

و از این رهگذر آشکار می‌گردد که احادیث امامت دوازده امام صلی الله علیه و آله در نزد اهل سنت منحصر به جابر بن سمرة صحابی نمی‌شود بلکه صحابه دیگری نیز آنها را روایت کرده‌اند و پنج کتاب اهل سنت که در دسترس همگان است آنها را نقل کرده‌اند.

محدثان سنی مذهب گمان بردند که مراد از دوازده نفر، حکام بعد از پیامبرند. آنان در چهار نفر اول متفق القول شدند ولی در تکمیل آنان دچار سرگشتگی شدند لذا عده‌ای معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و عبدالملک بن مروان و

۱ - قال: سأل رجل عبد الله بن مسعود. قال له: يا ابا عبد الرحمن هل سألتم رسول الله صلی الله علیه و آله كم يملك هذه الامّة من خليفة. فقال عبدالله سألناه فقال: اثنا عشر عدّة نقباء بنی اسرائیل. مسند احمد، ۱ / ۴۰۶. مستدرک الحاکم، ۴ / ۵۰۱. فتح الباری، ۱۶ / ۳۳۹. مجمع الزوائد، ۵ / ۱۹. كنز العمال ۱۳ / ۲۷.

۲ - یكون بعدی من الخلفاء عدّة اصحاب موسی. ابن کثیر، ۶۰ / ۲۴۸. كنز العمال، ۱۳ / ۲۷.

۳ - او وهب بن عبدالله سوائی است. از صحابه کم سن و سال به حساب می‌آمد که وارد کوفه شد و ساکن آن دیار گردید. علی علیه السلام او را در بیت المال گماشت و در همه جنگهای حضرت حاضر گردید. الاستیعاب.

ولید بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و هشام ابن عبدالملک و دوازدهمین آنان ولید بن یزید بن عبدالملک را جزء امامان دوازده گانه به شمار آوردند. ابن حجر از طرفداران این قول است^(۱). جماعتی از آنان بر این عقیده رفتند که این دوازده امام در بین امت تا سرانجام دنیا پخش خواهند بود.^(۲)

این تفسیر فرسنگها دور از صواب است زیرا تشبیه آنان به بزرگان بنی اسرائیل از جانب خداوند دال بر وجود سنخیت بین آنان است حق تعالی می فرماید: و خداوند از بنی اسرائیل عهد گرفت و از آنها دوازده سرپرست برانگیختیم.^(۳) و همچنین: و از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می کنند، و به حق و عدالت حکم می کنند. ما آنها را به دوازده گروه، که هر یک شاخه‌ای از دودمان اسرائیل بود، تقسیم کردیم.^(۴)

اول این دوازده بزرگ (نقیب) بعد از حضرت موسی علیه السلام یوشع بن نون و آخرشان حضرت داود علیه السلام بود و اشموئیل نبی و طالوت^(۵) که پیامبر نبود نیز بین آنان قرار داشتند.

بقیه آن دوازده امام، همگی از آل هارون بوده، و پیامبر نبوده‌اند، بلکه عالمان برگزیده‌ای بوده‌اند که خداوند آنان را پاک نموده و بواسطه پیامبرش حضرت موسی علیه السلام این را بیان فرمودند اینان در قرآن بعنوان بزرگان (نقباء) نام برده شده که بعد از حضرت موسی علیه السلام و قبل از اشموئیل نبی علیه السلام می زیسته‌اند ولی به ذکر

۱ - فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۴۱.

۲ - معالم المدرستین، جلد ۱، ص ۵۴۷-۵۴۱. علامه عسکری گفته های اهل سنت را نقل کرده که دال بر پریشانی آنان در تفسیر این حدیث و سرگردانی آنان است.

۳ - و لقد أخذ الله ميثاق بني اسرائيل و بعثنا منهم اثني عشر نقيباً. سورة المائدة، آیه ۱۲.

۴ - و من قوم موسى امة يهدون بالحق و به يعدلون، و قطعناهم اثنتي عشرة اسباطاً أمماً. سورة الاعراف، آیه ۱۵۹ و ۱۶۰.

۵ - طالوت عالم برگزیده خداوند بود نه نبی، که بواسطه اشموئیل بیان شد.

تفاصيل آنان نپرداخته است. حق تعالی درباره اینها فرمودند:

و همانا ما به موسی کتاب آسمانی را عطا کردیم و شک نداشته باش که او آیات الهی را دریافت داشت و ما آن را سبب هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم، و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند، چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.^(۱) این قضیه در مورد دوازده امام بعد از پیامبر ﷺ صادق است. آنان امامان هدایتند که حکومت در زمان حضورشان فقط مختص به آنان است، چون جایگاه و منزلت آنان از خداوند است چه مردم بپذیرند یا نپذیرند.

گفتار پیامبر ﷺ درباره آنان گواه مدعاست (دشمنی دشمنانشان ضرری به آنان نرسد) (یاری نکردن آنان، ضرری به آنان نرساند) زیرا مشروعیت ولایت آنان از خداوند است نه مردم و این، درست مانند مشروعیت حکام است که با یاری نکردن مردم متضرر می شوند چون نیرو و قدرت مشروعیتشان از مردم می گیرند.

مؤید ادعای ما کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند:

کجايند آنهایی که برای تکذیب و سرکشی بر ما، گمان کردند در علم رسوخ دارند. خداوند ما را برگزید و آنان را خوار نمود. به ما عطا فرمود و آنان را محروم کرد، ما را داخل و آنان را خارج کرد. هدایت با ما کامل می شود و کوری با ما بینایی می یابد. امامان از قریشند که در دل بنی هاشم بودیعه گذاشته شده اند. که برای غیر آنها صلاح نیست و ولایت غیر آنها به مصلحت نمی باشد.^(۲)

۱ - و لقد آتينا موسى الكتاب فلا تكن في مرية من لقاءه و جعلناه هدى لى اسرائيل - و جعلنا

منهم أئمة يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون. سورة السجدة، آية ۲۴ و ۲۳.

۲ - أين الذين زعموا أنهم الراسخون في العلم دوننا كذباً و بغياً علينا أن رفعنا الله و وضعهم

و أعطانا و حرمهم و أدخلنا و أخرجهم بنا يستعطى الهدى و يستجلى العمى ان الأئمة من

قریش غرسوا في هذا البطن من هاشم لا تصلح على سواهم و لا تصلح الولاية من غيرهم.

نهج البلاغه، خ ۱۴۴.

حضرتش اینجا از امامان هدایت بعد از پیامبر ﷺ صحبت می‌کند که مثل منزلت خود را در هدایت دارند، و حکومت در زمان حضورشان فقط مختص به آنان است و آنان منحصر در بنی هاشم هستند. و بی‌گمان هر فرد هاشمی این خصوصیت را ندارد بلکه آنان علی و یازده فرزندش از فاطمه علیها السلام می‌باشند. و نیز روشن است که حضرت علی علیه السلام به حدیث پیامبر ﷺ اشاره می‌کند که امامان بعد از من دوازده نفرند.

آنان شبیه امامان هدایت بنی اسرائیل می‌باشند که خداوند آنان را بعد از حضرت موسی علیه السلام برانگیخت و دوازده سبط قرار داد.
آنها فرزندان بودند که از نظر پاکی، تقوا و فضیلت، بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند. (۱)

بنابراین باید فرموده حضرت امیر علیه السلام را چنین حمل کرد: امت باید تا سرانجام گیتی بر امامتشان متفق شوند و مطیع قول و فعل و تقریرشان گردند.

ثانیاً: در پاسخ به ادعای اینکه این روایات در نزد شیعیان ضعیف‌السندتر هستند و در عصر غیبت جعل شده‌اند، باید گفت:
در روایت‌های کلینی و شیخ صدوق روایت کرده‌اند، روایات صحیح‌السندی وجود دارد که معروفترین آنها آن روایتی است که به سلیم بن قیس منتهی می‌گردد که در فصل هفتم سخن درباره آنها رفت و گفتیم که طرق کتاب سلیم به عبرتائی و ابوسیمه منحصر نمی‌گردد.

و اختلاف شیعیان در اعتماد و عدم اعتماد به ابان بن ابی عیاش که راوی سلیم است، به روایت سلیم گزندی نمی‌رساند، زیرا که هدف از ذکر احادیث امامت

۱ - سورة آل عمران، آیه ۳۴: ذریة بعضها من بعض....

دوازده امام علیهم السلام و ذکر نامشان، اثبات وجود این روایات در نزد شیعیان قبل از غیبت صغری است و شکی در این نیست که سندهای کلینی و شیخ صدوق به ابان بن عیاش صحیح است. و محمد بن ابی عمیر (م. ۲۱۷ هـ.ق) و حماد بن عیسی آنها را روایت می‌کنند. ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه (متولد ۱۶۸) نقل می‌کند و حماد از عمر بن اذینه و ابراهیم بن عمر یمانی که معاصر اوست روایت می‌کند و معنای آن اینست که احادیث امامت دوازده امام علیهم السلام به سلیم بن قیس منتهی می‌گردد، که در نزد ثقات شیعه در قرن دوم هجری معروف بوده است.

به همه اینها حدیث نهم که به حدیث لوح معروف است اضافه می‌گردد. (۱) که کلینی آنرا در باب "آنچه در مورد دوازده امام آمده" از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از ابن محبوب از ابو جارود از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده است. سند کلینی تا حسن بن محبوب سرّاد (م. ۲۲۴ هـ.ق) صحیح است.

۱ - قال جابر: دخلت علی فاطمة علیها السلام و بین یدیها لوح فیہ أسماء الأوصیاء من ولدها فعددت اثنی عشر آخرهم القائم، ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علی. جابر گفت: بر فاطمه علیها السلام داخل شدم در حالیکه لوحی در دستش بود که نام فرزندان وصیش در آن نوشته شده بود. آنها را شمردم که دوازده تن بودند و آخرشان قائم بود سه تایی آنها محمد و سه تایی آنها علی بود. شیخ صدوق آنرا در خصال از پدرش از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابو خطاب از حسن بن محبوب سرّاد از ابو جارود از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده است.

خلاصه مطلب:

احادیثی که کلینی، صدوق طوسی و نعمانی با سندهای صحیح سماعه بن مهران و ابن ابی عمیر و حمّاد بن عیسی و عمر بن اذینه و ابراهیم بن عمر یمانی و حسن بن محبوب سرّاد و عبدالله بن صلت قمی و ابوہاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده‌اند، دال بر آن است که احادیث امامت دوازده امام علیهم‌السلام نزد ثقات شیعیان قبل از تولد حضرت مهدی علیه‌السلام بلکه از قرن دوم هجری معروف بوده، چنانکه در نزد اهل سنت چنین وضعی داشته بطوریکه احمد بن حنبل در مسند خود، آنها را روایت کرده است که (م. ۲۴۰ هـ.ق) یعنی پانزده سال قبل از ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام.

ما هم برای ابطال مدعای احمد الکاتب و پندار زیدیه، مبنی بر اینکه روایات امامت دوازده امام علیهم‌السلام را شیعه امامیه در قرن چهارم جعل کرده‌اند، به بیش از اثبات وجودش در کتابهای آنان و یا نزد راویان بزرگ آنان که در قرن دوم هجری یا قبل از ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام می‌زیسته‌اند، احتیاج نداریم.

فصل نهم

شبهه نهم:

اثبات امامت امامان اهل بیت علیهم السلام در تورات و انجیل»

احمد الکاتب می گوید:

ملاحظه می شود که از متأخرین کسانی برای محکم تر کردن نظریه امامت دوازده امام علیهم السلام به تورات و انجیل اعتماد می کنند... و شاید عبدالله بن سبا (با فرض وجود داشتنش) به شیعه و شیعیان اهانت کرده باشد زیرا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصیش علی بن ابی طالب علیه السلام را با حضرت موسی علیه السلام و وصیش یوشع بن نون مقایسه کرده و با این عمل شیعه را در معرض اتهام وام گرفتن نظریاتش از اسرائیلیات قرار داده است.

من می گویم:

استدلال به تورات برای اثبات مسأله امامت اهل بیت از ابداع متأخرین نیست بلکه متقدمین از علماء شیعه نیز از آن استفاده می کردند. متقدمین شیعه روش خود را از امامان اهل بیت علیهم السلام گرفتند و روش امامان، روش قرآن است بطوریکه برای اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به ادله مختلفی تمسک می جستند مثل خبر بعثت در تورات... وانگهی بنیانگذار این مقایسه شخص رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم آنجا که فرمودند: ای علی! منزلت تو به من مانند منزلت هارون به موسی است جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. خلفاء بعد از من دوازده نفرند به عدد بزرگان بنی اسرائیل.

شبهه

وی ضمن مقاله‌ای خاطر نشان کرده که استدلال به تورات برای اثبات امامت اهل بیت علیهم‌السلام را نکوهش می‌کند و عنوان مقاله‌اش با خط درشت چنین بود:

نهج سبائی در مبنای فکری

وی در مقاله‌اش چنین آورده است: اعتماد جماعتی از متأخرین برای تحکیم نظریه امامت دوازده امام علیهم‌السلام به تورات و انجیل ملاحظه می‌شود. سید مرتضی عسکری در کتاب معالم المدرسین جزء اول صفحه ۵۲۹، فقره‌ای از سفر تکوین، اصحاح ۱۷، رقم ۲۰۱۸ را چنین ذکر کرده است: "اسماعیل را مبارک گردانم و به ثمر بنشانم و او را بسیار بسیار گردانم دوازده امام از او باشند و او را ملتی بزرگ قرار خواهم داد." و در حاشیه آن آورده است که: از این عبارت روشن می‌شود که مبارکی و ازدیاد در صلب اسماعیل است. عاملی که باعث می‌شود حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیتش به اعتبار فرزند اسماعیل بودن، مقصود باشند.

کما اینکه نویسنده‌ای دیگر بنام ثامر مصطفی در کتاب خود بنام مؤده‌های اسفار به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان پاکش (انتشارات دار التوحید قم، سال ۱۴۱۴ هـ.ق) آورده است: مقصود از آن دوازده بزرگ که خداوند در تورات به اسماعیل وعده داده، دوازده فرزند وی که نام آنان در تورات ذکر گردیده نیست (سفر تکوین ۲۵، ۱۲، ۱۹) بلکه مقصود دوازده فرزند رسول گرامی اسلام (ص) است. وی بعد از حساب کلمه (کثیراً جداً) بسیار زیاد با حساب جمل و اثبات اینکه مجموع آن معادل مجموع کلمه محمد است افزوده: همانطوریکه ثابت کردیم که اولین مبارک باد خداوند به اسماعیل در حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تحقق یافته، دومین مبارک باد خداوند در ظهور دوازده امام مبارک محقق شد. خداوند آنان را خلیفه پیامبرش قرار داد همانگونه که امتداد طبیعی رسالتش می‌باشند (نفس المصدر، ص ۶۳).

در اینجا در صدد بحث با این دو نویسنده بر مقدار صراحت این فقره اسرائیلیه

بر مطلوب، و اینکه آیا شامل آن دوازده تن می شود یا نه؛ نیستیم. چرا که برای اثبات آن احتیاج به این همه تکلف و مقایسه و استعانت از اسرائیلیات^(۱) نیست، بلکه کافی است که قرآن و روایات نبوی و اهل بیت وجودش را ثابت گردانند. و اگر بعضی از معانی آن و تفصیلش ثابت نمی شود ناچاریم که به روایات صحیحه قانع باشیم. شاید عبدالله بن سبا (با فرض وجود داشتنش) به شیعیان اهانت کرده باشد زیرا مقایسه مشهورش بین حضرت موسی و وصی او یوشع بن نون با حضرت محمد(ص) و وصیش علی بن ابی طالب(ع) شیعه را در معرض اتهام وام گرفتن نظریات خود از اسرائیلیات قرار داده است.

پاسخ:

در رد گفته های وی چنین می توان استدلال کرد:

اولاً: استدلال به تورات برای اثبات امامت اهل بیت علیهم السلام از ابداع متأخرین نیست بلکه این امر استدلالی است که علماء شیعه از قدیم، در ضمن ادله امامت به ذکر آن عادت داشتند.

همانطوریکه در شبهه اول رفت قدیمی ترین کتاب کلامی شیعه، یاقوت الکلام اثر ابراهیم بن نوبخت به این دلیل استناد کرده، و نعمانی (م. ۳۶۱ هـ.ق) در کتابش الغیبه چنین آورده: به اذن خدا این باب را دلالتی و برهانی است که حجّت را بر هر مخالفی تمام می کند... و آن مطالبی است که در تورات بر امامت دوازده امام علیهم السلام ثابت گشته است.

در سفر اول از داستان حضرت اسماعیل علیه السلام خداوند چنین می فرماید: دعایت را در مورد اسماعیل اجابت کردم و به برکاتت بر اسماعیل گوش قرار دادم و

۱ - روایات و احادیثی که از طرف یهودیان مسلمان شده وارد حوزه اسلامی گشت و جای گرفت.

من او را بسیار بسیار گردانم و اوست که دوازده بزرگ از نسلش باشند و آنها را چون ملّتی بزرگ قرار دهم.

عبدالحلیم بن حسین سمّری برای من آنچه را یکی از یهودیان برایش املاء کرده بود قرائت کرد و بعد نصّ عبری آنرا ذکر نمود: «ولیشمعیل شمعتیخا هنی برختی اوتو و هفرتب اوتو و هربیتی او بمثد مئد شمیم عاسار نسیئم یولد و ننتیوا لغوی غادول»، پس آنرا با آنچه در اوّل کلامش ذکر کرد تفسیر نموده سپس افزود: بعد از گواهی کتاب خدا و روایات شیعه از پیامبر ﷺ و اهل سنّت از طرفش و از رجالش و شهادت کتابهای ذکر شده و اصحابش به صحّت امامت دوازده امام علیهم السلام برای هر طالب هدایتی یا معاند جاحدی، چه حجّت و برهان روشنی و حق لازمی باقی می ماند؟ پس در این کفایتی معتبر، و اقناعی منطقی، و دلیلی برهانی، و حقی الزامی است برای کسی که خداوند او را به سوی نورش هدایت کرده باشد. (۱)

متقدمین از شیعه این راه را از امامانشان برگرفتند. امامان وقتیکه با اهل کتاب احتجاج می کردند آنها را به مواردی از تورات و انجیل که نام رسول خدا ﷺ ذکر شده دلالت می کردند.

در بحث جاثلیق با امام رضا علیهما السلام، امام به نسطاس رومی فرمودند: بر حفظ سفر سوّم چگونه ای؟ گفت کاملاً از برم. سپس به رأس الجالوت برگشتند و فرمودند: آیا انجیل می خوانی؟ گفت: به خدا قسم که می خوانم. امام فرمودند: سفر سوّم را بگیر و بخوان اگر ذکر محمّد و اهل بیتش و امتش آمده باشد برای من شهادت دهید و اگر ذکر نشده شهادت ندهید. (۲)

روش امامان اهل بیت همان روش قرآن است. همانگونه که قرآن با أدله گوناگون از جمله خبر بعثت پیامبر اسلام (ص) در تورات و انجیل استدلال کرده است مانند:

۱ - الغیبه للنعمانی، ص ۱۱۰-۱۰۹.

۲ - توحید صدوق، ص ۳۱۴.

آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست که علمای بنی اسرائیل بخوبی از آن آگاهند. و مانند: پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند. (۱)(۲)

چنانکه همه علمای اسلام در مقام احتجاج با اهل کتاب به تورات و انجیل استدلال می کردند، همانگونه که دهها کتاب در این رابطه نوشته اند.

حال اگر خداوند کرامات اهل بیت علیهم السلام را با ذکر نامشان در کنار پیامتر مکی موعود صلوات الله علیه در کتابهای انبیاء سلف ذکر نموده، چه جای استبعاد و تعجب است که با آن بر امامتشان استدلال شود؟

آن محقق باریک بینی که در نصوص تبشیر به محمد در کتابهای انبیاء سلف غور کرده باشد بدون شک آنجا با نام پیامبر صلوات الله علیه در کنار اهل بیتش علیهم السلام مواجه خواهد شد. و هیچ شکی نیست در اینکه فقره ۲۰ از اصحاح ۱۷ از سفر تکوین واضحترین و مشهورترین حدیث پیامبر و عدد اهل بیتش آورده است.

عامه یهود آنرا به خوبی می دانستند و آنگاه که شرح صدری می یافتند و مسلمان می شدند تشیع را بر می گزیدند، خواه در زمان حضور امامان و خواه در عصر غیبت. ابن تیمیه در حاشیه اش بر حدیث دوازده امام علیهم السلام آورده است: آنهائیکه در حدیث جابر بن سمره به آمدنشان بشارت داده شده، چنین مقرر گردید که در میان امت متفرق باشند و قیامت واقع نخواهد شد مگر اینکه همگی پیدا شوند. و بسیار به بیراهه رفتند آن دسته از یهودیانیکه به دین اسلام مشرف شدند که گمان بردند، آنان همان کسانی هستند که جماعت رافضیان (شیعه) به آنها معتقدند، لذا معتقد به امامت آنان شدند. (۳)

این گفتار وی گر چه در تطبیق نص بر اهل بیت علیهم السلام منفی است ولی از جهتی

۱ - أولم یکن لهم آیه أن یعلمها علماء بنی اسرائیل. (سورة الشعراء، آیه ۱۹۷)
۲ - و یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الانجیل. (سورة الاعراف، آیه ۱۵۷)
۳ - البدایه و النهایه.

دیگر مؤید کلام نعمانی است و دال بر وجود نصوصی در باب امامت امامان اهل بیت علیهم السلام طبق گفته اهل بیت است، کما اینکه در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله چنین است.

بر این تیمیه و همفکرانش مخفی ماند که علماء یهودی که شیعه گشتند خود را در مقابل نصوص آشکاری از تورات یافتند که همدیگر را در آتجاه به سوی اهل بیت تأیید می کردند.

ثانیاً: در مورد ادعای اینکه شاید عبدالله بن سبا (با فرض وجود داشتنش)، شیعه را در معرض اتهام وام گرفتن نظریات خود از اسرائیلیات قرار داده، باید گفت: مؤسس و بانی این مقایسه شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است چون فرمود: ای علی منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی است جز آنکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. (۱)

این حدیث، حدیث صحیح السندی است که در کتابهای معتبر اهل سنت نیز آمده است.

سلمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: برای هر نبیی، وصیی است. وصی شما کیست؟

حضرت ساکت شدند سپس او را صدا کردند و فرمودند: ای سلمان! آیا می دانی وصی موسی کیست؟ سلمان گفت: آری یوشع بن نون. حضرت فرمودند: چرا او را گفتی، آیا چون اعلم آنها بود؟

اما وصی من و جایگاه سر من و بهترین کسی که بعد از خود باقی می گذارم، که

۱ - یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی. (رواه البخاری و مسلم و احمد بن حنبل فی مستنده و غیرهم. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۹۲)

وعده‌های مرا به انجام برساند و قرضم را اداء نماید، علی بن ابی طالب است.^(۱)
و همچنین فرمودند: خلفاء بعد از من دوازده نفرند به شمار بزرگان بنی اسرائیل.
و فرمودند: حسن و حسین را بنام شبر و شبیر، فرزندان هارون نام نهادم.^(۲)
آیا به پیامبر اسلام ﷺ گفته می‌شود که شما اسلام را در معرض وام‌گیری نظریات
خود از اسرائیلیات قرار داده‌اید؟!!!

قبل از رسول مکرم اسلام ﷺ، قرآن بانی و مؤسس این مقارنه و کشتکار این بذر
است آنجا که برای آخرین مثالهایی از آنچه بر اولین رفته ذکر کردند. و به قصص
بنی اسرائیل توجه زیادی نمودند آنهم به خاطر تشابه نزدیک آن به قصص
بنی اسماعیل بعد از بعثت حضرت محمد ﷺ تا سر انجام دنیا است.
رسول خدا ﷺ فرمودند: هر چه بر گذشته رفته است بر این امت نیز خواهد
رفت، نعل به نعل و پرتیر به پرتیر^(۳). و در روایت دیگری می‌فرماید: سوار سستهای
تلخ و شیرین قبل از خویش خواهید شد.^(۴)

۱ - قال: فان وصی و موضع سرّی و خیر من اترك بعدی و ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن
ابی طالب رضی الله عنه. (المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۶/۲۲۱ شماره ۶۰۶۳).
۲ - اثنی سمیتهما باسم شبر و شبیر ولدی هارون.
۳ - قال النبی: کل ما کان فی الامم السالفة فانه یكون فی هذه الامّة حذو النعل بالنعل و القذة
بالقذة. اکمال الدین، صدوق، ص ۵۷۶.
۴ - لتركبن سنن من کان قبلکم حلوها و مرّها. فتح الباری ۱۷/۶۴. مسند احمد ۳/۹۴، ج
۳۲۷/۲، ۳۶۲، ۴۵۰، ۵۱۱، ۵۲۷، ج ۳/۹۴، ج ۴/۱۲۵، ج ۵/۲۱۸، ۳۴۰.

پیوست

شرح حال افرادی که در کتاب نامی از آنها برده شده: (۱)

- ۱ - ابان بن ابی عیاش
- ۲ - ابراهیم بن عمر یمانی
- ۳ - ابراهیم بن هاشم قمی
- ۴ - احمد بن محمد بن عیسی
- ۵ - حماد بن عیسی جهنی
- ۶ - سعد بن عبدالله اشعری قمی
- ۷ - سلیم بن قیس
- ۸ - عبدالله بن مسکان
- ۹ - علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن قمی
- ۱۰ - علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی
- ۱۱ - عمر بن اذینه
- ۱۲ - محمد بن ابی عمیر
- ۱۳ - محمد بن حسن بن احمد بن ولید
- ۱۴ - محمد بن حسن بن فروخ صفار
- ۱۵ - محمد بن علی بن بابویه
- ۱۶ - محمد بن یحیی عطّار ابوجعفر قمی
- ۱۷ - یعقوب بن زید
- ۱۸ - زرارة بن اعین

ابان بن ابی عیاش

علامه حلی در الخلاصه آورده است: به او توجهی نمی شود و از غضائری وارد شده که اصحاب ما جعل کتاب سلیم بن قیس را به او نسبت می دهند.

سید علی بن احمد عقیقی در کتاب رجال آورده: ابان بن ابی عیاش فاسدالمذهب بود ولی به راه صواب برگشت و ظاهراً سبب هدایت و تشیع او، سلیم بن قیس است. وقتی حجاج، سلیم را خواست تا او را به علت اینکه از صحابه امیرالمؤمنین (ع) است به قتل برساند، به ناحیه ای از ایران گریخت و به ابان پناه آورد، و چون هنگام وفاتش فرا رسید به ابان گفت: تو بر من حق داری و ای برادرزاده مرگم فرا رسیده است. بدان که بعد از رسول خدا ﷺ اوضاع چنین و چنان بود، و به او کتابی داد، و کسی جز او از سلیم بن قیس روایت نکرده است.

بنظر می آید که سلیم بن قیس در زمان اختفائش از حجاج کتاب را تألیف نموده است، و بدین دلیل است که روایت کتابش به ابان که به او پناه آورده بود، منحصر می شود.

ابراهیم بن عمر یمانی

نجاشی میگوید: وی شیخی بوده از اصحاب ما که مورد اطمینان بوده و از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است، ابوعباس و غیره او این را ذکر کردند، او را کتابی است که حماد بن عیسی و غیر او از وی روایت کرده اند.

علامه شوشتری میگوید: مراد از ابوعباس در کلام نجاشی شخص ابن عقده و مورد وثوق قرار ندادن اوست.

ابن غضائری میگوید: ابراهیم بن عمر فردی ضعیف است که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده و او را کتابی است.

آیت الله العظمی خوئی در معجم رجال الحدیث میگوید: به این روایت به خاطر تأیید نجاشی و قرار گرفتنش در سند تفسیر قمی، اعتماد می شود و تضعیف

وی از جانب ابن غضائری به او گزندی نمی‌رساند، بعد از اینکه در مدخل از عدم ثبوت کتاب به وی اطلاع یافتیم و طریق شیخ صدوق در سندش به وی و پدرش از سعد بن عبدالله بن یعقوب بن یزید از حمّاد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی است، و طریق صحیحی است.

ابراهیم بن هاشم قمی

وی پدر علی بن ابراهیم قمی است، که بیشترین روایت را از وی کرده‌است و فرزندش علی بن ابراهیم حدیث را از وی نقل کرده. نجاشی می‌گوید: وی کوفی الاصل است که به قم منتقل شد. و صاحب کتاب نوادر و قضایای امیرالمؤمنین است. او از صد و چند نفر از محدثین اصحاب امامان روایت کرده است و بیشترین روایتش از ابن ابی عمیر و سپس نوفلی ابن محبوب و حمّاد بن عیسی است. اما غیر از فرزندش علی، احمد بن ادريس، سعد بن عبدالله، عبدالله بن جعفر حمیری و محمد بن احمد بن یحیی، محمد بن حسن صفّار، محمد بن علی بن محبوب و محمد بن یحیی عطار نیز از وی روایت کرده‌اند.

آیت‌الله العظمی بروجردی می‌گوید: به تاریخ ولادت و وفاتش دسترسی پیدا نکردم ولی احتمال می‌دهم که بین ۱۹۰ تا ۲۶۵ هجری باشد.

احمد بن محمد بن عیسی

فرزند عبدالله بن سعد بن مالک بن اخوص بن صائب اشعری قمی و کنیه‌اش ابو جعفر می‌باشد. سائب به نزد پیامبر شتافت و به دست وی اسلام آورد، سپس به کوفه رفت و در آنجا رحل اقامت نمود. عبدالله بن سعد بن مالک اولین جدّ احمد است که با برادرش اخوص در سال نود و چهار هجری از کوفه مهاجرت و در قم سکنی گزید.

منزل سعد از گرامی ترین منازل شیعه امامیه است بطوریکه از آن منزل علماء و فقهاء و محدثین اهل بیت علیهم السلام بی شماری خارج شدند. کمتر حدیثی یافت می شود که در سلسله سند آن نام یکی از آنان یافت نشود. ابو جعفر در بین آنان از لحاظ حدیث، بیشترین روایت را نموده است. در کافی حدود سه هزار و هشتصد حدیث از وی است و از حدود دویست نفر از اصحاب امامان روایت کرده است. وی شیخ قم، بزرگ و فقیه آن است و رئیسی بود که به ملاقات سلطان می رفت، وی به دیدار امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام شرفیاب شده بود.

احمد بن عیسی جهنی:

وی غرق شده جحفه است. کتابی در نوادر داشت، وی کوفی بوده که در بصره زندگی می کرده و در زمان حیات امام جواد علیه السلام وفات یافت، در درّه قنات که از شجره به مدینه سرازیر می گشت، در سال ۲۰۹ هجری در حالیکه نود و چهار سال داشت غرق گردید. حمدویه از عبیدی روایت می کند که حماد بن عیسی گفت: بر امام ابوالحسن اول علیه السلام وارد شدم و به وی گفتم فدایت کردم دعایم کن که خداوند به من منزل و همسر و فرزند و خادم و حج، روزی فرماید. امام دعا کردند: خداوند! بر محمد و آل محمد درود فرست و به وی منزل و همسر و فرزند و پنجاه حج عنایت فرما. از شرط امام فهمیدم که بیش پنجاه حج نخواهم رفت.

حماد گفت: تا الآن چهل و هشت حج به جای آوردم، این منزل من است، و این همسر من است که صدایم را می شنود و اینهم فرزند و خادم من. بعد از این کلام دو حج به جای آورد و چون بعد از پنجاه حج با ابوعباس نوفلی قصیر عازم حج گردید. در موقع احرام بقصد غسل وارد آب شد و غرق گردید و موفق به انجام بیشتر از پنجاه حج نگردید، تا زمان امام رضا علیه السلام زیست و در سال ۲۰۹ بدرود حیات گفت.

سعد بن عبدالله اشعری قمی

شیخ طوسی در الفهرست می‌گوید: کنیه سعد بن عبدالله قمی، ابوالقاسم است، وی جلیل‌القدر و عالم به بسیاری از اخبار و روایات بوده و دارای تألیفات فراوان می‌باشد. سعد بن عبدالله شیخ طائفه و فقیه آن است. از حدیث عامه مقدار بسیار زیادی را شنیده، و در طلب حدیث مسافرت‌های زیادی انجام داده و با مشهورترین محدثان چون حسن بن عرفه و محمد بن عبدالملک رقیقی و ابوالحاتم رازی و عباس برقی ملاقات داشته است. در سال ۲۹۹ یا ۳۰۰ هجری وفات یافت.

سلیم بن قیس

آیت‌الله خوئی در معجم رجال حدیث می‌گوید: سلیم بن قیس مرد جلیل‌القدر و مورد اطمینانی می‌باشد و در بزرگی او همین قدر بس است که برقی شهادت داده که وی از اولیاء و از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) است. چنانچه تأیید شیخ مفید بر کتابش گواه صادق دیگری بر این مدعا است.

عبدالله بن مسکان

نجاشی می‌گوید: ابومحمد از قبیله عنزه، مردی ثقه و مورد اطمینان است. شیخ مفید وی را از فقهاء اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و از بزرگان و سرانی می‌داند که احکام حلال و حرام و فتوای گوناگون از آنان اخذ شده و هیچ طعن و گزندی در آنان نیست و آنان ارباب اصول مدونه و تألیفات مشهور هستند.

علی بن ابراهیم بن هاشم ابو الحسن قمی

شیخ کلینی بیشترین راوی وی است. بطوریکه ۳۷۰۰ حدیث از وی روایت کرده، بجز آنچه از هر دو احمد روایت نموده است.

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۱۰۳

بیشترین روایت وی از پدرش و از محمد بن عیسی است، آنطور که از سندهای روایت بدست می آید نزدیک به ۳۱۵۰ روایت از پدرش نقل کرده است. نجاشی می گوید مورد اطمینان در حدیث، قابل اعتماد و صحیح المذهب (شیعی) است.

آنطوری که از بعضی سندهایش آشکار می شود وی تا سنه ۳۰۷ هجری زنده بوده است. (ترتیب سندهای کافی، آیت الله بروجردی)

علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی

کنیه اش ابوالحسن، پدرش شیخ صدوق معروف است، فقیه بزرگ و مورد اطمینان اهل قم در زمان خود بوده است، به عراق سفر کرده و با حسین بن روح (نائب امام الزمان (عج)) ملاقات نموده و از وی پرسشهایی کرده، سپس بدست محمد بن علی اسود نامه ای برای وی فرستاد و از وی درخواست کرده بود که آنرا به حضرت مهدی علیه السلام برساند و در آن از حضرت خواست که خداوند پسری به وی عطا بفرمایند. حضرت در جواب نامه نوشت: ما برای شما دعا کردیم و خداوند به شما دو پسر خیرخواه عنایت خواهد فرمود. خداوند به او ابو عبدالله، ابو جعفر (مشهور به صدوق) را عنایت فرمود.

وی به سال ۳۲۹ هجری درگذشت. از وی تألیفاتی باقی مانده که از آن جمله، الامامة و التبصرة من الحيرة (امامت و بیداری در سرگستگی) به چاپ رسیده، منتها نسخه ای که یافت شد کامل نبود.

محمد بن ابی عمیر

کنیه اش ابواحمد، و از مورد اطمینانترین افراد نزد شیعه و اهل سنت است. جاحظ او را (در کتاب خود بنام فخر قحطان بر عدنان) او را زاهدترین، عابدترین و

با تقواترین دانسته و یگانه عصرش نام نهاده است. و در کتاب دیگرش (البیان و التبیان) آورده است: ابن ابی عمیر از سرشناسان شیعه است که محضر امام را درک کرده است، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایتی نکرده، ولی از امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام روایت نموده است. احمد بن محمد بن عیسی از وی روایت کرده که صد نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام را نام برده است، وی صاحب تألیفات بسیار است، ابن بطّه می گوید: وی نود و چهار کتاب تألیف نموده است.

در زمان هارون الرشید به زندان افتاد تا محل شیعیان و اصحاب امام کاظم علیه السلام را فاش کند، روایت شده که آنقدر با شلاق به تازیانه زدند که نزدیک بود، آنان را فاش سازد که ناگهان صدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن را شنید که می گفت: ای محمد بن ابی عمیر تقوا پیشه کن. لذا صبر کرد و خداوند او را خلاصی داد. و روایت شده است که به زندان مأمون نیز افکنده شد، و گفته می شود خواهرش تمام کتابهایش را دفن نمود تا بدست دیگران نیفتد. در طول چهار سالی که در زندان بود، کتابها از بین رفت و به همین دلیل بود که شروع به روایت احادیثی نمود که حفظ بود.

کشی از نصر روایت کرده که ابن ابی عمیر به زندان افکنده شد و آنقدر فشار و شکنجه بر او زیاد شد که توان او را گرفت، تمام دارائیش نیز ضبط گردید. این عمل، توسط مأمون و بعد از وفات امام رضا علیه السلام صورت گرفت.

بعد از تلف شدن کتابهایش، چهل کتاب در حافظه اش جای داشت و نام نوادر بر آن نهاد. و به همین دلیل است که بعضی از احادیث او منقطع السند است.

قیتی از فضل بن شاذان روایت کرده است: که پدرم از محمد بن ابی عمیر سؤال کرد که شما بزرگان اهل سنت راملاقات کردی، پس چگونه است که از آنان حدیثی نشنیده ای. گفت: من از آنان شنیدم ولی چون بسیاری از اصحابمان که هم حدیث اهل سنت و هم حدیث شیعه را شنیده بودند، دچار اشتباه و خلط می شدند، و

روایت خاصه را از عامه و عامه را از خاصه روایت می‌کردند، و چون ترسیدم به سرنوشت آنان دچار شوم، گوش دادن به آن را ترک کردم. و فقط به شنیدن روایات شیعیان اکتفا نمودم.

کشی در شرحش بر زندگینامه جمیل آورده که گفت: بر محمد بن ابی عمیر وارد شدم در حالیکه در سجودی طولانی بود، و چون سر برداشت، فضل طولانی شدن سجده را برای او گفت. در جواب گفت: اگر سجده جمیل بن دراج را می‌دیدید چه می‌گفتی؟

محمد بن حسن بن احمد بن ولید

نجاشی می‌گوید: وی شیخ اهل قم و فقیه صاحب نام آنان است. گفته می‌شود که او قمی الاصل نیست بلکه ساکن آن کاملاً مورد اطمینان است. شیخ طوسی در الفهرست می‌گوید: وی جلیل‌القدر، عالم به احوال رجال، و مورد اعتماد است که در سال ۳۴۳ هجری بدرود حیات گفت.

شیخ صدوق در ذیل حدیث نماز غدیر آورده آورده است: ابن ولید این خبر را تصحیح نکرده است و هر چه را او را تصحیح نکند، پیش ما مردود است.

علامه شوشتری می‌گوید: از مستثنین رجال، نوادر محمد بن احمد بن یحیی است. و بنا به گفته ابن نوح از بهترین نقد کنندگان روایات است، در بزرگان همانند او ندیدم، کتاب بصائر شیخ صفار را به خاطر اشتمالش بر نوادر روایت نکرد چنانکه منتخبات سعد را روایت ننمود و کتاب خالد بن عبدالله را نیز همچنین، و از روایات محمد بن سنان و ابن اورمه و ابن جمهور آنهایی که خلط یا غلط یا تزویری بوده را کنار گذاشت و از کتابهای یونس آنرا که فقط مختص به عبیدی بود را روایت کرد.

محمد بن حسن بن فروخ صفار

خادم عیسی بن موسی اشعری است. نجاشی می گوید: از بزرگان اهل قم است، عظیم القدر و مورد اطمینان است. کمتر اتفاق می افتد که چیزی را از روایت فراموش کند. در قم در سال ۲۹۰ هجری وفات یافت. شیخ طوسی در الفهرست می گوید: کتابهایی مانند کتابهای حسین ابن سعید، به اضافه کتاب بصائر الدرجات و غیر آنرا دارد.

محمد بن یحیی عطار ابو جعفر قمی

نجاشی می گوید: شیخ اصحاب ما در زمان خود، کثیر الحدیث و مورد اعتماد و از شیوخ کلینی در کتاب الکافی است. وی بیشتر از همه از شیوخ روایت کرده بطوریکه شماره آنان به پنجاه شیخ می رسد. کلینی از وی ۲۷۷۸ حدیث روایت کرده است. (ترتیب اسناد کافی / آیت الله بروجردی)

یعقوب بن زید

وی بن حماد انباری سلمی است، کنیه اش ابویوسف، مورد اعتماد و راستگوست. چنانکه پدرش نیز بود. نجاشی می گوید که وی از نویسندگان منتصر عباسی است.

از امام جواد علیه السلام روایت کرده است و شیخ طوسی در الفهرست تحت عنوان (الکاتب الانباری) از او نام برده، و او را مورد اعتماد و کثیر الروایة دانسته است.

عمر بن اذینه

نجاشی می گوید: وی بزرگ اصحاب اهل بصره و صاحب نام آنان است. کسی در مورد وی چنین می نویسد: از دست مهدی عباسی گریخت و در یمن وفات یافت و به همین دلیل از وی زیاد روایت نشده است.

زرارة بن اعین

نامش عبد ربه، کنیه اش ابوالحسن و ابوعلی، و لقبش زراره است. چندین پسر از آن جمله حسن، حسین، عبیدالله، عبدالله، یحیی و رومی و چندین برادر از جمله حمران دارد که او را دو پسر به نام حمزه و محمد باشد. بکیر بن اعین و پسرش عبدالله بن بکیر و عبدالرحمن بن اعین و عبدالملک بن اعین و فرزندش فریس بن عبدالملک، که همگی صاحب روایات و مؤلفات بسیارند.

نجاشی می گوید: زراره بزرگ اصحاب ما در زمانش بود، وی قاری، فقیه، متکلم، شاعر و ادیب بود و صفات دین و دانش در او جمع شده بود، و در آنچه روایت می کرد راستگو بوده است. وی در سال ۱۵۰ هجری وفات یافت.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: ذکر ما و حدیثهای پدرم را هیچکس چون زراره و ابوبصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلای حفظ نکرده است و اگر آنان نبودند کسی نمی توانست دین را استنباط کند. اینان حافظان دین و معتمدین پدرم در حلال و حرام خداوند بودند، و آنانند مقرّبین ما در دنیا و آخرتند. و از امام صادق علیه السلام نیز روایت است: آنان ستارگان شیعه ما هستند، زنده یا مرده. با آنان یاد پدرم زنده می ماند، و هر بدعتی با وجودشان محو می شود.

و همچنین از حضرت علیه السلام است که خداوند زراره را رحمت کند که اگر زراره و امثال او نبودند حدیثهای پدرم مندرس می گشت.

محمد بن ابی عمیر گوید: به جمیل درّاج گفتم: چقدر محضر و مجلس شما زیباست. گفت: به خدا در کنار زراره بن اعین مانند شاگردان مکتب در کنار معلم مکتب بودیم.

لازم می دانم اضافه نمایم که: روایاتی از امام صادق علیه السلام وارد شده که زراره را ذم و لعن می کرد. و این امر از حضرت علیه السلام، تقیّه ای بوده برای حفظ زراره از دستگاه جور و ظلم. زیرا در عهد منصور دوانقی امر بر امام صادق علیه السلام بسیار ناگوار گردید و شیعیان

تحت تعقیب قرار گرفتند.

عبداللہ بن زرارہ گوید: امام صادق علیہ السلام به من فرمودند: از طرف من به پدرت سلام برسان و به او بگو که من بدین جهت ترا عیب می‌کنم تا از تو محافظت کرده باشم زیرا که مردم و دشمنان سعی در آزار و اذیت محبتین و نزدیکان ما می‌کنند و آنان را به قتل می‌رسانند، و برعکس هر که او را عیب کنیم مورد محبت قرار می‌دهند. چون تو به عشق و محبت ما معروف شده‌ای، نزد مردم مذموم قرار گرفتی. و من بدین جهت ترا عیب می‌کنم تا ترا دیندار بدانند و بدین جهت شرشان از تو دور گردد. حق تعالی می‌فرماید «کشتی از آن مساکینی بود که در دریا کار می‌کردند، و من خواستم آنرا معیوب سازم چون پشت سر آنها پادشاه جبّاری بود که هر کشتی‌ای را با زور غصب می‌کرد».^(۱) به خدا قسم آنرا معیوب ساخت تا به دست آن حاکم نسوزد، این مثل را نیک بفهم که خداوند ترا قرین رحمتش قرار دهد. تو عزیزترین مردم نزد منی و عزیزترین اصحاب پدر منی، خواه زنده یا مرده باشی. ابوغالب رازی می‌گوید: روایت شده که زرارة، خوش سیما، بلند بالا و سفید روی بود و برای نماز جمعه خارج می‌شد در حالیکه کلاه بلندی بر سر داشت و اثر سجده بر جبینش آشکار، و عصایی در دست، و دو صف نمازگزار برای او قیام می‌کردند و به او به خاطر زیبائی شمایلش می‌نگریستند.

وی متکلمی زبردست بود و کسی را یارای جدل با او نبود. عبادت او را از کلام باز داشته بود (خداوند او را قرین رحمتش قرار دهد).



۱ - اَمَّا السَّفِينَةُ كَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَائِهِمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا. (سورة الكهف، آية ۷۹)

جلد دوم

فصل اوّل

شبهه دهم:

«دوازده امام علیهم السلام حجّت های خداوند هستند»

احمد الکاتب می گوید:

مادامیکه مسلمانانی روی کره زمین زندگی می کنند که محتاج به حکومت و امام
چرا باید ائمه به دوازده تن منحصر شوند؟

من می گویم:

امامتی که به دوازده تن بعد از پیا مبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منحصر گردیده، منزلتی است که اعم از
حکومت است و آن منزلت، حجّت خداوند بودن بر خلق در مقام قول و فعل و
تقریر است. و از لوازم این منزلت، منحصر بودن حقّ حاکمیت به آنان در زمان
حضورشان، و به فقیهان عادل در زمان غیبت کبری می باشد.

شبهه

تا زمانیکه بر روی زمین مسلمانانی باشند که احتیاج به یک حکومت و امام دارند طبق نظریه شیعه امامیه بر آنان حرام است که دست به انتخاب و شوری برای برگزیدن حاکم و امامی برای خود بزنند، و حتماً می‌بایست که امام معصومی برای آنان از جانب خدا برگزیده شود، چرا باید عدد آنان به دوازده نفر منحصر گردد؟^(۱)

پاسخ:

قبل از پاسخ تفصیلی، لازم است که به ذکر دو نکته اساسی پردازیم که در بحث ما بسیار گره‌گشا هستند:

نکته اول:

آنگونه که از کلام اشکال‌کننده چه در اینجا و چه در جاهای متعدد نشریه‌اش فهمیده می‌شود این است که وی امام و امامت را مترادف با حکومت و قدرت اجرایی در نظر گرفته است.

نکته دوم:

امامتی که به دوازده تن از اهل بیت علیهم‌السلام منحصرگشته، فقط به معنی حکومت کردن نیست، بلکه رهبری دینی جامعه است که فقط مختص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعنوان حجّت او بر خلق در مقام قول و فعل و تقریر است.

حکومت بر مردم در زمان حضور حجّت خداوند مختص به اوست و بر دیگری حرام است که منصب وی را اشغال کند، مگر به اذن و اجازه وی. این نوع از امامت

۱ - الشوری شماره ۱۰، ص ۱۹.

دینی است که منحصر به دوازده تن از اهل بیت علیهم السلام گشته است و لا غیر. آنان جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجت خدا بر مردم در مقام قول و فعل و تقریرند. حکومت در زمان حضورشان فقط از آن آنان است و بر دیگری حرام است که منصب آنان را اشغال نماید، مگر به اذن آنان. و از اینجا است که در امامت، عصمت و نص شرط شده است.

از این رهگذر روشن می‌گردد که امامت لحاظ شده در دوازده امام اهل بیت علیهم السلام، طبق عقیده شیعه امامیه با آن امامتی که زیدیه یا معتزله یا اهل جماعت و عامه بدان معتقدند کاملاً متفاوت است. زیرا آنان بر این عقیده‌اند که امامت فقط حکومت بر مردم و اجرای حدود و تعیین فرمانروایان و پیاده کردن احکام شریعت در جامعه است.

زیدیه با این اعتقاد که: حق اجرای حدود الهی فقط مختص حضرت علی و حسنین علیهم السلام و فرزندان از نسل حسنین علیهم السلام است که مردم را به امامت خویش فرا خوانده و با شمشیر قیام کند، از دیگران جدا شدند.

اما اهل جماعت و عامه و معتزله، منکر وجود نصوصی شدند که حق حکومت را چون زیدیه فقط مختص اهل بیت علیهم السلام بدانند، چه رسد به شیعه امامیه که معتقد به امامت دوازده امام اهل بیت علیهم السلام است.

در مقابل زیدیه و معتزله و اهل سنت، شیعه امامیه است که امامت را مختص به ائمه اهل بیت علیهم السلام می‌داند آن هم نه امامتی که مترادف با حکومت باشد بلکه به آن معنی که جایگاه آنان مانند جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بشمار آید، بعبارتی آنان حجت‌های خداوند می‌باشند و واجب‌الاطاعه، چه مردم با آنان بیعت کنند یا نکنند. بین آنان و پیامبر صلی الله علیه و آله فرقی نیست مگر در نبوت و تعداد همسران.

اما در حکومت و اجرای حدود، منزلت آنان همان منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله است که فقط حق آنان می‌باشد. و در زمان حضورشان تصدی آن بر دیگران حرام است.

این معنی از امامت که حجت خداوند بودن است، همان است که در مناظرات هشام بن حکم مطرح بوده است.

شامی به هشام گفت: ای جوان! به من درباره این امامت بگو (وبه امام صادق علیه السلام اشاره کرد).

هشام گفت: آیا خدای تو به خلقش بیناتر است یا خلقش به او؟

شامی گفت: پروردگارم بیناترست.

هشام گفت: این بینائی چه نفعی به حال آنان داشت؟

شامی گفت: برای آنان حجت و راهنما قرار گذاشت تا پراکنده نگردند و متفرق نشوند، و آنان را جمع و متحد سازد و به قوانین خدایشان آگاه سازند.

هشام گفت: او (حجت خداوند) کیست؟

شامی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله.

هشام گفت: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟

شامی گفت: کتاب و سنت خدا.

هشام گفت: آیا امروز کتاب و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در رفع اختلاف نفعی رسانده است؟^(۱)

شامی ساکت شد. امام صادق علیه السلام به شامی می گفت: چرا ساکت مانده ای؟ شامی گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم، دروغ گفته ام، و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از ما برگرفتند، باطل گفته ام زیرا که این دو ذوالوجوهند، و اگر بگویم دو دستگی در ما پدید آمد و هر کدام ادعای حق می کنند، پس کتاب و سنت به حال ما

۱ - احمد الکاتب مدعی است که مناظره هشام بن حکم با دیگران برای امامت به معنای حکومت بوده است. در حالی که همانگونه که خواننده محترم ملاحظه می کند، اعتقاد ایشان به امامت دائر مدار مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان حجت بر خلق در مقام قول و فعل و تقریر است و فیصله دهنده اختلاف فکری و فقهی نیز اوست.

چه سودی بخشیده؟ ولی من هنوز بر او حجتی دارم.
امام صادق علیه السلام فرمودند: از او بپرس او را پر خواهی یافت.
شامی گفت: ای هشام به من بگو آیا خداوند بر خلقش بیناتر است تا خلقش یا خودشان به خودشان؟

هشام گفت: خدایشان به آنان بیناتر است.
شامی گفت: آیا برای آنان کسی را قرار داده که آنان را متحد و از کجی باز دارد و به حق و باطلشان خبر دهد؟

هشام گفت: زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا الآن؟
شامی گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرتش بودند، ولی حال کیست؟
هشام گفت: اینکه اینجا نشسته، او که برای درک محضرش سفر می‌کنند و ما را از اخبار زمین و آسمان آگاه می‌سازد با علمی که از پدر و جدش وارث آن گشته.

شامی گفت: چگونه بدانم که او چنین است؟
هشام گفت: درباره اندرونت از او سؤال کن.
شامی گفت: چاره‌ای جز سؤال ندارم.
امام علیه السلام فرمودند: ای شامی! آیا ترا با خبر سازم که چگونه سفر کردی و راحت چگونه بود؟ راحت چنین و چنان بود....

شامی زبان باز گشود و گفت: راست گفتم، الآن اسلام آوردم.
امام علیه السلام فرمودند: الآن ایمان آوردی چون اسلام مقدم بر ایمان است.
با اسلام از یکدیگر ارث می‌بردند و ازدواج می‌کنند ولی با ایمان پاداش می‌یابند.

شامی گفت: راست گفتم. من الآن شهادت می‌دهم: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و تو وصی از اوصیائی.

این معنی از امامت که هشام درباره آن مناظره کرده، در روایات اهل بیت علیهم السلام

موج می زند.

کلینی از داود رقی از عبد صالح خداوند علیه السلام روایت کرده که فرمودند: حجت خداوند بر خلق جز با امام تمام نمی گردد، تا حق تعالی شناخته گردد. (۱)

و همچنین عبدالله بن سلیمان عامری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: زمین بدون حجت خداوند نبوده، که حلال و حرام را بداند و مردم را بسوی خداوند دعوت کند. (۲)

و همچنین از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کردند: زمین از امام خالی نمی ماند تا اگر مؤمنان جلوتر رفتند، آنان را برگردانند و اگر چیزی کم گذاشتند، کاملش سازد. (۳)

همچنین از بشیر عطار از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند: ما قومی هستیم که خداوند طاعتمان را واجب گردانیده و شما پیرو کسانی می شوید که بخاطر جهلشان از مردم عذرخواهی نمی کنند. (۴)

و همچنین از صفوان بن یحیی روایت می کند که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: قبل از اینکه خداوند ابو جعفر علیه السلام را به شما عنایت فرماید پیوسته از شما می پرسیدیم و شما می فرمودید: خداوند پسری به من عنایت خواهند فرمود.

اینک که خداوند ایشان را به شما عنایت فرموده، دیدگان ما را روشن فرما.

۱ - روی کلینی عن داود الرقی عن العبد الصالح علیه السلام أنه قال: انّ الحجة لا تقوم لله على خلقه الاّ بامام حتى يعرف. الكافي، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲ - و روی ایضاً عن عبدالله العامری عن ابي عبدالله علیه السلام قال: ما زالت الارض الاّ ولله فيها الحجة. يعرف الحلال و الحرام و يدعو الناس الى سبيله. الكافي، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳ - روی من اسحاق بن عمار عن ابي عبدالله علیه السلام قال: سمعته يقول انّ الارض لا تخلو الاّ و فيها امام كي ما ان زاد المؤمنون شيئاً ردّهم و ان نقصوا شيئاً أتمّه لهم. الكافي ج ۱ ص ۱۷۸.

۴ - و روی من بشير العطار قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول: نحن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تأتمون بين لا يعذر الناس بجهالتهم الكافي ج ۱ ص ۱۸۶.

خداوند آنروز بی شما را نیاورد، ولی اگر آمد به که مراجعه کنیم؟
امام علیه السلام با دستشان به ابو جعفر که مقابلشان ایستاده بودند، اشاره کردند و فرمودند: فدایت گردهم، ایشان سه ساله‌اند. فرمودند اشکال چیست؟
عیسی علیه السلام حجت خداوند بود در حالیکه سه ساله پیش نبودند^(۱)
(در نسخه اعلام الوری و ارشاد مفید کمتر از سه سال ذکر شده است).
امامت به این معنی را قرآن برای انبیاء گذشته ذکر کرده است.
خدای تعالی می فرماید: بیاد آر هنگامیکه خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را بجای آورد. خدا به او گفت: من ترا به پیشوای خلق برگزینم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.^(۲)
خدای تعالی می فرماید: و آنانرا پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، مردم را هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می کردند.^(۳)

امام در این دو آیه هدایت کننده بسوی دین خداست و حجتش بر خلقتش در مقام قول و فعل و تقریر می باشد. و از اینها فهمیده می شود که: مراد احادیث نبوی

۱ - و روی عن صفوان بن یحیی، قال: قلت للرضا علیه السلام قد کنا نسألك قبل أن یهب الله لك أبا جعفر علیه السلام فکنت تقول یهب الله لی غلاماً، فقد وهبه الله لك فأقر عیوننا، فلا أرانا الیه یومك، فان کان کون فالی من؟

فاشار بیده الی ابي جعفر علیه السلام و هو قائم بین یدیه فقلت: جعلت فداك هذا ابن ثلاث سنين فقال: و ما یضره من ذلك، فقد قام عیسی علیه السلام بالحجة و هو ابن ثلاث سنين. الکافی ج ۱ ص ۳۲۱ حدیث ۱۰.

۲ - و اذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فأتّمهنّ قال أتّی جاعلك للنّاس اماماً قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین. (سورة البقرة، آیه ۱۲۴)

۳ - و جعلناهم أئمة یتهدون بأمرنا و أوحینا الیهم فِعَل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة و کانوا لنا عابدين. الانبیاء / ۷۳.

از منحصر کردن امامت در دوازده نفر بعد از پیامبر ﷺ منزلت و جایگاهی است که فقط به حکومت و اجرای حدود بر نمی‌گردد، بلکه مراد جایگاه رسول خدا ﷺ و اجرای حدود در زمان حضور فقط مختص به آنان است.

و چون احادیث و روایات دیگری حضرت زهرا علیها السلام را به ائمه علیهم السلام ملحق می‌کند، پس حضرتش جز حکومت، حجت خداوند در مقام قول و فعل و تقریرند. به واسطه این حجتها است که خداوند شریعت پیامبرش را از تحریف مصون داشته و در دسترس هر جوینده‌ای قرار می‌دهد.

اراده و مشیت خداوند در آل محمد ﷺ

ممکن است گفته شود چرا حجت‌های الهی بعد از پیامبر ﷺ به دوازده نفر منحصر گشته و چرا مختص به خانواده پیامبر ﷺ شد؟
ما در جواب می‌گوئیم:

منحصر کردن حجت‌های خداوند بعد از پیامبر ﷺ به خانواده وی و عدد محدودی از آنان که علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و نه فرزند از نسل امام حسین علیه السلام باشند درست مانند منحصر کردن حجت‌های خداوند بعد از نوح، ابراهیم، یعقوب و عمران به فرزندان آنان است همانگونه که در کتاب خدا آمده است: **والبته ما نوح و ابراهیم را به سوی خلق فرستادیم و در فرزندانشان نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم پس آنها برخی به راه حق هدایت یافتند و بسیاری به فسق و بدکاری شتافتند.** (۱)

و همچنین: **خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد - آنها فرزندان نبوت بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر**

۱ - و لقد أرسلنا نوحاً و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فسقون. (الحديد / ۲۶)

گرفته شده بودند. (۱)

همچنین حکمت حق تعالی بر این تعلق گرفت که از حجت‌های خداوند بعد از حضرت محمد ﷺ زنی باشد از زنان و آن بانو، حضرت فاطمه ﷺ دختر گرامی پیامبر اسلام ﷺ است. همانگونه که بعد از حضرت موسی ﷺ مریم دختر عمران را حجت خداوند قرار داد. و همانگونه که از فرزندان مریم ﷺ خاتم الاصفیاء آل عمران و بنی اسرائیل (حضرت مسیح) را برگزید حکمت خداوند به این تعلق گرفت که خاتم الاوصیاء، حجة بن الحسن العسکری ﷺ را از فرزندان حضرت فاطمه ﷺ قرار دهد.

همچنین حکمت خداوند چنین بود که مهدی ﷺ از آل محمد ﷺ را نظیر عیسیٰ ﷺ از آل عمران در کیفیت ولادت و امتحان در زمان غیبتش قرار دهد و همانگونه که بنی اسرائیل با توجه به گفته‌های انبیاء سلف و کتابهای آسمانی خود منتظر ولادت مسیح ﷺ بودند ولی پس از ولادتش اختلاف پیدا کرده، جماعتی به او ایمان آورده و گروهی نیز تا امروز منکر ولادتش شدند. (۲) امت محمد ﷺ نیز در ولادت حضرت مهدی موعود ﷺ که از فرزندان فاطمه ﷺ است دچار اختلاف شدند و علیرغم اینکه پیامبر ﷺ قبلاً از او خبر داد و به آمدنش بشارت داده بود،

۱ - ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم. (سورة آل عمران، آیه ۳۴ و ۳۳)

۲ - در سفر اشعیاء (از اسفار کتاب مقدس نزد مسیحیان و یهود است) فقره ۱۴ آمده است: لیکن خداوند خود آیتی به شما خواهد داد، عذرا باردار خواهد شد و پسری خواهد زائید و اسمش را عمانوئیل قرار خواهد داد عمانوئیل کلمه‌ای عبری است و معنایش این است: خداوند با ماست.

پر واضح است که این نص به حضرت مریم ﷺ اشارت دارد که بدون هیچ مردی باردار شد. خداوند ایشان را بعد از زایمان با نطق حضرت مسیح ﷺ که شیر خوار بود، تأیید کرد تا آیتی برای او و بنی اسرائیل باشد ولی با وجود این، طایفه‌ای از بنی اسرائیل به او ایمان نیاوردند و منکر ولادتش شدند.

جماعتی پس از ولادت وی در سال ۲۵۵ هجری به او ایمان آوردند و تا امروز در ایمان به وی ثابت قدم باقی ماندند، و عده‌ای نیز تا امروز منکر ولادتش شدند.

یاران حضرت مسیح علیه السلام در غیبتش امتحان شدند، عده‌ای معتقد به کشته شدنش شدند و گروهی معتقدند که خداوند او را از چنگ ظالمان نجات داد و فقط با خواص از اصحابش تا مدتی در ارتباط بود و آنان را راهنمایی می‌کرد و در نهایت خداوند او را از نظرها غایب ساخت تا در آخر الزمان ظاهر شود.

پیروان حضرت مهدی علیه السلام نیز در غیبتش امتحان شدند. عده‌ای قلیل معتقد به وفاتش در غیبت شدند^(۱) و اکثریتی معتقد به حیاتش در غیبت کبری شدند.^(۲) آنان همچنان منتظر او هستند تا خداوند، وعده‌هایی را که به پیامبرش صلی الله علیه و آله داده بود را محقق گرداند.

همچنین حکمت الهی بر این تعلق گرفت که حجتش را در آل محمد صلی الله علیه و آله در سنی کمتر از ده سالگی بودیعه بسپارد که همانا ابو جعفر محمد جواد علیه السلام است تا نظیری باشد بر یحیی از آل عمران که خداوند او را در سن کودکی به پیامبری برگزید.

مشیت خداوند بر این شد که اوصیاء محمد صلی الله علیه و آله دوازده نفر باشند و دوازدهمین نفر مهدی علیه السلام است. اوست که خداوند وعده‌هایش به رسولش را با دستان او محقق

۱ - روی ابوداود فی سننه عن أبي الطفيل عن علي عليه السلام عن النبي صلی الله علیه و آله قال: لو لم يبق من الدهر الا يوم، لبعث الله رجلاً من اهل بيتي يملؤها عدلاً كما ملئت جوراً و فيه ايضاً عن ام سلمه قالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: المهدى عليه السلام من عترتي من ولد فاطمه عليها السلام.

ابوداود در سنن از ابو طفيل از علي عليه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که: اگر از جهان فقط یک روز باقی بماند، خداوند مردی از اهل بیتم را برخواهد انگيخت که جهان را پر از عدل سازد همانگونه که پر از جور شد. و در همین رابطه، از ام سلمه روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: مهدی عليه السلام از فرزندان من از فاطمه عليها السلام است. ج

۲ - در شبهه اول در این رابطه بحث شد که شیخ مفید در الارشاد و شیخ طوسی در الغیبه قول‌های دیگری را نقل کرده که اصحاب آنها منقرض گشته‌اند.

می سازد و مؤمنین با قیام وی وارث زمین می گردند و ما بعد از تورات در زیور داود نوشتیم که البته بندگان شایسته من زمین را وارث می شوند. (۱)

تا نظیر دوازده وصی حضرت موسی علیه السلام باشند و وعدههایش به موسی علیه السلام را با دست دوازدهمین آنان یعنی حضرت داود علیه السلام محقق ساخت و وارث فلسطین و اطرافش گشتند.

و همچنین حکمتش بر این تعلق گرفت که اغلب اوصیاء محمد صلی الله علیه و آله از نسل برادر و وزیرش و اولین وصیش علی بن ابیطالب علیه السلام باشند تا نظیر اوصیاء حضرت موسی علیه السلام باشند که اغلب از نسل برادر و وزیرش هارون هستند.

در مکتب اسلام حکومت حق کیست؟

اسلام دستور اجرای احکامش در جامعه اسلامی را تا قیام قیامت داده است و طبیعی است که شمار حاکمان را محدود نکند، و از آن طبیعی ترین این که برای حاکمان جامعه اسلامی صفات و ویژگیهای بیان کند که باید منطبق بر حاکم باشند و از قضا قانون الهی اسلام چنین صفاتی را برای حاکمان جامعه اسلامی بیان کرده است.

خداوند به صراحت می فرماید: ما تورات را که در آن هدایت و روشنائی دلها است فرستادیم تا پیامبرانی که تسلیم امر خدا هستند با آن برای یهود حکم کنند و (همچنین) علما و دانشمندان، به این کتاب که به آنها سپرده شد و بر آن گواه بودند، داوری می نمودند. (۲)

نظریه ای که آیه مبارکه مطرح می سازد وجود سه طبقه از عالمان به کتاب است.

۱ - و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الأرض يرثها عبادي الصالحون. الانبياء/ ۱۰۵.
۲ - انا انزلنا التوراة فيها هدى و نور يحكم بها النبيون الذين أسلموا للذين هادوا و الربانيون و الاحبار بما استحفظوا من كتاب الله و كانوا عليه شهداء. (سورة المائدة، آية ۴۴)

احکام خدا را بیان و در سطح جامعه به اجرا در می‌آوردند. و آن سه طبقه بترتیب انبیاء، ربانیون و احبارند. اینان فقط مختص به تورات نیستند بلکه شامل هر کتاب الهی دیگری نیز می‌باشند که مشتمل بر شریعت الهی است با توجه به آیه کریمه روشن می‌شود که اول انبیاء سپس اوصیاء و بعد فقیهان جامع الشرائط، حق حاکمیت دارند.

در قرآن و سنت آیات و بیاناتی وارد شده که منزلت ربانین (اوصیاء) و اخبار (فقیهان جامع الشرائط) را بیان میکنند.

محدث بحرانی در تفسیرش البرهان، از عیاشی از ابو عمرو زبیدی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

امام باید از گناهانی که موجب آتش جهنم می‌شوند معصوم باشد سپس علم مکنون داشته و به حلال حرام محیط باشد و علم به کتابش هم بشکل عام و هم بشکل خاص باشد، چنانکه محکم و متشابه و نکات بسیار باریک و تأویلیهای غریبش و ناسخ و منسوخش را بخوبی بشناسد. گفتم: چرا امام باید به همه اینهایی که ذکر کردید عالم باشد؟ و به این صفات متصف باشد؟ فرمودند: بنا به فرموده خداوند درباره کسانی که اهلیت حکومت کردن را دارند. و آیه ۴۴ سوره مائده را تلاوت فرمودند.

مرتبه این ائمه بعد از انبیاست که مردم را با علم خویش هدایت کنند^(۱) و احبار، عالمان بعد از ربانیون هستند. سپس فرمودند: یعنی آنان که حامل تورات هستند.^(۲)

۱ - و در نسخه‌ای مردم را با علمشان تربیت کنند و ظاهراً صحیح آن باشد که امام مردم باشند.

۲ - انّ ممّا استحققت به الامامة التطهير من الذنوب و المعاصی الموبقة التي توجب النار، ثمّ العلم المکنون بجميع ما تحتاج الیه الامّة، حلالها و حرامها و العلم بکتابها خاصة و عامة و المحکم و المتشابه و دقائق علمه و غرائب تأویله و ناسخه و منسوخه.

قلت: و ما الحاجة بأن الامام لا يكون الا عالماً بهذه الاشياء التي ذكرت؟ قال: قول الله فيمن اذن لهم بالحكومة و جعلهم أهلها (أنا انزلنا التوراة فيها هدى و نور يجعلكم بها النبيون الذين

شرح روایت: علم مکنون و علم مخزون مصون از اختلاف و اشتباه است؛ مانند حق تعالی می فرماید: *أَنَّهُ لَقْرآنَ کریمِ فی کتابِ مخزونِ*.^(۱)
مراد حضرت این است که امامت و خلافت الهیه بر دو امر استوار است.

اول: عصمت از گناهان بزرگ و کوچک.

دوم: علم به هر چیزی که امت بدان احتیاج دارد، علمی که مصون از خطا و اختلاف باشد.

امر دارد که مأذونین از جانب خدا در حکومت بر مردم سه بیشتر نخواهند بود:

اول: پیامبران

دوم: ربانیون^(۲)

سوم: اخبار

این فرمایش حضرت مقام و منزلت ائمه را می رساند اشاره به این معنی دارد که منظور از ربانیین در آیه، ائمه الهی هستند، که عالمان به علم مصون از اشتباه و معصوم از گناهان بزرگ و کوچک و منصوب از جانب خداوند می باشند که ذکرشان در قرآن آمده آمده: *ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و شک نداشته باش که او آیات الهی را دریافت داشت و ما آنرا وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم. و از آنان امامانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند، چون شکیبایی نمودند و به آیات مایقین داشتند*.^(۳)

أسلموا للذین هادوا و الربانیون) فهذه الأئمة دون الانبياء الذین یؤتون الناس بعلمهم.
و اما الاخبار فهم العلماء دون الربانیین. ثم أخبرنا فقال (بما استحفظوا من کتاب اللہ و كانوا علیها شهداء) و لم یقل بما حملوا منه. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۳۰۶

۱ - سورة الواقعة، آیات ۷۷-۷۸

۲ - ر.ک: تفسیر المیزان، که مراد از ربانیون را، همان ائمه علیهم السلام می داند.

۳ - و لقد آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه و جعلناه هدی لبنی اسرائیل، و جعلنا

ائمه بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی که آیه به آنان اشاره می‌کند به دو گروه تقسیم می‌شوند:

قسم اول: پیامبرانی چون داود و سلیمان و زکریا و یحیی و عیسی علیهم‌السلام.

قسم دوم: پیامبر نیستند ولیکن عالمانی معصوم و منصوبند مانند آل هارون و طالوت و صاحب سلیمان و... اینها ربانیونی هستند که آیه به آنان اشاره دارد. گفتنی است که در امت اسلامی نیز نظائری دارند.

امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیه فرمودند: آیه در شأن ما نازل شده است. (۱)

مقصود حضرت این است که آیه برای بیان منزلت ما بواسطه ذکر نظیرشان در امتهای گذشته نازل شده است.

این تفسیر امام از بطن آیه است. خود حضرت معنای بطن را در جواب فضیل بن یسار شرح دادند. فضیل پرسیده بود معنای این روایت که می‌گوید در قرآن آیه‌ای نیست مگر آنکه بطن و ظهری داشته باشد، چیست؟

امام علیه‌السلام فرمودند: **ظهر تنزیل است و بطن تأویل می‌باشد.**

در روایت امام باقر علیه‌السلام نیز وارد شده که: **ظهر قرآن درباره کسانی است که آیه در شأنشان نازل شده و بطن آن کسانی که مانندشان عمل کرده‌اند.** (۲)

در تفسیر فرمایش حضرت که فرمودند: سپس به ما خبر داد که: آنانکه مأمور نگرهبانی احکام خدا هستند... و فرمودند حاملان کتاب، اشاره‌ای است از جانب امام که منظور از حفظ، مجرد حمل علم و عمل نکردن نیست بلکه مطلوب حمل و از بین بردن آن بصورت عملی است و این معنی در انبیاء و ربانیین همواره صادق

منهم أئمة يهدون بأمرونا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون. (سورة السجدة، آية ۲۳ و ۲۴)

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۱، آیه ۲۴، المائدة.

۲ - فی روایة مهران عن ابي جعفر علیه‌السلام ایضاً قال: ظهر القرآن الذين نزل فيهم و بطنه الذين عملوا مثل أعمالهم. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۰.

است. اما در غیر آنها اینگونه نیست، چون نگهبان، عالم به حدود خواهد بود، ولی ممکن است که در عمل آنرا تضييع کند.

«مسئله شوری»

از چهار وجه به شوری می توان نگریست:

وجه اول:

اینکه شوری راهی برای شناسائی

امام معصوم پس از او باشد، که بدون شک شوری از پس این مهم بر نمی آید.

وجه دوم:

در زمان حضور دوازده امام معصومی که پیامبر ﷺ آنان را تعیین نموده، شوری را راهی بدانیم جهت تعیین اصلح برای حکومت، که بدون شک این مورد هم باطل است. مانند بطلانش برای تشخیص اصلح در زمان رسول خدا ﷺ. زیرا حکومت مختص حجت خداست چه پیامبر ﷺ باشد یا وصی او و بر امت فرض است که با او بیعت کند و از غیر او روی برگردانند و شکی نیست که شیعه به اجماع، در همه عصرها این دو تفسیر از شوری را رد نموده است.

وجه سوم:

شوری راهی باشد برای تشخیص اصلح از فقیهان در زمان غیبت کبری، که این مسئله به علت عدم ابتلای متقدمین شیعه مورد بحث قرار نگرفته است. اما گروهی از متاخرین آنرا به بحث گذاشته و مورد قبول قرار داده اند. (۱)

۱ - ر.ک: ولایة الامر فی عصر الغیبة، سید کاظم حائری، ص ۳۱۴ به بعد. - و ولایة الفقیه، آیت الله منتظری، ج ۱. - و النظریه والتطبیق، سید محمد باقر حکیم، ص ۱۰۸ - ۱۰۹، و ولایة الامر، آیت الله الّاصفی.

وجه چهارم:

شوری، بعنوان دخالت دادن مردم در امور اجرایی عام، مانند جنگ و غیره باشد که این وجه مورد تأیید قرآن قرار گرفته و به صراحت آورده شده است: با آنان مشورت کن و اگر قصد انجام کاری را داشتی بر خدا توکل کن که خداوند متوکلین را دوست دارد. (۱)

روشن گردید که سخن احمد الکاتب مبنی بر عدم ایمان شیعیان به شوری، با این توضیح مطلقاً شامل تمام وجوه نمی باشد بلکه در مورد بعضی از معانی شوری است.

مسئله بیعت

در اینجا لازم می دانیم که به بیعت اشاره‌ای داشته و عقیده شیعه را در این باره بیان کنم.

شیعه معتقد است بیعت پیمانی الهی جهت یاری کردن و اقامه حکومت عدل است.

صحتش منوط به کسی است که بیعت با او صحیح باشد (۲) که جزء پیامبر ﷺ،

۱ - و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین. (سورة آل عمران، آیه ۱۵۹)، کتاب الاسلام یقود الحیاة شهید صدر، ص ۱۶۲.

۲ - علامه سید مرتضی عسکری می نویسد: بیعت در اسلام با سه شرط محقق می شود:

الف: اینکه بیعت کننده بیعتش صحیح باشد و با اختیار بیعت کند.

ب: بیعت با بیعت شونده صحیح باشد.

ج: بیعت برای امری گرفته شده باشد که انجامش روا باشد. بر اساس آنچه بیان کردیم واضح می گردد که بیعت از مجنون یا بچه صحیح نباشد زیرا آنان غیر مکلفند. کما اینکه بیعت با اکراه صورت نگیرد چون بیعت مانند فروختن است و همانگونه که نمی شود با اکراه از کسی چیزی خرید بیعت نیز چنین است. چنانکه بیعت با زور شمشیر نیز منعقد نمی گردد.

بیعت با کسی که در ملاء عام معصیت کند نیز جایز نیست و بیعت کردن برای معصیت

اوصیاء و سپس فقیهان عادل در عصر غیبت کبری کس دیگری نمی تواند باشد.
شیخ طوسی در امالی با سند خود از امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل می کند که علی علیه السلام فرمودند: فلانی و فلانی (ابوبکر و عمر) نزد من آمدند و بیعت کسانی را خواستند که باید با من بیعت می کردند. (۱)

شیخ مرتضی آل یاسین می گوید: بر مردم واجب است که با کسانی بیعت کنند که خداوند آنان را تعیین کرده باشد. شیعه امامیه بیعت برای غیر خدا را جایز نمی داند. (۲)

وی همچنین می نویسد: وقتی بر مردم واجب شد که با امام منصوب شده از طرف حق بیعت کنند، بر امام نیز واجب است که بواسطه اتمام حجّت بوجود ناصر بیعت را قبول کند و راهی برای سر باز زدن از این واجب که با تحقق شرط موجود شده، وجود ندارد.... (۳)

شهید صدر در این خصوص می فرماید: شکی نیست که بیعت با امام، واجب و سر باز زدن از آن شرعاً حرام است. (۴)

آیت الله سید محمود هاشمی می گوید: مردم مکلف به اقامه قسط هستند و برای این مهم است که باید با رهبر منصوب شده از جانب خداوند بیعت کنند تا زمینه اقامه قسط را برای او مهیا سازند، این امر یکی از مسئولیتهای امت است، چون

خداوند نیز باطل است. پس بیعت اصطلاحی اسلامی است که احکام خود را دارد. (معالم

المدرستین، ج ۱، ص ۲۰۶)

۱ - ان فلاناً و فلاناً (یرید ابابکر و عمر) اُتیانی و طالبانی بالبیعة لمن سبيله ان یبایعنی.

بحار الانوار ج ۲۸، ص ۲۴۸). و قریب به این مضمون در نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی

ج ۲، ص ۲-۵ آمده است.

۲ - صلح الحسن، ص ۵۴.

۳ - همان، ص ۶۰.

۴ - الاسلام یقود الحیاة، ص ۱۶۲.

بیعت با ولی منصوب از جانب خدا، یا ولی به شکل خاص، یا ولی به شکل عام باید ضمن شروط و صفات معینی صورت گیرد، که فقیهان به آن، قضیه حقیقیه می‌گویند و این از اصول فکر و اندیشه سیاسی اسلام است.

منظور از بیعت، شکل صوری آن نیست گرچه این امر در حد خود زیبا و لازم است، بلکه منظور ما لزوم پیروی کردن است تا زمینه برای حاکم جهت اقامه قسط و عدل فراهم شود، که البته جز با بیعت و اقرار به اطاعت کردن از وی حاصل نگردد. (۱)

علامه عسکری می‌فرماید: آنچه باعث لزوم بیعت می‌شود لزوم اجرای احکام اسلامی است و امام به همین دلیل نیازمند یاور است... و برای لزوم اجرای احکام احتیاج به بیعت همگانی نیست، بلکه اگر جماعتی پیمان بستند که احکام اسلامی را اجرا کنند همین قدر کافی است. (۲)

ایشان در جواب سؤالی که آیا نامه های کوفیان را می‌شود بیعت شمرد، فرمودند: آری، منتهی بیعت بعد از رفتن جناب مسلم بن عقیل منعقد گردید، چون فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام (اگر وجود ناصر نبود...) بر آن صدق می‌کند. لذا بر ایشان واجب شد که ندای جماعتی از مسلمین را لبیک گوید، به علاوه اینکه کوفه چون شام مرکز سربازان بود و فرستادن نامه برای حضرت سید الشهداء علیه السلام او را شرعاً ملزم به اجابت می‌کرد. (۳)

لازم به توضیح است که بیعت با امام باعث مشروعیت حکومت وی نیست، زیرا امام، امام است حتی اگر مردم با او بیعت نکنند لیکن بیعت، حاکم را مبسوط الید می‌کند.

۱ - مصدر التشریح و نظام الحکم فی الاسلام، ص ۱۰۲.

۲ - الصحیفه الجهادیه، شماره ۷۰۰ - ۱۹۹۵ میلادی.

۳ - الصحیفه الجهادیه، شماره ۱۲، سال ۱۹۹۵.

جناب سید کاظم حائری می‌گوید: امام معصوم، با وجود برخورداری از ولایت امر و حکومت از جانب خدا، چنین مقرر نشده که آنان را با اکراه مجبور به پذیرش بیعت کند، همانگونه که امت بر انجام دادن دیگر احکام چون نماز و روزه با معجزه مجبور به عمل کردن به احکام نمی‌شوند و گرنه ثواب و پاداش باطل خواهد گشت، زیرا که مردم مسلوب‌الاختیار خواهند شد. و پر واضح است که رسیدن به قدرت با راههای معمولی و بدون معجزه، منحصر بوجود یاور است.

پس گرفتن بیعت از آنان به خاطر اطمینان از وجود جماعتی است از امت است که هم پیمان شده تا او را در جهاد و سایر امور حکومتی یاری کنند، و در صورت فقدان آنان و عدم معجزه، معصوم از تشکیل حکومت باز خواهد ماند.^(۱)

خلاصه مطلب

خلاصه جواب این است که آنچه منحصرأً به ائمه علیهم‌السلام تعلق گرفته، منزلت خاصی است که اعم از حکومت و اجرای احکام و حدود است که عبارت باشد از منزلت معصوم به اعتبار حجت خداوند بودن بر خلق در مقام فعل و قول و تقریر است. و این خداوند است که بهتر می‌داند رسالتش را بر دوش چه کسانی و چه خاندانی و منطبق با چه عددی قرار دهد.

اما حکومت در زمان آنها فقط مختص به آنان است و هیچکس بدون اجازه آنها حق حاکمیت ندارد. اما در زمان غیبت به فقیهان جامع‌الشرایط شیعه این اذن داده شده، و به شیعیان امر فرمودند که به آنان رجوع کنند و احکام را از آنان بگیرند.

در مورد قضیه شوری، واضح شد که شورائی مطرود شیعه است که در مقابل نص قرار بگیرد، لیکن اگر در طول آن باشد، مقبول است.

می ماند قضیه بیعت و حکومت، که در این باره باید گفت: شیعه معتقد است بیعتی صحیح بوده که با فرد جامع شرایط این مقام صورت پذیرد. پس بیعت صحیح فقط با رسول خدا ﷺ و جانشینان وی ﷺ و سپس فقیه عادل در عصر غیبت کبری صورت می پذیرد.

فصل دوم

شبهه یازدهم:

«تأملی در مقاله دکتر بغدادی و رد او بر شهید صدر (ره)»

رد بغدادی بر علیه شهید صدر

احمد الکاتب در شماره سوم نشریه اش (الشوری) قسمتی از کلام شهید (از کتاب بحثی درباره ولایت) در برهانی کردن بطلان هر دو شق اول و دوم شوری را که قبلاً ذکر کردیم، آورده و تأکید او بر وجود نص بر امامت امام علی علیه السلام و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام را در صفحه اول آورده و با تیتراژ درشت نوشته: (شهید) صدر: صحابه با نظام شورایی آشنا نبودند.

وی مقدمه ای بر آن نوشته و از همه خوانندگان و روشنفکران اسلامی خواسته که به آن اهتمام ورزند چرا که این دیدگاه همچنان در اذهان بسیاری از روشنفکران، زنده است. و خاطر نشان ساخته است که هر گونه بحث و کنکاش در این زمینه را

می پذیرد. سپس در شماره شش مقاله‌ای تحت عنوان: شوری منش و روش حیات مسلمین. با امضای دکتر عبدالله بغدادی به چاپ رسانده است.^(۱)
دکتر نامبرده در دو محور به پاسخ شهید صدر پرداخته است:

محور اول:

بغدادی به اصطلاح ثابت می‌کند که پیامبر ﷺ با صحابه در امور اجرایی عام مشورت می‌کرده و رأی و نظر آنان را می‌پذیرفته است. سپس قضیه مشورت حضرتش با صحابه در غزوه بدر، احد و غیره را ذکر می‌نماید.

محور دوم:

منکر وجود نص بر امامت امام علی علیه السلام می‌شود و می‌افزاید که بیعت با خلفاء بدون هیچ تهدیدی یا زور سلاخی بر اساس شوری صورت گرفته است، و از آن جمله آورده که: از بحث و نقاش سقیفه نامزدی ابوبکر و سعد بن عباده حاصل شد که نامزد اول پیروز گردید و پر واضح است آن شورایی که منجر به خلافت ابوبکر گردید فقط این نبود، بلکه آنچه صورت گرفت صرف نامزدی ابوبکر بود. و بیعت آنگاه صورت گرفت که در مسجد النبی صلی الله علیه و آله جمهور مهاجر و انصار بر خلافت ابوبکر اجماع کردند.

این امر در واقع استفتائی از نسل پیشرو امت اسلامی از مهاجرین و انصار بود آنگونه که شهید صدر آن را نامید. و اگر مسلمین بیعت نمی‌کردند، خلافت ابوبکر منعقد نمی‌شد. خلافت ابوبکر و همچنین انتخاب آن شش نفر توسط عمر، نامزدی بیش نبوده به طوریکه مسلمین می‌توانستند آنرا رد یا قبول نمایند.

۱ - ما واقعاً نمی‌دانیم که آیا دکتر بغدادی وجود خارجی دارد یا اینکه نامی مستعار برای خود صاحب نشریه است.

اما نتیجه گیری شهید صدر چنین است: تنها راه منسجم و طبیعی و معقولی که با شرایط تبلیغ رسالت اسلامی و مبلغان آن و روش و منش پیامبر ﷺ می سازد، این است که پیامبر اسلام ﷺ باید فردی را به اذن خداوند برگزیند و او را آماده و مهیای به دوش گرفتن رهبری و رسالت اسلامی بکند تا رهبری فکری و سیاسی در او تبلور پیدا کند. و این فرد انتخاب شده برای بر دوش گرفتن رسالت اسلامی و رهبری فکری و سیاسی، کسی جز علی بن ابیطالب علیه السلام نیست.

این نتیجه گیری بسیار عجیب به نظر می رسد که تنها راه طبیعی و منسجم با دیگر امور، امری باشد که نسل پیشرو امت آنرا تأیید نکنند، بلکه حتی فردی از کسانی که در سقیفه یا در مسجد نبوی هنگام بیعت با ابوبکر حاضر بودند، گفتاری، سخنی و یا وصیتی از پیامبر ﷺ در این باره ذکر نکند. و باز عجیبتر اینکه هیچ نص صریحی در قرآن یا سنت پیامبر ﷺ که دال بر انتصاب جانشینی از جانب پیامبر ﷺ که به اذن خدا هم بوده!! وجود ندارد.

و باز عجیب است که امام علی علیه السلام با هیچ گفتاری با آنچه برایش ثابت شده، احتجاج نکند بلکه ما وقع این بوده که وی هنگامیکه معاویه بر سر قدرت مشروعش با وی وارد منازعه شد فرمودند: قومی که با من بیعت کردند همانهایی هستند که با ابوبکر و عمر بیعت کردند.

پاسخ محور اول

شهید صدر مشورت حاکم جامعه در امور اجرایی عام را رد نکرده اند چنانکه نقش شوری را در تشخیص رهبر جامعه در زمان غیبت کبری را نادیده نگرفته اند و بر نقش شوری در حالت وجود افراد هم طراز (فقیهان جامع الشرایط) صحه گذاشته اند. وی این مطلب را به تفصیل در کتاب نگاهی فقهی و تمهیدی از قانون

جمهوری اسلامی و خلافت انسان و شهادت انبیاء^(۱) خود ذکر کرده‌اند. اما آن شورایی که ایشان بر بطلان آن در کتاب بحثی پیرامون ولایت، سخن رانده، شوری در بُعد تعیین رهبری فکری و سیاسی امت است، که به خلافت بعد از پیامبر ﷺ می‌انجامد که در طول رسالتش قرار گرفته است نه در عرض آن، و همان منزلتی را دارند که پیامبر ﷺ داشتند مگر در نبوت و تعداد همسران که قبلاً توضیحش رفت.

بر صاحب نشریه لازم بود که قسمتهایی از سخنان شهید که دال بر این مهم بود را در نشریه‌اش ذکر می‌نمود و توضیح می‌داد.

اما جواب در محور دوم

این جواب را به ترتیب در طول بحثهای این جلد مفصلاً جواب خواهیم داد. خالی از لطف نخواهد بود که خاطر نشان سازم که تنها احمد الکاتب مطرح کننده شبهه نبوده است بلکه هر نویسنده و قلمزن سنی مذهبی که کتابی نوشته باشد، این اشکالات را مطرح کرده و شیعیان به آنها جواب داده‌اند.

۱ - لمحة فقهية و تمهيدية عن دستور الجمهورية الاسلامية في ايران و خلافة الانسان و شهادة الانبياء ﷺ

فصل سوّم

شبهه دوازدهم:

«احتجاج علی علیه السلام به حدیث غدیر»

دکتر بغدادی می گوید:

علی با هیچ گفتاری که دال بر جانشینی وی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، احتجاج نکرد.

من می گویم:

چنین نیست بلکه حضرت علیه السلام به حدیث غدیر احتجاج کرد و خبرش به حد تواتر در مجامع روایی رسید.

شبهه

دکتر بغدادی می‌گوید:

عجیبتر از همه آنکه امام علی علیه السلام (به آنچه در حق وی ثابت شده) با هیچ قول و گفتاری که دال بر جانشینی وی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، احتجاج نکردند.

پاسخ:

اولاً: از لحاظ تاریخی ثابت شده که حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر در بیش از یک موطن احتجاج کردند، که مشهورترین آنها بر حسب کتابهای تاریخی و حدیثی موجود در دست ما، موقعی بود که بعد از جنگ جمل در مسجد کوفه از مردم درباره وجود مقدسشان سؤال نمودند.

عبدالحق دهلوی بخاری^(۱) در کتاب خود بنام اللمعات فی شرح المشکاة، در حاشیه‌اش بر حدیث غدیر آورده است: بی گمان این حدیث صحیح است و جماعتی چون ترمذی و نسائی و احمد بن حنبل آنرا روایت کرده و طرق آن بسیار است، بطوریکه شانزده^(۲) صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا روایت کرده‌اند.

طبق روایت احمد بن حنبل، موقعیکه حضرت علی علیه السلام در ایام خلافتش بر سر قدرت با وی منازعه شد سی صحابی آنرا از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نمودند و حق علی علیه السلام را تصدیق کردند.

بسیاری از سندهای حدیث، صحیح و یا حسن می‌باشد و التفاتی به آنانیکه به صحت حدیث خدشه وارد می‌کنند، و یا مدعی اند لفظ اللهم والی من واله، تا آخر حدیث جعلی است، نیست.

۱ - دانشمندی است سنی مذهب، به شرح حالش در سبحة المرجان، ص ۵۲، رجوع شود.

۲ - در حقیقت تمام حاضرین در حجة الوداع که بالغ بر هفتاد تا صد هزار نفر بودند، این حدیث را شنیدند، و علامه امینی در جزء اول الغدیر صد و ده صحابی را برشمرده‌اند.

ابن حجر در الصواعق المحرقة نقل کرده که بسیاری از طریقه‌های این حدیث توسط ذهبی تصحیح شده است. (۱)

احمد بن حنبل از عبدالله بن حبشی بصری (متوفی ۲۳۵ هجری) از عبیدالله بن عمر قوایری از یونس بن أرقم از یزید بن زیاد از عبدالله بن لیلی (متوفی ۸۳ هجری) روایت می‌کند که: علی علیه السلام را در حیات مسجد کوفه دیدم که فرمود: شما را به خداوند قسم هر آن که رسول خدا را در غدیر خم دید و کلامش را شنید از جای برخیزد و به پا بر نخیزد مگر اینکه حضرتش را دیده باشد.

پس از آن دوازده نفر از اصحاب به پا خاستند و گفتند: شهادت می‌دهیم که ما روز غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمودند: آیا من به مؤمنین از خودشان و

۱ - ذهبی در کتابش «سیره اعلام النبلاء» ج ۱۴، ص ۲۷۷، آورده است: ابن جریر طبری طرق حدیث غدیر خم را در چهار جلد جمع کرد، چون قسمتی از آن را مشاهده کردم، شگفت زده شدم و به وقوعش یقین پیدا کردم. ابن کثیر در تاریخ خود، ج ۵، ص ۲۱۴، آورده است: حدیث من كنت مولاة فعلی مولاة، متواتر است، و من یقین آوردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا فرموده‌اند. اما اللهم و الی من و اله، زیاده‌ای قوی الاسناد است.

لازم است اضافه نمایم که: یاقوت در معجم الادباء ج ۱۱ ص ۸۳ و ۸۵ آورده: بعضی از شیوخ بغدادی قائل به تکذیب حدیث غدیر خم شدند، و ادعا کردند که حضرت علی علیه السلام آن موقع در یمن بوده است.

طبری چون این را شنید شروع به ذکر فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام شد و طرق حدیث غدیر خم را بر شمرد. یاقوت می‌گوید: ابوبکر بن کامل گفت: هنگام وفات ابوجعفر طبری نزدش بودم و از او خواستم که هر کسی با او دشمنی کرده را ببخشد.

طبری گفت: همه را بخشیدم جز آنکسی که مرا به بدعت متهم نمود. یاقوت می‌گوید طبری شبانه دفن شد، چون اهل سنت او را به شیعی بودن متهم می‌کردند. طبری به خاطر روایت حدیث غدیر که ذهبی آنرا روایت کرده، و حدیث وصیت که در کتاب تاریخش آورده به شیعی بودن متهم گشت، ولی عقیده وی همانگونه که یاقوت بیان کرده، اعتقاد به امامت ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام بود و کسی که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکفیر می‌کرد کافر می‌دانست، خواه از خوارج باشد یا شیعیان، کما اینکه شهادت و روایتشان را قبول نمی‌کرد.

همسرانشان و مادرانشان سزاوارتر نیستیم؟

گفتند: چنین است ای رسول خدا ﷺ. حضرت فرمودند: هر کس من مولای اویم علی مولای اوست، خداوند اوست بدار هر که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر آنکه او را دشمن بدارد. (۱)

و در سند دیگری: خوار بدار هر که او را خوار بدارد. (۲) و به سند دیگری از ابوطیفیل عامری بن وائله (۳) (م. ۱۰۰ هـ.ق) آمده است: علی ﷺ مردم را در حیاط مسجد کوفه جمع کرد سپس به آنان گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم کسی که روز غدیر خم گفتار پیغمبر ﷺ را شنیده باشد از جای بر خیزد پس از آن ۳۰ نفر به پا خواستند و شهادت دادند.

ابن وائله گوید خارج شدم در حالیکه گویی در درونم اتفاقی افتاده باشد. سپس با زید بن ارقم برخورد کردم. به او گفتم که شنیدم که علی ﷺ چنین و چنان می‌گوید. گفت: او چیزی را مخفی نکرده من از رسول خدا ﷺ شنیدم که این را در حق او می‌گوید. (۴)

۱ - انشد الله رجلاً سمع رسول الله ﷺ و شهد يوم غدیر خم الأ قام ولا يقوم الا من رآه. فقام اثنا عشر بدریاً فقالوا نشهد انا سمعنا رسول الله ﷺ يقول يوم غدیر خم (الست اولی بالمؤمنین من أنفسهم و أزواجهم و امهاتهم فقالوا بلی یا رسول الله ﷺ. قال: فمن كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه). ج ۱، ص ۱۱۹، در الفتح الربانی آنرا صحیح الاسناد دانسته است.

۲ - واخذل من خذله. ج ۱، ص ۱۱۹.

۳ - از صحابه رسول خداست که در احد بدنیا آمد و هشت بهار از زندگی رسول خدا ﷺ را درک کرد.

۴ - قال: جمع الناس على ﷺ الرحبة ثم قال لهم: انشد الله كل امرئ سمع من رسول الله ﷺ يقول يوم غدیر خم ما سمع لما قام. فقام ثلاثون من الناس فشهدوا.

قال ابو وائله فخرجت و كأن فى نفسى شيئاً فلقیت زید بن أرقم فقلت له انى سمعت علیاً يقول كذا و كذا. قال: فما تنكر قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول ذلك. ج ۴،

ابن واثله می‌گوید از مسجد خارج شدم در حالی که در درونم چیزی رخ داده بود. ظاهراً ابوطیفیل نتایج مرتبط بر حدیث غدیر را بسیار بزرگ یافته که همانا هلاک و گمراهی مخالفان علی علیه السلام و محاربان با وی و پشت کنندگان به حضرت و غاصبان حکومتش می‌باشد.

از نکاتی که به آن حتماً باید اشاره کرد این است که حدیث مَنا شده (سؤال از مردم درباره وجود مقدس خود) منحصر به حضرت نمی‌شود، بلکه اهل بیت علیهم السلام را هم شامل می‌شود.

حاکم نیشابوری روایت را بطور کامل از ابوطیفیل از زید بن ارقم چنین روایت می‌کند: با رسول خدا خارج شدیم تا به غدیر خم رسیدیم. مردم زیر درختچه‌ها را جارو کردند سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله استراحت کردند آنگاه برخاستند و نماز را برپا داشتند. بعد از آن برای مردم خطبه خواندند و بعد از حمد و سپاس الهی فرمودند: ای مردم! من دو چیز را در میان شما به ودیعه می‌گذارم، که اگر شما به آنها چنگ زنید گمراه نخواهید شد و آن کتاب خدا و اهل بیت می‌باشند. سپس فرمودند: آیا من به مومنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ و این را سه بار تکرار فرمودند.

مردم گفتند: چنین است ای رسول خدا. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. ^(۱) در روایت طبری بعد از قول عترت و اهل

۱ - خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله حتی انتهینا الی غدیر خم عند شجیرات خمس و دوحات عظام. فکنس الناس ما تحت الشجیرات ثم استراح رسول الله صلی الله علیه و آله عشیه فصلى ثم قام خطیباً فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس انی تارك فیکم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما و هما کتاب الله و اهل بیتی. ثم قال أتعلمون انی اولی الناس بالمومنین من انفسهم ثلاث مرات. قالوا نعم. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه....

(مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۰، ج ۳، ص ۵۳۳. تاریخ دمشق شرح حال علی علیه السلام، ج

بیتم آمده است: خداوند لطیف و خبیر به من خبر داد که آن دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند من این را از خداوند خواستم. پس از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید و نه دور مانید که هلاکتان حتمی خواهد بود. به آنان خبر ندهید که آنان از شما داناترند. (۱) حدیث پیامبر ﷺ در مورد اهل بیتش در جاهای مختلفی آمده است و منحصر به حدیث غدیر نمی باشد.

ابن حجر هیثمی می گوید: که طرق حدیث تمسک به اهل بیتش بسیارند و از بیست و چند صحابی روایت شده است، در بعضی از آنها آمده که حضرت در عرفه بعد از حجة الوداع و هنگام بیماری در حالی که اتاقش مملو از صحابه بود، و دیگری در غدیر خم و خطبه ای بر مردم - بعد از جدا شدن از شهر طائف - ایراد کردند. (۲)(۳)

ثانیاً: حضرت علی علیه السلام در دوران چهار ساله خلافتش بوسیله حدیث ثقلین و حدیث ولایت جایگاه خودش و اهل بیت را برای امت بیان نمود. از جمله فرمودند: خاندان محمد صلی الله علیه و آله حیات بخش علم، و نابود کننده جهل، از بردباری، دانششان، و از ظاهر، باطنشان و از خموشی راستی گفتارشان هویدا است. با این خصال،

۲، ص ۳۶، حدیث شماره ۵۳۴)، بلاذری نیز در حدیث شماره ۴۸، از شرح حال علی علیه السلام، ص ۱۱۰، با تحقیق المحمودی آن را نقل کرده است. ابن کثیر در البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۲۰۶، ۷۷. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۴، حدیث شماره ۳۶۳۴۰ تصحیح شیخ صفوة السقا.
۱ - در روایت طبری بعد از عترتی آمده: ان اللطیف الخبیر نبأنی انهما لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض و سألت ذلك لهما، فلا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم. (معجم الكبير ج ۵، ص ۱۶۷، حدیث ۴۴۹۷۱)
۲ - در غایة الحرام بحرانی، شماره احادیث از طرق اهل سنت به سی و نه حدیث رسیده است.
۳ - چنانکه ترمذی در ج ۵ ص ۶۲۱ روایت کرده، همچنین المزی در تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۵۱، خطیب تبریزی در المشکاة، ج ۳، ص ۲۵۸، و طبری در المجمع الكبير ج ۳، ص ۶۳، حدیث شماره ۲۶۷۹ آنرا روایت کرده است.

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۱۴۱

حکمت آموزند، روی از حق برنتابند، و در بیان حقیقت، گفتارشان گوناگون نباشد. آنان تکیه گاه ایمان و اسلام و نگهبان احکام آنند. با یاری آنان راستی مستقر می شود و کجی از راستی دور می گردد. باطل با آنان از جایگاهش دورگشته و زبانش بریده و در هم می پیچد. (۱)

و باز فرمودند: کجایند آنانکه مدعی رسوخ در دانشند بدون ما، به دروغ و سرکشی علیه ما، خداوند ما را بالا کشید و آنان را به زیر آورد، به ما داد و از آنان گرفت، ما را داخل نمود و آنان را بیرون کرد، هدایت با ما خواسته شود، و کوری رخ بر بند، ائمه قریش در تیره بنی هاشم کاشته شدند، جایگاه احدی جزء آنان نیست و ولایت با غیر آنان حاصل نمی شود. (۲)

و باز درباره وجود مقدسش فرمود: جایگاه و منزلت من از رسول خدا ﷺ مانند جایگاه نور از نور است و بازو از ساعد است. (۳)

و باز فرمودند: شما نیک دانستید که من سزاوارتر از دیگران بر خلافتم. (۴) و باز فرمودند: هان! بخدا قسم که پسر ابوقحافه... الخ (ترجمه اش بعداً کاملاً خواهد آمد) از خلال آنچه آمد، روشن می گردد که ولایتی که پیامبر ﷺ به علی ﷺ اعطا فرمودند محبت و دوستی و یاری نیست، زیرا از حقوق هر مؤمنی است.

۱ - هم عیش العلم وموت الجهل... لا یخالفون الحق و لا یختلفون فیه، و هم دعائم الاسلام و ولائح الاعتصام، بهم عاد الحق الی نصابه و انزاح الباطل عن مقامه و انقطع لسانه عن منبته. نهج البلاغه، خطبة ۲۳۹.

۲ - این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا کذباً و بغیاً علینا، ان رفعنا الله و وضعهم و اعطانا و حرمهم و ادخلنا و اخرجهم بنا یستعطی الهدی و یستجلی العمی ان الائمة غرسوا فی هذا البطن من هاشم لا تصلح علی سواهم و لا تصلح الولاة من غیرهم. (خطبه ۱۵۲، نهج البلاغه)

۳ - و انا من رسول الله كالضوء من الضوء والذراع من العضد. کلام شماره ۴۵۱.

۴ - از خطبه شماره ۷۴.

علی علیه السلام در ایمان و جهاد یگانه است، و کسی جایگاهش را ندارد لذا حَقّش از این ناحیه محفوظ است. بلکه مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله از ولایت، آن ولایت خاصی است که مؤمنین را تا روز قیامت در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نگه می دارد.

ولایت منحصر به فرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حقیقت ولایت خداوند است و ولایت خداوند به محبّت و یاری منحصر نمی گردد بلکه شامل اطاعت و فرمانبرداری و عمل به اوامر و اجتناب از نواهی الهی، خواه زنده و خواه مرده باشد. ^(۱) و این همان معنایی است که ابن واثله آن را درک کرد و بسیار بزرگش یافت، زیرا بر او بود که به علی علیه السلام مرتبط شود همان گونه که با رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتبط بودند. ابوظیفیل عامر بن واثله به همین دلیل تا روزهای واپسین عمرش از شیعیان، شناخته می شد، در همه جنگهای علی علیه السلام حاضر شد، و بعد از شهادت حضرت وقتی معاویه از او پرسید: غمت بر دوستت ابوالحسن علیه السلام چگونه است ای ابن واثله؟

گفت: مانند زنی که برادر و فرزندان و همسرش را از دست داده، و از خداوند عذر تقصیر می طلبم. ^(۲)

ثالثاً: اگر خواننده محترم این کتاب تفصیل و توضیح بیشتری در باره اشکالات سندی و دلالتی، و جواب علماء شیعه خواسته باشد، به کتاب الغدیر، اثر علامه امینی، جلد ۱ و عبقات الانوار جلد ۹-۶، میر حامد حسین هندی با تعریب و تلخیص علامه میلانی رجوع کند.

۱ - سید کاظم حائری گوید: ولایت مختص به حیات او نیست، ما امر را از این آیه می فهمیم: **النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم**. و از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله: **که من کنت مولاه فهذا علی مولاه**.

۲ - الوافدین من الرجال الی معاویه، عباس بن بکار ضبی، ص ۲۶.

فصل چهارم

شبهه سیزدهم:

«سقیفه به روایت عمر»

دکتر بغدادی می‌گوید:

آنچه در سقیفه اتفاق افتاد صرف نامزدی ابوبکر برای تصدی خلافت بوده و بیعت در مسجد پیامبر ﷺ بدون اکراه و تهدید صورت گرفت.

من می‌گویم:

روایات کتابهای حدیث و سیره ثابت می‌کند که آنچه در سقیفه روی داد بیعت بوده نه صرف نامزدی برای تصدی خلافت.

شبهه

دکتر بغدادی می‌گوید:

بحثی که در سقیفه صورت گرفت. مجرد نامزدی ابوبکر نامزدی برای تصدی خلافت تلقی می‌شود و بیعت در مسجد پیامبر ﷺ بدون اکراه و تهدید و زور سلاح صورت پذیرفت.

پاسخ:

من می‌گویم:

این ادعای وی خلاف کتابهای سیره و حدیث و تاریخ و قول مشهور نزد اهل جماعت و عامه است. زیرا این کتابها همگی بیان می‌کنند که آنچه در سقیفه صورت پذیرفت، بیعت بوده و نه مجرد نامزدی برای تصدی خلافت مسلمین، و از این جهت است که فقیهان اهل جماعت و عامه چون مارودی به صحت بیعت با وجود پنج نفر نظر داده و برای اثبات مدعای خویش به بیعت عمر و ابو عبیده و اسید بن خضیر و بشیر بن سعد و سالم خادم ابو حذیفه با ابوبکر در سقیفه استشهاد کرده است. (۱)

آری، آنچه بغدادی بیان میکند رأی و نظر گروهی از اهل جماعت و عامه است که معتقدند خلافت ابوبکر با انعقاد بیعت عموم مسلمین در مسجد پیامبر ﷺ صورت پذیرفت. (۲)

۱ - الاحکام السلطانیة، مارودی شافعی، ص ۷، المغنی، قاضی عبد الجبار معتزلی، ص ۲۵۶.

۲ - الشخصیه الاسلامیه، نبهانی، ج ۲، ص ۳۵.

داستان سقیفه

آنچه فرا روی خواننده محترم است، عبارات عمر بن خطاب درباره سقیفه به نقل از بخاری در صحیحش می باشد. وی می گوید: از عبدالعزیز بن عبداللّه شنیدم که گفت: ابراهیم بن سعد به نقل از صالح بن شهاب از عبیداللّه بن عبداللّه بن عتبّه بن مسعود از ابن عباس که گفت: عمر در اولین جمعه بعد از آخرین حجّش چنین سخن ایراد کرد:

به من رسید که گوینده ای از شما گفته است که اگر عمر وفات یافت با فلانی بیعت کنم. کسی دچار غرور نگردد زیرا بیعت با ابوبکر یک اتفاق ناگهانی بود که سپری گشت. به راستی حق همین است لیکن خداوند ما را از شرش مصون داشت، در شما کسی مانند ابوبکر یافت نمی شود که نگاهها به او دوخته شده باشد.

کسی که بدون مشورت با مسلمین با فردی بیعت کند، از بیعت کننده و بیعت شونده پیروی نمی شود مبادا که از سر جهل هر دو کشته شوند.

اما از اوضاع خودمان هنگام وفات پیامبر خدا ﷺ بگویم: انصار با ما مخالفت کردند و همگی در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند، چنانکه علی رضی الله عنه و زبیر و هر که با آن دو بود چنین کردند. اما مهاجرین نزد ابوبکر اجتماع کردند. من به ابوبکر گفتم: ای ابوبکر نزد برادران انصارمان بشتابیم، پس چنین کردیم و چون به نزدیک آنان رسیدیم با دو مرد صالح از آنان برخورد کردیم و از اتفاق قومشان سخن گفتند، سپس افزودند: ای گروه مهاجرین عازم کجایید؟

گفتم: نزد برادرانمان از انصار خواهیم رفت.

گفتند: نزد آنان نروید و آنچه می خواهید انجام دهید.

گفتم: به خدا قسم که به نزدشان خواهیم شتافت. سپس حرکت کردیم تا نزد آنان در سقیفه بنی ساعده آمدیم، که با مردی در جامه پیچیده در وسطشان برخورد کردیم.

گفتم: این کیست؟

گفتند: سعد بن عباد است.

گفتم: او را چه شده؟ گفتند: ناخوش است.

بعد از اینکه نشستیم، خطیبشان شهادتین را گفت و حمد و سپاس الهی را آنچنان که حق او است بجا آورد سپس گفت: امّا بعد، ما یاوران خداییم و سپاه اسلام و شما گروه مهاجرین قومی توانا هستید.

چون ساکت شد خواستم زبان بگشایم و سخنان جالبی آماده کرده بودم که در نظرم زیبا می نمود ولی ابوبکر گفت: عجله مکن، من هم میل نداشتم که او را خشمگین سازم.

ابوبکر زبان گشود و گفت آنچه از صفات نیک خودتان گفتید در حق شما ثابت است و شما اهل این مقام هستید، اما خلافت جز بر تن و تیره قریش زیننده نیست، آنان بهترین قوم عرب از حیث نسب و مکانند.

من یکی از این دو را سزاوار خلافت می بینم، با هر کدام خواستید بیعت کنید سپس دست من و دست ابو عبیده جراح را گرفت، در حالیکه بین ما نشسته بود. از سخنان ابوبکر جز این مورد مرا بد نیامد، به خدا قسم برای من گواراتر بود که گردنم زده شود... تا اینکه بر قومی که ابوبکر یکی از آنان است دسیسه کنم...

گوینده ای از انصار گفت: نظر من فصل الخطاب باشد، ای قریشیان! امیری از ما باشد و امیری از شما.

پس از آن صداها با هم در آمیخت و نامفهوم گشت برای جلوگیری از اختلاف و تفرقه گفتم: ای ابوبکر! دست بگشا تا با تو بیعت کنم. ابوبکر دستش را گشود من هم بیعت کردم و مهاجرین چنین کردند سپس انصار هم با ابوبکر بیعت کردند. سپس گوینده ای گفت: سعد بن عباد را کشتید. من گفتم بلکه خدا او را کشت.

عمر گفت: بخدا قسم ما امری شدیدتر از بیعت با ابوبکر را درک نکرده بودیم،

می ترسیدیم و بیم آن داشتیم که اگر جماعت را ترک کنیم و بیعتی صورت نگیرد، با فرد دیگری غیر از خودشان بیعت کنند، حال ما یا می بایست با شخصی بیعت کنیم که نمی پسندیدیم یا اینکه به مخالفت با آنان پردازیم که نتیجه اش بی گمان فساد بود. پس اگر کسی بدون مشورت با مسلمین با فردی بیعت کند، از بیعت کننده و بیعت شونده پیروی صورت نگیرد مبادا که از سر غرور هر دو کشته شوند. (۱)

لازم است که به شرح بعضی از عبارات خلیفه دوم پردازیم:

او می گوید کسی دچار غرور نگردد که بگوید بیعت با ابوبکر «فلته» (۲) بوده که سپری گشته است، برآستی حق هم همین است لیکن خداوند شرش را از سر مسلمین کوتاه کرد. بلاذری این گفتار را به زبیر نسبت داده و ابن ابی الحدید به عمّار طبق نظر ابن اثیر و غیر او، فلتة امر ناگهانی است. (عمر) اضافه می کند که این بیعت جدّامی توانست باعث فتنه و شر باشد ولی خداوند حفظ نمود.

لازم به توضیح است که، امر ناگهانی امری است که انسان احتمال وقوعش را نمی داد، و معنای آن این است که بیعت با ابوبکر متوّقع نبود، زیرا که نگاهها به علی علیه السلام دوخته شده بود.

ابن اسحاق می گوید: عموم مهاجرین و اغلب انصار شکی در جانشینی حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتند و آن به این دلیل بود که حضرت علی علیه السلام همواره نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله بود و اولین مؤمن به مکتب اسلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و تعیین شده از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر و غیر آن بود. (۳)

و از این سخن عمر که "خداوند شرش را دور کرد" چنین فهمیده می شود که

۱ - صحیح بخاری: کتاب المحاربین، ج ۸، ص ۲۰۸-۲۱۱.

۲ - امر ناگهانی.

۳ - الاخبار الموفقیات اثر ابی یکار، ص ۵۸۰، و مانند در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳.

بیعت با ابوبکر که مسلمین احتمال وقوعش را نمی دادند حاوی شر و خونریزی بود چرا که صاحب حق شرعی (علی علیه السلام) از بیعت با ابوبکر امتناع کردند و انصار را به نصرت و یاری خویش دعوت نمود و اگر او را اجابت می کردند بین او و آنان جنگ صورت می گرفت که توضیحش را در عبارتهای بعدی بیشتر ذکر خواهیم کرد.

عمر می گوید: هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله انصار با ما مخالفت کردند و همگی در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند، چنانکه علی و زبیر و هر که با آن دو بود چنین کردند اما مهاجرین نزد ابوبکر جمع شدند. آنچه که از متن بعضی روایات فهمیده می شود این است که حضرت علی علیه السلام و بنی هاشم مشغول کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و در این حین جماعتی از انصار در منزل سعد بن عباده مشغول چانه زنی برای تعیین خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. سپس ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم خادم ابو حذیفه به جمع آنان اضافه شده و با ابوبکر بیعت می شود اما علی علیه السلام و پیروان او در بنی هاشم و غیر از آنان از بیعت کردن با ابوبکر امتناع کرده و در منزل حضرت فاطمه علیها السلام اجتماع می کنند (۱)(۲)

ابن قتیبه می گوید: علی علیه السلام شبانه بیرون آمد در حالیکه فاطمه علیها السلام را بر استری سوار کرده بود و به در خانه انصار رفت و حضرت فاطمه علیها السلام آنان را به یاری دعوت می نمود آنان می گفتند: ای دختر رسول خدا! ما با این مرد بیعت کردیم و اگر همسر و پسر عمویت سبقت می گرفت بی شک او را ترجیح می دادیم.

۱ - بخاری محل اجتماعشان را و سرباز زدنشان از بیعت را بیان نمی کند در حالیکه احمد بن حنبل آنرا در سند، ج ۱، ص ۵۵، ذکر می کند. کما اینکه در فتح الباری، ج ۱۵، ص ۱۶۳، و سیره بن هشام آمده است.

۲ - در مقابل، روایاتی از جانب سیف بن عمرو و غیره جعل شده است دال بر اینکه حضرت علی علیه السلام با رغبت با ابوبکر بیعت کردند و وقتیکه از جلوس ابوبکر برای بیعت گرفتن با خبر شد با پیراهنی بدون آزار و رداء خارج شده و از عدم تعجیل کراحت داشتند!! علامه عسکری بطلان این روایات را ثابت کرده. کتاب عبدالله بن سبا، ج ۱.

علی علیه السلام می فرمود: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دفن نکرده رها و با مردم بر سر حکومتش منازعه می کنم؟

فاطمه علیها السلام گفت: ابوالحسن وظیفه اش را انجام داد، و آنان کاری کردند که خداوند از آنان سؤال خواهد نمود. (۱)

و از این خلال روشن می شود که آنچه با حقیقت تاریخ می سازد حاکی از عدم وجود سه حزب و دسته متمایز بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، زیرا گروه انصار بیشتر شبیه یک گردهمایی بوده تا یک حزب، و با آنچه حزب قریش داشته ناهماهنگ است و بعید هم به نظر نمی رسد که این اجتماع را حزب قریش با استفاده از عناصر خود در انصار ترتیب داده باشد. (۲)

اما علی علیه السلام و بنی هاشم وقتی به شکل حزب در آمدند که از بیعت با ابوبکر امتناع کردند.

آنچه از متن بعضی احادیث و متون تاریخی فهمیده می شود این است که حزب قریش در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشته و با شعار «حسبنا کتاب الله» و موضعگیری منفی علیه حضرت علی علیه السلام خود را نشان داد.

اجتماع کنندگان در منزل حضرت فاطمه علیها السلام

مورخین ممتنعین از بیعت با ابوبکر را علی علیه السلام، زبیر، عباس بن عبدالمطلب، عتبه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب و اُبی بن کعب دانستند که همگی در منزل حضرت فاطمه علیها السلام جمع شده بودند.

ابن عبد ربه می گوید: ابوبکر عمر را فرستاد و به او گفت اگر از بیعت امتناع

۱ - الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۹.

۲ - از جمله: اُسید بن خضیر رئیس اوس و بشیر بن سعد یکی از بزرگان خزرج.

کردند، با آنان بجنگ. وی با مشعلی از آتش آمد تا خانه را بسوزاند که حضرت فاطمه علیها السلام با او برخورد کرد و گفت: ای زاده خطاب! آیا آمدی تا خانه ما را بسوزانی؟ گفت: آری مگر اینکه چون امت با ابوبکر بیعت کنید. (۱)

طبری می گوید: عمر بن خطاب به منزل علی علیه السلام آمد، در حالیکه طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین آنجا جمع شده بودند، سپس به آنان گفت: بخدا قسم خانه را بر سرتان بسوزانم یا اینکه برای بیعت کردن از آن خارج شوید. (۲)

محدثین از زهری روایت کردند که حضرت علی علیه السلام و بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند تا اینکه حضرت فاطمه وفات یافت. (۳)

گفتار حضرت در این باره آشکار است آنجا که فرمودند: برایم یآوری جز اهل

۱ - و ذکر ابن عبد ربه ان ابابکر بعث عمر بن الخطاب ليخرجهم من بيت فاطمة عليها السلام و قال له: ان ابوا فقاتلهم فاقبل بقبس من نار علي ان يضرم عليهم الدار فلقيته فاطمه عليها السلام فقالت يا ابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم او تدخلوا فيما دخلت فيه الامّة. العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۹-۲۶۰. كنز العمال، ج ۳، ص ۱۴۰. الامامه و السياسة، ۱۲۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

۲ - تاريخ طبري ج، ص ۲۰۲، ذهبي در ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۸، و ابن حجر در لسان الميزان ج ۴، ص ۱۸۸، در شرح حال علوان بن داود روایت کردند که ابوبکر در بیماری که منتهی به مرگش شد گفت: دوست داشتم که خانه فاطمه را به زور باز نمی کردم گر چه برای جنگ بر علیه ما بسته شده بود. چنانچه مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۹، و طبری در تاریخش، ج ۳، ص ۴۳۰، آنرا نیز روایت کردند. قدیمی ترین منبع تاریخی در این باره کتاب الأموال اثر ابو عبید (م. ۲۲۴ هـ) است گر چه وی با کنایه سخن گفته و آورده است: دوست داشتم که این و آنرا انجام نمی دادم. ابو عبید می افزاید دوست ندارم آن امور را ذکر کنم.

۳ - صحيح بخارى كتاب المغازي باب غزوة خيبر، ج ۳، ص ۳۸. صحيح مسلم، ج ۷۲، ص ۵، ص ۱۵۳. الاستيعاب، ج ۲، ص ۲۴۴. أسد الغابه در شرح حال ابوبکر، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶. الغدير، ج ۳، ص ۱۰۲.

بیتم نبود لذا بر مرگشان بخل ورزیدم. (۱)

و باز فرمودند: ای کاش چهل مرد با عزم و همت می یافتیم. (۲)

معاویه در نامه‌ای به حضرت علی علیه السلام چنین نگاشته است: گویی دیروز بود، که بعد از بیعت کردن با ابوبکر شبانه همسرت را بر استری سوار نمودی و دستت در دست حسن و حسین بود و کسی از اهل بدر و پیشروان در اسلام نبود مگر اینکه او را به یاریت دعوت نمودی، با همسرت نزد آنان رفتی و با پسرانت برای خودت استدلال کردی، و آنان را بر علیه صحابی رسول خدا دعوت نمودی، ولی جز چهار یا پنج نفر کسی دعوت ترا اجابت نکرد، و به جانم قسم! اگر حق با تو بود، ترا اجابت می کردند.... (۳)

۱ - ولم یکن لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت. این گفتاری که علی علیه السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته تکرار می کرد (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید).
۲ - لو وجدت أربعین ذوی عزم. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۲.
۳ - به خدا قسم اگر آدمی خون بگرید اندک است. فخر المخدرات و قطب عالم امکان و سروران جوانان بهشت یاری می طلبند ولی اجابت کننده ای نمی یابند.
قلبها را چه شده؟

بدریون چرا خفتند؟

حمزه کجا بود و کجا ماند؟

حمزه کجا بود و کجا شد؟

حمزه کجا بود و چرا ماند؟

حمزه کجا بود و کجا رفت؟

حمزه کجا بود و چرا دید؟

حمزه کجا بود و چه‌ها دید؟

حمزه کجا ماند و چرا ماند؟!!!!

(شطحیات مترجم)

علی چگونه این تکلیف تلخ‌تر از زهر را نوشید؟

تصور این لحظه برای تصدیقش کافی است (مترجم).

هر چه را فراموش کرده باشم، این جمله تو هنوز در حافظه‌ام نقش بسته است بعد از اینکه ابوسفیان ترا تحریک نمود، اگر چهل مرد با عزم و همت می‌یافتم به جنگ قوم می‌رفتم. (۱)

باز می‌گردیم به ادامه شرح خطبه عمر و می‌گویید: «در بین شما کسی مانند ابوبکر نبود که نگاهها به او دوخته شده باشد»!!!

این وصف اصلاً بر ابوبکر منطبق نیست زیرا وی نه نزدیکی خاصی به پیامبر ﷺ داشت، نه کارنامه جهادی متمایزی را به یدک می‌کشید و نه سخن خاصی از پیامبر ﷺ او را متمایز می‌ساخت، بر خلاف حضرت علی رضی الله عنه که جامع همه اوصاف بود.

در روایت احمد بن حنبل از انس بن مالک چنین آمده است: قوم عرب جز این گروه از قریش را به خلافت رسول خدا ﷺ نخواهد شناخت. و ابن اسحق روایت کرده است: «شما بخوبی دریافتید که این جماعت از قریش دارای چنین منزلت و مقامی است که دیگر اقوام عرب آنرا ندارند و اقوام عرب جز بر مردی از آنان متفق القول نخواهند شد» از این کلام به دو نقطه پی می‌بریم:

نکته اول: آنچه بر سر آن در سقیفه منازعه صورت گرفت فقط صرف ریاست اجرایی نبوده است بلکه همراه با ریاست دینی بوده است چرا که عرب در جاهلیت زیر فرمان قریش قرار نداشته بلکه قریش را به رهبری دینی پذیرفته بودند بطوریکه زیر بار هر فرمان دینی قرار گرفتند که قریش آنرا تقنین کرد، مخصوصاً حج که امر بسیار واضحی بوده که در کتابهای سیره ذکر شده است. (۲) در سایه همین

۱ - وقعه صفین اثر نصر بن مزاحم، ص ۱۸۲.

۲ - ابن اسحق گوید: قریش لقب خمس جمع خمس را برای خود برگزید که بمعنی متصلب و استوار در دیانت است و قریشان را خمساً (متصلبین در دین) نامیدند سپس اموری را ابداع

ریاست و سلطه دینی بود که عمر جرأت به خرج داد و در زمان حاکمیتش متعه حج را تحریم کرد و مردم هم قبول کردند.^(۱)

نکته دوم: آن چهار مهاجر حاضر در سقیفه بر جماعت انصار با اصلی از جاهلیت غلبه کردند، که اسلام آن را منحل ساخته و به دور افکنده بود. آن اصل امتیاز دینی قریش بر سایر اقوام عرب بود. اسلام آن امتیاز را مخصوص حضرت محمد ﷺ و اهل بیتش دانست.

سعد بن عباد در برابر شعار عمر و برافراشتن پرچم و لوای قریش شکست وقتی که اُسید به خُضیر رئیس اوس و بشیر بن سعد^(۲) یکی از بزرگان خزرج میلشان به جانب حزب قریش بود ولی سپس بیعت خود را با همراهانشان با ابوبکر را اعلام کردند؛ سعد بن عباد در برابر شعار عمر و برافراشتن پرچم قریش شکست خورد. عمر می گوید «به خدا قسم اینکه بیایم و گردنم زده شود... برایم زیباتر است تا بر علیه قومی که ابوبکر یکی از آنان است، دسیسه کنم» و قبل از این کلام نیز چنین

کرد که قبل از آن مرسوم نبود، از جمله اینکه برای اهل حِل (عربهای غیر ساکن در مکه) حرام کردند که از غذایی تناول کنند که با خود به حرم آورده بودند، کما اینکه بر آنان حرام بود که با لباسهای غیر حُمس (که قریشی باشد) طواف کنند و اگر لباس آنان نبود، مجبور بودند که برهنه به دور خانه کعبه طواف نمایند و اگر کسی از آنان این امر بر او سخت باشد، با لباسی که از حل آمده طواف کند و بعد از اتمام آن، آنرا بدور افکند و هیچگاه بر تن نپوشاند که این لباسها به الثیاب اللقی (یعنی لباسهای دور انداخته شد) معروف بوده است. سیره بن هشام، ج ۱ / ص ۲۰۱-۲۰۳.

۱ - اُسد الغابه، در شرح حال اُسید بن خُضیر آمده است: وی بر دست مصعب بن عُمیر اسلام آورد. ابوبکر زمان خلافتش بسیار او را تکریم می کرد و احدی را بر او مقدم نمی داشت در سال ۲۰ هجری در گذشت، عمر به جای او نعش را تا بقیع بلند نمود. تاریخ طبری، ج ۳ / ۲۲۱ در شرح حال اُسید بن خُضیر و بشیر بن سعد تفضیل این مجمل را آورده است.

۲ - گفته می شود وی اولین فرد از انصار بود که با ابوبکر بیعت کرد عقبه ثانیه را درک کرده بود در غزوه بدر و تمام جنگها حضور داشت در جنگ عین التمر با خالد بن ولید در سال ۱۲ هجری کشته شد.

گفته بود: "در میان شما کسی مانند ابوبکر که نگاهها به او دوخته شده بود، وجود ندارد!!" ولی آیا واقعاً ابوحمض (عمر) این دو کلمه را بجد گفت یا اینکه این بار هم، سخنش مثل سخن بعد از وفات پیامبر ﷺ است. بعد از وفات پیامبر ﷺ عمر و مغیره بن شعبه ملحنه را از روی پیامبر ﷺ برداشتند. سپس عمر چنین گفت: پیامبر بیهوش شده است! ای وای که بیهوشی پیامبر ﷺ بسیار زیاد است! بعد قائل به مرگ پیامبر ﷺ را تهدید به قتل نموده، افزود: جماعتی از منافقین ادعا می کنند که پیامبر خدا ﷺ فوت کرده است در حالیکه ایشان چون موسی بن عمران بطرف خدایش رفته که بعد از چهل شب به قومش برگشت بعد از اینکه گفته بودند او در گذشته است. به خدا قسم رسول خدا ﷺ رجعت خواهند نمود و دست و پای افرادی را قطع خواهند کرد که ادعا کردند رسول خدا ﷺ در گذشته است. هر که بگوید او در گذشته است، با این شمشیرگردنش را خواهم زد بلکه ایشان به آسمان عروج کرده است. (۱)

ابن ابی الحدید گوید: عمر چون از مرگ پیامبر خدا ﷺ آگاه شد، از وقوع فتنه در امامت و چیره شدن اقوامی از انصار یا غیر آنان بیمناک شد، لذا مصلحت اقتضا کرد که مردم را تسکین دهد، لذا بیان کرد آنچه را بیان کرد، و آن شبهه را بر دلها وارد نمود تا دولت و دین محروس بماند و ابوبکر به خلافت برسد. (۲)

آنچه از روایت بخاری برای اثبات بیعت با ابوبکر در سقیفه آوردیم کنایت می نماید. آن بیعت، بیعتی بود که در سایه عصبیت قبیله ای و قومی که سپس با زور و سرنیزه همراه گشت صورت پذیرفت و نمی توان آنرا هرگز مجرد نامزدی ابوبکر برای تصدی خلافت مسلمین دانست.

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۵. البدایه و النهایه اثر ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۴۲. تیسیر الوصول،

ج ۲، ص ۴۱۰.

۲ - شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۳.

فصل پنجم

شبهه چهاردهم:

«شورای شش نفره در روایت عمرو بن میمون»

دکتر بغدادی می گوید:

جانشینی عمر از جانب ابوبکر و همچنین تشکیل شورای شش نفری، انحصاری نبود بلکه امت اسلامی می توانست آنرا قبول یا رد نماید.

من می گویم:

این عقیده وی را مارودی رد می کند آنجا که می گوید: بیعت عمر محدود به رضایت صحابه نمی شد. و در منابع معتبر اهل جماعت و عامه آمده که عمر به ابوطالحه انصاری گفت: پنجاه نفر از انصار انتخاب کن سپس این گروه شش نفره را در منزلی جمع کنند تا یکی را از بین خود انتخاب کنند. اگر پنج نفر بر شخصی اتفاق کنند و آن شخص امتناع کرد سرش را دو نیمه کن.

شبهه

بغدادی می گوید: جانشین عمر از جانب ابوبکر و همچنین انتخاب شورای شش نفره از جانب عمر، نامزدی بیش نبود. که امت اسلامی می توانست آنرا رد یا قبول کند.

پاسخ:

این عقیده وی بسیار نادرست است و فقط شماری از اهل جماعت و عامه با وی هم عقیده هستند.

مارودی می گوید:

تعیین جانشین از جانب خلیفه یا امام امری است که امت اسلامی بر جوازش اجماع دارند و در صحتش هم صدا هستند و آن بخاطر دو کاری است که مسلمین آنها را به جا آورده و همدیگر را از وقوعش بر حذر نداشته و منکر ندانستند و آن دو امر به ترتیب عبارتند از:

اولین کار: ابوبکر عمر را جانشین خود برگزید و مسلمین امامت را در عهد ابوبکر پذیرفتند.

دومین کار: عمر جانشین خویش را در شورای شش نفره قرار داد که مسلمین به دستور عمر دخول آنان را پذیرفته و بقیه صحابه را از آنان جدا ساختند...، اگر این انتصاب بین پدری و پسری نبود (یعنی پدری پسرش را به جانشینی خویش منصوب نکرد) جائز است که عقد بیعت با وی منعقد گردد و قدرت به او انتقال یابد اگر چه حتی با شخصی از صاحبان اختیار مشورت نکند، ولیکن در این امر اختلاف

پیدا کردند که آیا ظهور رضایت آنان در انعقاد بیعت شرط است یا خیر؟
علماء اهل بصره معتقد به لزوم رضایت اهل اختیار شدند...
لیکن صحیح آن است که بیعت با وی منعقد است و رضایت آنان شرط نیست
زیرا بیعت عمر مبتنی بر رضایت صحابه نبوده است. (۱)
نووی و غیر او چنین گفتند: بر انعقاد خلافت از طرف خلیفه اجماع کردند، و
همچنین به انعقادش توسط اهل حل و عقد (خبرگان یا معتمدین) در صورتیکه
استخلافی نباشد. (۲)
داستان شوری و جانشینی عثمان صراحت دارد که بیعتی از جانب عبدالرحمن
بن عوف با عثمان بن عفان بوده است، بعد از اینکه آن چهار نفر امر را به او تفویض
کردند او به حضرت علی رضی الله عنه گفت: بیعت کن و گرنه گردنت را می زنم. (۳)
ما اینجا به نقل قسمتهایی از روایت مفصلی خواهیم پرداخت که طبری از عمر
بن شیبه با سندهایش از عمرو بن میمون نقل کرده است:

«داستان شوری»

عمرو بن میمون چنین روایت کرد:
چون عمر مجروح گشت. به او گفته شد ای امیرالمؤمنین! ای کاش جانشین
تعیین می نمودی؟ گفت چه کسی را جانشین قرار دهم؟
اگر ابو عبیده جراح زنده بود او را جانشین قرار می دادم!!!
و اگر خدایم از من پرسید چرا وی؟ می گفتم: از پیامبرت شنیدم که گفت: او امین

۱ - الاحکام السلطانیة، ص ۱۰.

۲ - فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۴.

۳ - انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۰۸، عبارت در صحیح بخاری، ج ۹، ص ۹۸، عبارت فلا تجعل
علی نفسک سبیلاً، آمده است.

این امت است. (۱) و اگر سالم خادم ابو حذیفه بود او را خلیفه بعد از خویش تعیین می نمودم !!! و اگر خدایم از من می پرسید چرا وی؟ می گفتم: از پیامبرت شنیدم که می گنت: سالم خداوند را بسیار دوست دارد. (۲)

مردی به او گفت، من جانشین را به تو معرفی کنم، عبدالله بن عمر را نصب کن...

عمر گفت: برای آل عمر کافی است که یک نفر مؤاخذه شود... اگر جانشین تعیین کنم، بهتر از خود را نصب کنم و اگر ترک گویم، بهتر از من یعنی پیامبر، امت را بدون تعیین جانشین ترک کرد و خداوند دینش را نابود نگرداند.

جماعت خارج شدند سپس برگشتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، ای کاش کسی را معرفی می کردی.

عمر گفت: قصد داشتم بعد از گفتگوی با شما امرتان را به مردی بسپارم که سزاوارتر از دیگران است و شما را به حق هدایت کند و به علی اشاره کرد... (۳)

۱ - بدون شک این حدیث جعلی است و در مقابل علی و اولادش که به امناء خداوند مشهور شده اند قرا گرفته است.

۲ - طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۳. تازیخ مدینه اثر ابن شبه، ص ۹۲۲. مسند ابن حنبل، ج ۱ ص ۲۰ و مختصر تاریخ ابن عساکر، ابو عبیده و سالم اولین کسانی بودند که سقیفه حاضر شدند (الاحکام السلطانیه، ص ۷).

۳ - همچنان به طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۲، و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۰۳، مراجعه شود. در آنجا آمده که عمر گفت: اگر خلافت را به اُجیلح (کسی که مو، از دو طرف سرش ریخته باشد منظور حضرت علی است) بسپارم. آنان را به طریق حق هدایت کند. همچنین به کتاب المصنف اثر عبدالرزاق صنعانی و کتاب ریاض النظرة اثر محب الدین طبری (متوفی ۶۹۴)، ج ۲، ص ۹۵، مراجعه شود که عمر گفته است: خوشا به حال آنان اگر خلافت را به اصلع (کسی که موهای دو طرف سرش ریخته شده باشد و منظور حضرت علی است) بسپارند آنان را بر حق هدایت کند حتی اگر شمشیر بر گردنش بگذارند. محمد بن کعب گفت: به او گفتم آیا اینها را می دانی و جانشین قرار ندهی؟ گفت: اگر ملت را بدون تعیین خلیفه ترک گویم بهتر از من نیز چنین کرد «منظورش رسول خداست».

نمی‌خواهم چه در حیات و چه در ممات مسئولیت عدم خلافتش را بر دوش گیرم.^(۱) بر شماست که با این گروه باشید که رسول خدا درباره ایشان فرموده بود اینان اهل بهشت می‌باشند و اینان علی، عثمان، عبدالرحمن، سعد، طلحه و زبیرند. سپس آنان را خواست و چنین گفت: من نیک نظر کردم و شما یان را راهبران و بزرگان قوم یافتم و خلافت جز در میان یکی از شما نباشد.

سپس ابوطلحه انصاری را خواست و گفت: از انصار پنجاه تن را برگزین و این گروه شش نفره را در منزلی قرار بده تا یکی را از میانشان انتخاب کنند. اگر پنج نفر رأی دهند و یکی سر باز زد سرش را دو نیم کنید. و اگر چهار نفر به فردی رأی بدهند و دو نفر سر باز زنند، سرشان را بشکافید. اگر سه نفر به فردی، و سه نفر دیگر به فردی دیگر رأی دهند، عبدالله بن عمر را داور قرار دهید و اگر به حکم عبدالله بن عمر راضی نشدید به آن گروهی رأی بدهید که عبدالله بن عمر در آن گروه باشد. و

۱ - در روایت بلاذری، ج ۴، ص ۵۰۱، چنین آمده: کراهت دارم چه در حیات و چه در ممات مسئولیت عدم خلافتش را بر دوش گیرم! می‌گویم: بلکه ابو حفص (عمر) چه در حیات و چه در ممات مسئولیت دور کردن حضرت را از حق الهیش را بر دوش کشید. اما در زمان حیاتش، آن هنگام که کمرش را محکم بست و از بیعت با ابوبکر با جان و دل دفاع کرد و با هر وسیله ممکن آن را بر مسلمین تحمیل کرد. حتی اگر امر به سوزاندن در خانه فاطمه زهرا منتهی شود.

اما در روزگار مماتش، آن هنگام که شورای شش نفره را تعیین کرد و علی را مجبور کرد که یکی از آنان باشد تا با این کار به خواسته‌های سه گانه‌اش رسید. اما خواسته اول: تا با علی بیعت نشود چون حضرت فقط زبیر را داشت ولی عثمان چهار نفر را، مضافاً اینکه عمل به سیره شیخین شرط شود و او نیک می‌دانست که علی این شرط را نخواهد پذیرفت. خواسته دوم: تا بیعت علی با عثمان قبل از خارج شدن از منزل صورت گیرد چون او نیک می‌دانست که علی امر را به سوی خود دعوت خواهد کرد، چون او تجربه سقیفه را با خود به یاد می‌کشد. خواسته سوم: تا رقبائی برای علی بر صحنه وارد شوند. مانند زبیر که سقیفه یار علی بود ولی بعد از دشمنانش گشت.

بقیه را بکشید اگر از پذیرش رأی ملت و خواست همکاری سرباز زنند. (۱)
عبدالرحمن، (۲) با مردم به مشورت نشست.

عمّار به او گفت: اگر به اتحاد امّت راغبی با علی بیعت کن.

مقداد بن اسود افزود: عمّار راست گفت، اگر با علی بن ابی طالب بیعت کنی با جان و دل بپذیریم.

ابن ابوسرح گفت: اگر خواهان اتحاد با قریشی با عثمان بیعت کن. عبدالله بن ابوربیعه گفت: راست گوید اگر با او بیعت کنی با جان و دل بپذیریم. عمّار گفت: ای مردم! خداوند ما را بواسطه پیامبرش کرامت‌مان داد و دینش ما را عزیز نمود، پس چرا می‌خواهید خلافت را از خاندان و اهل بیتش بگیریید؟

مردی از بنی مخزوم گفت: ای عمّار! پایت را از گلیمت بیرون گذاشتی. به تو چه مربوط است که قریش چه کسی را از خودش خلیفه قرار می‌دهد؟ (۳)

سعد بن ابی وقاص گوید: ای عبدالرحمن کارت را به انجام برسان قبل از اینکه مردم دچار فتنه شوند بعد از آن عبدالرحمن حضرت علی رضی الله عنه را خواست و به او گفت: بر تو عهد و قسم الهی است که به کتاب خدا و سنت رسولش و سیره دو خلیفه بعد از او عمل کنی.

۱ - طبقات ابن سعد با سندش از سماک آورده است: عمر به انصار گفت آنانرا در منزلی قرار بدهید تا فردی را انتخاب نمایند. اگر متفق شدند که شدند و گر نه آنان را گردن بزنید، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲ - و در صحیح بخاری آمده که عبدالرحمن به شوری گفت: در امر خلافت به رقابت با شما برخوامم خاست. ولی اگر خواستید، از میان شما فردی را بر می‌گزینم. آنان عبدالرحمن را اجابت نمودند و مردم به طرف او آمده و به مشورت با او برخواستند، ج ۹، ص ۲۷. ولی در جلد ۵ در صفحه ۲۲ آمده: عبدالرحمن به اهل شوری سه نفر از میان خویش برگزید. زبیر علی را معرفی کرد. طلحه عثمان را. و سعد عبدالرحمن را، سپس عبدالرحمن روی به علی و عثمان نمود و گفت:؟؟/؟

۳ - انساب الاشراف، تحقیق محمودی، ج ۲، ص ۱۴۴، حدیث ۱۴۲.

حضرت فرمودند: امیدوارم که بر اساس علم و قدرت عمل نمایم.^(۱)
سپس عثمان را خواست و همان کلام را به او گفت، عثمان پذیرفت و او هم با
وی بیعت کرد.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: چون روزگار چهار دست و پا راه رفتی (کنایه از مکر
است) امروز اولین روزی نیست که با همدیگر علیه من متحد شدید، از خداوند
صبر جمیل و استعانت خواهم، به خدا عثمان را بر کرسی ریاست نشانیدی مگر
اینکه خلافت را به تو بازگرداند.^(۲)

عبدالرحمن گفت: ای علی! راهی را بر علیه خودت قرار مده. من با مردم
مشورت کردم و دریافتم که فقط طالب عثمان هستند.

مقداد گفت: ندیدم بر سر اهل بیت پیامبری، بعد از وفات پیامبرشان، آنچه را بر
سر اهل بیت پیامبر این امت آمده باشد. من از قریش در شگفتم که مردی را از نظر
دور داشتند که عالم تر و عادل تر از او در جهان نیست. به خدا قسم اگر یاورانی
داشتم به جنگ با آنان بر می خاستم.

عبدالرحمن به مقداد گفت: تقوای الهی پیشه کن ای مقداد من بیم دارم که در
فتنه واقع شوی.

به نظر بنده این روایت جای هیچ شک و گمانی باقی نمی گذارد که محدود کردن
شوری به شش نفر از جانب عمر، که مسئله، مسئله تعیین خلیفه است نه مجرد
نامزدی یک فرد برای تصدی خلافت و اگر واقعاً امر چنان است که ادعا می شود
پس چرا باید آن یک نفر به قتل برسد اگر پنج نفر شخصی را تعیین کردند یا قتل دو

۱ - یعقوبی در جلد ۳، ص ۱۶۲، آورده که علی علیه السلام در جواب عبدالرحمن که به سیرت شیخین

هم باید عمل کند، فرمودند: کتاب خدا و سنت پیامبرش احتیاج به عادت و روش ندارد.

۲ - و در تاریخ یعقوبی ج ۱ / ۱۶۲ عبارت چنین آمده: علی علیه السلام به عبدالرحمن گفت: تو سعی
داری که این امر را از من بستانی.

نفر در صورت تأیید چهار نفر چه توجیهی می‌تواند داشته باشد.

آن فقراتی که ما ذکر کردیم بسیار گواه روشنی است که قدرت در ید و قبضه قریش بوده و مسلمین زیر بار فرمان آنان بوده‌اند، بطوریکه وقتی مثل عمار یاسر که پیامبر خدا ﷺ درباره او فرموده بودند که عمار تا انتهای قدمش پر از ایمان است و کسی که به عمار بغض بورزد خداوند به او بغض خواهد ورزید، زبان بگشاید و نام علی علیه السلام را ببرد به او گفته می‌شود: به تو چه که قریش چه کسی را از میان خویش خلیفه قرار دهد؟

و از اینجا بود که مقداد گفت بخدا قسم اگر یاورانی می‌یافتم به جنگ آنان می‌رفتم.

ناله علی (ع) از قریش

حضرت علی علیه السلام در سخنان مختلفی به این حقیقت تلخ که تسلط قریش بر قدرت باشد، اشاراتی فرموده‌اند:

خداوند! من برای بازخواست قریش و آنانکه این جماعت را یاری دادند و حمایت نمودند، دست یاری بسویت دراز می‌کنم. آنان بنا حق خویشاوندیم با رسول خدا را قطع کردند و پیمانۀ عزت مرا بشکستند. علیه من بخاطر حقی که نسبت به دیگران، به آن سزاوارترم گرد هم جمع شدند و گفتند: بدان اگر تو به خلافت بررسی یا دیگری آنرا از تو بگیرد، هر دو طریقه عدالت است یا با رنج و حرمان همدم شو، یا از حسرت و اندوه قرین مرگ باش! در آن ساعت تلخ، دیدم که جز اهل بیت مرا یار و یآوری نیست، دریغ آمد که مرگ، آنان را از من بستاند. از این جهت چشم خار بنشسته‌ام را بستم و همان دم که استخوان اندوهی سخت، در گلویم می‌بود، آب دهان فرو بردم و بر آتش خشم غضب خویش آب شکیبایی ریختم، آن آبی که از حنظل تلخ‌تر و صبری که از تیغ تیز هر شمشیری، برنده‌تر و بر

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۱۶۳

روح بسیار دردناکتر. (۱)

خداوند خود جزای قریش را بدهد که آنان حقم را از من گرفتند و سلطنتم را غصب نمودند. (۲)

قریش در کوچکی مرا ترساند و در بزرگی به دشمنی من برخاست تا اینکه خداوند رسولش را گرفت و مصیبت عظمی واقع گردید. (۳)

قریش بر جنگ با برادرت چون جنگ با رسول خدا متحد شدند نسبت به حقم جاهل بودند، و فضلم را انکار نمودند و بر جنگ با من برخاستند و سعی و تلاش در خاموش کردن نور خدا نمودند، خداوند خود قریش را به کارهایش کیفر دهد که آنان خویشاوندیم را قطع نمودند و بر جنگ با من متحد و هم پشت گشتند. (۴) و بدان بخداوند سوگند که پسر ابوقحافه (ابوبکر) جامه خلافت را بر تن پوشاند و حال آنکه آگاه بود که من در فلک و آسیای امامت، چون محور و مرکزی هستم که بی وجودم فلک پیشوائی به چرخش نیاید و آسیابش را گردش نشاید.

من آن کوه بلند و افراشته‌ام که چشمه‌های کمال و رودهای دانش لایزال همچون دریا فرو میریزد، هیچ مرغ دور پروازی را آن قدرت نیست که به قله بلند بالای ایمان من پانهد با این وجود دل از غوغای خلافت شستم و دامن از آن برکشیدم و در این اندیشه سوزان ماندم که آیا با این یاران نیمه راه و دست‌تنها و بی‌پناه، بر این جماعت دغلباز بتازم، یا اینکه صبر پیشه سازم؟ حق چنین دیدم که در این ظلمتکده عدالت سوز که سوزش آن، سالخوردهگان را فرتوت و خردسالان را پیر

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۰۶.

۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۵۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲.

۴ - الامامة السیاسة ج ۱ ص ۵۶ - انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۲ - الاغانی ج ۱۶۵، ص ۴۶.

نهج البلاغه ج ۳، ص ۶۸ - جمهرة رسائل العرب، ج ۱، ص ۵۹۵.

می‌کند، شکیبائی پیشه سازم؟ سرانجام بر این بیتابی صبر پیشه ساختم در حالیکه با چشمان خار نشسته و گلوی فریاد شکسته‌ام می‌دیدم و می‌شنیدم که میراث و هستیم را به غارت می‌برند در این حال نخاری در جانم می‌خلید و استخوانی سخت و درشت مانند بغضی گلوگیر، در آن می‌دوید.

بسیار تحمل کردم تا اولین غاصب برفت و پس از آنکه راهش به پایان آمد آنرا در آغوش فرزند خطاب قرار داد آنگاه این بیت اعشی را برای عمر خواندند:

فرق است کنون که بر کوهان شتر آواره‌ام

و روزی که ندیم حیّان جابری بودم.^(۱)

شگفت‌انگیز است، این همان ابوبکری است که در زمان حیاتش می‌گفت مرا ترک کنید مرا ترک کنید، من بهترین شما نیستم در حالیکه علی بین شماست. با این وجود درینا در آخرین دم حیات خویش، خلافت را به عقد دیگری در آورد و ناجوانمردانه پستان بارور خلافت را میان چنگ‌های خود بفشردند و با نوشیدنش بسیار لذت بردند.

چه اشکبار و غم‌افزا، عروس خلافت در آغوش طبیعت خشن و بی پروای عمر جای گرفت. مردی که سخنش کشنده و بی مقدار بود و زخم زبانش گزنده و دل‌آزار خطاهایش در کار دین بسیار و پوزش و معذرت از گناهان فراوان.

این ناآزموده چنین آئینی پربها، مانند سوار کاری بود که بر اشتیری چموش نشسته و از راهی پر اضطراب و دشوار بگذرد. اگر بخواهد بسختی مهارش را بکشد بینی اش را می‌درد، و اگر عنانش را رها کند، بی‌درنگ به پرتگاهش می‌افکند. به خداوند سوگند، چه بسیار مؤمنان پاک ایمانی که هنگام خلافت وی، از طریقت عزت به راههای پیچاپیچ ذلت لغزیدند.

و باز من بر شکیبایی فراوانم پایدار ماندم و در غم و اندوه جانکاهم اشک صبر بریختم.

تا اینکه دومین خلیفه هم بدرود حیات گفت و راهش به پایان رسید، ولی خلافت را میان گروهی قرار داد که می‌پنداشت من هم یکی از آنانم. خدا را کدامین شوری؟ کی اول اینان با من قابل مقاسیه بود، تا الان با این جماعت که یکی از دیگری بدترند همگن حساب کردم.

با این جماعت پایین آمدم چو آنان چنین کردند، و پرواز کردم چو آنان چنین کردند در این هنگام دو تن که یکی از حقد و حسد جانش آکنده و دل از آئین راستین یزدانی شسته و قدم در راه کفران نهاده، و دیگری که بنخاطر دامادی و خویشاوندی روی از من تافته بود. و نیز دو تن دیگر که زبان از گفتن نامشان بستن بهتر است. تا از زشتی‌هایشان سخن گفتن، هر یک پرچم عناد و عصیان علیه من برافروشتند، تا سرانجام قرعه خلافت به سومین تن اصابت کرد.

او نیز مانند اشترانی که بهاران با حرص و ولع در چراگاه از فرط علف خوردن پهلویشان برآمده شود، به ثروت و مال خدا دست تعرض و تجاوز دراز کرد و در این ستمکاری و گستاخی، فرزندان پدرش با او همدست و همراه بودند، تا اینکه سرانجام هر چه در این خطاکاری رشته بود پنبه شد، و این خودپرستی و گنه‌کاری موجبات مرگش را فراهم ساخت.

پس از کشته شدنش بیمی بدل نداشتم، جز اینکه موج جمعیت، از هر سو، مانند یال کفتار، مرا در میان گرفتند و به پیراهنم آویختند. کار این ازدحام به آنجا کشید که انتهای لباسم^(۱) زیر بار فشار پایمال شد و ردایم از هم دریده شد. آنان چون گله گوسفند گرگ زده بی چوپان، مرا چون نگینی در بر گرفتند. قلبم از اینهه نیازشان

۱ - منظور از حسنان در اینجا امام حسن و امام حسین نیست بلکه عرب به ته لباسش حسنان می‌گویند و این اشتباهی است که بسیاری بر آن رفتند. (مترجم)

سوخت و بر حال آنها غمخوار گردیدم و با جان و دل بیعت و پیمانشان را پذیرا شدم. و به امر خلافت و پیشوائی در قیامشان پیا خاستم.

دریغ! که هنوز روزی به شام نرسیده بود، تا پیمان شکستند و برخی بسان تیری که از کمان رها شود، از طریق شریعت جدا شدند و عده‌ای تبه‌کار بد پندار، دل از سخن راستین و گفتار خوش آئین شستند و به راه ناپسند و اندیشه ناخرسند پیوستند، گویی که کلام خدا را نشنیده بودند که فرموده: ما سرای جاویدان را برای کسانی بر می‌گزینیم که در روی زمین اندیشه فساد و عناد نداشته و ندارند، و جزای نیک برای پرهیزکاران است و بس. (۱)

بخداوند قسم که آنرا شنیدند و فهمیدند لیکن زر و زیور دنیا چشم آنان را گرفته بود.

سوگند بخدائی که گریبان دانه را از هم دریده و قسم به پروردگاری که این بشر را آفرید، اگر بخاطر سیل این جمعیت، و پیمانی که خداوند از فرزندگان گرفته تا سر به ستمگری ستمگران نسپارند و مانعی برای ترمدمت مردان باشند، بی شک عنان این مرکب خیره سر را بر پشتش رها می‌کردم و عطش این اشتر تشنه کام را با نخستین جام فرو می‌نشاندم. و شما نیک آگاهید که دنیای غدار شما در نزد من از آب کثیف بینی مادینه بزی به هنگام عطسه بی‌مقدار ترست. (۲)

پر واضح است که انصار و اغلب مهاجرین بعد از رهایی از قدرت قریش و بازگشت آزادی به علی علیه السلام چون پروانگان روی آوردند، و خواستار بیعت با وی بخاطر انقیادش به قرآن و سنت بودند، چرا که در زمان ابوبکر و عمر آزادی نداشتند تا به آن کسی رأی دهند که قرآن و سنت به آن رأی داده بودند.

فقط پنج نفر در زمان ابوبکر با ابوبکر بیعت کردند که آنان عمر، ابو عبیده، سالم

۱ - تلك الدار و الاخرة بخعللها للذين لا يريدون علواً في الارض و لافساداً و العاقبة للمتقين.

۲ - خطبه معروف شفشقيه.

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۱۶۷

از مهاجرین و اُسید بی خُضیر و بشیر بن سعد و رهروانشان از انصار بودند، و بر بقیه انصار بخاطر مصیبت و تعصب قومی او اموری دیگر تحمیل گشت. حضرت علی هم به این آزادی در خطبه‌ای اشاره فرمودند: و اگر آزادیتان به شما بازگشت، سعادت‌مند خواهید شد. و در خطبه‌ای دیگر به کلاه‌ی که بر سرشان گذاشته شد اشاره فرمودند که: شما را گول ندادم و بر سرتان کلاه‌ی نگذاشتم.

فصل ششم

شبهه پانزدهم:

«بیعت اجباری علی علیه السلام»

احمد الکاتب می گوید:

علی علیه السلام با رضایت با خلفا بیعت کرد ولی شیعیان آنرا تأویل می کنند.

من می گویم:

سید مرتضی می گوید: چگونه بر منصفی مخفی می ماند که حضرت علی علیه السلام با اکراه با خلفا بیعت کرد؟ روایات در این باره بسیارند و همه مؤید این مطلبند و حتی برای کسی که تأملی در این باب از روایات کرده باشد، شکی باقی نمی ماند که ایشان مجبور به بیعت شدند بعد از اینکه از حق خویش دفاع کردند و احتجاج نمودند.

شبهه

احمد الکاتب می گوید:

گروهی از باطنیه قرائت دیگری از تاریخ اسلامی دارند. بطوریکه بعضی از حوادث گذشته را یا انکار کرده، و یا آنرا بگونه دیگری تفسیر نمودند، و اعمالی مانند بیعت امام امیرالمؤمنین علیه السلام با سه خلیفه پیش از خود را چنین توجیه می کنند که تقیه بوده است. (۱)

وی می افزاید: متکلمین شیعه ناچار شدند که تاریخ را از نو بازسازی کرده و از نو بنویسند و بیعت امام امیرالمؤمنین علیه السلام با سه خلیفه پیش از خود را تأویل نمایند. حضورشان در شورای شش نفره هنگام انتخاب عثمان، و احتجاجش با معاویه مبنی بر اینکه انتخابش با شوری صورت گرفته، و غیر آن را یا تقیه و یا اکراه و یا تأویلات و تفسیرهای ظالمانه دیگری می دانند.

وی در جای دیگر اضافه می کند که: مورخین شیعی به بیعت امام علی علیه السلام با ابوبکر اعتراف میکنند لیک آنرا به تقیه تفسیر می کنند، چنانکه بعضی از روایات شیعه آنرا با اکراه و اجبار می دانند.

بدین جهت بود که قاضی عبدالجبار در المغنی به آنان جواب داده و می نویسد: ایشان با اکراه بیعت نکردند لکن شیعه امامیه به بعضی روایات غیر صحیح تمسک کرده اند.

بر مثل علی علیه السلام تقیه جائز نیست... (اگر علی اهل تقیه بود) چقدر خوب می بود که در صفین و جمل از وی تقیه صورت می گرفت. (۲)

۱ - نشریه الشوری شماره ۳، ص ۹.

۲ - نظریه الامامه الالهیه، احمد الکاتب، فصل چهارم، مبحث چهارم.

پاسخ:

احمد الکاتب، شیعه امانیه را فرقه‌ای از باطنیه حساب کرده، که در جای دیگری با وی در این مورد به بحث خواهیم پرداخت.

این گفتار وی که مورخین شیعه به بیعت امام علی علیه السلام با ابوبکر اعتراف میکنند لکن آنرا به تقیه تفسیر می‌کنند، اشاره به جواب علامه علم الهدی و علمای شیعه بعد از وی تا امروز دارد که در جواب اهل سنت و معتزله آمده که می‌گویند علی علیه السلام ابتدا از بیعت با ابوبکر امتناع کرد سپس با رضایت با وی بیعت نمود ما اینجا جواب علامه سید مرتضی علم الهدی را به اختصار ذکر خواهیم کرد و آن جواب این است: این درست است که علی علیه السلام بعد از مخالفت و انکارش و بعد از رحلت فاطمه علیها السلام با ابوبکر بیعت نمود لکن در زمان خلافتش روشن شد که ترک مخالفت و منازعه و بیعت کردن با آنان تقیه بوده است، عبارتی ما اینجا دو قضیه داریم.

قضیه اول:

علی علیه السلام بعد از اینکه مردم با وی بیعت کرد و قدرتش تثبیت شد، ناخشنودیش و مخالفتش با سه خلیفه پیش از خود را آشکار نمود و روشن کرد که ایشان با آنان به دلایل گوناگونی بیعت کرده و هیچگاه راضی به بیعت نبوده است، و روایت شده که ایشان فرمودند: مردم با ابوبکر بیعت کردند و من به آنان از پیراهنم سزاواتر بودم. پس خشمم را خوردم و منتظر ماندم و سینه‌ام را به زمین چسباندم، تا اینکه ابوبکر به هلاکت رسید و عمر را جانشین خود قرار داد و بخدا قسم او می‌دانست که من به مردم از پیراهنم سزاوارترم، پس خشمم را خوردم و منتظر ماندم، تا اینکه عمر هلاک شد و خلافت را در شوری گذاشت و چنین وانمود کرد که من ششمین نفر از آنانم و دستور داد که اقلیت را بکشید. پس خشمم را خوردم و منتظر ماندم و سینه‌ام را به زمین چسباندم، تا اینکه عثمان کشته شد، و مردم بطرف من هجوم آوردند و با رضایت و اطاعت با من بیعت نمودند، بطوریکه چاره‌ای جز جنگ، یا

کفر به خدا ندیدم. (۱)

از این فرمایش حضرت که چاره‌ای جز جنگ یا کفر به خدا نداشتم چنین فهمیده می‌شود که پیکارش با معاویه و طلحه و زبیر و سازشش با خلفای پیش از خود صرفاً بخاطر فقدان معین و یاور است و حجّت خداوند با وجود آنان بر وی تمام شد. واقعی در کتاب جمل آورده که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بیعت کردن مردم با وی خطبه‌ای خواند، حمد و ثنای الهی را به جا آورد و فرمود:

از دیر باز حق و باطل در پیکارند و هر یک را گروهی خریدار، اگر باطل پیروز شود شیوه دیرین اوست و اگر حق اندک است روزی قدرت قرین اوست.

کم اتفاق افتد که امری رانده شود و باز آید و من بیم آن دارم که در جاهلیت قرار گرفته باشید.

بر ما نیست جز آنکه سعی و کوشش نماییم. شما را اموری بود که به جانب من روی آوردید که شما را به خاطر آن نمی‌ستایم. اما من اگر بخواهم خواهم گفت خداوند بر آنچه رفت قلم عفو بکشد. آن دو مرد (ابوبکر و عمر) پیشی گرفتند و سومین چون کلاغ برخاست در حالیکه همش شکمش بود. وای بر او اگر بالش برچیده می‌گشت یا سرش قطع می‌گردید برای او بهتر بود. (۲)

قضیه دوم:

ترک انکار و مخالفت دلالت بر رضایت حضرت نمی‌کند زیرا که سازش و ترک مخالفت می‌تواند هم به دلیل رضایت صورت گیرد و هم به دلیل تقیه و حفظ جان. علامه سید مرتضی علم الهدی می‌گوید: اگر صاحب المغنی (قاضی عبدالجبار) بگوید ما برای اثبات رضایت حضرت به امری بیش از ترک خصومت و بیعت

۱ - ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۰۱، ۱۷۴-۱۷۵.

۲ - ابن ابی الحدید، ج ۱، خ ۲۷۵.

کردنش احتیاج نداریم و بر مدعی تقیّه است که دلایلش را بیان کند، زیرا که این خلاف ظاهر است.

می‌گوئیم: مطلب چنین نیست زیرا نارضایتی امیرالمؤمنین علیه السلام اصل است چون که در بین مسلمین شکی نیست که حضرت در ابتدا با ابوبکر مخالفت کردند و از بیعت امتناع نمودند.

پس ما اینجا دو مسئله داریم، اول نارضایتی حضرت، دوم امتناعش از بیعت. و همچنین خلافتی نیست در اینکه ایشان مخالفت را ترک کردند و بیعت نمودند، پس آنچه اینجا رخ داده غضب و ناخشنودی حضرت در ابتداء بوده و آن اصل است و کسی که مدعی تغییر حال حضرت است باید دلایلش را بیان کند و برهانی نیست که بیعت و سازش را دلیل رضا قرار بدهیم زیرا بیان کردیم که بیعت و ترک مخاصمت هم دلیل رضا می‌تواند باشد و هم دلیل چیزی دیگر.

وی می‌افزاید چگونه است که بر نویسندگانی مخفی بماند که بیعت حضرت با اکراه بوده است، در حالیکه روایات و اخبار در این زمینه فراوانند، حتی بر کسی که تأملی در این باب از روایات کرده باشد، تردیدی باقی نمی‌ماند که حضرت پس از دفاع از حق خویش و احتجاج با آن بر خلافتش بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، مجبور به بیعت شدند.

ابوالحسن احمد ابن یحییٰ بن جابر بلاذری (که به معتمد بودن و دوریش از مذهب تشیع معروف بوده و به دقت ضبط صحیح روایتش مشهور بوده است) روایت می‌کند که: بکر بن هیشم نقل کرد که عبدالرزاق از معمر، از کلبی، از ابوصالح، از ابو عباس روایت کرده که گفت: ابوبکر، عمر را بسوی وی گسیل داشت بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام از بیعت با وی امتناع کرد و در خانه نشست. به او گفت: او را به خشن‌ترین و شدیدترین صورت ممکن نزد من بیاور.

چون آمد بین آنان کلامی رد و بدل شد سپس علی علیه السلام به او گفت: بدوش که نیمی

از این شیر از آن توست. بخدا قسم حرص امروز تو بر خلافت او برای این است که فردا تو را خلیفه گردانند... سپس آمد و بیعت کرد.^(۱) این روایت حال حضرت علی علیه السلام را بیان میکند، و این کلام عین کلام شیعه است و گویی خداوند راویانشان را به نطق آورده است. بلاذری از مدائنی از مسلمة بن محارب از سلیمان تمیمی از ابوعون روایت کرده است که: ابوبکر، علی علیه السلام را خواست تا با او بیعت کند، وی بیعت نکرد، عمر مشعلی برداشت و با فاطمه علیها السلام در کنار در روبرو شد. حضرت فاطمه علیها السلام به او گفت: ای پسر خطاب! آیا تو می خواهی خانه را بسوزانی؟ عمر گفت: آری و با این کار، دین پدرت را تقویت کنم. سپس علی علیه السلام آمد و بیعت کرد^(۲) شیعه به طرق گوناگون این حدیث را روایت کرده است ولی جالب آنجاست که ما آنرا برای محدثان بزرگ اهل سنت روایت کنیم و آنان هم بسلامتی بشنوند، گویی که مبانیشان زیر سؤال نرفته، ولی بعداً متوجه این موضوع شده و از روایت کردنش سرباز زدند.

برای کسی که در منزلش سوخته شود تا بیعت کند. چه اختیاری باقی می ماند؟ ابراهیم بن سعید سقفی، از احمد بن عمرو بجلی، از احمد بن حبیب عامری، از حماد بن اعین، از ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت می کند که امام فرمود: بخدا قسم علی بیعت نکرد تا اینکه دود در منزلش را مشاهده کرد.^(۳) مدائنی از عبدالله بن جعفر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که: چون عرب مرتد گشتند، عثمان به جانب علی علیه السلام رفت و به او گفت: ای پسر عمو! کسی به جنگ آنان

۱ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.

۲ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶. و در ذیل روایت آورده است: علی گفت عزم داشتم از منزل خارج نشوم تا قرآن را جمع آوری کنم. به نظرم می آید، این کلام جعلی باشد تا تاخیر حضرت علی از بیعت با او توجیه شود.

۳ - قال: والله ما بايع علي عليه السلام حتى رأى الدخان قد دخل بيته. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

نخواهد رفت، اگر تو بیعت نکنی. آنقدر اصرار کرد تا حضرت علی به طرف ابوبکر رفت و با او بیعت نمود، و مردم در جنگ جدیت بخرج دادند. (۱)

همچنین بلاذری از مدائنی از ابوجری از معمر از زهری از عروة از عایشه روایت کرده که گفت: علی رضی الله عنه تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد تا اینکه فاطمه رضی الله عنها وفات یافت بعد از آن به صلح با ابوبکر راغب شد و بدنبال ابوبکر فرستاد.

عمر گفت: نباید تنها نزد او بروی. گفت: با من چه کنند؟ سپس ابوبکر نزد امام آمد و امام به او گفت: ... بخدا قسم خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خویشاوندی خودم عزیزتر است. امام پیوسته از حق و نزدیکیش گفت تا ابوبکر بگریست و گفت: شامگاه وقت بیعت است، چون ابوبکر نماز گذاشت، خطبه خواند و امام و بیعتش را ذکر نمود. امام هم با ابوبکر بیعت کرد و مسلمین همه گفتند: مرحبا که حق را بجا آوردی. (۲)

هر کس در این روایت تأمل کند، که بیعت او چگونه بوده و انگیزه آن چه بوده و اگر واقعاً نفس و نیت‌ها سالم بود و احتمال اتهام نمی‌رفت، عمر، ابوبکر را از رفتن به جانب امیرالمؤمنین رضی الله عنه منع نمی‌کرد.

ابراهیم ثقفی، از محمد ابن عمیر، از صالح بن الاسود، از عقبه بن سنان، از زهری روایت کرده که گفت: علی رضی الله عنه بعد از شش ماه بیعت کرد و بعد از وفات فاطمه رضی الله عنها بر او جری شدند. (۳)

ابراهیم یحیی بن حسن، از عاصم بن عامر، از نوح بن دراج، از داود بن یزید آورده از پدرش از عدی بن حاتم روایت کرده است که: به اندازه علی رضی الله عنه به کسی

۱ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.

۲ - بخاری در کتاب المغازی باب غزوه خیبر این حدیث را مفصلاً ذکر کرده است. ج ۳، ص ۴۶. چنانکه مسلم آنرا در صحیحش باب جهاد، ج ۵، ص ۱۵۴، روایت نموده است.

۳ - قال: ما بايع علي رضی الله عنه الا بعد ستة أشهر و ما اجترىء عليه الا بعد موت فاطمه رضی الله عنها

ترحم نکردم آنوقت که او را کتف بسته آوردند و به او گفتند: بیعت کن. گفت: و اگر نکنم؟ گفتند: ترا خواهیم کشت. گفت: پس عبد خدا و برادر رسول خدا ﷺ را خواهید کشت، سپس اینگونه بیعت کرد و دستش را جمع نمود. (۱)

و همچنان ابراهیم از عثمان ابوشیبه از خالد بن مخلد بجلی از داود بن یزید از پدرش عدی بن حاتم روایت کرد که گفت: نزد ابوبکر نشسته بودم که علی را آوردند، ابوبکر به او گفت بیعت کن. علی گفت: و اگر نکنم؟ ابوبکر گفت: سرت را خواهم زد. (۲) علی رضی الله عنه سرش را به آسمان دوخت و فرمود: خداوندا! شاهد باش. سپس دستش را گشود. این معنی به طرق گوناگون روایت شده است اگر چه الفاظ گوناگون بوده، لیکن متحد المعنی هستند بطوریکه در آن زمان که حضرت را بعد از امتناع از بیعت مجبور به بیعت کردند و او را از نشستن بیم دادند مرتب این آیه را تکرار می فرمود: یا بن أمّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی فلا تسمت بی الاعداء و لا تجعلنی من القوم الظالمین. (ای برادر! قوم مرا به استضعاف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند، مرا دشمن شاد مکن و از قوم ستمکاران قرار مده).

سپس آن بزرگوار (سید مرتضی) افزودند که: بهترین دلیل بر اینکه

۱ - عن عدی بن حاتم قال: ما رحمت أحداً رحمتی علیاً حین أتى به ملیباً فقیلاً له: بایع، قال:

فان لم أفعل؟ قالوا: اذا نقتلك، قال: تقتلون عبد الله و أخا رسوله، ثم بایع و ضم یده الیمنی.

۲ - اگر حضرت بیعت نمی کرد، او را یکدفعه چون مالک بن نویره می کشتند و شایع می کردند که او مرتد کشته شد.

یا اینکه او را چون سعد بن عباده در خفاء و مکر می کشتند، چنانکه سعد بن عباده را کشتند و چنین شایع کردند که جن او را کشته است و این ابیات را به نیابت از جن بر روی دیوار نوشتند:

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده

و رمیناه بسهمین و لم نسخطاً فؤاده

(رئیس خزرج سعد بن عباده را کشتیم

و با دو تیر به قلب او زدیم و تیر مان خطا نرفت)

امیرالمؤمنین علیه السلام ترک مخالفت و اظهار رضا را فقط به خاطر اجبار و اکراه انجام داده، این است که هیچ وجهی برای بیعت کردن ایشان با ابوبکر بعد از امتناع از بیعت، جز آنچه ذکر کردیم، وجود ندارد. زیرا امتناع ایشان از بیعت از چند وجه خارج نیست:

وجه اول: همانگونه که صاحب کتاب المغنی ادعا کرده اند حضرت صلی الله علیه و آله به رسول خدا صلی الله علیه و آله و دخترشان علیها السلام مشغول بوده (یعنی زمانی به کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و زمانی دیگر به دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که مصیبت بزرگی بر او وارد شده بود) و بیم داشت که با او مشورت نشود، لذا بیعت کردند که ما همگی را به تفصیل رد کردیم. (۱)

وجه دیگر: اینکه ایشان به بیعت می نگریسته و در صحتش تردید داشته، بدینگونه که به صلاحیت معقود له (ابوبکر) ایراد داشته و یا در تکامل شروط عقد خلافتش می اندیشیده، و اینکه آنچه واقع شده صحیح است یا خیر؟

همه این امور جائز نیست که بر امیرالمؤمنین علیه السلام مخفی بوده باشد، و اگر جائز باشد که در زمان اندکی مستور باشد دیگر به هیچ وجه جائز نبود که در یک زمان طولانی، ابهام و خفا به قوت خویش باقی بماند، زیرا که ایشان اعلم به آنها و اسبق به آن امور از دیگران بودند.

چگونه صلاحیت ابوبکر برای خلافت و امامت بر ایشان مخفی بماند، در حالیکه حال و صلاحیت ایشان بنا به عقیده وی بالضروره بر همگان آشکار بوده است؟

همانگونه که صفات عقد کنندگان و عددشان، و شروط عقد صحیح بر همگان آشکار بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله به تفصیل آنرا بیان کرده بودند.

پس دیگر شکی باقی نمی ماند که حضرت صلی الله علیه و آله می خواسته است در امر بیندیشد

و در صحّتش تأمل بکند تا امتناع دراز مدّت را بر او حمل کنیم، جز اینکه بگوئیم بیعت با نااهل صورت پذیرفته و ابوبکر واجد آن شروط نبوده، و بیعت حضرت بعد از آن مدّت طولانی محملی جز اکراه و اجبار ندارد. (۱)

ردی بر قاضی عبدالجبار معتزلی

قاضی عبدالجبار معتزلی می‌گوید: بر مثل علی تقیه جایز نیست... و چقدر خوب می‌بود که در جنگ جمل و صفین و تقیه از او سر می‌زد، در پاسخ وی کلام حضرت کفایت می‌کند، ایشان فرمودند: اگر به خاطر حضور حاضر، حجّت تمام نمی‌شد... افسار خلافت را بر پشتش رها می‌کردم. و در پاسخ جناب بن عبداللّه بلازی که در زمان شوری به حضرت پیشنهاد کرده بودند مردم را به سوی خویش دعوت کند، فرمود: آیا امیدواری که از هر ده نفر، یک نفر با من بیعت کنند؟ او جواب داد: امیدوارم که چنین باشد. ولی حضرت رضی الله عنه فرمودند: به خدا قسم از صد نفر، یک نفر با من بیعت نخواهد کرد. مردم به قریش می‌نگرند و می‌گویند اینها قوم محمّد و قبیله او هستند... به خدا قسم قریش با اختیار از خلافت دست نخواهد کشید. و باز فرمود: نگریستم، ولی یاوری جز اهل بیتم ندیدم، و بر تسلیم‌شان به مرگ بنخل ورزیدم.

همه این موارد نظر قاضی عبدالجبار معتزلی را رد می‌کنند.

فصل هفتم

شبهه شانزدهم:

«متعه حج و عبرت‌گیری از این داستان»

بغدادی می‌گوید:

اگر واقعاً بر خلافت علی علیه السلام نصی وجود داشت، صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگتر از آن بودند که با نص مخالفت کنند.

من می‌گویم:

صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم نبودند، و در بیشتر از یک مورد با نص صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کردند. داستان متعه حج بزرگترین شاهد مدعاست.

شبهه

بغدادی می گوید: بسیار عجیب و غریب به نظر می رسد که تنها راه این باشد که پیامبر ﷺ با دستور خویش، فردی را انتخاب کند و او را مهیای بر دوش کشیدن رهبری رسالت اسلامی بکند، ولی با این وجود، اکثریتی از نسل پیشرو اسلامی او را تأیید نکنند.

پاسخ:

این استعجاب و استغراب دکتر بغدادی زمانی بر طرف می شود که بداند اغلب صحابه با احکام عبادی اسلام مخالفت کردند، چه رسد به غیر از آن، و شاید بهترین شاهد برای این حقیقت، حج تمتع باشد که روایاتش در همه کتابهای روایی آمده است، که خلاصه ای از آن را فراروی خواننده محترم قرار می دهیم:

عمره و حج در اسلام

در اسلام سه نوع حج نام برده شده است که به توضیح آنها می پردازیم:

نوع اول: حج تمتع است که متعلق به کسانی می باشد که ساکن مکه معظمه نباشند، و مشتمل بر دو بخش عمره تمتع و حج تمتع است که حاج در ماههای حج در میقات احرام بر تن می کند، و وارد مکه می شود. هفت بار طواف می کند. بعد دو رکعت نماز طواف را به جا می آورد سپس سعی بین صفا و مروه را هفت بار انجام می دهد، پس از آن تقصیر می کند آنگاه بعد از اتمام این اعمال، احرام را از تن برگند و هر آنچه بر او حرام بوده حلال گردد و تا روز ترویه (هشتم ذی الحجه) در مکه اقامت نماید. بعد از انجام عمره تمتع، به قصد حج تمتع احرام بر تن کند و عازم عرفات گرد و غروب روز نهم به قصد مشعر حرکت نماید. سپس به قصد منی برای

رمی جمره کبری برود، آنگاه موی سر را بتراشد، اگر حجش ابتدائی باشد. بعد از انجام این اعمال همه احکام بجز استعمال عطر و مقاربت با زنان، هر آنچه حرام بوده حلال گردد. سپس طواف و سعی و نماز را بجای آورد و با اتمام این اعمال استعمال عطر بر او حلال گردد، سپس طواف نساء را بجای آورد و نماز گزارد و با انجام این دو عمل مقاربت با زنان بر او حلال شود. سپس به منی به قصد بیتوته کردن دو شب، و رمی جمرات ثلاث حرکت کند، بر او جائز است که روز دوازدهم بعد از ظهر از آنجا کوچ کند (البته در صورتی که دو شب در آنجا بیتوته کند). این حج را حج تمتع گویند، زیرا که حاج بین دو احرام عمره و حج، به استفاده از حلال خداوند متمتع می گردد، و به مدت زمان حلال بودن تمتع بین دو احرام عمره و حج را متعه حج گویند که عمر، خلیفه دوم آنرا را تحریم کرد و اکثر مسلمین از او پیروی کردند.

نوع دوم: حج افراد است، که شامل حج و سپس عمره می باشد، و حاج عمره را بعد از پایان مناسک منی آغاز می کند، و به آن عمره مفرده می گویند، همانگونه که این حج را حج افراد می نامند، زیرا حاج هر دو را به تنهایی انجام می دهد بدون اینکه قربانی با او باشد.

نوع سوم: حج قران است، که درست مانند حج افراد است منتهی حاج اینجا حین احرام، قربانی را با خود می آورد. و بدین علت قران نامیده شده که مقارن تلبیه قربانی را با خود همراهی می کند. این دو نوع از حج، مخصوص ساکنین مکه مکرمه است.

عمره و حج در زمان جاهلیت

عمره و حج از مهمترین شعائر دوران جاهلیت بود که به اضافه اموری چند، آخرین باقیمانده دین ابراهیم خلیل علیه السلام را تشکیل می داد. قریش بعنوان ساکنین مکه، و نسل ابراهیم علیه السلام مسئولیت اقامه و تعلیم آن به دیگران را داشتند.

مکه معظمه بعد از حادثه فیل اعتبارش بالا گرفت و این اعتبار بر قریش منطبق گشت. قریش بعد از وفات عبدالمطلب بدعتهایی در احکام حج گذاشتند و قوم عرب از آنان پیروی کردند، از جمله این بدعتها، تحریم عمره در ماههای حج است که آنرا بزرگترین گناه بشمار آوردند.

ابن القیم در زاد المعاد جلد ۱ صفحه ۲۰۹ می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از هجرت، چهار عمره بجا آوردند و همگی در ذی القعدة بودند... که منظور مخالفت با طریقه مشرکین بود، زیرا آنان بجا آوردن عمره در ماههای حج را مکروه می دانستند.

حجة الوداع

حج اول و آخری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن به تبیین احکام حج تمتع پرداختند، و عمره را از حج قرار دادند، این امر در سال دهم هجرت و بعد از اسلام همه جزیره العرب و گروههای یمنی واقع گردید. در این سال مردم بیشماری به مدینه آمدند و خواستار التحاق به رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند.

اصحاب سیره نویس گویند: بیست و پنجم ذی القعدة، رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسران و عامه مهاجرین و انصار و مسلمین از قبایل عرب و مردم ناشناس از مدینه خارج شدند. (۱)

۱ - الامتاع، ج ۱. ص ۵۱۱، سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۰۸ آمده: آنهائیکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شدند چهل هزار نفر، و به روایتی هفتاد هزار نفر، و به روایتی دیگر صد هزار و چهارصد

ابو داود در سننش روایت کرده^(۱) که چون پیامبر به عصبان رسید (که بین جحفه و مکه قرار دارد، جحفه چهار منزل از مکه فاصله دارد. سرافه بن مالک مذحجی به او گفت: ای رسول خدا ﷺ برای ما حکم قومی را بنما که گویا امروز متولد شده‌اند. رسول خدا گفت: خدای تبارک و تعالی در این حج تان عمره‌ای قرار داده و چون آمدید بعد از طواف خانه خدا و سعی بین صفا و مروه، حرام بر او حلال گردد، مگر اینکه با خود قربانی داشته باشد. و نظیر همین امر از حضرت در «سرف» که در سه مایلی مکه قرار دارد صادر شد.^(۲)

حال ببینیم که صحابه با تشریح حج تمتع چگونه برخورد کردند؟

موضع‌گیری قریش نسبت به حج تمتع

مسلم در صحیحش^(۳) از جابر چنین روایت کرده است: حج را با رسول خدا ﷺ شروع کردیم و چون نزد مکه شدیم امر فرمودند که احرام را برکنیم و آنرا عمره قرار دهیم، این امر بر ما بسیار سنگین آمد و سینه‌هایمان تنگ گردید و چون خبر ما به رسول خدا ﷺ رسید فرمودند: ای مردم! احرام را برکنید و اگر این قربانی با من نبود، من هم چنین می‌کردم. جابر گوید: ما هم احرام را برکندیم و حتی با زنان مقاربت کردیم و هر چه که آدم محلّ کند، انجام دادیم تا روز ترویبه (هشتم ذی الحجه) رسید. که مکه را برای انجام حج تمتع ترک کردیم.

در روایت بخاری در صحیحش از جابر چنین آمده است: به پیامبر ﷺ رسید که

هزار، و به روایتی دیگر بیست هزار نفر بوده‌اند، و گفته شده که آن جمع بیشتر از این مقدار بوده‌اند.

۱- ج ۱. ص ۱۵۹.

۲- صحیح بخاری، ج ۱. ص ۱۸۹. صحیح مسلم. ص ۸۷۵.

۳- صحیح مسلم، ۸۸۲. حدیث ۱۳۸.

می‌گوییم: در حالیکه بین ما و عرفه بیشتر از پنج روز باقی نمانده بود ما را امر کرد که احرام برکنیم و زنان مقاربت کنیم و به عرفه وارد شویم در حالیکه آلت مردانمان تر باشد. و مانند این حدیث، روایت مسلم و ابن ماجه و ابوداود و مسند احمد بن حنبل است.

و همچنین در روایت دیگری از بخاری آمده است که چون این کلام منتشر گردید به او چنین می‌گفتند: به خدا قسم من از اینان بیزاری می‌جویم و به خدا پناه می‌برم. (۱)

و در روایت سنن ابن ماجه و مسند احمد و مجمع الزوائد آمده است که: مردم گفتند: ای رسول خدا! در حج احرام کردیم. پس چگونه آنرا مفرده کنیم؟ حضرت فرمودند: بنگرید که چگونه امرتان می‌کنم و همان را بجا آورید، ولی آنان همان حرف خویش را تکرار کردند، لذا پیامبر خشمگین گردید و از نزد آنان رفت و بر عایشه داخل گردیدند، و چون عایشه علائم خشم را بر سیمای پیامبر ﷺ مشاهده کرد، گفت: چه کسی ترا خشمگین ساخته، خداوند بر او خشمگین گردد. فرمود: چگونه خشمگین نشوم در حالیکه دستور کاری را می‌دهم ولی اطاعت نمی‌شوم؟ (۲)

و در روایت مسلم آمده: عایشه گفت: رسول خدا چهارم یا پنجم ذی الحجه حرکت نمود، و بر من داخل گردید در حالیکه خشمگین بود. گفتم: چه کسی ترا خشمگین کرد؟ خداوند او را در جهنم بیفکند. فرمود: چنین فهمیدم که مردم را به امری دستور دادم ولی در بجا آوردنش تردید کردند (۳).

علامه عسکری می‌گوید: ظاهراً ممتنعین از تمتع به عمره حج، آنانیکه این امر بر

۱ - بخاری، ج ۲/۵۲.

۲ - مسند احمد، ج ۴ / ۲۸۶. مجمع الزوائد، ج ۳ / ۲۳۳. سنن ابن ماجه ص ۹۹۳.

۳ - صحیح مسلم، ج ۲ / ۵۲.

آنان سنگین آمد، مهاجرین از قریش باشند و آنچه بر این حقیقت دلالت کند اولاً: روایت ابن عباس است که گفته: این گروه از قریش و پیروان آنان، تمتع از همسران را تا پایان یافتن ذی الحججه و محرم، تحریم می کردند. ثانیاً: کسانی که بعد از رسول خدا آن را تحریم کردند، حاکمین قریشی مسلمین بودند.

حج در عهد ابوبکر

عبدالرحمن بن اسود از پدرش روایت کرد که: با ابوبکر حج کردم که تجرید کرد، با عمر حج کردم او نیز تجرید کرد، با عثمان حج کردم او همچنین تجرید کرد.^(۱) و معنای تجرید این است که حج را از عمره تجرید کرده اند.

حج تمتع در عهد عمر

مالک بن انس در الموطأ از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفت: عمر بن خطاب چنین گفت: بین حج و عمره فاصله بیندازید (از هم جدا کنید) زیرا برای اکمل شدن حج تان نافع تر است و برای اتمام عمره باید آنرا در غیر ماههای حرام بجا آورد. در صحیح بخاری و مسلم و احمد و غیرشان از ابوموسی اشعری روایت کرده اند که: در زمان ابوبکر و عمر من مردم را به آن فتوی دادم (منظور حلال بودن تمتع بعد از اتمام اعمال تمتع حج)، در موسم حج بودم که مردی بسوی من آمد و گفت: تو نمی دانی امیرالمؤمنین عمر در رابطه با مراسم حج چه دستوری دادند؟ من گفتم: ای مردم! به هر کسی که فتوا دادیم منتظر شود، این امیرالمؤمنین عمر است که بسوی شما می آید، فتوا را از او بگیرید. سپس دستور عمر مبنی بر جدا کردن حج و عمره از یکدیگر را ذکر نمود.

در حلیة الاولیاء آمده است: عمر بن خطاب از بجا آوردن متعه در ماههای حج نهی کرد و گفت: من آنرا با رسول خدا بجا آوردم و امروز از آن نهی می‌کنم، زیرا که هر کدام از شما از نقطه‌ای از نقاط زمین غبار آلوده و خسته، در ماههای حج، عمره را بجای می‌آورد، تلبیه و غبار آلودگی و خستگی اش در عمره اوست، سپس وارد مکه می‌شود و طواف خانه خدا را بجا می‌آورد، آنگاه لباس احرام برکند و عطر استعمال کند و با زنش مقاربت کند تا روز ترویه برسد، سپس احرام را به قصد حج بر تن کند و به منی برود و حجش را ادا نماید در حالیکه خستگی و غبار آلودگی تلبیه‌اش بیشتر از یک روز نباشد، و حج از عمره افضل است و اگر آنان را در این دو آزاد بگذاریم، با زنان هم‌آغوش باقی مانند اهل مکه نه کشتی دارند و نه دامی، بهار آنان فقط به کسانی است که بر آنان وارد می‌شوند. (۱)

و بنا به روایت مسلم عمر گفت: می‌دانم که رسول خدا و اصحابش آنرا بجا آوردند، ولی بیم داشتم که با زنان هم‌آغوش باقی بمانند سپس به حج بروند در حالیکه آب از موی سرشان بچکد. (۲)

نووی در شرح صحیح مسلم از قاضی عیاض نقل کرده که، عمر کسانی که متعه حج را بجا می‌آوردند، شلاق می‌زد. (۳)

۱ - همان ۵ / ۲۰۵.

۲ - صحیح مسلم: ص ۸۹۶، حدیث ۱۴۷. مسند الطیلسانی: ۲ / ۷۰، حدیث ۵۱۶. مسند احمد: ج ۱: ۴۹-۵۰. سنن نسائی: ج ۲ / ۱۶. از این روایت می‌فهمیم که عمر از جمله کسانی بوده که بر رسول خدا ﷺ در این معترض شده، و چنین گفتند: آیا به حج برویم در حالیکه آب از موی سرمان بچکد.

۳ - ج ۱ / ۱۷۰.

حج تمتع در عهد عثمان

عثمان نیز از سلفش عمر در جدا کردن بین حج و عمره و شلاق زدن پیروی کرد. ابن حزم گوید: عثمان شنید که مردی حج و عمره را با هم بجا می آورد، لذا او را خواست و سرش را تراشید و شلاق زد. (۱) زدن برای تأدیب بود، و تراشیدن سر برای تشهیر به وی، در بخش دوم خلافت عثمان که بسیاری از مسلمین اعمال وی را نکوهش می کردند، کتابهای روایی، روایاتی چند را دال بر معارضت علی رضی الله عنه با تحریم تمتع حج، نقل کردند.

موضع علی رضی الله عنه درباره حج تمتع

مالک بن انس در کتابش الموطأ روایت میکند که: مقداد بن اسود در سقیا (دهی در راه مکه) بر علی رضی الله عنه وارد شد - که مشغول سیر کردن کوزه های شترش از برگ درختان و آرد بود - و به او گفت: این عثمان بن عفان مردم را نهی از جمع بین حج و عمره می کند، علی رضی الله عنه خارج شد در حالیکه اثر برگ درختان و آرد بر دست او بود، من اثر آرد و برگ درختان را بر دست او فراموش نمی کنم. تا بر عثمان وارد شد و گفت: تو نهی می کنی که بین حج و عمره جمع شود؟ عثمان گفت: رأی من همین است. علی رضی الله عنه خشمگین خارج شد در حالیکه می فرمود: لبیک اللهم لبیک، با حج و با عمره. (۲)

و در سنن نسائی، مستدرک الصحیحین و مسند احمد، از سعید بن مسیب روایت شده که: علی رضی الله عنه و عثمان با همدیگر حج کردند، و چون در راه بودیم، عثمان از تمتع نهی کرد. علی رضی الله عنه گفت اگر دیدید که حرکت کرد با او حرکت کنید با تلبیه برای عمره (تا بداند که شما به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کنید و در مقابل

۱ - المحلی: ۱۰۷/۷.

۲ - موطأ مالک، حدیث ۴۰ از باب قرآن در حج: ۳۳۶.

سنت، او را اجابت نمی‌کنید) سپس علی و یارانش برای عمره تلبیه گفتند. (۱)
 در صحیح بخاری، سنن نسائی، سنن دارمی، سنن بیهقی، مسند احمد، مسند
 طیالسی و... از علی بن حسین از مروان حکم روایت شده که: با علی علیه السلام و عثمان
 بودم که عثمان از متعه نهی کرد و دستور داد که بین حج و عمره جمع نشود، و چون
 علی علیه السلام چنین دید، برای عمره و حج تلبیه گفت و افزود سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 را برای کسی ترک نکنم. (۲)
 نسائی می‌نویسد که عثمان گفت: آیا تو آنرا بجا می‌آوری در حالیکه من از آن نهی
 می‌کنم؟

علی گفت: سنت رسول خدا را برای کسی ترک نمی‌کنم.

این است موضع علی درباره متعه حج در عهد عثمان، که موضع وی در زمان
 عمر هم بود، لیکن حضرت انکارش را ادامه نمی‌داد، آن هم بخاطر شدت و غلظت
 معروف عمر بود.

چون زمام امور را بعد از عثمان در دست گرفت، بسیار طبیعی بود که مردم را به
 سنت رسول خدا ترغیب کنند، چه در هنگام حج و چه در غیر آن، چنانکه در زمان
 خلافت امام حسن علیه السلام نیز چنین بود.

حج تمتع در عهد معاویه

معاویه چون قدرت را در دست گرفت سعی در احیای سنن سه خلیفه کرد و از
 آن جمله تحریم متعه حج بود.

در سنن نسائی از ابن عباس روایت شده که گفت: معاویه مردم را از متعه نهی

۱ - سنن نسائی ج. ۵. کتاب حج باب حج تمتع و مسند احمد: ص. حدی ۰۲ و مسند

عثمان و مستدرک الصحیحین ج. ۷۲ و تاریخ ابن کثیر ۱۲۶-۱۲۷.

۲ - صحیح بخاری، ج مستدرک، ص ۱۹

می‌کند در حالیکه رسول خدا تمتع کردند.

در الموطأ مالک، سنن نسائی و سنن ترمذی از محمد بن عبدالله بن حارث روایت شده که گفت: شنیدم سعد بن ابی وقاص و ضحاک بن قیس که سال حج معاویه، با همدیگر عازم حج بودند درباره تمتع به عمره در حج سخن می‌گفتند. ضحاک گفت: ای پسر ابی وقاص! جز جاهل به دستور خداوند کسی آنرا بجا نمی‌آورد. سعد گفت: بسیار به بیراهه رفتی ای برادر زاده. ضحاک گفت: عمر بن خطاب از آن نهی کرد. سعد جواب داد: رسول خدا آنرا بجا آورد و ما هم با او بجا آوردیم.

لازم است که توضیح بدهم که این گفتار وی که رسول خدا آنرا بجا آوردند، سخن صحیحی نیست زیرا که رسول خدا بخاطر داشتن قربانی احرام را از تن بر نکند و فقط دستور به برکندن احرام دادند.

معاویه مخصوصاً بعد از شهادت امام حسن علیه السلام سعی بلیغ کرد که متعه را در حج منع کند و هیچکس جرأت ابراز این حقیقت را اصلاً نداشت. در روایت بعدی به خوبی این حقیقت روشن می‌شود.

مسلم از مطرف روایت کرد که: عمران بن حصین در بیماری منتهی به مرگش مرا خواست و گفت: شاید خداوند بعد از من بوسیله آنها ترا نفع برساند، اگر زنده ماندم کتمان کن و اگر مُردم، اگر خواستی افشا کن... و بدان که پیامبر بین عمره و حج جمع نمود و کتاب خدا آنرا تحریم ننمود و رسول خدا از آن نهی نکرد، فقط مردی (عمر) نظر و رأیش را تحمیل نمود.^(۱)

۱ - صحیح مسلم: ص ۱۶۱ و ۱۶۸ و ۱۶۹. عمران بن حصین در سال ۵۲ هجری وفات نمود، از این روایت آشکار می‌گردد که قدرت حاکمه قریش سنت رسول خدا را تحریف نمود، چنانکه سنت ابراهیم خلیل را بعد از مرگ عبدالمطلب تحریف کرد و بدعت خمس و حج را در ماههای حج تحریم کرد.

حج تمتع در عهد زبیر

ابن زبیر بعد از اینکه حکومت را در مکه بدست گرفت، او و خاندانش به تحریم متعه حج ادامه دادند، بدین جهت بین آنان و پیروان علی علیه السلام مناظره‌هایی صورت گرفت که در تاریخ ضبط است.

مسلم روایت می‌کند که: ابن عباس امریه متعه می‌کرد و ابن زبیر از آن نهی می‌کرد. ^(۱) و در زادالمعاد آمده است که ابن زبیر گفت: جمع بین عمره حج نکنید، و رأی این کور (منظور ابن عباس است) را کنار بگذارید. عبدالله بن عباس گفت: آن کور توئی. آیا از مادرت در این باره سؤال نمی‌کنی؟ ابن زبیر مادرش را خواست و از او سؤال کرد. مادرش رأی ابن عباس را تأیید کرد و گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم حج شدیم و عمره را بجا آوردیم و همه چیز بر ما حلال گشت حتی منقلها بین زنان و مردان قرمز گردید و ملتهب شد. ^(۲)

و در مسند احمد آمده است: عروه بن زبیر به ابن عباس گفت: ای ابن عباس تا کی مردم را گمراه کنی؟

ابن عباس گفت: منظورت چیست ای عروه؟

گفت: مردم را در حج به عمره دستور می‌دهی در حالیکه ابوبکر و عمر از آن نهی کردند. ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجا آوردند. ^(۳) و در روایت دیگری، ابن عباس گفت: گویی آنانرا می‌بینم که هلاک خواهند شد. من می‌گویم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین گفتند ولی آنان می‌گویند: ابوبکر و عمر از آن نهی کردند. ^(۴)

۱ - صحیح مسلم، حدیث ۱۹۴.

۲ - زاد المعاد: ج ۱، ص ۲۴۸ و همچنان زوائد المسانید: ج ۱ حدیث ۱۱۰۸ و المصنف اثر ابن شیبه: ج ۴، ص ۱۰۳.

۳ - مسند احمد: ج ۱، ص ۲۵۲.

۴ - مسند احمد: ص ۳۳۷.

و در صحیح مسلم از ابونضره آمده: نزد جابر بودم که فردی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در دو متعه با هم اختلاف پیدا کردند. جابر گفت: با رسول خدا ﷺ آنرا بجا آوردیم ولی عمر آنرا تحریم کرد. (۱)

ابن زبیر موفق به ارجاع مردم از انجام متعه حج نشد (همانگونه که عمر خواسته بود) زیرا دل درگرو سنت رسول خدا ﷺ داشتند، همانگونه که علی ﷺ آنرا زنده نمود.

در صحیح مسلم آمده است: مردی از بنی هجیم به ابن عباس گفت: این چه فتوائی است که به دل مردم انداختی و امر را بر آنان مشتبه کردی که اگر کسی طواف خانه خدا را انجام داد، احرام بر کند؟

ابن عباس گفت: این سنت رسول شماست اگر چه از بجا آوردنش خرسند نباشید. (۲)

حج تمتع نزد بنی مروان

عبدالملک و حاکمان اموی بعد از وی سعی در احیاء عقیده عمر نمودند و مردم در زمانشان بسیار بیم داشتند که فتوا به متعه حج بدهند. این حقیقت در روایت ابن حزم از منصور بن معمر مشهود است. وی می گوید: حسن بصری عازم حج گردید و من آن سال همراه او بودم و چون وارد مکه شدیم، مردی نزدش آمد و گفت: ای ابو سعید! من مردی هستم اهل خراسان و از راه دور به اینجا آمدم و ابتدا به حج کردم. حسن به او گفت: آنرا عمره حساب کن و احرام بر کن.

مردم رأی حسن بصری را نکوهش کردند و چون این گفتارش در مکه منتشر گردید، عطاء بن ابورباح به نزدش آمد، و او امر را برایش توضیح داد. عطاء گفت:

۱ - صحیح مسلم: حدیث ۱۲۴۹، ص ۹۱۴.

۲ - صحیح مسلم: ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

شیخ راست گوید لیکن ما می ترسیم آنرا بیان کنیم. (۱)

حج تمتع در عهد بنی عباس

ترس و بیم مردم از بجا آوردن متعه حج در عهد آنان زایل گشت و قول به تمتع رواج یافت که شاید موضعگیری جدشان، عبدالله در این عامل دخیل باشد. احمد بن حنبل در عهدشان معتقد به عمره تمتع گردید و این اعتقاد در پیروانش تا امروز ادامه یافت. (۲)

عبرت آموزی از داستان حج تمتع

در حجة الوداع که آخرین حج رسول خدا ﷺ بود، هفتاد تا صد هزار نفر به دستور پیامبر ﷺ درباره حج تمتع، و بعد از اکراره عمل نمودند. ولی با این وجود خلیفه مسلمین عمر نه تنها از آن نهی کرد بلکه مخالف را عذاب کرد، بطوریکه فقط علی رضی الله عنه و تعدادی از یارانش چون مقداد و عمار کسی جرأت مخالفت پیدا نکرد. با این وجود آیا عجیب خواهد بود که آنان با نصب علی رضی الله عنه به جانشینی رسول خدا ﷺ، مخالفت کنند؟ علاوه بر اینکه در اینجا انگیزه بسی قوی تر است چون حب جاه و ریاست، جایگاه بزرگی در نفوس دارد.

اگر محقق در کیفیت و چگونگی تبلیغ تدریجی حج تمتع از جانب رسول خدا ﷺ و همچنین تبلیغ تدریجی ایشان بر جانشینی علی رضی الله عنه دقت کند و سپس عکس العملها را در زمان حیات و مماتش بسنجد و همچنین به نقش علی رضی الله عنه در

۱ - المحلّی ج ۷. حسن بصری در سال ۱۱۰ هجری حوالی ۹۰ سالگی و عطاء در سال ۱۱۴ هجری وفات یافتند.

۲ - مرجع ما در این باب، معالم المدرستین علامه عسکری بود، که به حق در باب خود بی نظیر است.

احیای نص رسول خدا ﷺ بر خلافتش و ائمه اهل بیت علیهم السلام در روز غدیر و احیای حج تمتع نگاهی بیفکند از شدت تشابه مات خواهد شد!!

گویی حق تعالی در این امر، عبرتی برای عبرت آموز قرار داده که بسیار در خور تأمل است. تبلیغ تدریجی رسول خدا ﷺ بر متعه حج وقتی آشکار می شود که بدانیم وقتی بین راه از ایشان در مورد متعه حج پرسیده شد، ایشان فرمودند: عمره تا ابد در حج داخل گردید. هر که خواست آنرا عمره قرار دهد و هر که خواست حج قرارش دهد. و چون طواف را بجا آوردند، به همگی دستور اکید دادند که هر کسی هدی (قربانی) ندارد آنرا عمره قرار دهد.

عکس العمل صحابه در زمان رسول خدا ﷺ، اکراه از پذیرش بود، تا جائیکه رسول خدا ﷺ از دست آنان خشمگین گردید. اما عکس العمل آنها بعد از ممات این بود که ابوبکر در زمان خلافتش با آن مخالفت کرد سپس عمر همه مسلمین را از انجامش نهی نمود.

موضع علی علیه السلام در مخالفت با خلیفه دوم موضعی نرم، آنها بدلیل شدت معروف عمر بود، سپس در زمان عثمان که پایه های قدرتش سست شده بود، موضعی شدید اتخاذ کرد، و در عهدش سعی بر احیای متعه حج نمود. اما تبلیغ تدریجی رسول خدا ﷺ بر امامت اهل بیت علیهم السلام و ذکر نامشان بر کسی که در کلام رسول خدا ﷺ تأمل کرده باشد کاملاً هویدا است.

چون به کلام رسول خدا ﷺ از واقعه الدار که اولین حرکت انقلابی او بود و تا قبل از حجة الوداع با دیده تأمل نگریسته شود، کاملاً مشهود خواهد بود که ایشان اندک اندک سعی در تثبیت امامت اهل بیت علیهم السلام را داشتند.

در واقعه الدار فقط بنی هاشم حاضر بودند، در حدیث کساء هم، فقط ام سلمه آنجا بود و هر کجا حضرت از امامت اهل بیت علیهم السلام و یا فضل علی علیه السلام سخن گفته باشد، کاملاً خصوصی بود تا اینکه در روز عرفه و بعد از آن در غدیر خم برای عموم

مسلمین امامت اهل بیتش و نصب علی علیه السلام به جانشینی خویش را علنی نمودند. و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله، اهل بیتش علیهم السلام را عدل قرآن قرار داد و تمسک به آنان را نجات از گمراهی شمرد، مهمه آنان رو به فزونی گذاشت و بخاطر این مهمه و انکار بود که در خطبه روز عرفه از بردن نام علی علیه السلام امتناع کرد، تا اینکه در بازگشت و در غدیر خم این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشت: ای رسول ما! آنچه بر تو از جانب خدایت نازل گشته را تبلیغ کن و اگر چنین نکنی رسالتش را تبلیغ نکرده‌ای، خداوند ترا از مردم حفظ خواهد فرمود و خداوند کافرین را هدایت نخواهد کرد. (۱)

بعد از آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و برای صحابه خطبه خواند و اهل بیتش را ذکر نمود و نام علی علیه السلام را برد و ولایتش را چون ولایت شخصی خودش، که همانا ولایت خداست قرار داد.

مردم هم امر خداوند را اجابت نمودند و بعنوان امیرالمؤمنین به او تبریک گفتند تا جائیکه عمر به حضرت گفتند: خوشا بحالت ای علی که مولای من و مولای همه مؤمنین شدی.

اما عکس العملها بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله کاملاً معکوس بود. آنان از علی علیه السلام عدول کردند و از ذکر احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضیلت علی علیه السلام و اهل بیتش نهی کردند، بلکه حتی از روایت سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی شد، همانگونه که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حج تمتع منهی گردید.

موضع علی علیه السلام در سقیفه با امتناع و مخالفت همراه بود، سپس برای حفظ جان با آنان از در صلح وارد شد. و چون زمام امور را بدست گرفت احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او و اهل بیت خود علیهم السلام را از نو زنده کرد.

در مسجد کوفه در حالیکه هزاران نمازگزار حاضر بودند، حدیث غدیر را روایت

۱ - یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته واللہ یعصمک من الناس ان الله لا ھدی القوم الظالمین.

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۱۹۵

نمود و از صحابه پرسید: آنانیکه این حدیث را از رسول خدا شنیده‌اند بپا خیزند. و از این روست که راویان این حدیث بسیار گشتند.

ابن عقده، حافظ حدیث که در قرن چهارم می‌زیست، صد نفر از صحابه را نام برده است که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند، که هیچ حدیث دیگری جز در فضائل و احکام، از رسول خدا ﷺ با این عدد بالا روایت نشده است.

فصل هشتم

شبهه هفدهم:

«سؤالات دکتر شرقاوی پیرامون نظریه تنصیص»
«انتصاب ائمه علیهم السلام از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله»

سؤالات دکتر شرقاوی

نشریه الشوری در صفحه نامه خوانندگان، نامه‌ای با امضای دکتر شرقاوی درج نمود، که آنرا با یکدیگر از نظر می‌گذرانیم:

جناب آقای سر دبیر! سلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

در چهارچوب پاسخ به دعوت حضرت تعالی که خواسته بودید موضوع شوری نزد نسل صحابه را به بحث بگذاریم، و برای شرکت در این امر مایلیم در ابتدا اعتراف کنم که تاکنون هیچ نقد موضوعی هدفمندی را درباره نظریه شوری، چون نقد مقاله شهید محمد باقر صدر را از نظر نگذرانده‌ام. (این مقاله برگرفته شده از مقاله الولایه ایشان است)، به هر صورت ممکن، این نظریه وی مرا بسوی خود جلب کرد.

ایشان می‌گویند: اگر رسول خدا واقعاً دیدگاه مثبتی نسبت به نظام شورائی داشتند، می‌بایست دست به یک روشنگری عمومی در این زمینه می‌کرد، و حدود و کلیات آنرا بیان می‌نمود، و جامعه اسلامی را از نظر فکری و روانی آماده پذیرش این امر می‌نمود، و نظریه شوری را به شکل گسترده در عمق نفوس امت می‌دمید و حدود و مرزهایش را مشخص می‌ساخت، تا نظریه شوری، نظریه‌ای عملی و قابل اجرا گردد، خصوصاً اینکه، این نظریه، بعنوان یک مفهوم عام و غامض و مه‌آلود، وقتی قابل اجرا می‌گردد که میزانش و دلایل رجحانش در صورت اختلاف اعضاء و اینکه آیا شوری بر اساس کمیّت پایه‌گذاری شده یا کمیّت و تجربه، و دیگر نقاط و سوالاتی که شهید صدر مطرح نموده، روشن شود.

ایشان با قاطعیت اعتقاد رسول خدا به نظام شورائی را رد کرده، و خلفائی که بعد از وفات رسول خدا و با نظام شورائی قدرت را بدست گرفته، فاقد مشروعیت می‌دانند.

شهید صدر بعد از صدور حکم بر بطلان نظریه شوری، نظریه تنصیب را انتخاب نمود و معتقد شدند که رسول خدا، امام علی را به خلافت بعد از خویش برگزیدند و ایشان را آماده پذیرش رهبری فکری و سیاسی امت اسلامی نمودند.

بنده قبل از ورود به بحث می‌پرسم: آیا ضرورتی وجود داشت که رسول خدا رهبری امت اسلامی را بعهده فرد خاصی بگذارند، در حالیکه خداوند با دست مبارک رسولش دین را کامل نمود؟ «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً». عبارتی دیگر، چرا نظام سیاسی بعد از رسول خدا می‌بایست از هاله‌ای مقدّس سود ببرد و یا اینکه دوره‌های مختلفی را پشت سر بگذارند؟

آیا محتمل نیست که نظام سیاسی و مدنی به جا مانده از رسول خدا به اختیار خود و بر حسب زمان و مکان، نظام دلخواه خویش را انتخاب کرده باشد؟ و اگر

بپذیریم که رسول خدا می‌بایست نظامی را وارث خود قرار دهد که در امتداد حرکتش قرار گرفته باشد بطوریکه رهبری سیاسی و فکری در آن متبلور باشد، همانگونه که شهید صدر بر آنست. وی می‌گوید که رسول خدا، علی را برای خلافت خویش برگزید و ایشان را به رهبری فکری و سیاسی بعد از خویش انتخاب نمود. همه اشکالات و علائم سؤالی که ایشان بر نظریه شوری وارد کردند، بر نظریه تنصیص به شکل قویتری وارد است.

می‌توان به عقب برگشت و مانند ایشان عرض کرد: نظریه تنصیص نظریه‌ای عام و مه‌آلود است، مگر اینکه حدود و کلیاتش مشخص گردد تا بتوان آنرا به اجراء گذاشت.

می‌توان پرسید: آیا تنصیص فقط در علی مصداق دارد یا اینکه بعد از ایشان هم مصادیقی دارد؟

آیا هر امامی به هر فردی از امت اسلامی می‌تواند وصیت کند، یا اینکه در نسل و سلاله معینی قرار گرفته و چرا؟

آیا شامل زمان معینی می‌شود یا اینکه تا قیام قیامت امتداد می‌یابد؟

امامت به چه ترتیبی از امامی به امام دیگر منتقل می‌شود؟

امام بعدی را چگونه بشناسیم؟

علائم امامت و نشانه‌های آن کدام است؟

پیامبر اسلام نامهای ائمه بعد از خود را ذکر نموده یا نه؟ اگر واقعاً وصیت نموده، پس بدائی که برای بعضی ائمه رخ داد چگونه توجیه می‌گردد؟ مانند امام صادق که به اسماعیل وصیت نمود و امام هادی که محمد را وصی خویش قرار داد با وجودیکه این هر دو قبل از رسیدن به امامت درگذشتند!! اگر واقعاً رسول خدا ﷺ همه این تفصیلات را بیان کرده، پس چرا بدست ما نرسیده است؟! و اگر بدست مقدسین شیعه رسیده، چرا در خلال یک قرن، به بیش از پنجاه فرقه رسیدند،

بطوریکه بعد از وفات هر امام، دچار حیرت می شدند و به تناسب عدد پسران وی متفرّق می گشتند؟

چرا نظریه تنصیص نزد اهل بیت مجهول بوده و امام علی در مناظره هایش با اصحاب شوری که منتهی به خلافت عثمان گشت، به آنها استدلال نکرد؟
چرا از اذهان صحابه که بعد از وفات رسول خدا به سقیفه شتافتند تا خلیفه را انتخاب نمایند، غائب بود؟

خواهشمندم که فرق این دو نظریه را در شماره بعدی شرح دهید و به سوالات محیرالعقولی که زاده اعتقاد به نظریه تنصیص است، پاسخ گوید. خصوصاً اینکه شهید صدر به مسئله استمرار امامت بعد از امام علی هیچ اشاره ای نکرده اند و فقط به بیان تفصیل و کلیات پرداختند!!

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

منچستر- دکتر عبدالکریم شرفاوی

در نامه دکتر شرقاوی به دو مطلب برمی خوریم:

اول: علل پذیرش نظریه تنصیص و رد نظریه شوری.

دوم: اشکالات وارده بر نظریه تنصیص.

حال می پردازیم به بحث و بررسی این دو مطلب:

مطلب اول:

علل پذیرش نظریه تنصیص کاملاً آشکار است و شهید صدر در کتاب الولایه اش آنها را بیان نموده، که ما به اختصار ذکرش خواهیم کرد. فراروی رسول خدا ﷺ سه راه بیشتر وجود نداشت و ایشان فقط می توانست یکی از آن راهها را برای امت اسلامی برگزینند:

(۱): راه منفی که امت و رسالت اسلامی را بحال خود رها کند.

(۲): راه مثبت خلافت و حکومت را به مهاجرین و انصار بسپارد.

(۳): اینکه با دستور الهی، فردی را برای خلافت برگزینند.

راه اول (اهمال):

شهید صدر راه اول را مورد بحث و نقد قرار داده و خطرهایی که جامعه اسلامی را تهدید می کرد، خاطر نشان می سازد، خواه خطرهایی که از ناحیه منافقین محتمل بود و خواه از ناحیه کسانی که با اکراه و به خاطر کشورگشایی اسلام آوردند و از تلقائی که بعلت قبول واقعیت موجود سر تسلیم فرود آورده بودند.

ایشان از خطرهایی که از عدم پختگی و تفاوت برداشت و ذوب نشدن در حقیقت اسلام توسط مهاجرین و انصار غفلت نکرده و خطرهایی که از زایش طبیعی مواجهه و برخورد جهت پر کردن خلاءها بوجود می آید، غفلت نکردند، و بیان

فرمودند که این دسته خود آبستن خطرهای بزرگی است که اگر آنها را با دو قسم سابق‌الذکر جمع‌زنیم مجموعه بزرگی را تشکیل خواهند داد.

پذیرش راه اول یعنی اینکه رسول خدا ﷺ آن خطرها را درک نمی‌کردند، و این امری است که نمی‌توان آنرا به یک رهبر عقیدتی نسبت داد تا چه رسد به رسول خدا ﷺ. یا اینکه بگوییم ایشان درک می‌کردند ولی به سلامت مسیر حرکت اسلامی بعد از خویش اعتناء نمی‌کردند!!

این تفسیر را نمی‌توان منطبق بر پیامبر ﷺ دانست، چرا که سیره ایشان پر از شواهدی است که خلاف این گفتار را ثابت می‌کند. از مهمترین این شواهد، روایتی است که فریقین بالاجماع آنرا روایت کرده‌اند: رسول خدا چون در بستر بیماری افتاده بودند فرمودند: **بیایید تا مطلبی را برایتان بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.**^(۱) این تلاش حضرت که همگی بر صحتش اتفاق نظر دارند، بوضوح دلالت می‌کند که رسول خدا به امر امت اسلامی بعد از خود می‌اندیشد و دل‌نگران بودند که مبادا مسیر امت از بستر اصلیش منحرف‌گرد، لذا اختیار راه اول از جانب رسول خدا ممتنع خواهد بود.

راه دوم:

شهید صدر راه دوم را چنین به بوطه نقد گذاشته‌اند که: وضعیت عمومی محرز

۱ - ابن عباس گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به حالت احتضار افتادند، عده‌ای از مردم مثل عمر بن خطاب نزدش حاضر بودند فرمود: بیایید تا مطلبی را برایتان بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. عمر گفت: درد بر رسول خدا چیره گشته، قرآن نزد شماست و کتاب خدا ما را کفایت می‌کند....

صحیح بخاری، باب قول المریض قوموا عنی ج ۷ و ۹ افست‌دار الفکر چاپ استانبول ص ۷، و ص ۱۵۶. ج ۴ ص ۵ دار احیاء المکتب. چاپ میمنه در مصر و ج ۶ ص ۹۷ چاپخانه خیریه در مصر. مسند احمد ج ۴، ص ۳۵۶، حدیث ۲۹۹۲ با سند صحیح چاپ دارالمعارف در مصر. به مراجعات با تحقیق حسین الرازی جهت اطلاع از منابع مراجعه شود.

شده از جانب رسول خدا و طیف مهاجرین و انصار، این فرضیه را نفی می‌کند که ایشان این طریق را اتخاذ کرده باشند، زیرا اگر حضرت می‌خواستند خلافت را به جماعت مهاجرین و انصار بسپارند، بدون حصرش در اهل بیت علیهم السلام، از بدیهی‌ترین امور این بود که دست به یک بیدار باش و روشنفکری عمومی می‌زد و نقاط و حدود و کلیات نظام شورائی را بیان می‌نمود. و اگر واقعاً ایشان اقدام به این امر نموده بودند، طبیعی آن بود که این شیوه ایشان در احادیث نقل شده از ایشان، خود را نشان می‌داد و در اذهان مهاجرین و انصار منعکس شود. با این وجود احادیث موجود، هیچ جایگاهی برای مشروعیت نظام شورائی در نظر نگرفته است. چنانکه در ذهن مهاجرین و انصار علائم و انعکاساتی که ناشی از یک بیدار باش عمومی باشد ملاحظه نمی‌شود.

این نسل از مهاجرین و انصار به نحو منفصله حقیقیه دو گرایش بیشتر نداشتند: اوّل، گرایشی است که رهبریش را اهل بیت تشکیل می‌داد، و به وصیت رسول خدا معتقد بود.

دوّم، گرایشی است که رهبرش در سقیفه و خلافت بعد از رسول خدا متبلور شد. همانطور که می‌دانیم وقتی که بیماری ابوبکر فزونی یافت، عمر را به جانشینی خویش برگزید، و وی را رهبر حکومت اسلامی قرار داد. چنانکه عمر نیز در همین روش (عدم اعتقاد به شوری) گام نهاد، و شورائی شش نفره رامعین کرد که از بین خویش خلیفه مسلمین را برگزینند. جالب است بدانیم که خلیفه دوّم همواره می‌گفت، اگر سالم زنده بود، لزومی به شورای شش نفره نمی‌دیدم.^(۱)

و اگر واقعاً رسول خدا معتقد به نظام شورائی بودند، و یا اینکه خلیفه رسول خدا می‌بایست از بین مهاجرین و انصار برگزیده شود، بر وی لازم بود که دست به یک

۱ - منابع را در نقل داستان شورا قبلاً ذکر کردیم.

بسیج عمومی در زمینه فهم رسالت اسلامی و فرهیختگی فرهنگی و نظری (کلامی) می زدند تا اشکالات و سوالاتی که دعوت اسلامی هنگام کشورگشایی میان ملت‌های گوناگون با آن مواجه می شد، فائق آیند.

در حالیکه ما هیچ اثری از این مهم نمی بینیم و معروف است که صحابه از همان ابتداء از رسول خدا سؤال نمی کردند، بلکه (صحابه) از تدوین آثار رسول خدا که منبع شناخت در اسلام است، مردم را باز داشتند و بی گمان تدوین سیره رسول خدا تنها راه حفظ آن بود. (۱)

۱ - با کمال تأسف ملاحظه می شود که خلفاء از نشر سنت رسول خدا ﷺ جلوگیری می کردند. دستور به سوختن آثار صحابه می دادند. با همدیگر این روایت را از نظر می گذرانیم تا معلوم شود که خلفاء از نشر احادیث و سنت رسول خدا ﷺ جلوگیری می کردند:

ذهبی روایت کرده است که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ ابوبکر مردم را جمع کرد و گفت: شما از رسول خدا ﷺ احادیثی نقل می کنید در حالیکه در نقل آن با همدیگر اختلاف دارید، و مردم از شما اختلافشان بیشتر خواهد شد.

از رسول خدا ﷺ حدیثی را نقل نکنید، و اگر کسی از شما سؤال نمود بگویید بین ما و شما کتاب خداست، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدارید. تذکرة الحفاظ، شرح حال ابوبکر، ج ۳ و ۲.

همچنین از قرظه روایت کرده که گفت: چون عمر ما را به عراق گسیل داشت تا صرار با ما آمد سپس گفت: آیا می دانید چرا شما را بدرقه کردم؟ گفتیم: می خواستید ما را تکریم کنید.

گفت: قصد و منظوری داشتم، شما به روستایی می رسید در حالیکه اهالی آنها از تلاوت قرآن صدایی چون صدای زنبور دارند، ولی با نقل احادیث رسول خدا ﷺ آنان را از اینکار باز می دارید، من هم شریک در این کار خواهم شد. قرظه گوید: بعد از آن، حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل نکردم. تذکرة الحفاظ، ج ۴ و ۵ حدیث ۱.

از بین صحابه کسانی پیدا شدند که چون قرظه عمل کردند، مانند عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص.

دارمی در ج ۱ ص ۸۴-۸۵، از قول شعبی آورده است: یک سال با عبدالله بن عمر همنشین بودم و نشنیدم که حتی یک بار بگوید رسول خدا ﷺ چنین گفتند.

معلومات و شناخت برای برخورد با مشکلات بزرگ لازم بود، تا جائیکه خلیفه مسلمین و طرفداران وی هیچ تصوّر روشنی از سرزمینهای فتح شده نداشتند. آنان نمی دانستند که بلاد فتح شده می بایست بین جنگجویان تقسیم شود یا اینکه وقف عموم مسلمین است. بلکه حتی در تکبیرات نماز میّت دچار اختلاف بودند، بطوریکه جماعتی می گفتند که رسول خدا پنج تکبیر فرستاد اما گروهی دیگر می گفتند که چهار تکبیر فرستادند.

و در روایت دیگری آمده است: با عبدالله بن عمر دو سال یا یک سال و نیم همدم بودم ولی حتی یک بار نشنیدم که بگوید رسول خدا ﷺ چنین گفتند، جز این حدیث را. از سائب بن یزید روایت شده است که: با سعد بن ابی وقاص عازم مکه شدم و تا حین برگشت نشنیدم یکبار بگوید رسول خدا ﷺ چنین گفتند. البته در بین صحابه کسانی بودند که با این روش عمر مخالفت کردند و بر اثر آن متحمل رنج و آزار شدند.

ذهبی روایت کرده که عمر بن خطاب سه نفر را زندانی کرد: عبدالله بن مسعود و ابو الدرداء و ابو مسعود انصاری. سپس علت را چنین گفت: از رسول خدا ﷺ بسیار روایت کرده اید. تذکرة الحفاظ شرح حال عمر، ج ۱ ص ۷.

اما مسئله سوختن مؤلفات صحابه با نقل این روایت آشکار می شود. خطیب بغدادی در کتابش تقييد العلم، با سندش از قاسم بن محمد آورده است: به عمر بن خطاب خبر آوردند که در دست مردم کتابهایی یافت شده است. وی وجود این کتابها را انکار کرده و ناپسند دانست و گفت: ای مردم! به من خبر آوردند که کتابهایی در دست شما یافت شده است در حالیکه عزیزترین آنها نزد خداوند، عالی ترین و با قوام ترین آنهاست. پس کتابی در دستتان نماند مگر آنکه نزد من آورید، تا نظرم را درباره آن اعلام کنم. وی می افزاید: مردم گمان بردند که وی می خواهد در آنها نظر کند و بر پایه ای که در آن اختلافی نباشد، مرتب سازد. چون کتابها را آوردند همه را سوخت. آنگاه گفت: امنیتی چون امنیت اهل کتاب.

برای خواندن روایات مشابه به طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۱۸۸ و تقييد العلم ص ۵۳ و جامع بیان العلم ج ۱ ص ۶۵ مراجعه شود.

راه سوّم (تنصیص):

پس روشن شد که رسول خدا راه دوّم را در پیش نگرفتند و واگذاری رهبری به امت اسلامی عملی زود هنگام و نابجا بوده است، لذا جز راه سوّم باقی نمی ماند و آن اینکه پیامبر ﷺ به امر خداوند علی ﷺ را به رهبری امت برگزیده اند و وی را آماده پذیرش رهبری سیاسی و عقیدتی نموده اند.

و روایات متواتر نقل شده از رسول خدا در فضیلت علی ﷺ و اهل بیت ﷺ چیزی جز شاخصی از سلوک و در پیش گرفتن راه سوّم از طرف رسول خدا نبوده و نیست.

در زندگی پیامبر بزرگ اسلام ﷺ و علی ﷺ شواهد فراوانی وجود دارد که حضرت رسول ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ را آماده پذیرش رهبری رسالت سترگ اسلامی نموده اند.

حضرت هنگام تمام شدن سؤالات امیرالمؤمنین ﷺ ایشان را از لحاظ فکر و اندیشه مدد می رساندند و با ایشان ساعتهای متمادی در شب و روز خلوت می کردند و وی را نسبت به مفاهیم رسالت سترگ اسلامی و مشکلات راه را تا آخرین روز از زندگانی شریفش، بینا می کردند.

نسائی از اسحاق روایت نموده که گفت: از قثم بن عبّاس پرسیدم چگونه شد که علی وارث رسول خدا گشت؟

وی گفت: چون او اولین فردی بود که به رسول خدا ایمان آوردند و از همه ما به ایشان نزدیکتر بودند.^(۱)

و همچنین از علی ﷺ روایت کرده که فرمودند: اگر سؤال کردم جواب شنیدم و

۱ - روی النسائی بسنده عن اسحق، قال سألت قثم بن عبّاس کیف ورث علی، رسول الله؟ قال: لانه كان اولنا به لحوقاً و أشدنا به لزوقاً. الخصائص، ص ۹۱ با تحقیق جوینی و چاپ دارالکتب العلمیه. حاکم در المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۶ این روایت را نیز نقل کرده است.

چون ساکت شدم، می شنیدم^(۱).

ابونعیم در حلیة الاولیاء از ابن عباس روایت کرده که گفت: با یکدیگر می گفتیم که پیامبر هفتاد عهد به علی کردند که به احدی نکرده بودند.^(۲)

نسائی از علی روایت کرده که فرمودند: من منزلتی نزد رسول خدا ﷺ داشتم که احدی از خلائق واجد آن نبود. هر سحرگاه نزد رسول خدا ﷺ می شتافتم و می گفتم: یا رسول الله یا نبی الله! اگر حضرت نحنحه (سرفه) می کردند به منزل بر می گشتم و گرنه داخل منزل می شدم.^(۳)

و باز از ایشان روایت است که فرمودند: دوبار نزد رسول خدا ﷺ حاضر می شدم، پاسی در شب و پاسی در روز.^(۴)

این تمهید و زمینه سازی علی وقتی متبلور می شود که بدانیم وقتی امر بر دستگاه حاکمه بعد از رسول خدا ﷺ سخت می گشت دست به دامن علی ﷺ می برد، و در عین حال در زمان حکومتش سراغ نداریم که ایشان از حلّ مشکلی بماند و برای حلّش دست به دامن دیگری ببرد.

تاریخ اسلامی با دهها واقعه آشناست که خلفاء برای حلّش دست به دامن علی بردند با اینکه در این امور بسیار محافظه کار بودند.

اما شواهد دال بر تعیین خلافت رسول خدا ﷺ بسیار زیادند، از آن جمله وقایع

۱ - وروی ایضاً عن علی قال: كنت اذا سألت اعطيت و اذا سکت ابتدیت. الخصائص، ص ۹۸. المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲ - روی ابو النعیم فی حلیة الاولیاء عن ابن عباس انه قال: کنا نتحدّث انّ النبی عهد الی علی سبعین عهداً لم یعهدا الی غیره. ج ۱، ص ۶۸.

۳ - روی النسائی عن علی ﷺ انه قال: کانت لی منزلة من رسول الله ﷺ لم تکن لأحد من الخلائق فکنت آتیه کلّ سحر فأقول السلام علیک یا رسول الله یا نبی الله. فان تنحنح انصرفت الی اهلی والأ دخلت علیه. الخصائص، ص ۹۷، تحقیق جوینی، چاپ دارالکتب العلمیة.

۴ - و عنه ایضاً قوله: کان لی من النبی مدخلان، مدخل باللیل و مدخل بالنهار. الخصائص.

حدیث‌الدار، حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث غدیر، و دهها واقعه دیگر.

مطلب دوم:

اما اشکالات وارد بر نظریه تنصیص از دیدگاه دکتر شرقاوی، همراه با سؤال و جواب به قرار ذیل است:

سؤال اول:

چرا نظریه تنصیص نزد اهل بیت مجهول بوده و امام علی در مناظراتش با اصحاب، آنرا مطرح نکردند؟ (البته این اشکال شکل دیگری از سؤال و اشکال دکتر بغدادی که: اگر واقعاً نصی در کار بود امام علی به آن احتجاج می‌کردند).

پاسخ:

ما به تفصیل در جواب شبهه یازدهم از فصل سوم و پنجم این کتاب به آن پرداختیم و خاطر نشان کردیم که علی با احادیث و وقایع موجود احتجاج کردند.

سؤال دوم:

چرا نظریه تنصیص از اذهان صحابه رسول خدا که بعد از وفاتش به سقیفه شتافتند و مشغول چانه زنی برای انتخاب خلیفه بعد از رسول خدا شدند، به دور بود؟ (این هم شکل دیگری از سؤال دکتر بغدادی است که گفته بود: اگر نصی وجود می‌داشت صحابه بزرگتر از آن بودند که با آن مخالفت کنند).

پاسخ:

از این سؤال در فصل هشتم به تفصیل سخن رانندیم و عرض کردیم که صحابه

رسول خدا متأسفانه در بیشتر از یک مورد به مخالفت با نص صریح رسول خدا ﷺ پرداختند و از باب مثال تحریم متعه حج را ذکر نمودیم.

سؤال سوم:

آیا انتخاب علی به امامت فقط مختص به ایشان است یا اینکه شامل دیگری هم می‌شود؟ و آیا امام به هر فردی از مسلمین می‌تواند وصیت کند، یا اینکه امامت مختص به سلاله معینی است و چرا؟ و اگر امامت مختص سلاله علی است، در فرزندان حسن امتداد می‌یابد یا در فرزندان حسین یا هر دو؟

پاسخ:

نظریه تنصیب که قائل به امامت ائمه اهل بیت علیهم‌السلام است، کاملاً و به وضوح بیان می‌کند که امامت در علی متعین است و سپس در حسن و آنگاه در حسین و اولاد نه گانه او امتداد می‌یابد و این جعل و انتخاب به دستور الهی صورت گرفته است و لا یُسأل عما یفعل و هم یُسألون.

این اوصیاء، حکام صرف نمی‌باشند، بلکه منزلتی مشابه منزلت رسول خدا ﷺ دارند؛ مگر در نبوت و تعداد همسران. و این درست همانند حصر خداوند است که نبوت و رسالت الهی را قبل از آنان در نسل نوح و سپس در نسل ابراهیم و بعد نسل آل عمران از بنی اسرائیل قرار داد.

ما هم قسمتی از روایت وارد شده در این باب را ذکر کردیم.

سؤال چهارم:

امامت فقط مختص به برهه‌ای از زمان است، یا تا قیام قیامت امتداد می‌یابد؟

پاسخ:

این سؤال را در فصل اول این کتاب جواب دادیم.

سؤال پنجم:

آیا رسول خدا از قبل نام ائمه بعد از خویش تا قیام قیامت را شمرده است یا اینکه آنرا به آینده سپرده و به صورت پنهانی بیان کرده‌اند؟ و آن مراجع و مصادر مورد اطمینانی که این رقم را مشخص می‌کند کدامند؟ پس چرا بدست ما نرسیده است؟

پاسخ:

منابع اسلامی بر این حقیقت اجماع دارند که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند که عدد ائمه این امت دوازده نفر می‌باشند و همگی از قریش و از بنی هاشم و اهل بیتش هستند. ما هم منابع این روایات و احادیث را در جواب فصل هشتم از جلد اول ذکر کردیم چنانکه پیامبر نام اولین امام را در جاها و مناسبت‌های گوناگونی ذکر نمودند، و آخرین مناسبت قضیه غدیر خم بود که در مقابل بیش از صد هزار نفر، این امر ابلاغ گردید.

نام دومین و سومین امام که حسن و حسین باشند، نیز بر شمرده شد و از آخرین وصی که مهدی موعود باشد نیز نامی به میان آمده، و آمده که نه امام دیگر از نسل حسین بن علی می‌باشند، و مهدی موعود آخرین وصی از نسل حسین بن علی است.

جوینی از عبدالله بن عباس روایت کرده که رسول خدا فرمودند: من سرور پیامبرانم و علی بن ابی طالب ﷺ سرور اوصیاء است، و اوصیاء بعد از من دوازده نفر می‌باشند. اولین آنان علی بن ابی طالب ﷺ و آخرینشان مهدی موعود ﷺ است. (۱)

۱ - قال رسول الله ﷺ: انا سيد النبیین و علی بن ابی طالب ﷺ سيد الوصیین و ان اوصیائی من بعدی اثنا عشر اولهم علی بن ابی طالب ﷺ و آخرهم المهدي ﷺ.

و باز جوینی از ابن عباس روایت کرد که: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه فرزند از نسل حسین پاک و معصوم از گناهیم.^(۱) چون این احادیث و روایات توسط دستگاه اموی و عباسی حصر و ضبط می شد، در کتابهای اهل جماعت و عامه جز عدد کمی یافت نمی شود، اما در کتابهای شیعه احادیثی در دست ماست که نامهای آنان در آنها ذکر شده، که مشهورترین کتاب در این باره، روایت سلیم بن قیس است که در فصل چهارم و هشتم از جلد اول ذکر آن رفت.

سؤال نهم:

اگر واقعاً نامهای ائمه از قبل تعیین شده بود، بدائی که مورد بعضی از ائمه روی داد - که اول برای بعضی از فرزندانشان وصیت کردند، و چون در گذشتند به فرزند دیگری وصیت نمودند - چگونه توجیه می شود؟ مانند امام صادق علیه السلام که اسماعیل را وصی قرار داد، و امام هادی محمد را، ولی اینها قبل از به دست گرفتن مسؤلیت امامت در گذشتند.

پاسخ:

در فصل هفتم به تفصیل این سؤال را جواب دادیم و گفتیم که امام صادق علیه السلام، اسماعیل را وصی قرار نداد چنانکه امام هادی علیه السلام محمد را. امامت هیچگاه شامل

۱ - قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: انا و علي عليه السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و تسعة من ولد الحسين عليهم السلام مطهرون معصومون. ذهبی در شرحش بر احوال بزرگان حافظ حدیث صفحه ۱۵۵ آورده: الامام الاوحد الاكمل فخر الاسلام صدر الدين ابراهيم بن حمويه الجويني الشافعي. وی شیخ صوفیه است و در توجه به حدیث و تحصیل اجزایش بسیار دقیق بود. غازان روی دستان او اسلام آورد. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۵۴۸ به نقل از فرائد السمطين ص ۱۶۰.

بدا نمی‌شد و عالمان شیعی بر این امر اجماع دارند، همانطوریکه شیخ مفید خاطر نشان فرمود.

سؤال هفتم:

اگر واقعاً نام ائمه بدست متقدمین شیعه رسیده باشد، پس چرا در خلال کمتر از یک قرن به پنجاه فرقه تقسیم شدند و به عدد فرزندان آن امام منشعب می‌شدند؟

پاسخ:

ذکر و تعیین امام بعدی توسط امام قبلی معنایش عصمت شیعیان از اختلاف نیست، مگر رسول خدا در مقابل بیش از صد هزار نفر علی علیه السلام را به جانشینی خویش تعیین نکردند؟ و دیدیم که چگونه بعد از وی، به این نص صریح پشت کردند.

شیخ صدوق در *علل الشرایع* از یونس بن عبدالرحمن چنین روایت می‌کند: امام ابوالحسن الکاظم در گذشته در حالیکه نزد همه کسانی که متکفل آنان بود، ثروت زیادی یافت شد (و این ثروت) سبب وقف بر امام و انکار وفاتش شد. نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابو حمزه سی هزار دینار یافت شد. (۱)

کشی در شرح حال منصور بن یونس از حمدویه از محمد بن اصبح از ابراهیم از عثمان بن قاسم روایت کرده که گفت: منصور بن یونس منکر وجود نص بر امامت امام رضا علیه السلام شد، آنهم بخاطر اموال فراوانی بود که در دستش داشت. (۲)

۱ - قال: مات ابو الحسن و لیس من قوامه أحد آلا و عنده المال الكثير فكان ذلك سبب وقفهم و جحدهم لموته و كان عند زیاد القندی سبعون الف دینار و علی بن ابی حمزه ثلاثون الف دینار. (علل الشرایع، ص ۲۳۵)

۲ - قال: ان منصور بن یونس بزرج جحد النص علی الرضا لأموال كانت فی یده. (الكشي، ج ۲،

شیخ طوسی می‌گوید: راویان ثقه روایت کرده‌اند که اولین کسی که اعتقاد به وقف را به میان آورد، علی بن حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی، و عثمان بن عیسی رواسی بودند.

این جماعت به مال دنیا چشم دوخته و به حاکمان روی آوردند و به قومی روی کردند که مقداری از اموال بودیعه گذاشته شده در نزدشان را خیانت کرده و به آنان تسلیم کردند. مانند: حمزه بن بزیع و ابن مکاری^(۱) و کرام خثعمی.^{(۲)(۳)}

سؤال هشتم:

چگونه امام بعد از امام را بشناسیم و علائم امامت کدام است؟

پاسخ:

طبق نظر معتقدین به نظریه تنصیب، امامت امام لاحق با تعیین امام سابق محرز می‌شود. ولی اگر این نص بر بعضی مخفی باشد، علائم و اماراتی وجود دارد که می‌توان امام را با آنها شناخت، مانند همین روایت که به ذکرش خواهیم پرداخت. کافی از ابوبصیر چنین روایت کرده: به امام ابوالحسن الرضا^(ع) عرض کردم: فدایت گردم، امام به چه چیزی شناخته شود؟

ابو بصیر گوید: امام صفاتی را معرفی کردند، اولش اشارتی از پدرش به وی تا حجتی بر مردم باشد. و چون از او پرسند جواب گوید و اگر ساکت شدند بحرف

ص ۷۶۸، حدیث ۸۹۳)

۱- او حسین بن ابو سعید هاشم بن حیان (حنان) مکاری است. نجاشی می‌گوید: او و پدرش از بزرگان واقفیه بودند، حسین هم در حدیثش ثقه بود.

۲- او عبد الکریم بن عمر و بن صالح خثعمی است. کرام لقبش بود. نجاشی می‌گوید: او ثقه ثقه است.

۳- شیخ طوسی، ص ۶۴-۶۳ با تحقیق مؤسسه دارالمعارف.

آید و از آینده خبر دهد و با زبان هر قومی صحبت کند. سپس به من گفتند: ای ابا محمد! اکنون نشانه‌ای به تو دهم قبل از این که از جای خود بر خیزی.

گوید: چیزی نگذشت تا مردی خراسانی بر ما وارد شد، خراسانی به عربی با امام علیه السلام صحبت کردند اما امام علیه السلام با فارسی جواب وی را داد خراسانی گفت: فدایت کردم بخدا با زبان عربی با شما صحبت نکردم مگر اینکه گمان داشتم که شما فارسی را نمی‌دانید.

امام فرمودند: سبحان الله اگر از پس جواب تو بر نیایم (به فارسی) فضلم بر شما به چه خواهد بود؟ آنگاه فرمودند: ای ابا محمد بر امام کلامی از انسانی یا پرنده‌ای یا حیوانی یا شیء ذی روح مخفی نمی‌ماند. و کسی که واجد این صفات نباشد، امام نخواهد بود. (۱)

۱ - قال: قلت لا بی الحسن الرضا علیه السلام فداک بم یعرف الامام؟ قال فقال بخصال: اما اولها فانه بشيء قد تقدم من ابيه فيه باشارة لتكون عليهم حجة و يسأل فيجيب: و ان سُكت عنه ابتداء و يُخبر بما في الغد و يكلم الناس بكل لسان ثم قال لي: يا ابا محمد! اعطيك علامة قبل ان تقوم، فلم البث و ان دخل علينا رجل من اهل خراسان فكلّمه الخراساني بالعربية فاجابه ابو الحسن علیه السلام بالفارسية فقال الخراساني و الله جعلت فداك ما منعني ان اكلّمك بالخراسانية، غير انني ظننتُ انك لا تحسنها فقال: سبحان الله اذا كنت لا أحسن اجيبك فما فضلي عليك؟ ثم قال: يا ابا محمد! ان الامام لا يخفى عليه كلام احد من الناس و لا طير و لا بهيمة و لا شيء فيه الروح، فمن لم يكن هذه الخصال فيه فليس هو بامام. ج ۱ ص ۲۸۵ حديث شماره ۷

شرح روایت

مراد وی از اشاره پدر، نص بر امامت است یا وصیت آشکاری که ممکن است دیگران با او در این وصیت شریک باشند به نظر ما این شق دوم ارجح است زیرا که نص به چیزی دیگر احتیاج ندارد چندین روایت دلالت بر این ارجحیت دارد. کلینی در کافی از عبدالاعلی روایت کرده که گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: صاحب این امر (امام) با سه صفت که فقط مختص اوست، شناخته می شود، اولی ترین مردم به امام قبل از خود باشد، وصی او باشد و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزدش باشد... سپس چهار شاهد را خواست و وصیتش را برای فرزندش جعفر نوشت. جعفر از وی علت را پرسید. امام فرمودند: کراهت داشتم که بازنده باشی و بگویند که به او وصیت نشده، لذا خواستم که حجتی داشته باشی بطوریکه اگر فردی وارد شهر شود و پرسید وصی فلانی کیست؟ گفته شود فلانی است. عبدالاعلی گفت: اگر در وصیت شریکی با وی باشد چطور؟ امام فرمودند: از وی سؤال کنید که او برای شما آشکار خواهد کرد. (۱)

کلینی همچنین از هشام بن سالم روایت می کند که بعد از وفات امام صادق علیه السلام با صاحب طاق در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر جمع شده بودند، که می پنداشتند او جانشین پدر است. من و صاحب طاق بروی داخل شدیم، و دیدیم مردم گردش جمعند، زیرا از امام صادق علیه السلام چنین روایت کردند که امامت در فرزند بزرگتر است اگر در او عیبی نباشد. چون وارد شدیم سوالاتی داشتیم و پرسیدیم.

۱ - قال، قال الباقر علیه السلام: يُعرف هذا الامر بثلاث خصال لا تكون في غيره، هو اولی الناس بالذی قبله، و هو وصیه و عنده سلاح رسول الله... ثم دعا بشهود اربعة و كتب و صيته الی ولده جعفر علیه السلام و سألہ جعفر علیه السلام عن علة الوصية فقال: انی کرهت ان تُغلب و ان یقال انه لم یوص فاردت ان تكون لك حجة فهو الذی اذا قدم الرجل البلدة قال: من وصی فلان؟ قيل فلان. قلت (ابی عبد الاعلی) فان أشرك فی الوصية قال تسألونه فانه سببین لکم (ج ۱ ص ۳۷۶ حدیث شماره ۲)

گفتم: مقدار و جوب زکات چقدر است؟

گفت: پنج در دویست.

گفتیم: در صد چطور؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: این کلام مرجئه است.

گفت: وی دستش را به سوی آسمان برد و آنگاه گفت: بخدا نمی دانم مرجئه چه می گویند، سپس از محضرش خارج شدیم در حالیکه گمراه بودیم و نمیدانستیم که به کدام طرف برویم.

من با ابوجعفر احول در شماری از کوچه های مدینه نشستیم گریان و حیران، نمی دانستیم به کدام سو برویم و به که روی آوریم. حدیث نفس می گفتیم بسوی مرجئه یا قدریه یا زیدیه یا معتزله، یا خوارج؟

ناگهان با پیرمردی روبرو شدم که از قبل او را می شناختم پیرمرد با دست به ما اشاره می کرد. من ترسیدم که از جاسوسان منصور دوانیقی باشد. چون منصور جاسوسانی در مدینه گماشته بود تا بدانند، امام شیعیان بعد از جعفر صادق علیه السلام کیست، تا او را گردن زنند.

لذا ترسیدم که او از آنان باشد به احول گفتم از من دور شو که من بر تو و خودم بیمناکم، این مرد هم مرا می خواهد و با تو کاری ندارد. لذا از من دور شو و مواظب خودت باش. مقداری از من دور گشت، من هم بدنبال پیرمرد براه افتادم، چون می دانستم نمی توانم از دست او خلاصی یابم. همچنان پشت سر حرکت می کردم و خود را مهبای مرگ کرده بودم تا اینکه مرا به خانه امام ابوالحسن علیه السلام رساند، سپس مرا رها کرد و رفت. ناگهان خادم آمد و گفت: داخل شو خداوند ترا رحمت کند بر امام وارد شدم و ایشان ابتدای به کلام کردند و فرمودند: نه بسوی مرجئه و نه بسوی قدریه و نه بسوی زیدیه، و نه بسوی خوارج، بلکه بسوی من، بسوی من.

گفتم: فدایت کردم، آیا پدرتان وفات کردند؟

گفت: آری.

گفتم: به مرگ طبیعی؟

گفت: آری.

گفتم: بعد از وی کیست؟

گفت: اگر خداوند قصد هدایت را داشته باشد، هدایت می شوی.

گفتم: فدایت کردم، عبدالله مدعی است که او جانشین پدر است.

گفت: عبدالله می خواهد خدا را عبادت نکند.

گفتم: آیا تو امام بعد از پدری؟^(۱)

گفت: این را نمی گویم.

(با خود گفتم از راه درست وارد مسئله نشدم)، سپس گفتم: آیا شما امامی

دارید؟

گفت: خیر.

پس از هیبت و بزرگی جلالش چیزی در درون من گذشت که فقط خداوند

می داند. سپس به او گفتم: فدایت کردم، از تو سؤالی می کنم چنانکه از پدرتان سؤال

می کردم.

گفت: سؤال کن آگاه می شوی، ولی برای کسی نقل نکن که پخش کردن همان و

کشته شدن همان.

از وی سؤال کردم و او را دریای بیکرانی دیدم که کم نمی شود.

گفتم: شیعیان شما و پدرتان گمراهند، آنان را بخواه و بسوی خود دعوت نما

ولی از من عهد گرفت که کتمان کنم.

۱ - مازندرانی در شرح این عبارت آورده من از جانب خودم امام نیستم بلکه من از جانب خدا

امامم. شرح مازندرانی، ج ۶، ص ۲۸۷.

گفت: اگر کسی را رشد کرده یافتی با او در میان بگذار و از پیمان کتمان بگیر، که پخش کردن همان و ذبح همان و با دستشان به حلقومش اشاره کرد.

از محضر امام خارج شدم و با ابوجعفر احول ملاقات کردم به من گفت: چه داری؟ گفتم: هدایت را، و او را از جریان آگاه ساختم.

سپس با ابوفضیل و ابوبصیر روبرو شدم، آن دو نزد امام رفتند و به سخنانش گوش دادند و از وی سؤال کردند و به امامتش یقین کردند.

سپس با گروههایی از مردم روبرو گشتیم و هر کس بر او داخل می شد، به امامش یقین می آورد، مگر طایفه عمّار^(۱) و اصحابش، بعد از این جریان فقط عده قلیلی بر عبدالله وارد می شدند و چون جریان را پرسیده به او گفتند که هشام مردم را از تو باز داشت

هشام گفت: او چند نفر را گماشت تا مرا بزنند.

کلینی نیز از محمد بن ابو نصر روایت کرد که گفت: به امام ابوالحسن الرضا^(ع) گفتم: وقتی امام در گذشت جانشینش چگونه شناخته می شود؟ فرمود: امام را علائمی است که با آنها شناخته می گردد. اینکه فرزند ارشد، و صاحب فضل و وصیت باشد. امام باید پر آوازه باشد که اگر کاروانی وارد شهر شد و پرسید فلانی چه کسی را جانشین قرار داده بگویند فلانی را، سلاح در ما، مانند تابوت در بنی اسرائیل است، امامت همواره با سلاح است هر کجا که باشد.^(۲)

۱ - عمّار بن موسی سبابی که او و یارانش فطحی المذهب بودند.

۲ - قلت لابی الحسن الرضا^(ع) اذا مات الامام بم یعرف الذی بعده؟ فقال: للامام علامات، منها أن یکون أكبر ولد ابیه، و یکون فیہ الفضل والوصیة، و یقدم الركب فیقول الی من أوصی فلان؟ فیقال: الی فلان... کافی، ج ۱، ص ۲۸۴

والسلاح حیثما دار فینا بمنزلة التابوت فی بنی اسرائیل، و تكون الامامة مع السلاح حیثما کان. کافی، ج ۱، ص ۲۸۴، حدیث ۱.

شرح روایت

اینکه باید فرزند ارشد باشد، مجلسی گوید: این علامت بعد از امام حسین علیه السلام است، با این وجود این صفت مقید بعدم وجود نقص و عیب است، زیرا امام باید از عیوبی که مردم را متنفر سازد مبرا باشد چنانکه دینش نیز بی عیب و نقص باید باشد. مانند عبدالله افطح که بعد از امام صادق علیه السلام ارشد بود وی دو عیب داشت، عیب اول اینکه افطح بود (عریض پا بود) و دیگری اینکه جاهل بود و گفته می شود که فاسد المذهب نیز بوده است.

شیخ مفید در ارشاد آورده است: افطح متهم به هم اعتقاد نبودن با پدرش بود گفته می شود که با حشویه همنشینی می کرد و میل به مذهب مرجئه داشت. لازم به توضیح است که این علامت (ارشاد بودن) بعد از امام رضا علیه السلام مقید به این قیدی که امام صادق علیه السلام به آن اشاره کرده بود، نیست، و از این جهت است که امام صادق علیه السلام آنرا برنشمردند.

چرا که او از علائم امام بعد از خودش سخن می گفته است. در توضیح علامت دوم که فضل باشد باید گفت یعنی عملش از همه به پدرش نزدیکتر باشد. همانگونه که کلینی از عبدالاعلی روایت کرده که عبدالاعلی به امام صادق علیه السلام گفت به کسی که بر جایگاه امامت نشسته و مدعی آن مقام شده حجتش چیست؟ امام فرمودند: از او درباره حلال و حرام سؤال شود، سپس روی به من کرده و فرمودند: سه حجت است که در کسی جمع نمی شود مگر اینکه امام باشد. سزاوارترین شخص به امام سابق باشد. سلاح نزدش باشد. وصیت ظاهر و آشکاری به وی شده باشد. بطوریکه اگر وارد شهر شدی و از عامه مردم و کودکان پرسیدی فلانی چه کسی را جانشین قرار داده، بگویند فلان بن فلان. (۱)(۲)

۱ - قال لابی عبدالله علیه السلام: المتوثب علی هذا الامر المدعی له ما الحجة علیه؟ قال: یسأل عن الحلال والحرام. قال: ثم أقبل علی فقال: ثلاثة من الحجة لم تجتمع فی أحد الأکان صاحب

کلینی از هشام بن سالم و حفص بن بختری از امام صادق علیه السلام روایت کردند که: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: امام چگونه شناخته می شود؟
 امام علیه السلام فرمودند: وصیت آشکار و فضل و دانش، و کسی نتواند در امام طعنی در زبان و شکم و فرج بکند مثلاً گفته شود دروغگوست و به ناحق اموال مردم را می خورد و مانند آن. (۳)

همچنین در روایتش از احمد بن عمر از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام روایت کرده که گفت: از امام علیه السلام پرسیدم امام چگونه شناخته می شود؟
 امام فرمودند: دلالت بر امامت با ارشد بودن فضل و دانش و وصیت آشکار باشد. بطوریکه اگر کاروانی وارد مدینه شد و گفتند فلانی به کدامین شخص وصیت کرد گویند فلان بن فلان. به طرفی که سلاح می گردد بگردید که سلاح همواره با امام است. اما (پاسخ به) مسائل حجت نمی باشند. (۴) منظور و مقصود امام علیه السلام که بچرخید بطرفی که سلاح می چرخد، شاید اشاره ای باشد به فرزند ارشد که سلاح

هذا الامر: أن يكون أولى الناس بمن كان قبله، ويكون عنده السلاح، ويكون صاحب الوصية الظاهرة التي اذا قدمت المدينة سألت عنها العامة والصبيان الى من أوصى فلان فيقولون الى فلان بن فلان. الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴

۲ - علامه مجلسی در مرآة العقول، ج ۳ ص ۲۰۵، آورده: اینجا مراد از وصیت، وصیت به امامت نیست بلکه مطلق وصیت است.

۳ - عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قيل له بای شیء يعرف الامام؟ فقال: بالوصية الظاهرة وبالفضل، ان الامام لا يستطيع أحد أن يطعن عليه في قم ولا فرج فيقال: كذاب و يأكل اموات الناس و ما أشبه هذا. الكافي، ج ۱، ص ۲۸۴، حدیث ۳.

۴ - عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الامر؟ فقال: الدلالة عليه الكبر والفضل والوصية اذا قدم الركب المدينة فقالوا: الى من أوصى فلان؟ قيل فلان بن فلان، ودوروا مع السلاح حيث ما دار فأما المسائل فليس فيها حجة. الكافي، ج ۱، ص ۲۸۵ حدیث ۵.

پدر شرعاً بعد از وفات به او منتقل می شود. (۱)

این علامت بعد از امام صادق علیه السلام به این عبارت مقید بود (فرزند ارشد اگر عیبی در او نباشد) ولی بعد از امام رضا علیه السلام این عبارت مطلق گردید. منظور امام از این فرمایش که مسائل حجت نیستند، طبق گفته مجلسی این است که مسائل برای عامه حجت نیستند، زیرا که این علامت مختص به خواص است و اظهار نظر کردن درباره آنها کار هر کسی نیست.

و (امام) با زبان هر قومی صحبت می کند... (۲) الخ.

از این فرمایش امام علیه السلام فهمیده می شود که ائمه علیهم السلام چون انبیاء مؤید به تأییدات الهی از طریق عبادت و معجزه اند. و به اندازه ای که هدایت افراد بر آن متوقف باشد از آنان صادر می شود، چنانکه روایات زیادی در این خصوص وارد شده است. ولی گاهی هدایت جامعه متوقف بر معجزه است، مانند زمان حضرت مهدی علیه السلام بطوریکه اثبات این امر که او محمد بن حسن عسکری علیه السلام متولد سال ۲۵۵ هجری است احتیاج به معجزه دارد که بر دستان وی صادر خواهد شد. چون بدون وجودش هر کسی می تواند مدعی مقام مهدویت باشد.



۱ - وسائل الشیعه ۷ باب الارث.

۲ - مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۰۶ شرح حدیث ۳ و ۲.



جلد سوم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«مقدمه»

آنچه در جلد سوم آمده، پاسخ به شبهات احمد الکاتب در اولین قسمت کتاب «تطور الفكر السياسی الشیعی من السقیفة الی ولایة الفقیه» است. نامبرده این کتاب یک جلدی را به سه بخش تقسیم نموده، و مدعی است که در اولین جزء نظریه امامت الهی اهل بیت علیهم السلام را به نقد کشیده و بر بطلانش برهان اقامه نمود؛ و در دومین جزء منکر ولادت و ولایت حضرت مهدی علیه السلام شده و در سومین بخشش نظریه ولایت فقیه و اموری چند را نفی نموده است. ما چون گذشته، ابتدا عبارت معنی داری از کلام وی را چینش نموده، آنگاه آنرا در بوته نقد قرار می دهیم. از مطالعه عمومی کتاب احمد الکاتب به این نتیجه رسیدیم که نامبرده در اثر خلط بین دو قضیه مرتبط به اهل بیت علیهم السلام دچار توهمات بسیاری گشته و بسی لغزیدند.

مطلب اول:

اینکه آنان منصوب از جانب خداوند و رسولش می باشند و حجت خداوند بر مردم در مقام قول و فعل و تقریرند. کما اینکه حافظان شریعت الهی و امتداد طبیعی رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و همه مغزلت حضرت را بجز نبوت (و تعدد همسران) دارا هستند.

ائمه به عدد بزرگان بنی اسرائیل دوازده نفرند و دوازدهمین نفر از آنان صاحب عمر بلند چون نوح علیه السلام و صاحب دو غیبت چون مسیح علیه السلام می باشد.

او همان وعده الهی است که پیامبران علیهم السلام قبل به آمدنش بشارت داده‌اند. راهی هم به اثبات یا نفی آن جز نص یا نص و معجزه نیست.

مطلب دوم:

در زمان حضور امام، حکومت فقط حق آنان است و دیگران فقط با اذن و اجازه آن معصومین می‌توانند دست به تشکیل حکومت بزنند. فقیهان عادل در زمان غیبت به اذن و اجازه آنان مأذون به تشکیل حکومت گردیدند.

برای اثبات این مطلب هم راهی جز نص نیست، ولی فرقی با مطلب اول در این است که در مطلب دوم امت نقشی در حکومت ایفا می‌کنند و آن این است که مشروعیت سیاسی حکومت به تمکین مردم مرتبط است و وی را مبسوط‌الید می‌سازند.

حاکم حتی اگر نبی یا وصی باشد در امور اجرایی به رأی مردم رجوع می‌کند. و از این جهت است که شوری و نص تعارضی با هم نخواهند داشت، بطوریکه نص، حاکم را نشان می‌دهد، و امت با تمکین و بیعت با وی، ایشان را مبسوط‌الید و زمینه را برای اجرای احکام و حدود آماده می‌سازد و با مشورت کردن با حاکم فقیه در امور اجرایی به او مدد می‌رسانند، همانگونه که علمای بزرگ ما چون شهید صدر بیان کردند. (۱)

و از این رهگذر آشکار می‌گردد که هیچ تعارضی بین نص و شوری مشاهده نمی‌شود بطوریکه نص، حاکم را نشان می‌دهد و امت با بیعت با وی و یاری رساندن به او و مشورت کردن با ایشان بستر را برای اجرای امور اجرایی و احکامی

که رسول خدا ﷺ بیان نموده و فقیهان آن را استنباط کرده، آماده می سازند. شکی نیست که مطلب اول، مطلبی عقیدتی و کلامی و مطلب دوم، فقهی است که باید مرز بین آن دو را شناخت. متأسفانه در اثر خلط این دو مطلب با یکدیگر بسیاری از علماء اهل جماعت و عامه لغزیده‌اند، که آقای احمد الکاتب یکی از آنان است. اشکال ایشان و دیگر مستشکلین ریشه در این امر دارد، به همین دلیل است که برای آنان سؤال ایجاد شده که مثلاً چرا امامان فقط باید دوازده نفر باشند؟ و چگونه است که امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام و امام مهدی علیه السلام در زیر سن ده سالگی به امامت رسیده‌اند؟ یا اینکه چرا امامت فقط باید در سلاله معینی باشد؟ و مانند آن.

در کنار خلط بین این دو مطلب که محور اصلی اشکالات او را تشکیل می دهد، امور دیگری وجود دارد، مانند برداشت ناصواب از بعضی روایات و کلمات متقدمین شیعه، و اغفال خواننده بدین صورت که بر روایتی ایرادی وارد ساخته بدون اینکه روایات معارضش را خاطر نشان سازند، یا اینکه برداشت گزینشی نموده که مدعایش را ثابت کند و دیگر شقوق بحث را مهمل گذاشته‌اند.

والحمد لله رب العالمین

سید سامی البدری

قم / ۱۴ رجب ۱۴۱۸ / ۵ هـ ق

فصل اوّل

شبهاتی از کتاب و پاسخ به آنها

شبهه هیجدهم

« آیا علی علیه السلام خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله است »

احمد الکاتب می گوید:

سید مرتضیٰ که یکی از عالمان بزرگ شیعه در قرن پنجم هجری است روایتی را ذکر می کند که علی علیه السلام و عباس عموی پیامبر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده و از وی خواستند که خلیفه بعد از خویش را تعیین نماید...

من می گویم:

روایت مذکور، از روایات شیعه نیست بلکه ایشان (سید مرتضیٰ) آن را به نقل از قاضی عبدالجبار ذکر کرده تا به آن جواب دهد، نه غیر از آن !!! عبارتی او سخنان مستشکل را ذکر کرده تا به پاسخ آن پردازد، نه اینکه این سخن عقیده وی باشد.

شبهه

بر خلاف ادعای شیعه امامیه مبنی بر اینکه نصوصی وجود دارد که دال بر نصب امام علی علیه السلام از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان خلیفه بعد از خویش است، فرهنگ آنان حاوی نصوصی است که التزام رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت به شوری را ثابت می‌کند و به حق امت در انتخاب حاکم خویش صحنه می‌گذارد.

سید مرتضی علم الهدی که یکی از بزرگان شیعه در قرن پنجم هجری است روایتی را نقل می‌کند که: عباس عموی پیامبر هنگام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام گفتند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخواهند، جانشین خود را معرفی نمایند که اگر از ما بود آنرا بیان فرمایند، و اگر از غیر ما بود، ما را به او وصیت نمایند. امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: چون بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت گرفت، بر او داخل شده و گفتیم: ای رسول خدا!... خلیفه‌ای برای ما نصب نما.

حضرت فرمودند: خیر، من بیم دارم که از گرد او متفرق شوید، همانگونه که بنی اسرائیل از گرد هارون متفرق شدند، ولی اگر خداوند دل‌هایتان را پاک یابد، برای شما خلیفه‌ای قرار خواهند داد.

کلینی نیز در کافی از امام جعفر بن محمد صادق روایت کرد: چون رسول خدا محتضر شدند، عباس بن عبدالمطلب و امیرالمؤمنین علیه السلام را خواست. آنگاه رو به عباس کردند و فرمودند: ای عموی محمد! آیا وارثش می‌گرددی و قرضش را ادا می‌کنی و وعده‌هایش را به انجام می‌رسانی...؟ عباس در جوابش گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد. من مردی پیر و عیالمند و کم ثروتم، چه کسی می‌تواند چون تو باشد، که تو همتائی نداری؟ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله اندکی سر به پایین انداخت سپس فرمودند: ای عباس! آیا وارثش می‌گرددی و وعده‌هایش را به انجام می‌رسانی و قرضش را ادا می‌کنی؟

گوید: عباس کلامش را تکرار کرد.

رسول خدا ﷺ فرمودند: اما من آنرا به کسی خواهم داد که حقش را به جا آورد سپس فرمودند: ای علی! ای برادر محمد! آیا تو وعده‌های محمد را به انجام می‌رسانی و قرضش را ادا می‌کنی و وارثش می‌گرددی؟

گفت: آری پدر و مادرم فدای تو باد، چنین خواهم کرد.

همانطوریکه ملاحظه می‌کنید، این وصیت کاملاً شخصی و لحظه‌ای و ربطی به سیاست و امامت و خلافت دینی ندارد، که در ابتدا آنرا به عباس بن عبدالمطلب سپردند، چون او از تحملش باز ماند، امیرالمؤمنین علیه السلام آنرا پذیرفتند.

روایت دیگری وجود دارد که شیخ مفید در بعضی کتابهایش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که می‌گوید: رسول خدا ﷺ قبل از وفاتش آنرا فرمودند، که آن هم وصیتی اخلاقی و عمومی است که ناظر به صدقات و موقوفات است.

چون نگاهی به روایاتی که بزرگان شیعه چون کلینی و مفید و سید مرتضی نقل کردند بنگریم، خواهیم یافت که همگی دال بر عدم انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت بعد از رسول خدا ﷺ است و رسول خدا ﷺ خلافت را به شوری سپرده‌اند. (۱)

۱ - تطور الفكر السياسي الشيعي من السقيفة الى ولاية الفقيه، احمد الکاتب، ص ۱۲ - ۱۱.

عجب عجب از این حکایات
عجب عجب از این اشارات
عجب عجب از این کنایات
عجب عجب از این روایات
عجب عجب از این درایات
عجب عجب از این کمالات
عجب عجب از این مقالات
(شطحیات قلم مترجم)

پاسخ:

اما راجع به روایتی که به سید مرتضی نسبت داده‌اند باید گفت: سید این روایت را در کتاب الشافی خود جلد سوم صفحه ۹۱، بعنوان قسمتی از کلام قاضی عبدالجبار معتزلی در کتابش المغنی آورده، چون ایشان چندین روایت را نقل کرده که رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ به امام حسن ﷺ هیچ وصیتی نکرده‌اند!!

سید در تعلیقه خود بر آن روایات آورده است: «روایاتی که صاحب المغنی به آن استشهاد کرده فقط از طرف اهل جماعت و عامه روایت شده، علاوه بر آن تمام شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ و فرقه‌های معتقد به او آنرا رد و طرد می‌نمایند و روایاتش را تکذیب می‌نمایند چه رسد به آنکه آنها را روایت کنند، و اگر همه روایات را نیک بنگری خواهی یافت که یکی از راویان حتماً فرد متعصبی از اهل جماعت و عامه و منحرف از ولایت اهل بیت ﷺ می‌باشد.» (۱)

لذا آشکار می‌گردد که آن روایت از فرهنگ شیعه نیست و سید مرتضی برای نقد و رد آن، آنرا نقل کرده است. آیا واقعاً استاد احمد الکاتب از آن غافل بوده‌اند!!! اما راجع به روایت کلینی، این روایت ضعیف‌السند بوده و با روایات زیادی که در کافی آمده در تعارض است، بطوریکه همگی تأکید می‌ورزند که امیرالمؤمنین ﷺ میراث حضرت رسول ﷺ را قبل از وفات ایشان وارث شدند.

اما روایت شیخ مفید که آن را در امالیش، مجلس بیست و شش، صفحه ۲۲۱-۲۲۰ نقل کرده، روایتی است اخلاقی که رسول خدا ﷺ آنرا به امام علی ﷺ فرمودند و امام علی ﷺ آنرا به امام حسن ﷺ توصیه کرده‌اند، و پر واضح است که این بدان معنی نیست که وصیت دیگری، با مدلول متفاوتی وجود نداشته باشد. و

به قول مشهور اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند. لذا بین این دو وصیت اصلاً تعارض و تقابلی وجود ندارد.

بر استاد احمد الکاتب بود که اول همه روایات دال بر وصیت را نقل نماید سپس آنها را نقد علمی بکند به عبارتی دیگر، هم بحث سندی را بیان کند و هم مدلولش را توضیح نماید. اما اینکه چشم بسته بگوید اگر به این روایت که بزرگان شیعه مانند شیخ مفید... الخ، خواننده را ناقص العقل یا بیکار پنداشته اند!!

اینک شماری از روایات وصیت را می آوریم که مفسرین و مورخین و محدثین آنها را نقل کرده اند:

طبری در تفسیر آیه مبارکه انداز^(۱) باسند خود به ابن عباس از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آورده است: چون این آیه نازل گشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خواستند و به من فرمودند: ای علی! خداوند مرا امر کردند که خویشانم را از عذاب الهی بیم دارم. گوید: امر بر من سخت گشت چون نیک می دانستم اگر چنین کنم، خیری از آنان نخواهم یافت لذا ساکت ماندم تا جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! اگر به آنچه امر شدی عمل نکنی، خداوند ترا عذاب خواهد داد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند غذایی برایمان فراهم کن و روی آن را گوسفندی قرار بده و ظرف بزرگی را از شیر پر کن. و بعد بنی عبدالمطلب را جمع کن تا با آنان گفتگو کنم، و رسالتم را به آنان ابلاغ نمایم. دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجرا نمودم که در آن زمان چهل مرد، یک نفر بیش یا کمتر بودند. عموهایش ابو طالب، حمزه، و ابولهب از جمله حاضرین بودند. چون جمع شدند به من امر فرمودند که غذای مهیا شده را بیاورم. من هم چنین کردم و چون غذا آورده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله تکه ای از گوشت را برداشتند و با دندانهایشان تکه تکه کردند و در قسمت های مختلف سینی

۱ - و أنذر عشیرتک الأقربین. سورة شعراء، آیه ۲۱۴.

غذا خوری آنرا گذاشته و فرمودند: به اسم خدا بفرمایید. همگی آنقدر خوردند تا کاملاً سیر گشتند، من فقط جای دستانشان را می دیدم و به خدایی که جانم در دست او است، هر کدام به اندازه کل غذایی که آورده بودم، خوردند.

سپس رسول خدا ﷺ فرمودند: آنرا سیراب کن، ظرف بزرگ شیر را آوردم همگی سیراب گشتند و به خدا قسم هر کدام از آنان به اندازه کل ظرف، شیر نوشیدند. چون رسول خدا ﷺ خواست مسئله را با آنان در میان بگذارد، ابولهب پیش دستی کرد و گفت: گویی میزبانتان شما را به شدت افسون کرده است. همگی متفرق شدند و رسول خدا ﷺ نتوانستند با آنان صحبت نمایند.

فردای آن روز به من امر کردند، ای علی! این مرد - همانگونه که شنیدی - از من پیش دستی کرد و همگی متفرق شدند قبل از اینکه بتوانم با آنان صحبتی کرده باشم. دوباره مثل آن غذا را مهیا کن و آنرا جمع بنما.

من نیز چنین کردم و آنرا جمع کردم، سپس غذا را از من خواستند و آوردم، عمل آنروز را تکرار کردند تا اینکه همگی سیر گشتند.

بعد فرمودند: سیرایشان بنما.

من هم ظرف بزرگ شیر را آوردم، و همگی نوشیدند تا سیراب گشتند. سپس رسول خدا ﷺ دهان باز کردند و فرمودند: ای بنی عبدالمطلب! به خدا قسم من در قوم عرب جوانی را سراغ ندارم که بهتر از آنچه که من برایتان آورده ام آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برایتان آوردم، خدای بزرگ هم از من خواستند که شما را به سوی او دعوت کنم، پس چه کسی از میان شما به یاریم به پا می خیزد تا برادر و کذا و کذا شود.

همگی از جواب دادن امتناع کردند، ولی من که آنروز خردسالتر از همه و... بودم، گفتم: من ای رسول خدا، من وزیر تو خواهم بود.

ایشان مرا در آغوش گرفتند سپس فرمودند: این برادر و کذا و کذا من است.

به او گوش دهید و اطاعتش کنید.

همگی خندیدند و برخاستند و به ابو طالب گفتند: به تو دستور داد که از پسر ت اطاعت کنی.^(۱)

لازم به توضیح است که عبارت کذا و کذا، توسط نسخه‌نویسان (منشیان) متقدم حذف شده است زیرا که طبری همین روایت را با همان سند در تاریخ خود آورده و در آنجا ذکر شده است: تا برادر و جانشین و خلیفه من بین شما باشد.^(۲)

همچنین ابن عساکر با سند خود از نصر بن سلیمان از محمد بن اسحاق از عبدالغفار بن قاسم از منهل بن عمرو از عبدالله بن عبدالمطلب از عبدالله بن عباس از علی بن ابیطالب رضی الله عنه آورده است که: چه کسی از شما بر این امر یاری خواهد داد تا برادر، جانشین و خلیفه من در بین شما باشد.^(۳)

سپس بر آن حاشیه زده و آورده که عبدالغفار بن قاسم در ذکر این عبارت (که جانشین و برادر و خلیفه من در شما باشد) تنهاست، او هم شیعی ولی متروک و دروغگو است. علی بن مدین و دیگران او را به جعل حدیث متهم کرده‌اند.^(۴) لازم به توضیح است که عبدالغفار بن قاسم کنیه‌اش ابومریم انصاری بخاری است و وی را اهل کوفه به حساب می‌آورند که شعبه و کوفیون از او حدیث نقل کردند.

وی را چون سید حمیری شاعر معروف و موالی اهل بیت علیهم السلام به شرب خمر متهم کردند علت هم آشکار است، چون او این حدیث و مانندش در فضایل علی بن ابیطالب رضی الله عنه را روایت نموده، و روایاتی دال بر عیوب عثمان رانقل کرده است،

۱ - تفسیر طبری، ج ۱۹، ص ۱۲۲-۱۲۱

۲ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۱-۳۱۹. و همین روایت را به اختصار در صفحه ۳۲۱، اما با سندی دیگر روایت کرده و در آنجا آورده: تا برادرم و یاورم و وارثم باشد.

۳ - تفسیر ابن کثیر، آیه و أنذر عشیرتک الأقربین.

۴ - میزان الاعتدال، شرح حال عبدالغفار انصاری، ج ۲، ص ۶۴۰.

احمد بن حنبل می‌گوید: ابو مریم از بلا یای عثمان نقل حدیث می‌کرده است. چنانکه ابن حبان آورده است: او از کسانی بود که عیوب عثمان بن عفان را روایت می‌کرده است. (۱)

دار قطنی می‌گوید او متروک است، استاد شعبه محسوب می‌شود و شعبه او را مدح نموده در حالیکه از حال او غافل مانده است. (۲) ولی از او نقل شده است که حافظ‌تر از او کسی را ندیده‌ام.

ذهبی درباره او می‌نویسد: تا نزدیک ۱۶۰ سال عمر کرد و به علم و علم رجال بسیار اعتنا می‌کرده، شعبه از او حدیث نقل کرد تا اینکه فهمید او مورد اطمینان (ثقه) نیست، و ترکش نمود. (۳)

به نظر می‌آید که شعبه از او نقل حدیث می‌کرده، و دانش برگرفته، تا زمانی که از عیوب و بلا یای عثمان سخن نگفته بود، و چون چنین کرد ترکش نمود، چنانکه از مدلول این روایت بر می‌آید. علی بن مدائنی گوید: شعبه درباره او نظر نیکی داشته و از او حدیث نقل می‌کرده و ادعا کرده‌اند که علم و علم رجال را نزد او فرا گرفته است، تا اینکه نظر پستی درباره رافضه (شیعه) از او شنیده شد لذا حدیثش را ترک کرد. (۴)

ابن عدی گوید: از احمد بن محمد بن سعید بن عقده (متوفی ۳۲۳ هجری) شنیدم که ابو مریم را مدح می‌کرد و در این باره مبالغه نمود تا جایی که گفت: اگر علم ابو مریم منتشر شود و حدیثش پخش گردد، مردم از شعبه بی‌نیاز خواهند شد. (۵)

۱ - کتاب المجروحین، اثر ابن حبان. ج ۲، ص ۱۴۳.

۲ - لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۱۲-۴۱۴، تحقیق مرعشی.

۳ - میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۱۲-۴۱۴، با تحقیق مرعشی.

۴ - دیدگاه آنان نسبت به او مانند دیدگاهشان به جابر بن یزید جعفی است.

۵ - الکامل فی الضعفاء، شرح حال عبدالغفار انصاری، ج ۵، ص ۳۲۷. چنانچه ملاحظه می‌شود ذهبی به مدح ابن عدی نسبت به عبدالغفار توجهی نکرده است، یا اینکه کتاب ابن

از ابن کثیر مخفی مانده است که احمد بن حنبل تقریباً همان سیاق حدیث طبری را در مسندش، جلد ۱، صفحه ۱۵۹، با سند متفاوتی، غیر از سند عبدالغفار (ابو مریم) روایت نموده است.

از عفان بن مسلم از ابو عوانه از عثمان بن مغیره از ابو صادق از ربیع بن ناجز از علی رضی الله عنه روایت را ذکر کرده و در آن آمده است: تا برادر و صاحب و وارثم گردد. احمد بن حنبل در مسندش جلد ۱ صفحه ۱۱۱، با سند دیگری آنرا روایت کرده: احمد از أسود بن عامر از شریک أعمش از منهل از عبّاد بن عبداللّه سلامی از علی رضی الله عنه روایت کرده و در آن آمده است: تا خلیفه من باشد.

ابو حسن ثعلبی قریب به این مضمون و سیاق را روایت کرده است. او از حسین بن محمد بن حسین از موسی بن محمد از حسن بن علی بن شعیب عمری از عبّاد بن یعقوب از علی بن هشام از حسن بن صالح بن یحییٰ مزنی از زکریا بن میسرّه از ابو اسحاق از بزّاء بن عازب آنرا روایت کرده است.

همچنین ثعلبی قریب به این سیاق را در تفسیرش آورده و ابن عساکر در تاریخ دمشق با سند خودش از ابورافع روایت را نقل کرده است.

ممکن است بعد از اذعان به صحت روایت، اشکال شود که روایت با روایت طبری و احمد بن حنبل و اصحاب صحاح از عائشه و ابن عباس و ابوهریره موقعیکه این آیه (آیه انذار) نازل شد، در تعارض باشد.

احمد گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را دعوت کرد و خاص و عام را ذکر نمود و فرمود: ای قریش! خویش را از آتش نجات دهید. ای بنی کعب! خویش را از آتش نجات دهید، ای بنی عبدمناف! خویش را از آتش نجات دهید، ای بنی هاشم! خویش را از آتش نجات دهید، ای بنی عبدالمطلب! خویش را از آتش نجات دهید،

ای فاطمه، دختر محمد! خویش را از خداوند نجات بده، به خدا قسم که من دادرستان نزد خداوند نخواهم بود جز اینکه رحمی مرا به شما ربط می دهد و صله رحمی بیش از من نخواهد بود. (۱)

در پاسخ می گویم: ابن عباس و عائشه آن هنگام یا خردسالانی بیش نبودند یا اینکه هنوز متولد نشده اند، لذا ناظر واقعه الدار نمی توانند باشند.

اما ابوهریره، آن هنگام اسلام نیاورده و ساکن یمن بود، پس او نیز در یوم الدار نمی تواند باشد. ولی علی رضی الله عنه که شاهد بوده و ماجرا بوسیله او صورت گرفته، ابن عباس و عبّاد بن عبیدالله اسدی و ربیعة بن ناجذ و براء بن عازب و ابورافع و فرزندش عبدالله که کاتب علی رضی الله عنه بود آنرا نیز از وی روایت کرده است.

علاوه بر اینکه اگر بپذیریم که لفظ عشیره هم دلالت بر قبیله می کند و هم فرزندان نزدیک پدری، لفظ اقرین کاملاً روشن می سازد که مراد بنی هاشم بوده است نه قبیله قریش، روایت بخاری از جبیر بن مطعم مؤید مدّعاست. وی گوید: با عثمان بن عفّان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم و گفتیم ای رسول خدا! به بنی عبدالمطلب عطا کردی و ما را محروم ساختی در حالیکه ما و آنان یکی هستیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بنی هاشم و بنی عبدالمطلب یکی هستند. (۲)

و باز مؤید مدّعی ما، همانستکه در ذوی القربی روایت کرده اند که عشیره لفظ

۱ - فقال: یا معشر قریش! انقذوا أنفسکم من النار یا معشر بنی کعب! انقذوا أنفسکم من النار، یا معشر بنی عبد مناف! انقذوا أنفسکم من النار، یا معشر بنی هاشم انقذوا أنفسکم من النار، یا بنی عبدالمطلب! انقذوا أنفسکم من النار، یا فاطمه بنت محمد انقذی نفسك من الله، فانی والله لا املك لكم من الله شیئاً، الا ان لكم رحماً سألها ببالها. (مسند احمد بن حنبل، جلد ۲، ص ۳۶۰)

۲ - قال: مشینا و عثمان بن عفّان الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلنا یا رسول الله! أعطیت بنی عبدالمطلب و ترکتنا و نحن و هم منک بمنزلة واحدة. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: انما بنو عبدالمطلب و بنو هاشم شیء واحد.

عامی است که به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب مختص شده است. علاوه بر همه این مطالب، این گفتار رسول خدا ﷺ که تو برادر، جانشین، وارث وزیر منی، توسط دیگر احادیث تأیید و تصدیق می‌گردد که از آن جمله حدیث مؤاخات است.

رسول خدا ﷺ بین خود و امیرالمؤمنین ﷺ عقد اخوت خواند. و فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.

و به ایشان فرمودند: تو برادر و رفیق منی. علی ﷺ می‌گفت: به خدا قسم که من برادر رسول ﷺ خدا ولی او هستم. (۱)

و باز فرمودند: من بنده خدا و برادر رسول اویم. کسی قبل از من آنرا نگفته و بعد از من نیز نخواهد گفت مگر دروغگوی افتراکننده‌ای باشد. (۲)

حدیث منزلت آن است که رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: منزلت تو به من مانند منزلت هارون است به موسی. جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. (۳)

و قرآن کلام حضرت موسی ﷺ را چنین بیان می‌کند: (۴) برادرم هارون را وزیر من بگردان و به او پشت مرا محکم فرما و او را در امر رسالت با من شریک گردان تا دائماً به ستایش و سپاس تو پردازیم و ترا بسیار یاد کنیم همانا تو به حال ما بینا و مهربانی. پروردگار فرمود ای موسی آنچه از ما خواستی اجابت شد.

این امر قبل از آمدن موسی به مصر و پیوستن به خانواده‌اش صورت پذیرفت،

۱ - واللّه انّی لأخو رسول الله و ولیّه.

۲ - انا عبدالله و أخو رسوله ﷺ، لم یقلها قبلی و لا یقولها احد بعدی الا کذاب مفتر.

۳ - انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.

۴ - واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی اشدد به أزری و أشركه فی أمری کی نسبحك كثيراً و نذکرک كثيراً انک کنت بنا بصیراً قال قد أوتیت سؤالک یا موسی. (سورة طه، آیات ۳۶-۲۹)

چون برگشت و به خانواده‌اش رسید، موقعیت هارون را برای آنان شرح داد و اعلام نمود که او شریک رسالتش و پیامبر و وزیر و خلیفه و وصی اوست.

و چون منزلت علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند منزلت هارون در رسالت موسی است، جز آنکه علی علیه السلام پیامبر نیست، حکمت الهی بر این تعلق گرفت که انذار محمد صلی الله علیه و آله به خانواده‌اش چون انذار موسی به خانواده‌اش باشد.

در قرآن مجید آمده است: **شاهدی از بنی اسرائیل چون او بر صدق قرآن گواهی داد.** ^(۱) ضمیر (مثله) راجع به شاهدی از بنی اسرائیل است که موسی علیه السلام باشد.

و در تورات سفر تشبیه اصحاح ۱۸ فقرات ۲۵-۱۵ آمده است: خداوند از خویشان برادرت پیامبری چون من برگزیند، از خویشان برادرشان پیامبری بر خواهم گزید چون تو، و سخنانم را در دهان او بگذارم تا آنچه را به او امر کردم، به مردم برساند.

و در قرآن آمده است: **ما به شما رسولی فرستادیم که شاهد اعمال شماست چنانکه بر فرعون هم رسولی فرستادیم.** ^(۲)

این تشابه موسی و محمد در داستان انذار کاملاً مانند یکدیگر واقع شده، به این صورت که موسی ابتدا وزیر و خلیفه‌ای داشته که برادرش هارون باشد، و محمد نیز از ابتدا وزیر و خلیفه‌ای داشت که برادرش علی علیه السلام نباشد.

قرآن هم از این جهت سرگذشت پیامبری را ذکر نکرده که مانند موسی علیه السلام وزیر داشته باشد.

حضرت علی علیه السلام با محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در عهد مکه قرین یکدیگر گشتند، چه رسد به عهد مدینه؟

ابن اثیر در اسدالغابه چنین روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در

۱ - و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله. احقاف، ایه ۱۰

۲ - انا ارسلنا الیکم رسولاً شاهداً علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولاً. (سورة المزمّل، آیه ۱۵)

شب هجرت فرمودند: قریش تا تورا ببینند، از بودنم خاطر جمع خواهند بود، و چون صبح دمید و علی علیه السلام را دیدند، گفتند: اگر محمد صلی الله علیه و آله از شهر خارج شده، علی علیه السلام را نیز با خود برده است. (۱)

موسی با هارون رسالتش را به فرعون ابلاغ کرد، و با یکدیگر از فرعون و قومش چه رنجها که تحمل نکردند، خداوند نیز امامت را بعد از موسی علیه السلام در نسل هارون قرار داد.

خداوند در قرآن می فرماید: و از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می کنند، و به حق و عدالت حکم می نمایند. ما آنها را به دوازده گروه (که هر یک شاخه‌ای از دودمان اسرائیل بود، تقسیم کردیم. (۲)

باز خداوند در قرآن می فرماید: همانا خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آنها دوازده سرپرست بزرگ برانگیزتیم. (۳)

چنانکه محمد صلی الله علیه و آله و وزیرش علی علیه السلام رسالتش را به قریش ابلاغ کردند، جماعتی ایمان آورده و دیگران امتناع کردند و از قومشان چه مصیبتها که تحمل نکردند، خداوند هم امامت را در نسل علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گذاشت.

خداوند در قرآن مجید می فرماید: و از خلقی که آفریدیم فرقه‌ای به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند. (۴)

در تفاسیر آمده که مراد از فرقه پیشوایان دین و ائمه علیهم السلام می باشند.

و باز در قرآن آمده است: پس از آن، ما آن خاندانی را که از بندگان خود برگزیدیم

۱ - اسد الغابه، جلد ۴، ص ۹۶.

۲ - و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون، و قطعنا هم اثنتی عشرة أسباطاً أمماً. (سورة الاعراف، آیات ۱۶۰-۱۵۹)

۳ - و لقد أخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً. (سورة المائدة، آیه ۱۲)

۴ - و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون. (سورة الاعراف، آیه ۱۸۱)

وارث علم قرآن گردانیدیم. بعضی از آنان به نفس خود ظلم نمودند و بعضی راه عدل پیمودند و برخی به هر عمل خیر خدا سبقت گرفتند، این رتبه در حقیقت همان فضل بزرگ است. (۱)

روایات اهل بیت در این باره متواتر است که فرمودند: ما وارث کتاب و علومش هستیم، مائیم که به اذن خداوند به خیرات سبقت گرفتیم، به عبارتی امامان هدایتیم. (۲)

اما راجع به وصی بودن علی علیه السلام در آیه انذار باید گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مناسبتهای گوناگون آنرا بیان می فرمودند، از جمله سلمان که پرسیده بود وصی شما کیست؟

فرمودند: وصی من علی علیه السلام است. (۳)

و از آن جمله روایت بن حیان، با سند خود از خالد بن عبدالله عتکی (از اهل بصره بوده که بعداً ساکن مرو گشت) از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: ایشان (علی) وصی من و محل اسرار من و بهترین فرد بعد از من است. (۴)

علی علیه السلام به این نام مشهور شد تا جاییکه اگر نام وصی برده می شد، اذهان به طرف علی علیه السلام می رفت و شاعران از صدر اسلام تا کنون آنرا به نظم کشیده اند. ابن ابی الحدید می گوید: شعر صدر اسلام که بیانگر این حقیقت است که علی علیه السلام جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است، شعر عبدالله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب است:

۱ - ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد سابق بالخيرات بأذن الله ذلك هو الفضل الكبير. الفاطر، آیه ۳۲.

۲ - تفسیر نور الثقلین و تفسیر برهان.

۳ - منابع در جلد اول فصل هشتم گذشت.

۴ - کتاب المعجروحين، ج ۱.

از ماست علی آن فساح خیبر

قهرمان بزرگ بدر است چون لشکریان سرازیر شدند.

جانشین پیامبر و پسر عموی او

کیست که هم شأن او باشد (۱)

و ابوهیثم ابن تیّهان از بدریون، چنین سروده است:

آن وصی امام و ولی ماست

نهان آشکار شد و اسرار پدیدار (۲)

و اشعار مختلفی که در کتاب وقعة الجمل آمده است. این کتاب اثر ابو مخنف

است که ابن ابی الحدید، آنرا حاشیه زده و گفته است: ابومخنف لوط بن یحیی همه

این اشعار و رجزها را در کتاب وقعة الجمل ذکر کرده است، ابومخنف از محدثین و

معتقد به اختیاری بودن امامت است، با اینکه وی نه شیعی است و نه از مردان

شیعه به حساب می آید.

سپس ابن ابی الحدید نمونه های دیگری از اشعار صفین را بر می شمارد که

متضمن، نامگذاری وی به وصی است، آنگاه می گوید: اینگونه اشعار بسیارند، و ما

فقط مثنی از آنها ذکر کردیم زیرا ذکرش بسیار مشکل است و اگر ترس ملامت و

ناراحتی نبود، از آن، اوراق زیادی را بر می کردیم. (۳)

۱ - و منا علی ذاك صاحب خیبر

و صاحب بدر یوم سالت کتائبه

وصی النبی المصطفیٰ و بن عمه

فمن ذا یدانیه و من ذا یقاربه

۲ - ان الوصی امامنا وولینا

برج الخفاء و باحت الاسرار

۳ - شرح نهج البلاغه / ج ۱ / ص ۱۵۰-۱۴۳ / علامه عسکری هم صفت وصی برای

امیرالمؤمنین را در کتاب پر ارزشش، معالم المدرستین، ج ۱، ص ۳۲۸-۲۹۵، ذکر کرده است.

جالب است بدانید که استاد احمد الکاتب در جاییکه ادعای شخصی و اخلاقی بودن وصیت رسول خدا ﷺ به علی عليه السلام را می‌کند، در جایی دیگر به نامه محمد بن عبدالله بن الحسن به منصور دوانقی استشهاد می‌کند که آورده است: حق از آن ما است، و شما به خاطر ما مدعی شدید با شیعیان ما به آن دست یافتید و به یاری ما صاحب آن شدید، پدر ما علی وصی بوده و امام، پس چگونه است که وارث ولایت او شدید در حالیکه فرزندان او زنده‌اند؟ (همان کتاب صفحه ۳۵)

شکی در این نیست که این وصیتی که محمد از آن نام می‌برد، وصیتی عادی نیست. و اگر می‌بود، مزیتی در ذکرش نبوده است، خصوصاً اینکه با وی در مقام احتجاج بوده است کاملاً هویدا است، که این وصیت، وصیتی سیاسی و در ارتباط با حاکمیت بوده است.

شبهه نوزدهم

«روش حضرت علی علیه السلام در پذیرش بیعت»

احمد الکاتب می گوید:

نبودن وصیت، امتناع حضرت علی علیه السلام از پذیرش بیعت عباس (عموی پیامبر) و ابو سفیان با وی را توجیه می کند.

من می گویم:

مسئله کاملاً بر عکس است، حضرت علی علیه السلام بدین دلیل از پذیرش بیعت با آنان امتناع کرد چون آنان بر اساس ارزشهای قبیله ای و نژادی خواستار بیعت شده بودند علاوه بر اینکه حضرت علی علیه السلام در پذیرش بیعت به سابقه داران جهاد اسلامی و معتمدین می نگریسته است در حالیکه ابوسفیان و عباس فاقد این ارزشها بوده اند.

شبهه

عدم وجود وصیتی از رسول خدا ﷺ دال بر خلافت امام علی علیه السلام بعد از وفات رسول خدا ﷺ امتناع امام علی علیه السلام از پذیرش بیعت را توجیه می‌کند، با اینکه عباس بر این امر بسیار اصرار ورزید و به او گفت: دستت را بگشا تا با تو بیعت بکنم و این شیخ از قریش (منظورش ابوسفیان است) را برای بیعت با تو نزدت آوردم. مردم خواهند گفت: عموی رسول خدا ﷺ با پسر عمویش بیعت کرده، لذا همه قریش چنین کنند، مردم هم تابع قریشند. ولی امام علی علیه السلام آنرا نپذیرفت. امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش روایت کرده که: چون ابوبکر خلیفه گشت، ابوسفیان نزد امام علی علیه السلام رفته و به او گفت: ای فرزندان عبدمناف آیا راضی شدید که (قبیله) تسیم^(۱) بر شما ریاست کنند؟ دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم، بخدا قسم عرصه را با مردان و اسبان بر ابوفصیل^(۲) تنگ سازم.

امام علی علیه السلام از او روی برگرداند و گفت: وای بر تو ای ابوسفیان، این از مکرهای تو است، مردم بر خلافت ابوبکر اجماع کردند. تو چه در جاهلیت و چه در اسلام همواره بدخواه اسلام هستی. به خدا قسم از این امر هیچ ضرری متوجه اسلام نگردد. گرچه تو همچنان فتنه انگیزی کنی.^(۳)

۱ - منظور قبیله ابوبکر است.

۲ - مراد او ابوبکر است.

۳ - احمد الکاتب، تطور الفكر السياسي الشيعي، ص ۱۲.

پاسخ:

امام علی علیه السلام بدین جهت بیعت ابوسفیان و عباس را رد کرد، که انگیزه آنان تعصبهای قبیله‌ای و نژادی بود، نه وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مضافاً بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در پذیرش بیعت به بیعت کنندگان با سابقه جهادی و معتمدین از انصار و مهاجرین نظر دارند، آنانیکه نص را دیده و پذیرفته باشند، و اینکه بیعت باید در مسجد و در ملاء عام صورت پذیرد و نه در خفا و به صورت پنهانی.

اما راجع به آن روایتی که آن را منسوب به امام صادق علیه السلام دانسته‌اند. باید گفت: این روایت، روایت جعلی‌ای است که قاضی عبدالجبار معتزلی آنرا در مغنی روایت کرده است. روایت جعلی است زیرا ابوسفیان ابتدای قضیه سقیفه، بیعتش را بر امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه کرد که در آن هنگام بنی‌هاشم و جماعتی از مهاجرین در مدینه و جماعتی خارج از مدینه مانند مالک بن نویره و قومش، هنوز با ابوبکر بیعت نکرده بودند، نه بعد از اجماع مردم بر خلافت ابوبکر.

اما منش و روش حضرت علی علیه السلام در جهاد با اصحاب سقیفه، اینکه بیعت کنندگان به مرز چهل مرد صابر با ثبات صاحب بصیرت برسد، و واضح است که بیعت ابوسفیان و عباس، محقق نمی‌شود، چون اولاً شرایط موجود نیست و ثانیاً تعصبات قومی و قبیله‌ای بود که امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز آنرا نمی‌پذیرد.

شبهه بیستم

«علی علیه السلام از ابوبکر افضل است، نه اینکه حکم بعد از رسول»
«خدا عز وجل مختص او باشد.»

احمد الکاتب می گوید:

امام علی علیه السلام علی رغم درک افضل بودنش نسبت به ابوبکر در حکومت کردن و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله، با ابوبکر بیعت کرد.

من می گویم:

کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام کاملاً واضح و آشکار است که حضرت حکومت کردن را فقط حق خاص خویش می دانستند، و مسئله، برتر بودن و افضلیت نیست.

شبهه

مورخین سنی و شیعی مذهب اتفاق نظر دارند، که امام علی علیه السلام در ابتدا از بیعت کردن با ابوبکر امتناع کرد... و علی رغم افضل و برتر بودن نسبت به ابوبکر برای خلافت، با ابوبکر بیعت کرد... و به چیزی به نام نص رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره ای نکرد.

پاسخ:

جناب استاد احمد الکاتب از پیروان مکتب کلامی ابن ابی الحدید معتزلی است که امیرالمؤمنین علیه السلام را نسبت به ابوبکر افضل می دانند نه اینکه حکومت کردن را فقط مختص به وی بدانند، و از این طریق در صدد مشروعیت بخشیدن به بیعت با ابوبکر و خلافت وی هستند، و به همین دلیل این شبهه را برانگیخته اند.^(۱) و منکر وجود وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند.

پرواضح است که نص رسول خدا صلی الله علیه و آله و کلمات حضرت، این نظریه را مردود و باطل می کند. کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که جناب آقای احمد الکاتب آنرا ذکر

۱: برای توضیح بیشتر این موضع باید گفت که ما اینجا با دو قضیه مختلف روبرو هستیم. اول - اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از حیث علم و دانش و... برتر از ابوبکر بدانیم و در عین حال، حکم را مختص به او ندانیم زیرا ضروری نیست که هر افضل در رأس هرم قدرت قرار بگیرد.

دوم - اینکه علاوه بر اعتقاد به برتر بودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت کردن را حق خاص وی بدانیم و هر حاکم غیر او غاصب حکومت خواهد بود. و این رأی شیعه امامیه در مورد امامت است.

ابن ابی الحدید معتزلی و هم مشربان وی، برای رهایی از این معضل و مشروعیت بخشیدن به حکومت ابوبکر چنین گفتند که آری امام علی علیه السلام باب علم رسول خداست صلی الله علیه و آله و... به هزار دلیل از ابوبکر و خلفا افضل است، لیک ضرورتی ندارد که این افضل در رأس قدرت قرار بگیرد، چنانکه دیدیم خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت کردند، و اگر واقعاً حکومت را فقط حق خاص خویش می دانستند با خلفای سه گانه بیعت نمی کردند. (مترجم)

کرده‌اند بطلان عقیده‌اش را الزامی می‌کند.

حضرت فرمودند:

مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالیکه من به آنان از این پیراهن سزاوارتر بودم... این کلام معنایی جز اختصاص حکومت به ایشان ندارد زیرا مقارنت بین حق حاکمیت و حق امتلاک پیراهن، چیزی جز حصر و اختصاص نخواهد بود. چون شکی نیست حق امتلاک پیراهن امری خصوصی و فقط مختص به او است، زیرا مالک آن است. لذا می‌فرماید من به مردم از این پیراهن سزاوارترم (هم طراز فرمایش رسول خدا ﷺ در غدیر خم که فرمودند: آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم.) آن هم بدین دلیل است که احتمال می‌رود که پیراهن از اموال مسروقه باشد و ایشان بدون علم به این امر آنها را از دزدی خریده باشند، ولی در مورد نص رسول خدا ﷺ که از جانب حق تعالی او را جانشین قرار داده، هیچ احتمال دیگری داده نمی‌شود. در خطبه شفشقیه نیز می‌فرماید:

در این اندیشه جانسوز سوختم که آیا با این یاران نیمه راه و دست تنها و بی پناه، بر این قوم نابکار بشورم، یا شکیبایی پیشه کنم. در آخر صبر را ارجح دانستم؛ پس صبر کردم ولی خار در چشمم و استخوان در گلو بودم و می‌دیدم که ارثم را به تاراج می‌برند...

یعنی خود را مخیر کردم که آیا با این توان کم بر علیه آنان بشورم. چنانکه در جای دیگری فرمودند: یاری جز خاندانم ندیدم، و بر مرگشان بغل ورزیدم. اگر قدرتی کافی حاصل می‌شد یقیناً بر اهل سقیفه می‌شورید، معروف است که ایشان می‌فرمود: اگر چهل مرد با عزم می‌یافتیم به جنگ این جماعت بر می‌خاستیم.^(۱) همه این سخنان با صرف افضل بودن نمی‌سازد بلکه اختصاص حق حاکمیت

۱ - لو وجدت أربعين ذوی عزم لناهضت القوم. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۳

ایشان را می‌رساند.

و فرمود: که صبر بر فتنه کوری بکنم...^(۱) که معنایش این خواهد بود که آنچه اتفاق افتاده مجرد غصب ریاست دنیوی نیست بلکه شروع و بسته شدن نطفه انحراف از اسلام ناب است که گریبان گیر همه امت اسلامی خواهد شد، و این حقیقتی است که حضرت بعد از مرگ عثمان آنرا بیان فرمودند: مرا رها کنید و دیگری را بجوئید زیرا که راه مه‌آلود و دلیل و حجت پوشیده و پنهان گشته است.^(۲) از راه منحرف گشتید، انحرافی که آنرا نمی‌بینید و بیم دارم که باز در جاهلیت قرار گرفته باشید.^(۳)

اما روایتی که احمد الکاتب نقل کرد و به سید مرتضی نسبت داد که امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرموده باشند: به خدا قسم در خیری که خداوند به تو ارزانی داشتند حسدی نکردیم، ولی گمان کردیم که در این امر نصیبی داریم که بر ما استبداد روا داشتند. این روایت را سید مرتضی از بلاذری از مدائنی از معمر از زهری از عروه از عائشه آنرا نقل کرده است، تا بعنوان شاهد برای احتجاج به اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در بیعت با ابوبکر تأخیر کرده‌اند، بکار نبرد نه اینکه به صحتش اعتقاد داشته باشند. علائم جعلی بودن این روایت واضح و آشکار است، ضمن اینکه حق علی علیه السلام در حاکمیت گمان و ظن نیست بلکه یقین است همانگونه که ذکر کردیم. زهری و عائشه نقش مهمی در تحریف بسیاری از حوادث و روایات را بازی کردند.

۱ - أصبر علی طخية عمياء.... بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۵۰۰

۲ - دعونی والتمسوا غیرى فان المحجة قد أغامت والحجة قد تنكرت. نهج البلاغه، ص ۱۳۶، خطبه ۹۲

۳ - قد ملتم میلة لم تكونوا عندی محمودین و أخشی ان تكونوا فی فترة. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۵۹۶

شبهه بیست و یکم

«دلالت حدیث غدیر نزد سید مرتضی (ره)»

احمد الکاتب می گوید:

سید مرتضی، حدیث غدیر را حدیثی مبهم و غیر آشکار درباره خلافت می داند!!

من می گویم،

چنین نیست، بلکه ایشان گفته اند: ما وجود وصیت رسول خدا ﷺ مبنی بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین ﷺ را با روایات و احادیث وارده در حق ایشان که هیچ احتمال و اشکالی را بر نمی تابد، ثابت و مبرهن کرده ایم. مانند: هر که من مولای اویم علی مولای اوست.

شبهه

اگر واقعاً حدیث غدیر، آشکارترین و مبرهن‌ترین حدیث رسول خداست که امام علی را بعد از خویش به خلافت و امامت نصب کرده باشند، چرا سید مرتضی آنرا حدیثی مه‌آلود و پوشیده دربارهٔ خلافت می‌داند، بطوریکه در الشافی آورده: ما مدعی بداهت در فهم حدیث غدیر نیستیم، نه برای خودمان و نه برای مخالفینمان، از اصحابمان هم کسی را سراغ نداریم که مدعی بداهت شده باشد.

پاسخ:

مراد سید مرتضی از پوشیده و مخفی، مُجْمَل اصولیین است و در تعریف آن گفته‌اند: مجمل، آن است که دلالتش آشکار نباشد، و در مقابل آن مبیّن قرار گرفته است. اصولیین برای خفا و اجمال دلایل متعددی ذکر کرده‌اند از جمله اینکه لفظ مشترک باشد و قرینه‌ای از داخل یا خارج که دلالت بر معنی‌ای از معانی گوناگون بکند، وجود نداشته باشد مانند کلمهٔ مولی که مشترک لفظی است و به معنی سزاوارتر، بندهٔ مملوک، پسرعمو و هم پیمان بکار رفته است.

از این رهگذر آشکار می‌شود که مجمل بدیهی نیست و برای فهمش احتیاج به استدلال و نظر است و باید به دنبال قرائنی از داخل یا خارج گشت تا مراد واضح گردد. شیعیان با حدیث غدیر چنین معامله‌ای کرده‌اند و می‌کنند، یعنی برای اثبات نظر خویش به بحث و استدلال پیرامون حدیث غدیر پرداخته‌اند، سید مرتضی هم یکی از آنان است. کجای این به معنی مبهم، پوشیده، و غیر آشکار است؟! استاد احمد الکاتب متأسفانه چون برداشته‌های گذشته‌اش معنای کلام را به درستی متوجه نمی‌شوند. شیعیان می‌گویند حدیث غدیر بدیهی الاستنتاج نیست بلکه برای فهمش و اثبات عمقش چاره‌ای جز بحث و استدلال نیست.

سید مرتضی می‌گوید: استدلال برگزیدهٔ ما در دلالت حدیث غدیر مبنی بر

وجود وصیت رسول خدا ﷺ بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بدین صورت است که: رسول خدا ﷺ در آن مکان از امتش اقرار بوجوب اطاعتش و عمل به امر و نهی را گرفتند، آنجا که فرمودند: آیا من سزاوارتر از خودتان نیستم؟ این کلام اگر چه هم سیاق جملات استفهامیه و پرسشی دارد لیکن جاری مجرای کلام خداوند است که فرمودند: آیا من پروردگارتان نیستم (اعراف / ۱۷۲). و چون اعتراف کردند و اقرار نمودند، دست امیرالمؤمنین علیه السلام را بلند نمود و با عطف بر کلام سابقش فرمود: «هر کس من مولای اویم، علی مولای است، موالیانش را ولایت، و یاورانش را یآوری و دشمنانش را دشمنی و رز»

رسول خدا ﷺ جمله‌ای را آوردند، که معنایش هم می‌توانست هم معنی جمله سابق باشد و هم نباشد، خود این عمل یعنی عطف این جمله به جمله سابق قرینه واضحی شد مبنی براینکه مراد حضرت هم معنای جمله سابقش باشد، و اگر ثابت شد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون رسول خدا ﷺ به مردم از خودشان به خودشان سزاوارتر است، امامتش را واجب کرده‌اند، زیرا هیچگاه به خودشان از خودشان سزاوارتر نخواهد بود مگر اینکه واجب الاطاعه بدون قید و شرط باشد، و واجب الاطاعه نخواهد بود، مگر اینکه امام باشد.

اگر بگویند: شما نشان بدهید که اولاً کلمه «مولی» هم معنای «أولی» باشد و اینکه اولی از معانی مختلف مولی است. ثانیاً ثابت کنید که مراد از مولی در روایت وارده «أولی» است نه دیگر معنای محتمل، آنگاه ثابت کنید که اولی معنای امامت می‌دهد. می‌گوئیم: تریدی نیست، کسی که اندک دانشی در زبان عربی دارد، می‌داند که عرب، اولی را به جای مولی هم بکار می‌برد، کما اینکه در پسر عمو و غیر آن استفاده می‌کنند، و استعمال مولی به جای اولی نیست مگر مانند استعمالش در دیگر اقسام.

لازم می‌دانیم که جمله‌ای برای اثبات ما نحن فیه بیاوریم. ابو عبیده معمر بن

مثنیٰ که از بزرگان زبان عربی است^(۱) چون به این آیه رسید: *مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمُ* و *بئس المصيرُ (حدید / ۱۵)* مولاکم را اولیٰ بکم معنی کرد. ابو عبیده هم از کسانی نیست که در زبان عربی، اشتباه بکند.

در بین مفسرین هم اختلافی نیست در اینکه: *وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيحَتُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا.* (نساء / ۳۳) موالی جمع مولیٰ به معنای کسی که با میراث مالک شده، سزاوارتر از دیگران در حیات ملک است.

اخطل چنین سرود:^(۲)

مولای مردم بعد از او گشته‌ای

سزد که قریش حمد شود و با شوکت بماند

در حدیث آمده: *زنی که بدون اذن مولایش ازدواج کند، عقد زناشوئیش باطل خواهد بود.*^(۳)

در همه این مواردی که به آنها استشهاد کرده‌ایم «مولیٰ» فقط به معنی «اولیٰ» آمده است قبلاً هم حکایت المبرّد را آوردیم که گفت: در تأویل ولی چنین آمده که او کسی است که سزاوارتر از دیگران باشد، مولیٰ هم مانند آن است.

۱ - ابو عبیده معمر بن مثنیٰ از دانشمندان زبان عربی و شعر و ادب، روزگار عرب و اخبار آن است جاخط در مورد وی می‌گوید: روی کره زمین کسی عالم‌تر از او در جمیع علوم نیست، او از اولین کسانی است که در زمینه غریب الحدیث دست به تألیف زد. سال ۲۰۹ هجری در گذشت.

۲ - او، غیاث بر عوث تغلبی است، لقبش اخطل است، آن هم بدلیل بدی زبانش، در حیره بزرگ شد سپس به امویان پیوست، و شاعر برترشان شد. سال ۹۰ هجری در گذشت وی این بیت از قصیده را در مدح یزید بعد از مرگ معاویه و آغاز خلافت یزید سروده است.
فاصحبت مولا هم من الناس بعده و احرى قریش ان تُهاب و تُحمدا

۳ - سنن ترمذی، ج ۱، ص ۲۰۴. ابواب النکاح نهاییه ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۲۹. ماده ولا به نقل از هروی و بعد از ذکر حدیث ولیها را به معنای ولی امرها حساب کرده است.

این بیان را در تأویل این آیه کریمه آورده‌اند: **ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ. محمد / ۱۱.**

فَرَّاء در معانی القرآن آورده که ولی و مولی در زبان عربی یکی است، که تفسیر عبداللّه بن مسعود است (انّما مولاکم اللّٰه و رسوله) مکان ولیکم^(۱). ابوبکر محمد بن قاسم انباری^(۲) در کتابش «المشکل» آورده است: مولی در زبان عربی به هشت قسم تقسیم می‌شود: مُنْعَم مُعْتَق، مُنْعَم عَلَيْهِ مُعْتَق، الْوَلِيُّ، الْأَوْلَى بِالْشَيْءِ (آنگاه آیه‌ای که نقل کردیم را برای شاهد ذکر کرد.) سپس همسایه، پسر عمو، داماد و هم پیمان.

ابو عمرو غلام ثعلب در شرح حارث بن حلزة آورده است:^(۳)
گمان کردند هر کس که میخی به زمین کوبید^(۴)

از موالیان ماست و ما اهل و لائیم
از جمله اقسام مولی، ولی را حساب کرده است.

اما آنچه دلالت می‌کند که منظور از مولی در حدیث غدیر خُم اُولی است، این عادت هر زبانی است که اگر با اهل زبان با جمله کاملاً صریح و روشنی صحبت شود، سپس جمله‌ای بر آن عطف شود که می‌تواند هم معنای اُولی باشد و هم

۱ - فَرَّاء ابوزکریا یحیی بن زیاد عبداللّه دیلمی است، از سران ادب و زبان عربی است یا از شاگردان کسائی بوده، ثعلب درباره وی گفته: اگر فَرَّاء نبود زبان عربی می‌مرد. در کوفه متولد شد و در آن بزرگ گردید، سپس به بغداد رفت و مأمون تأدیب دو فرزندش را به وی سپرد. و در سال ۲۰۷ هجری بدرود حیات گفت.

۲ - از عالمترین دانشمندان زبان و ادب عربی در زمان خویش بود. شعر و شواهد قرآنی را بیشتر از دیگران در حافظه داشت، تا جایی که گفته شد: صد و بیست تفسیر از قرآن و سیصد هزار شاهد از شواهدش را در حافظه داشت. در بغداد به سال ۳۲۸ هجری وفات یافت.

۳ - حارث بن حلزة یشکری، از شاعران جاهلیت و از اصحاب معلقات هفتگانه است.

۴ - زعموا انّ کلّ من ضرب العیر موال لنا و انا الولاء

نباشد، جائز نیست که معنای اولی جز معنای اولین جمله را داشته باشد.

برای اثبات ما نحن فیه می‌گوئیم: اگر فردی با جماعتی صحبت کند که هم با زبان آنان آشناست و هم چند خادم داشته باشد و به آنان بگوید: آیا فلان خادم را نمی‌شناسید؟ سپس جمله‌ای بر این بیان عطف کند و بگوید شهادت بدهید که خادم آزاد است لوجه الله.

در اینجا دیگر جائز نیست که آزاده فردی غیر از خادم مذکور باشد و اگر طریقی غیر از این پیشه کند او را معماگو و خارج از روش مصاحبت می‌دانند.

اما اینکه چگونه از اولی معنای امامت را فهمیدیم، باید گفت: می‌بینیم که اهل زبان این لفظ را به کسی نسبت می‌دهند که مالک تدبیر باشد و چنین توصیفش کردند که او اولی به تدبیرش می‌باشد و امر و نهی در او نافذ است، آیا نمی‌بینی که می‌گویند سلطان اولی به اقامه حدود در رعیت است، و پدر انسان مرده، از بسیاری از نزدیکانش اولی بمیراث او است، و مرد اولی به زنش، و مولی به بنده‌اش. مراد همه در آنچه ذکر شد، واحد است.

در بین مفسرین هم اختلافی نیست که رسول خدا ﷺ طبق آیه (۱) ۶ سوره احزاب از دیگر مسلمین اولی به تدبیرشان و رسیدگی به امورشان می‌باشد، زیرا که طاعت وی بر آنان واجب است.

ما هم اینقدر علم داریم که بگوئیم کسی اولی به تدبیر خلق و امر و نهی‌شان نباشد مگر اینکه امام واجب الطاعة باشد. (۲)

با این شرح، حدیث غدیر از خفا و اجمال خارج شده و دلالتش بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام با این استدلال آشکار است.

۱ - النبىُّ اولی بالمؤمنین من أنفسهم. سوره احزاب، آیه ۶

۲ - الشافعی، ج ۲، ص ۲۸۲-۲۶۰ با رعایت حفظ معنی لفظ را مختصر کردیم.

سید مرتضیٰ می گوید:

ما با روایات صحیح، که فریقین بر صحت آنها اجماع دارند، ثبوت نص بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را نشان دادیم، و اگر واقعاً اختلافی باشد، اختلاف در تأویل است. ما نشان دادیم که این روایات بدون هیچ احتمال یا اشکالی در مورد امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بین الثبوتند. مانند حدیث منزلت: منزلت تو به من مانند منزلت هارون است به موسی. و هر که من مولای اویم علی مولای اوست. و بسیاری دیگر از روایات مشابه و از قرآن نیز شاهی را نشان دادیم: ولی شما تنها خدا و رسولش و آن مؤمنانی هستند که نماز را بپا داشته و به فقیران در حال رکوع زکات بدهند. (۱) با وجود این ادله قاطعه هر روایت نفی کننده که غیر تأویل باشد را رد می کنیم. (۲)

سید مرتضیٰ می گوید: ما مدعی علم ضروری در نص (حدیث غدیر) نیستیم، نه برای خودمان و نه برای مخالفین خودمان، و کسی از اصحاب را سراغ نداریم که مدعی علم ضروری در این امر باشند یعنی مدعی نیستیم که حدیث غدیر بالبداهه امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را ثابت می کند.

از اینجا اشتباه استاد احمد الکاتب روشن می شود که کلام سید مرتضیٰ را درست نفهمیده و آنرا به گونه ای بر قائلش حمل نموده که اراده نمی کرده است. در آخر این حاشیه، مفید می دانیم که نظر سید مرتضیٰ را در باره نص خفی و نص جلی بیان کنیم. وی می گوید:

ما عقیده داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت و امامت بعد از خویش تعیین نموده و لزوم طاعتش بر هر مکلفی را واجب کرده است. به نظر ما

۱ - ائمة و لیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکوة و هم راکعون.

سوره مائده، آیه ۵۵

۲ - الشافی، ج ۳، ص ۹۹

رسول خدا ﷺ این امر را از دو راه معین نموده است:

راه اول: اینکه با فعلش به این امر گواهی داده باشد که، قول و کلام حضرت داخل در این باب می شود. دوّم: با فعل بدون عمل آنرا نشان داده باشد. اینک به شرح هر دو نص می پردازیم:

اول: نصی که با قول و فعل باشد: شامل تمامی اعمال رسول خداست ﷺ است و اقوال وی در مورد امیرالمؤمنین ﷺ است از بین امت اسلامی که دال بر استحقاق و تعظیم و اجلال و اختصاص وی باشد، بطوریکه در حق احدی از امت اسلامی به این صورت ذکر نشده است. مانند: اینکه رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ را به برادری خویش برگزید و حضرت صدیقه طاهره را به ازدواج وی در آورد و اینکه احدی از صحابه را رئیس وی قرار نداده و او را برای امری نخواستند و یا لشکری نفرستادند مگر اینکه امیرالمؤمنین ﷺ در رأس آن باشد، و در طول مدت بلند مصاحبت از او رنجیده نگشته، و فعلی از او را نکوهش نکرده، و در هیچ امری خواه کوچک یا بزرگ، تعللی از او مشاهده نکرده، با اینکه حضرت محمد مصطفی ﷺ بسیاری از صحابه را با تلویح یا تصریح نکوهید، و مورد عتاب و خطاب قرار دادند. و اینکه فرمود: علی از من است و من از علی هستم.^(۱) و علی با حق است و حق با علی است، و خداوندا محبوبترین خلقت را برسان تا در خوردن این پرنده با من شریک باشد،^(۲) و دیگر افعال و اقوال صریح و نهانی که هیچ دوست و دشمنی در آن مخالفت نکنند، که ذکرش به طول خواهد انجامید. همه این افعال و اقوال شهادت به استحقاق ایشان در تصدی امامت مسلمین است و آشکار کرد که او اولی به مقام رسول خداست، زیرا که وقتی این اقوال دلالت بر بزرگی و اختصاص شدید

۱ - نسائی، الخصائص، ص ۱۶، ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۷، و احمد، مسند، ج ۴، ص ۱۳۶، ۴۳۷.

۲ - جامع ترمذی ج ۲، ص ۲۹۹. خصائص نسائی ص ۵. مستدرک ج ۳، ص ۱۳. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۷۱.

کرد، کاشف از استحکام اسباب نسبت به شریفترین ولایتها خواهد بود زیرا کسی که علمش و کمالش بیشتر باشد، و در دیانت مقامش بالاتر، او اولی به امامت است. جماعتی از اصحاب ما براین عقیده‌اند که دلالت فعل از دلالت قول اکیدتر و از شبهه دورتر است زیرا که قول در مجاز می‌تواند رخنه کند و تأویلات گوناگونی را برتابد ولی فعل چنین نیست. اما نص با قول دوگونه خواهد بود.

۱ - مخاطبان رسول خدا ﷺ مراد او را بالبداهه فهمیده‌اند، گرچه ما الان برای فهمش محتاج استدلال باشیم، و آن نصی است ظاهر و لفظش در امامت و خلافت صریح و آشکار، که اصحاب ما آنرا نص جلی گویند، مانند این فرمایش رسول خدا ﷺ: **به علی بگوئید السلام علیک یا امیرالمومنین**.^(۱)

۲ - یقین نداریم که مخاطبان رسول خدا ﷺ امامت را بالبداهه از کلام فهمیده باشند، و امتناعی ندارد که با استدلال آنرا فهمیده باشند، بدین صورت که اعتبار دلالت لفظ چگونه است، و چه چیزی حسن است که مراد رسول خدا ﷺ باشد یا نباشد.

ولی ما نبوتش و مرادش را جز با استدلال نخواهیم فهمید مانند این فرموده حضرت: **منزلت تو به من مانند هارون است به موسی جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. و هر که من مولای اویم علی مولای اوست.**

این قسم از نصوص است که اصحاب به آن نص خفی می‌گویند. ولی نص با قول به گونه دیگر تقسیم می‌شود: نصی که شیعه امامیه در نقلش تنها باشند، گرچه بعضی از راویان حدیث بدون دقت در معنایش آنرا هم روایت کرده باشند، که به آن نص جلی می‌گویند.

قسم دوم، روایتی است که شیعی و ناصبی هر دو آنرا نقل کرده باشند و امت

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲.

اسلامی با همه اختلافاتش آنرا قبول کرده باشند، و کسی از آنان آنرا رد نکرده باشد، گر چه اختلاف در تأویل بکنند و مراد و مقصود حدیث را کاملاً متفاوت بفهمند، ما این نص را نص خفی می‌گوئیم.

ما از اینجا شروع به بیان دلالت نص جلی که فقط اصحاب ما آنرا روایت کرده‌اند خواهیم کرد، که سخنان مؤلف کتاب (المغنی) در این فصل ناظر به آن بود. اما سایر نصوص، به بحث در موردشان خواهیم پرداخت و قدح و جرح مخالفان را به یاری خداوند تبارک و تعالی ابطال خواهیم کرد.^(۱)

شبهه بیست و دوم

«علی علیه السلام با حدیث غدیر احتجاج کردند»

احمد الکاتب می گوید:

اگر واقعاً حدیث غدیر، معنی نصب می داد امام علی علیه السلام به آن اشاره می کردند و با اهل شوری با چیزی برتر از ذکر فضائلش احتجاج می نمودند.

من می گویم:

علی علیه السلام با حدیث غدیر احتجاج کردند و ما در جلد سوم از فصل سوم به شرح آن پرداختیم.

شبهه

اگر حدیث غدیر معنای نصب می‌داشت امام علی علیه السلام به آن اشاره می‌فرمود و با اصحاب شوری با برترین فضیلتش احتجاج می‌نمود. (۱)

پاسخ:

هدف عمر از تشکیل شورای شش نفره که یکی از آنان علی علیه السلام بود، همان هدفی است که به خاطر آن در سقیفه حضور به هم رساندند بدون اینکه علی علیه السلام حاضر باشد.

برنامه ریزان هر دو جریان قصد بدست گرفتن قدرت را داشتند، منتهی طراح تشکیل شورای شش نفره هدف دیگری داشت و آن اینکه علی علیه السلام خارج (از منزلی که شوری در آن تشکیل شده بود) شود در حالیکه با عثمان بیعت کرده باشد حتی اگر با جبر و اکراه صورت پذیرد تا بدین وسیله مطمئن شوند که بر علیه آنان قیام نخواهد کرد. ما پیرامون این موضوع در جلد دوم از این کتاب به تفصیل سخن گفتیم. (۲)

و چون اوضاع حاکم چنین بود، حضرت فضا را نامناسب برای احتجاج به حدیث غدیر می‌یافتند، چرا که آن جماعت به هر قیمت که شده خواستار تحقق اهداف خویش بودند حتی اگر در خانه فاطمه علیها السلام را بسوزانند یا علی علیه السلام را تهدید به قتل کنند اگر با ابوبکر بیعت نکند یا با عثمان قبل از خروج از محل اجتماع شورای شش نفره، بیعت نکرده باشد. با این وجود، مجامع روائی، احتجاج علی علیه السلام به حدیث غدیر را در شورای شش نفره نقل کرده‌اند مانند مناقب خوارزمی صفحه ۲۱۷، فرایدالسمطین فصل پنجاه و هشتم و درالنظم، اثر ابن حاتم شامی از طریق

۱ - تطور الفكر السياسي الشعبي، ص ۱۴.

۲ - شورای شش نفره، از کتاب پاسخ به شبهات، جلد دوم.

حافظ بن مردویه. (۱)

علی علیه السلام با زور و اکراه وارد شورای شش نفره گردید و این امر از اینجا آشکار می شود که عمر دستور داده بود مخالف را از دم تیغ بگذرانند.

اما علت اجبار و اکراه علی علیه السلام برای قرار گرفتن در شورای شش نفره این بود که آنان از علی علیه السلام بیم داشتند که اگر وارد این شوری نشود از بیعت با عثمان سر باززند همانگونه که قبلاً با ابوبکر بیعت نکرد، منتهی این بار وضعیت کاملاً عوض شده بود و این احتمال می رفت که جماعت بیشتری به وی بپیوندند، و با کامل شدن عددی که آنرا کافی برای جهاد می دانست، بر علیه عثمان وارد پیکار شود.

اگر واقعاً حدیث غدیر معنای نصب امیرالمؤمنین علیه السلام را نداشت، ایشان در دوران خلافتشان به آن احتجاج نمی کرد. (تفصیل آن در جلد دوم همین کتاب ذکر شد.)

شبهه بیست و سوم

«صحابه و حدیث غدیر»

احمد الکاتب می گوید:

صحابه رسول خدا ﷺ از حدیث غدیر و غیر از آن، معنای نص و نصب برای خلافت را برداشت نکردند.

من می گویم:

چنین نیست، بلکه صحابه معنای آنها را کاملاً خوب فهمیده و به همین دلیل بود که در طول بیست و پنج سال مانع از قرار گرفتن این احادیث در دست مردم شدند.

شبهه

صحابه رسول خدا از حدیث غدیر و دیگر احادیث معنای نص و نصب به خلافت را نفهمیدند لذا شوری را اختیار کرده و با ابوبکر به عنوان خلیفه رسول خدا بیعت کردند، که خود بیانگر این واقعیت است که از احادیث وارده خلافت امام علی علیه السلام به وضوح فهمیده نشد و یا اصلاً احادیثی در این باره وجود نداشته است!!

پاسخ:

چنین نیست بلکه صحابه نص و نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از احادیث به خوبی فهمیدند و شکی در این باره نداشتند، بزرگترین مهمترین دلیل بر این مدعا این است که وقتی قدرت را بدست گرفتند مانع انتشار این گونه احادیث چه شفاهاً و چه کتباً شدند بلکه پا را از این فراتر گذاشته و آنها را سوزاندند و به این هم اکتفا نکرده، مبادرت به سوزاندن قرآنیهای نمودند که از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیث آن بزرگوار در تفسیر آیات نازل در شأن اهل بیت علیهم السلام در حاشیه آنها نوشته بود، کردند.

پاره‌ای از این احادیث را در جلد دوم همین کتاب ذکر کردیم. و باز مؤید ادعای ما روایت ابوظیفیل عامر بن واثله است، وی می‌گوید: علی علیه السلام ما را در حیاط مسجد کوفه جمع نمود و فرمود: شما را قسم می‌دهم، هرکسی که در غدیر خم سخنان رسول خدا را شنیده است، از جایش برخیزد. سپس سی نفر برخاستند و شهادت دادند.

ابوظیفیل گوید: ^(۱) بیرون آمدم در حالیکه گویی غوغایی در درونم بود. سپس با زید بن ارقم ملاقات کردم و به او گفتم: شنیدم که علی علیه السلام چنین و چنان گوید. گفت:

۱ - ابوظیفیل همان ابن واثله است دقت شود.

او دروغ نبسته، من شنیدم که رسول خدا ﷺ این کلام را درباره او گفت. ابوظیفیل از صحابه کم سن و سال ساکن در مکه بود که به هنگام رحلت پیامبر ﷺ فقط هشت سال داشت بنابراین در زمان خلافت امیرالمؤمنین ﷺ سی و سه ساله بود و سکونت در مکه و منع قدرت حاکمه حدیث غدیر و غیر آنرا که در فضل و شأن اهل بیت ﷺ وارد شده را نشنیده بود.

اما سؤال اینجا است که ابن واثله وقتی حدیث غدیر خم را برای اولین بار می شنید چه چیزی را بعید می دانست؟ و عامل آشوب درونیش چه بود؟ شکی نیست آنچه را ابن واثله بسیار بزرگ دانست این بود که براساس حدیث غدیر خم امیرالمؤمنین ﷺ همان ولایت رسول خدا ﷺ را داشتند، و براساس آن حکومت، فرعی از آن اصل بود چرا که ولایت رسول خدا ﷺ اعم از حاکمیت است و در نتیجه کسی که جایش را اشغال کرده باشند مثل این است که جای رسول خدا ﷺ را اشغال کرده باشد. (شکی هم نیست که خلفای سه گانه غاصب مقام امیرالمؤمنین ﷺ بودند).

باز می گردیم به بحث در قسمتی دیگر از مدعای استاد احمد الکاتب. وی می گوید: به علت عدم وجود نص، صحابه شوری را برگزیدند و با ابوبکر بیعت کردند. ولی در جلد دوم به تفصیل آوردیم که آنچه بعد از وفات رسول خدا ﷺ واقع شد، در حقیقت یک انقلاب برنامه ریزی شده بود که خداوند سبحان در قرآن به آن اشاره کرده است: محمد نیست مگر رسولی که قبل از او پیامبرانی بودند آیا اگر وفات یافت یا به قتل رسید دوباره به گذشته تان می گردید. (۱)

این حقیقت تلخ را احادیث نبوی روایت شده از فریقین، به وضوح نشان داده اند اینک پاره ای از آنها را ذکر خواهیم کرد:

۱ - و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم. (سورة آل عمران، آیه ۱۴۴)

بخاری به سند خود از ابن عباس روایت کرد که رسول خدا ﷺ گفت: (۱) برهنه و عریان محشور می شوید، ابراهیم اولین کسی بود که پوشیده می شود سپس مردانی از اصحابم از جانب چپ و راست گرفته شوند (پوشیده نشوند)، من گویم: اصحابم. ندا می رسد که تو نمی دانی بعد از تو به گذشته جاهلیت خویش برگشتند. سپس بگویم مانند آنچه عبد صالح عیسی بن مریم گفت: تا زمانیکه در بین آنان بودم، بر آنها شهید بودم، و چون تو مرا به سوی خویش فراخواندی، خود بر آنان شهیدی بودی. (۲)

بخاری از محمد بن یوسف از عبدالله بن قبیعه روایت کرده که گفت: آنان مرتدینی هستند که در زمان ابوبکر مرتد شدند که با آنان جنگید.

بخاری و قبل از وی، افراد زیادی سعی کردند که حوض کوثر را توجیه کنند و دامن صحابه را از آن منزّه سازند ولیکن حدیث براء بن عازب خلاف آنرا می گوید. بخاری با سند خودش از علاء بن مسیب از پدرش روایت کرد که: با براء بن عازب ملاقات کردم و به او گفتم: خوشا به حالت که عهد رسول خدا ﷺ را درک کردی و در زیر شجره با وی بیعت نمودی. او گفت: ای برادر زاده! تو نمی دانی بعد از ایشان چه کردیم. (۳)

بخاری با سند خود از ابن مسیب روایت کرد، که از اصحاب رسول خدا ﷺ

۱ - روی البخاری، بسنده عن ابن عباس قال: قال رسول الله تحشرون حفاة عراة... فأول من يكسى ابراهيم ثم يؤخذ برجال من اصحابي ذات اليمين و ذات الشمال فأقول أصحابي، فيقال: انهم لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ فارقتهم فأقول كما قال العبد الصالح عيسى بن مريم: و كنت عليهم شهيداً مادمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم... المائدة.

۲ - بخاری. کتاب ابتدای خلق. باب: اتخذ الله ابراهيم خليلاً. كتاب تفسير القران و كتاب الدعوات باب چگونه حشر.

۳ - قال: لقيت البراء بن عازب فقلت طوبى لك صحبت النبي و بايعته تحت الشجرة، فقال: يا ابن أخي أنك لا تدري ما أحدثنا بعده. (صحيح البخاری، كتاب المغازی باب غزوة الحديبية)

حدیث نقل می‌کرد که رسول خدا ﷺ گفت: مردانی از اصحابم وارد حوض شوند، من بگویم: خدایا! اصحابم. حق تعالی بگوید: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند، آنان به گذشته خویش مرتد شدند. (۱)

بخاری با سند خود از سهل بن سعد روایت کرد که رسول خدا ﷺ گفت: من قبل از شما در حوض کوثرم، کسی که به سوی من آید، بنوشد و آن کسی که نوشید دیگر هرگز تشنه نگردد، سپس گروههایی به سوی من آیند که آنان را می‌شناسم و آنان مرا، لیک بین من و آنان مانع ایجاد شود. (۲)

ابو حازم گوید: نعمان بن ابی عیاش شنید، سپس گفت: آیا اینگونه از سعد شنیدی؟ گفتم: آری. گفت: شهادت می‌دهم که ابو سعید خدری جمله اضافه‌تری گفت: گویم (رسول خدا ﷺ) آنان از من هستند، گفته شود تو نمی‌دانی بعد از تو چه کردند. من گویم: دور باد کسی که بعد از من تغییر کرد. (۳)

بخاری با سندش از ابو هریره روایت کرده که رسول خدا ﷺ گفت: در حالیکه ایستاده‌ام جماعتی را می‌بینم، تا موقعی که آنان را شناختم، مردی از بین من و آنان خارج شود و بگوید بشتابید. گویم: کجا؟ گوید: به جهنم. گویم: چرا چنین باشد؟ گوید: آنان مرتد شدند و به عقب برگشتند، گویی آنان را می‌بینم که جز اندکی بسان

۱ - قال: یرد علی الحوض رجال من اصحابی فیحلّون عنه فأقول، یارب اصحابی، فیقول أنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری. (بخاری کتاب الدعوات باب الحوض)

۲ - قال النبی ﷺ: ائی فرطکم علی الحوض من مرّ علی شرب و من شرب لم یضماً ابداً لیردن علی أقوام أعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی و بینهم. (بخاری کتاب الرقاق)

۳ - أشهد علی ابی سعد الخدری لسمعته و هو یزید فیها: فأقول (النبی ﷺ) انهم منی فیقال انك لا تدری ما أحدثوا بعدك فأقول سحراً سحراً لمن غیر بعدی. (بخاری کتاب الدعوات باب جهنم)

گاو و گوسفندان رها شده رهایی نبخشند (منظور کم بودن تعداد است).^(۱)
 احمد بن حنبل با سند خود از ام سلمه روایت کرد که رسول خدا فرمود: ای مردم! در حالیکه در کنار حوض کوثرم شما را گروه گروه آورند، سپس مسیرتان مختلف گردد، آنگاه صدایتان کنم: به طرف راه راست بیایید. نداکننده ای ندا کند: آنان بعد از تو دین را تغییر دادند. گویم: دور باد، دور باد.^(۲)

باز احمد بن حنبل با سندش از ابوسعید خدری روایت کند که رسول خدا فرمودند: می‌پندارید که خویشاوندیم به قوم نفعی نرساند؟ به خدا قسم خویشاوندیم در دنیا و آخرت همواره متصل باشد، چون روز قیامت برسد قومی نزد من آیند، ولی دستور داده شود که به اصحاب شمال پیوندند. مردی از میان آنان گوید: من فلان پسر فلانم، آن مرد دیگری گوید: من فلان فرزند فلانم. پس گویم: آری نسبتاً شما را می‌شناسم ولی بعد از من کارهایی کردید و به عقب (جاهلیت) برگشتید.^(۳)

احمد الکاتب ادعا می‌کند که آن احادیث در زمان رسول ﷺ وجود نداشتند. عبارتی ایشان می‌خواهد بگوید که احتمالاً حدیث غدیر جعلی است، در اینصورت باید فاتحه همه احادیث نبوی را خواند، زیرا هیچ حدیث دیگری چون

۱ - بینما انا قائم اذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني و بينهم فقال: هلم. فقلت: الي اين؟ قال الي النار. قلت و ما شأنهم؟ فقال انهم ارتدوا على اذارهم فلا اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم. (البخاری کتاب الدعوات باب الحوض).

۲ - قال: ايها الناس بينما انا على الحوض جىء بكم زمراً ففرقت بكم الطرق فناديتكم الا هلموا الي الطريق فنادى مناد: انهم بدلوا بعدك، فقلت: سحقاً سحقاً. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۷.

۳ - قال: تزعمون قرابتى لاتنفع قومى؟ واللّه انّ رحمى موصولة فى الدنيا والآخرة اذا كان يوم القيامة يرفع لى قوم يؤمر بهم الي ذات اليسار فيقول الرجل انا فلان بن فلان و يقول الآخر انا فلان بن فلان، فاقول اما النسب قد عرفتم ولكنكم احدثتم بعدى و ارتددتم على اعقابكم القهقرى. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۹.

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۲۷۳

حدیث غدیر راوی نداشته است و اگر احتمال بدهیم که این حدیث جعلی باشد احادیث دیگر اولیٰ به جعل خواهند بود، و در این صورت چیزی از سنت رسول خدا باقی نخواهد ماند.

شبهه بیست و چهارم

«روایتی جعلی منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام)»

احمد الکاتب می گوید:

امام علی (علیه السلام) گفت بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شدیم و از او خواستیم که خلیفه‌ای بعد از خویش تعیین کنند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: چنین نکنم زیرا بیم آن دارم که از گردش پراکنده گردید... و وصیت امام علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) نیز، وصیتی اخلاقی و بیش نبوده است.

من می گویم:

این روایت به دور از فرهنگ شیعی است و سید مرتضی آنرا رد نموده و خاطر نشان ساخته که امام علی (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) وصیت نمود و او را خلیفه و جانشین خویش قرار داد.

شبهه

ایمان امام علی علیه السلام به شوری به عنوان دستوری آشکار برای مسلمین زمانی آشکار شد که بعد از ضربه عبدالرحمن بن ملجم، اصحاب وی وارد شدند و از ایشان خواستند که امام حسن علیه السلام را به عنوان جانشین خویش تعیین نماید. ولی ایشان امتناع کردند و گفتند: ما بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم و به ایشان گفتیم خلیفه بعد از خویش را تعیین نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چنین نکنم زیرا بیم آن دارم که از گردش متفرق شوید چنانکه بنی اسرائیل از گرد هارون متفرق شدند. لیکن اگر خداوند خیری در دلهایتان ببیند، خلیفه‌ای برایتان اختیار خواهد کرد.

پاسخ:

این روایتی که آنرا نقل کرده و به سید مرتضی در کتابش الشافی نسبت داده‌اند، روایتی از اهل جماعت و عامه که قاضی عبدالجبار معتزلی آنرا در کتابش المغنی روایت کرده است چنانکه وی روایت دیگری را به نقل از ابووائل برادر ابن سلمه روایت نموده و ادعا شده که چون از علی بن ابیطالب علیه السلام پرسیده شد آیا وصیت نمی‌کنید؟ ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت نکرده‌اند تا من وصیت کنم ولی اگر خداوند برای مردم خیر بخواهد آنان را بر بهترینشان متفق القول خواهد کرد چنانکه بعد از رسولشان بر بهترینشان متفق القول ساخت.

سید مرتضی در جلد سوم، صفحه ۹۱ به نقل از المغنی این روایت را ذکر کرده و نوشته است:

این روایت که آنرا به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام بر شمرده‌اند چنان است که بطلانش بدیهی می‌نماید، چون از احوال امیرالمؤمنین علیه السلام و افعال و اقوالش، پنهان و آشکارش، مفصل و مجملش کاملاً آشکار بود که ایشان همیشه و در همه حال خود را بر ابوبکر و غیر او برتر می‌دانست و قائل به تقدّم کسی بر وجود شریفشان نبود.

کسی که در سیره‌ها و روایات تأملی کرده باشد و تعصب و هوی او را نگرفته باشد، در این باره شک نخواهد کرد. والّا وضعش از دو حال خارج نیست:

(۱) اینکه بی سواد یا مقلد باشد و روایات و سیره‌ها و آنچه از اقوال و افعال حضرت نقل شده را مطالعه نکرده و با ناقلانش دم خور نبوده باشد.

(۲) خیر، مطالعه کرده است لیکن تعصب بر او چیره گشته و هوی پرستی او را به بند کشیده، لذا از روی عناد چنین سخن می‌راند، و گرنه شبهه در این موضوع اگر با انصاف همراه باشد، حل شدنی است. و این کلام جایز نیست چون به اتفاق فریقین رسول خدا ﷺ فرمودند: **خداوند! گرامی‌ترین بنده‌ات را به من برسان تا با من این پرنده را بخورد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از میان آن جماعت آمد، و با رسول خدا ﷺ آنرا میل کرد.** (۱)

و باز رسول خدا ﷺ به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: **خداوند به زمینیان نگریست و دو مرد را برگزید، یکی پدرت و دیگری همسرت.** (۲)

و فرمودند: **علی سرور قوم عرب است.** (۳)

و همچنین: **علی علیه السلام بهترین امت من است.** (۴)

و باز فرمودند: **بهترین جانشین بعد از من علی علیه السلام است.** (۵)

طبق روایتی چون بین ایشان و عثمان درگیری لفظی درگرفت، عثمان به ایشان

۱ - ترمذی، ج ۱، ص ۲۲۹. نسائی در الخصائص ص ۵ و حاکم در المستدرک، ص ۱۳۰-۱۳۱.

ابونعیم در حلیه، ج ۶، ص ۳۳۹. خطیب در تاریخش. متقی در کنز، ج ۶، ص ۴۰۶. هیشمی در مجمعش، ج ۹، ص ۱۲۵-۱۲۶.

۲ - کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳. حاکم در المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۹. احمد در مسند، ج ۵، ص ۱۲۶.

۳ - حاکم در المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۴. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳ و ج ۵، ص ۳۸.

۴ - مسند احمد بن حنبل.

۵ - کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴.

گفت: ابوبکر و عمر از تو برترند. حضرت ﷺ فرمود: من از تو و آنان برترم. خدا را قبل از آنان عبادت کردم و بعد از آنان نیز عبادت نمودم. (۱)

کسی که این سخن را بگوید نمی تواند آن سخن را بگوید و با اهل بیت کسی مقایسه نشود. (۲)

از عائشه در داستان خوارج نقل شده که چون مسروق از او سؤال کرد: ترا به خدا، اختلافت با علی مانع شنیده هایت از رسول خدا ﷺ درباره او و خوارج نشود آنچه را شنیده ای بیان کن. گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: آنان (خوارج) بدترین خلق و مخلوقاتند که بهترین خلق و مخلوقات آنها بکشد. (۳) و اگر بخواهم اقوال رسول خدا ﷺ را در مورد امیرالمؤمنین ﷺ را نقل کنم محتاج به کتابی هم اندازه کتابمان خواهیم شد اگر بزرگتر نگوییم.

همه این روایاتی که نقل کردیم مشهور و معروف است که شیعه و سنی آنرا نقل نموده بر خلاف روایات قاضی عبدالجبار که شماری از امت اسلامی آنرا روایت کرده و سایرین مردودش دانسته اند.

در مقابل این دو روایت اندکی که در مورد امیرالمؤمنین ﷺ نقل نموده، مبنی بر اینکه ایشان چون رسول خدا ﷺ به کسی وصیت نکرده است، روایات فراوان شیعه است که به طرق گوناگون روایت شده و دال بر این است که امیرالمؤمنین ﷺ به فرزندش امام حسن ﷺ وصیت نمود، و او را معرفی کرد و به جانشینی خویش برگزید، و مردم را به اطاعتش ارشاد کرد.

از آن جمله روایت ابوجارود از امام باقر ﷺ که امیرالمؤمنین ﷺ وقتی که محتضر شد به فرزندش امام حسن ﷺ فرمودند: به من نزدیک شو تا اسراریکه رسول

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۲.

۲ - کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۸.

۳ - هم شر الخلق و الخلیقة یقتلهم خیر الخلق و الخلیقة. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۳۲

خدا ﷺ به من گفتند را به تو گویم و آنچه را به من سپردند به تو بسپارم. (۱)

حمّاد بن عیسیٰ از عمر بن شمر از جابر از امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است:

امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام وصیت نمود و امام حسین علیه السلام و محمد و تمامی فرزندان او و بزرگان شیعیانش و اهل بیتش را شاهد گرفت، سپس کتابها و اسلحه را به وی سپرد. (۲)

در روایت بلندی وصیت فردی از فردی دیگر تا امام ابو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام را نقل می‌کند. روایات دال بر وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام و نصب وی به عنوان جانشین نزد شیعیان امری روشن است، پایین‌ترین مراتب این روایات نافی آن دو روایت است. (۳)

۱ - قال لابنه الحسن: ادن منی حتی أسرّ الیک ما أسرّ الیّ رسول اللّٰه و ائتمنک علیّ ما ائتمنی

علیه. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۲

۲ - قال: اوصی امیرالمؤمنین الی الحسن و أشهد الی وصیته الحسین و محمد و جمیع ولده و

رؤساء شیعتہ و اهل بیته ثم دفع الیه الکتب و السلاح. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۹۷

۳ - الشافی، ج ۳، ص ۱۰۲ - ۹۹.

شبهه بیست و پنجم

«امام حسن علیه السلام از حَقّش صرف نظر نکرد»

احمد الکاتب می گوید:

اگر واقعاً خلافت با دستور صریح خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله می بود، جائز نبود که امام حسن علیه السلام تحت هیچ شرایطی از حَقّش صرف نظر کند.

من می گویم:

نص الهی درباره اهل بیت علیهم السلام و از جمله امام حسن علیه السلام بیانگر دو مقام برای آنان است. مقام اوّل: اینکه آنان حجج الهی بر مردم در مقام قول و فعل و تقریرند مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله جز آنکه آنان پیامبر نیستند، این مقام است که از آنان منفک نمی شود خواه حاکم باشند یا نباشند.

مقام دوّم: اولی به حکومت کردن هستند، اولویّتی اختصاصی و بر مردم است که با آنان بیعت کنند. صلح امام حسن علیه السلام با معاویه در اطراف حکومت کردن چرخ می زد و امام حسن علیه السلام از حَقّش صرف نظر نکرد، و قیام را با صلح، موقتاً منجمد کرد تا شرایطی محقق شود از جمله خضوع شامیان در برابر امام حسن علیه السلام بعد از مرگ معاویه، با این وجود صلح به حاکمیت معاویه مشروعیت نمی بخشید.

شبهه

اگر واقعاً خلافت با نص الهی و نصب رسول خدا ﷺ بود چنانکه نظریه امامیه مدعی است، بر امام حسن علیه السلام جایز نبود از آن به هر دلیل صرف نظر کند و به نفع فرد دیگری کنار برود.

همچنین بر او روا نبود که با معاویه بیعت کند و از شیعیانش بخواهد با او بیعت نمایند، و بر او جایز نبود که امام حسین علیه السلام را بعنوان امام بعد از خویش نصب نکند... ولی امام حسن علیه السلام هیچکدام از این امور را انجام نداد و راهی را در پیش گرفت و نمایاند که مسلمین آزادند رهبر خویش را از طریق شوری انتخاب نمایند. (صفحات ۱۷-۱۸)

پاسخ:

(۱) همانطوری که در جلد دوم خاطر نشان کردیم، نصب دوازده امام از اهل بیت رسول خدا ﷺ توسط آن حضرت دو چیز را بیان می کند:

اول اینکه: آنان حجت‌های خداوند بر مردم در مقام فعل و تقریر در دار دنیا، و شفیعیان روز جزایند برای کسانی که دستورالعملش را از آنان برگرفته باشد، آنان از این مقام هیچگاه صرف نظر نکنند اگر چه به قیمت حیاتشان باشد.

دوم اینکه: اولی‌تر و سزاوارتر از دیگرانند که سکان رهبری جامعه را بر عهده بگیرند، البته اولویتی که حکومت کردن در زمان حضورشان را منحصر به آنان بدانند، انجام دادن این مهم و قبول این مسئولیت البته متوقف بر شرطهایی که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را در سیره‌اش نشان دادند. چنانکه ترک آن منصب برای زمان محدودی و با شروط معینی را امام حسن علیه السلام در سیره‌اش بیان نمود.

از جمله شروط امام حسن علیه السلام این بود که شامیان بعد از معاویه زیر فرمان امام حسن مجتبی علیه السلام قرار گیرند. و اگر برای امام مجتبی علیه السلام اتفاقی افتاد معاویه حق

ندارد که خلافت را به کس دیگری بسپارد بلکه خلافت از آن امام حسین علیه السلام خواهد بود. و اینکه او را به امیرالمؤمنین علیه السلام نام نبرند و شهادتی را نزدش اقامه نکنند، و همچنین در امان قرار گرفتن شیعیان علی علیه السلام از جمله آن شروط بود.

لازم به توضیح است عدم حکومت امامان به خاطر عدم رعایت شروط یا صرف نظر کردن از آن به خاطر مصلحت‌هایی، معنایش مشروعیت حکومت دیگران نیست. بلکه حاکم و حکومت همچنان غاصب خواهند بود، و امت همچنان در عدم یاریشان مقصر به شمار آیند و گنه کار.

(۲) اما اینکه امام حسن علیه السلام سیدالشهداء علیه السلام را به جانشینی و امامت بعد از خویش معرفی نکردند... سخنی بر خلاف عقیده شیعه و احادیث نبوی است که در حق امام علی و حسینین علیهم السلام نقل شده است.

مضافاً اینکه ابن مهنا در کتابش عمده الطالب: روایت کرده که امام حسن علیه السلام در پیمان صلحش با معاویه امام حسین علیه السلام را به عنوان امام و خلیفه بعد از خویش تعیین نمود. (۱)

شبهه بیست و ششم

«وصیت در نهضت امام حسین علیه السلام»

احمد الکاتب می گوید:

هیچ اثری از نظریه نص و نصب در نهضت کربلا خواه در نامه های شیعیان و خواه در نامه امام حسین علیه السلام دیده نمی شود.

من می گویم:

چنین نیست بلکه نامه امام حسین علیه السلام به اهل بصره با نقل طبری از ابومخنف بیانگر وصیت است. خوب است بدانیم که طبری و ابومخنف هر دو معتقدند که امامت جامعه باید با اختیار (انتخاب) صورت گیرد.

شبهه

هیچ اثری نص و وصیت در واقعه کربلا خواه در نامه‌های کوفیان به امام حسین علیه السلام و دعوتشان به سوی آنان، و خواه در نامه‌های امام حسین علیه السلام دیده نمی‌شود.

پاسخ:

اگر جناب احمد الکاتب اخبار و روایات واقعه کربلا را با نقل طبری از ابومخنف اراده کرده باشد، باید گفت: ابومخنف از اهل جماعت بوده و معتقد به امامت از طریق شورا است و منکر نص است پس چگونه از وی انتظار می‌رود که کلمات امام حسین علیه السلام و اصحابش را که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره پدر، برادر و خودش هست را نقل نماید؟

با این وجود طبری از ابومخنف در رجالش نامه امام حسین علیه السلام به اهل بصره را چنین نقل کرده است: اما بعد، خداوند، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را برگزید و به پیامبریش کرامت بخشید و او را برای رسالتش انتخاب کرد، سپس خداوند او را بسوی خویش خواند بعد از اینکه رسالت الهی را ابلاغ و بندگانش را نصیحت نمود، ما هم خاندان، دوستان و اوصیاء و وارثین و سزاوارترین آنان به وی بودیم.

ولی قوم ما آنرا مستبدانه از آن خویش دانستند. برای خویش خواستند، و ما از تفرقه پرهیز کردیم و عافیت را برگزیدیم. ما می‌دانیم که نسبت به آن مستحق‌تر از کسانی هستیم که آنرا اشغال نمودند، گرچه نیک بجا آوردند و اصلاح نمودند، و حق را خواستند، خداوند ایشان را بیامرزد و ما و آنان را ببخشد.

پیکم را با این نامه به سوی شما گسیل داشتم و شما را به قرآن و سنت رسولش دعوت می‌کنم، زیرا سنت را کشتند و بدعتها را احیا نمودند، و اگر سخنانم را گوش فرا دهید و دستوراتم را اجرا نمایید شما را به راه هدایت رهنمون سازم. والسلام

علیکم و رحمة و برکاته. (۱)

پر واضح است که این سخنان امام که می فرماید: ما اهل و یاران و اوصیاء و وارثین و سزاوارترین مردم به وی، همچنین ما می دانیم که نسبت به آن حق از آنانیکه آنرا اشغال نمودند، سزاوارتریم، اشاره به نص وصیت و اولویت حکومت آن دارد، لیکن راویان در نامه تصرفاتی کرده و مدح خلفای سه گانه را به آن افزودند. مانند: قوم ما آن را مستبدانه از آن خویش دانستند اختیار نمودند، ما هم راضی گشتیم و از تفرقه پرهیز کردیم... آنان هم نیک بجا آوردند و اصلاح نمودند و حق را خواستند، خداوند آنان را بیامرزد.

این کلام جعل محض است زیرا علی علیه السلام مجبور به بیعت با خلفا شد و این امر را با طیب خاطر هیچ گاه به جا نیاوردند.

راویان با این اضافه جعلی درصدد بودن که اولویت ذکر شده در نامه امام حسین علیه السلام را اولویت تفضیل نشان بدهند، نه اولویت اختصاص، در حالیکه ما قبلاً به تفصیل در این باره سخن گفتیم.

شبهه بیست و هفتم

«امام سجاد علیه السلام و وصیت»

احمد الکاتب می گوید:

امام حسین علیه السلام به تک فرزندش علی زین العابدین علیه السلام، وصیت نکرد، بلکه فقط به خواهرش زینب وصیت نمود.

من می گویم:

بنا به روایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می ورزند که علی بن حسین علیه السلام با وصیتی از پدرش از رسول خدا وارث او و مقامش شد.

شبهه

امام حسین علیه السلام هیچ نظری راجع به نظریه نصب امام معصوم از جانب حق تعالی نداشتند و مدعی خلافت بعنوان یک حق شخصی که از پدرش به او رسیده نبود و بر همین اساس در فکر انتقال دادن امامت به فرزندی از فرزندانش نبود لذا یگانه فرزندش که زنده باقی ماند (علی بن الحسین) وصیتی نکرد، بلکه فقط به خواهرش زینب و دخترش فاطمه وصیت نمود آنهم وصیتی کاملاً عادی و شخصی، و هیچ صحبتی از امامت و خلافت در کار نبود.

پاسخ:

در جواب لازم است چند نکته مهم را بیان کنیم:

(۱) در جواب شبهه نهم، نامه امام حسین علیه السلام به بزرگان اهل بصره را از نظر گذراندیم و نشان دادیم که این نامه (منهای اضافه‌های جعلی آن) با کلام پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمایند: ما مخزن اسرار الهی می‌باشیم... و وراثت و وصیت به آنان است، کاملاً هماهنگ و منسجم است.

(۲) امام حسین علیه السلام به عنوان مدعی خلافت از مدینه خارج نشدند، بلکه به خاطر امتناع از بیعت با یزید و امر به معروف و نهی از منکر لذا در مکه مستقر شد و چون کوفیان یاریش را در جهاد با ظالمین اعلام کردند، و آنان را واجد شرایط دانست، بسوی آنان هجرت کرد تا با آنان دست به یک جهاد علیه امویان بزند ولی اراده الهی به این تعلق گرفت که در آن جریان پیروز نباشند، بسیاری از یارانش به زندان و سایرین با وجود مقدسش به شهادت رسیدند.

و چنین شد که ایشان بسان مشعلی برای هدایت و آزادگی قرار گرفت که آزادگان در طول تاریخ از ایشان درس آزادگی را بیاموزند.

(۳) اجتماع کوفیان بدور سیدالشهداء علیه السلام برخاسته از جایگاه فکری و عقیدتی

آنان نسبت به پدر و برادرش بود، آنان بعد از عهد خلفای سه گانه در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام با احادیث مخفی شده نبوی در فضل اهل بیت و جایگاهشان آشنا شده و ملتزم گشتند. از آن جمله است وقتی آیه تطهیر نازل شده رسول خدا فرمودند: **خداوند! اینان (علی، فاطمه، حسن و حسین که در زیر کسا بودند) اهل بیت من و نزدیکان من و برگزیدگانم هستند، خداوند! آنان را از گناه پاک فرما و طهارت بخش، جنگ با آنان جنگ با من، صلح با آنان صلح با من، و دشمنی با آنان دشمنی با من است.** (۱)

و باز فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله: **حسین از من است و من از حسینم. خداوند دوست بدار، دوستدار حسین است. حسین سبطی از سبطین است.** (۲)

ممکن است منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از سبطین همانهایی باشند که در این آیه به آنها اشاره شده است: **یا می گوید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی یا مسیحی بودند.** (۳) و آنان حضرت یوسف و امامان از نسل وی بودند.

یا اینکه کسانی باشند که در آیه دیگری آمده است (۴) و یعنی بزرگان بنی اسرائیل

۱ - اللهم هؤلاء (علی و فاطمه و الحسن و الحسين و قدادار الکساء علیهم) اهل بیتی حامتی و خاصتی، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً، انا حرب لمن حاربهم و سلمن لمن سالمهم و عدو لمن عاداهم: ذخائر العقبی، ۵۸.

۲ - حسین منی و أنا من حسین أحب الله من أحب حسیناً، حسین سبط من السباط. ذخائر العقبی، ص ۲۳۱، ابوحاتم در صحیحش، ص ۷۱-۶۹ و احمد در مسند، ج ۴، ص ۱۷۲. ابن ماجه، ص ۱۴۴. المزی فی تذهیب الکمال، ج ۱۰، ص ۴۲۷-۴۲۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۳. تقریب صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۲۷-۴۲۸.

۳ - أم تقولون أن ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط كانوا هوداً أو نصاری. (سورة بقره، آیه ۱۴۰)

۴ - و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و قطعنا هم اثنتی عشرة أسباطاً امماً. (سورة اعراف، آیه ۱۶۰)

بعد از حضرت موسیٰ (یوشع بن نون و دو پسر هارون و امامان از نسل این دو فرزند می‌باشند).

منظور حضرت هر کدام از این دو گروه باشد، نتیجه حاصل است.

زیرا آنان نوادگان کسانی هستند که رسالت الهی با آن امتداد پیدا کرد، گرچه احتمال اینکه شق دوم مراد باشد اقوی است زیرا رسول خدا ﷺ امامان بعد از خود و عدد شان را به بزرگان بنی اسرائیل بعد از حضرت موسیٰ تشبیه کرد، همانگونه که در روایت ابن مسعود آمده است: *دوازده نفر به اندازه بزرگان بنی اسرائیل*.^(۱)

(۴) ایشان ادعا کردند که امام مجتبیٰ ﷺ به سید الشهداء ﷺ وصیت نکرده، بلکه وصیت خود را به خواهرش زینب و دخترش فاطمه نموده است آنها وصیتی کاملاً عادی و شخصی.

این سخن ادعایی بیش نیست زیرا روایات نقل شده از طریق اهل بیت عصمت ﷺ تأکید می‌ورزد که امامت عهدی است الهی که از امامی به امامی دیگر منتقل شده تا به قائم آل محمد ﷺ برسد.

کتابهایی که پیامبر ﷺ املاً نمودند و حضرت علی ﷺ کتابت کردند، بعد از امام حسین ﷺ به فرزندش امام سجاد ﷺ با وصیتی از جانب ایشان رسید. البته سیدالشهداء ﷺ این کتابها را با خویش به عراق نیاورد بلکه نزد ام سلمه به ودیعه گذاشت ابوبکر حضرمی از امام صادق ﷺ روایت کرد: امام حسین که درود خدا بر او باد چون عازم عراق شد کتابها و وصیت نامه را نزد ام سلمه به ودیعه گذاشت. و چون علی بن الحسین ﷺ مراجعت کرد آنها را به وی سپرد.^(۲)

در بصائر الدرجات معلی بن خنیس از امام صادق ﷺ چنین روایت شده است

۱ - به سندها در جلد دوم مراجعه نمایید.

۲ - روی ابوبکر الحضرمی عن ابی عبد الله ﷺ انه قال: ان الحسین لما صار الى العراق استودع ام سلمه الكتب و الوصية فلما رجع علی بن الحسین دفعها اليه. (الكافی، ج ۱، ص ۳۰۴)

که: کتابها نزد علی علیه السلام بود و چون عازم عراق گردید آنها را نزد ام سلمه بودیعه گذاشت، بعد از امام علی علیه السلام به دست امام حسن علیه السلام رسید و از امام مجتبی علیه السلام به دست امام حسین علیه السلام رسید، بعد از ایشان در دست علی بن الحسین علیه السلام قرار گرفت سپس به دست پدرم رسید. (۱)

علامه عسکری می گوید: کتابی که اینجا امام علی علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام تحویل دادند غیر از کتابهایی بود، که حین هجرت به عراق آنها را نزد ام سلمه در مدینه به ودیعه گذاشتند و امام مجتبی علیه السلام آنها را از او تحویل گرفت. (۲)

شیخ طوسی در الغیبه و ابن شهر آشوب در المناقب و علامه مجلسی در بحار الانوار از فضیل روایت کردند که: امام ابو جعفر باقر علیه السلام به من فرمود: چون امام حسین علیه السلام قصد عراق کرد وصیت و کتابها و دیگر اشیاء را نزد ام سلمه به ودیعه گذاشت و به او سپرد: اگر فرزند ارشدم نزد تو آمد آنها را به او تحویل بده و چون امام حسین علیه السلام به شهادت رسید علی بن الحسین علیه السلام نزد ام سلمه آمد، و همه آن چیزها را از او تحویل گرفت. (۳)

۱ - قال: شهدت وصية امير المؤمنين عليه السلام حين اوصى الى ابنه الحسن عليه السلام و اشهد علي وصيته الحسين عليه السلام و محمداً و جميع ولده و رؤساء شيعته و اهل بيته ثم دفع اليه الكتب و السلاح و قال لابنه الحسن عليه السلام يا بني! امرني رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان اوصي اليك و ان ادفع اليك كتيبي و سلاحي كما اوصى النبي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و دفع اليّ كتبه و سلاحه. و امرني امرك اذا حضرك الموت ان تدفعها الي اخيك الحسين عليه السلام ثم اقبل علي ابنه الحسين عليه السلام فقال له: و امرك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان تدفعها الي ابنك هذا، ثم اخذ بيد علي بن الحسين عليه السلام ثم قال لعلي بن الحسين عليه السلام و امرك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان تدفعها الي ابنك محمد بن علي عليه السلام و اقرأ من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و مني السلام. الكافي والوافي، ج ۲/ ص ۷۹.

۲ - معالم المدرستين، ج ۹، ص ۳۲۹.

۳ - قال لي ابو جعفر الامام الباقر عليه السلام لما توجه الحسين عليه السلام الى العراق، دفع اليّ ام سلمه زوجة النبي، الوصية و الكتب و غير ذلك و قال لها اذا اتاك أكبر ولدي فادفعي اليه ما دفعت اليك فلما قتل الحسين عليه السلام أتى علي بن الحسين عليه السلام ام سلمه فدفعت اليه كلّ شيء أعطهاها

و در کافی و اعلام الوری و مناقب ابن شهر آشوب و بحار الانوار، از ابو بکر
حضرمی از امام صادق آمده است: امام حسین علیه السلام چون قصد عراق کرد، کتابها و
وصیت را نزد ام سلمه به ودیعه گذاشت، و چون علی بن الحسین علیه السلام برگشت آنها را
به وی سپرد. ^(۱) علامه عسکری می گوید: اینها غیر از وصیتی است که در کربلا
نوشت و همراه بقیه میراثهای امامت به دخترش فاطمه سپرد، سپس او آنها را به
علی بن الحسین علیه السلام تحویل داد، چون آن موقع ایشان مریض بود، و احتمال زنده
ماندنشان نبود. ^(۲)

در کافی و اعلام الوری و بصائر الدرجات و بحار الانوار به نقل از عیسی بن
عبدالله از پدرش از پدر بزرگش آمده است: علی بن الحسین علیه السلام هنگام وفاتش به
فرزندانش نگریست که به دور او اجتماع کرده بودند و به محمد بن علی علیه السلام گفت:
ای محمد! این صندوق را بگیر و به خانهات ببر. سپس علی بن الحسین علیه السلام
فرمودند: در این صندوق درهم و دیناری نیست بلکه پر از علم است. ^(۳)

در بصائر الدرجات و بحار الانوار به نقل از عیسی بن عبدالله بن عمر از جعفر بن
محمد صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون وفات علی بن الحسین علیه السلام نزدیک شد
صندوق را بیرون آورد و گفت: ای محمد! این صندوق را حمل کن. گفت: چهار نفر
آنها حمل کردند. سپس بعد از وفات امام سجاد علیه السلام برادران امام باقر علیه السلام آمدند و

الحسین علیه السلام. الغیبه للطوسی چاپ تبریز. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۲. بحار
الانوار، ج ۴۶، ص ۱۸، حدیث سوم.

۱ - انّ الحسین لما سار الى العراق استودع ام سلمة الكتب و الوصیة، فلما رجع علی بن الحسین
دفعتها اليه. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۴. اعلام الوری، ص ۱۵۲. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۶.
مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۲. قاموس الرجال، ج ۱۶، ص ۱۵.

۲ - معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۳۰.

۳ - قال: التفت علی بن الحسین الى ولده و هو فی الموت اما انه ليس فيه دينار و درهم و لكنه
مملوءة علماً. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۲. اعلام الوری، ۲۶۰. بصائر الدرجات باب ۱.

گفتند: نصیب و سهم ما را از صندوق بده. امام فرمود: به خدا قسم هیچ سهمی در او ندارید و اگر سهمی می‌داشتید آن را به من نمی‌داد، در صندوق اسلحه رسول خدا ﷺ و کتابهایش بود. (۱)

در بصائر الدرجات از زرارة از امام صادق ﷺ آمده که امام فرمودند: ابو جعفر رحلت نکردند مگر اینکه کتابها در دست من بود. (۲)

و در بصائر الدرجات از ابوبصیر چنین روایت کرده: شنیدم که ابو عبد الله ﷺ می‌گوید: ابو جعفر ﷺ وفات نکردند مگر اینکه مصحف فاطمه ﷺ نزد ابو عبد الله ﷺ بود. (۳)

در کافی و بصائر الدرجات از حمران از ابو جعفر ﷺ آمده که فرمودند: از ایشان سؤال کردم که مردم می‌گویند صحیفه مختومه‌ای به ام سلمه داده شد (جریان چیست) امام فرمودند: چون رسول خدا ﷺ وفات یافت علی ﷺ وارث علم و سلاح و هر چه آنجا بود، شد. سپس به امام حسن ﷺ رسید و بعد از آن به امام حسین ﷺ و چون بیم آن می‌رفت که غارت شود، آنرا نزد ام سلمه به ودیعه گذاشت، سپس بعد از آن علی بن الحسین ﷺ آنرا تحویل گرفت. سپس گفتم: بعداً هم به دست پدرتان رسید تا اینکه الآن به دست شما رسید؟ گفت، آری. (۴)

۱ - لما حضر علی بن الحسین ﷺ الموت، قبل ذلك أخرج السقط او الصندوق عنده و قال: یا محمد! احمل هذا الصندوق، قال: احمل هذا الصندوق، قال فحمل بین أربعة رجال فلما توفی جاء اخوته يدعون فی الصندوق فقال: واللّه ما لكم فی شیء، و لو كان لكم فی شیء ما دفعه الیّ. و كان فی الصندوق سلاح رسول الله ﷺ و کتبه. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۵. بصائر الدرجات، ج ۴، ص ۱۶۵. اعلام الوری، ص ۲۶۰. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۹.

۲ - قال: ما مضی ابو جعفر حتی صارت الکتب الیّ. بصائر الدرجات، ص ۱۵۸. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۵۴.

۳ - ما مات ابو جعفر ﷺ حتی قبض، ای ابو عبد الله ﷺ، مصحف فاطمه ﷺ. ص ۱۵۸.

۴ - قال سألتہ عما یحدّث الناس أنّه دفعت الیّ أم سلمه صحیفه مختومه فقال: انّ رسول الله ﷺ (ص) لما قبض ورث علی (ع) علمه و سلاحه و ما هناك، ثم صار الی الحسن (ع) ثم صار الی

وجود میراث علمی خاص که امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از علی زین العابدین علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام از برادرش امام حسن علیه السلام از پدرش علی علیه السلام وارث آن گشته، این روایت ابن عدی آن را تأکید و تأیید می نماید. وی گوید: جعفر بن محمد علیه السلام حدیث بلندی دارد که از پدرش از جابر و از پدرش از پدرانش به او رسیده و همچنین نسخه ای از اهل بیت که جعفر بن محمد علیه السلام آنرا روایت می کند. شکی نیست که این میزان علمی که صاحب آن به وصیت الهی حامل آن می گردد، همانست که خداوند در قرآن مجید بیان فرموده است: و آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است و تصدیق کننده و هماهنگ با کتب پیش از آن، خداوند نسبت به بندگان خبیر و بیناست - سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم، (اما) از میان آنها عده ای به خود ستم کردند و عده ای میانه رو بودند و گروهی به اذن خدا در نیکی ها (از همه) پیشی گرفتند و این، همان فضیلت بزرگ است. (۱)

الحسین (ع) فلما خشينا ان نغشى استودعها ام سلمه ثم قبضها بعد ذلك على بن الحسين (ع). قال فقلت: ثم صار الى ابيك، ثم انتهى اليك و صار بعد ذلك اليك. فقال: نعم.

۱ - والذى أوحينا اليك هو الحق مصدقاً لما بين يديه ان الله بعباده لخبير بصير. ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن الله ذلك هو الفضل الكبير. (سورة فاطر، آيات ۳۲ و ۳۱)

شبهه بیست و هشتم

«رسول خدا ﷺ: اگر کسی خواست بدون مشورت»
«با مردم بر آنان ریاست کند او را بکشید»

احمد الکاتب می گوید:

امامان اهل بیت به حق اختیار امت درباره حاکمان خویش معتقد بودند، و حکومت کردن با زور و اجبار را نفی می کردند.

من می گویم:

چنین نیست، امامان به مبدأ قرآنی درباره حاکمیت معتقد بودند، که می گوید:
حاکمیت در ابتدا با پیامبر، و بعد امامان سپس فقیهان عادل است:
ما تورات را که در آن هدایت و روشنائی است فرستادیم تا پیامبرانی که تسلیم
امر خدا هستند بدان کتاب حکم کنند و نیز خداشناسانی و عالمانی که مأمور
نگهبانی احکام خدا هستند و بر صدق آن گواهی دهند. (مائده / ۴۴)
ما به تفصیل این آیه کریمه را در فصل اول از جلد دوم همین کتاب، بحث کردیم.
از این رهگذر معلوم می شود که ائمه علیهم السلام حاکمیت هر کسی جز آنان را محکوم
کرده و غیر مشروع می دانند.

امام علی علیه السلام فرمود: من از مردم به این پیراهنم سزاوارترم.

و باز فرمودند: اگر چهل مرد با غیرت می یافتیم به پیکار قوم بر می خاستیم.

شبهه

ائمه اهل بیت علیهم السلام معتقد به حق اختیار حاکمان اسلامی توسط امت اسلامی بودند و شوری را یک ضرورت می دانستند و حاکمیت اجباری بر مردم را محکوم می کردند.

و شاید در این روایت بهترین تعبیر از اعتقاد امامان اهل بیت علیهم السلام به شوری آمده باشد. امام رضا علیه السلام در عیون اخبارالرضا از پدرش امام کاظم علیه السلام از پدرش جعفر صادق علیه السلام از پدرش محمد باقر علیه السلام از علی بن الحسین علیه السلام از پدرش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند: اگر کسی خواست امت را متفرق سازد و حقش در انتخاب را غصب کند و بر آنان بدون مشورتشان حکومت کند او را بکشید که حق تعالی اذن به این امر داده است. (۱)

اگر آنان مردم را به اطاعت از خویش دعوت می کردند، بدین دلیل بود که خود را افضل و سزاوارتر از خلفای فاسق ظالم متمرّد از دستورات خداوند که به کتاب عمل نمی کرده و عدل و قسط را به پا نمی داشته و فرمانبردار حق تعالی نبودند، می دانستند. (صفحه ۴۴-۲۱)

پاسخ:

چند نکته قابل تأمل در کلام وی موجود است، که به بررسی آن می پردازیم.
 (۱) اگر منظور وی از اهل بیت علی و حسن و حسین علیهم السلام و نه امام از نسل حسین است آنچه به آنان منسوب کرده ناصحیح است زیرا آنان معتقد به وصیت و نص قرآنی می باشند که حکومت را حق پیامبر صلی الله علیه و آله سپس امامان معصوم و آنگاه فقیه عادل در زمان غیبت می داند که توضیحش در فصل اول از جلد دوم رفت.

۱ - من جائکم یرید أن یفرق الجماعة و یغصب الامة أمرها و یتولّى من غیر مشورة فاقتلوه، فأن الله قد أذن فی ذلك. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۳۴

(۲) اگر منظورش از اینکه آنان کسب قدرت با زور و اجبار را محکوم می‌کردند اگر بیعت ابتدایی باشد، حرف ایشان صحیح است و اگر بیعت برای جهاد با غاصبین باشد فرمایش ایشان ناصحیح است که توضیحش قبلاً آمد.

(۳) حدیثی که ایشان به آن استناد کرده اگر قطعی الصدور باشد چند معنی خواهد داشت:

(الف) منظور رسول خدا ﷺ از جماعت، جماعت بعد از هر بیعتی است خواه بیعت شونده منصوص علیه باشد و نباشد.

(ب) منظورش از جماعت، جماعت بعد از بیعت مشروع است بطوریکه سابقین در اسلام و جهاد بر منصوص علیه اجتماع کرده باشند.

(ج) منظورش از جماعت، جماعت قبل از بیعت است و امت، امت واحدی است بر اساس قرآن و سنت.

شکی در آن نیست که مراد امام رضا علیه السلام معنای اول نیست زیرا مذهب ایشان و مذهب پدرانیش اعتقاد به وصیت و نص الهی و مبارزه با غاصبین در صورت مهیا بودن شرایط است همانطوری که چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: من از مردم به این پیراهن سزاوارترم. و اگر چهل مرد با عزم می‌یافتم به پیکار با قوم بر می‌خواستم. پس معنای اول و دوم محتمل خواهند بود و هر دو مؤید کلام استاد احمد الکاتب نخواهد بود. زیرا معنای دوم بیانگر اتفاق امت بر امام منصوص است و لذا اگر کسی در مقابل این چنین جماعتی قرار بگیرد واجب القتل است و به همین دلیل بود که علی علیه السلام به پیکار اهل جمل و صفین برخاست.

اما معنای سوم بیانگر جماعت قبل از بیعت است و واحد بودنش به دلیل لحاظ قرآن و سنت است و وظیفه چنین امتی این است که با امام منصوص از جانب خدا و رسولش بیعت کند و اگر کسی آنانرا مجبور به بیعت با فرد دیگری بکند در اینصورت غاصب حق خواهد بود و مانع از بیعتشان با امام مفترض الاطاعه شده است. و در

این صورت است که باید به جنگ با حاکم غاصب پرداخت و از این جهت بود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اگر چهل مرد با عزم می یافتم به پیکار با قوم می شتافتم. زیرا اهل سقیفه فردی را بر امت تحمیل کردند که در مقابل منصوب از طرف خدا و رسولش قرار داشت.

و چون حضرت این عدد از یاران را پیدا نکرد با اکراه و اجبار با خلفا بیعت کرد. (۴) اما درباره تئمه سخنان استاد احمد الکاتب که می گوید: اهل بیت مردم را به اطاعت و پیروی کردن از خودشان بدین دلیل دعوت می کردند که خود را افضل و سزاوارتر از خلفا می دانستند.

ایشان می خواهد ادعا کند که امامان اهل بیعت معتقد بودند که از خلفاء افضلند نه اینکه اولویتشان، اولویت اختصاصی باشد که حکم غیر از خودشان مشروع نبوده و مطرود خواهد بود.

ما بطلان این ادعا را در صفحات گذشته به اثبات رساندیم و خاطر نشان ساختیم که اولویت آنان اولویت اختصاصی است. بدین معنی که حکومت کردن فقط مختص آنان است.

شبهه بیست و نهم

«عقیده نسلهای اول شیعه درباره امامت»

احمد الکاتب می گوید:

نوبختی آورده که نسلهای اول شیعه، معتقد به سزاوارتر بودن علی علیه السلام به خلافت و امامت بودند لیکن خلافت ابوبکر را جائز می دانستند (او را غاصب خلافت نمی دانستند). عبدالله بن الحسن می گفت:؟ ما در خلافت و امامت چون دیگر مردانیم و برادرش حسن می گفت: اگر در قضیه غدیر خم منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله، حکومت کردن بود به صراحت آنرا بیان می فرمودند.

من می گویم:

نوبختی معتقد است که؛ نسلهایی از شیعیان اول، معتقد بودند که امام علی علیه السلام امام مفترض الطاعه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و جائز نیست کسی جای ایشان قرار بگیرد، چنانکه امام صادق علیه السلام به صراحت عیوب حسن بن الحسن را برمی شمرد.

شبهه

و به دنبال مفهوم اولویت، نسلهایی از شیعیان اول، خصوصاً قرن اول هجری چنین گفتند: علی علیه السلام به خاطر فضل و سابقه و علمش سزاوارترین فرد برای خلافت رسول خداست صلی الله علیه و آله. او شجاعترین و بخشنده‌ترین و با تقواترین و زاهدترین فرد بعد از رسول خداست صلی الله علیه و آله. با این وجود امامت ابوبکر و عمر را جاز دانستند و آن دو را شایسته آن مکان و مقام دیدند و افزودند که علی علیه السلام خلافت را به آنان بخشیده است.

ما چون مسلمین به این امر راضی گشتیم و غیر از این بر ما روا نباشد و روا نخواهد بود. ولایت ابوبکر بخاطر رضایت علی علیه السلام و تسلیمش مایه هدایت و رشد گشت !!!

فرقه دیگری گفت: علی علیه السلام به خاطر نزدیکیش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سابقه و علمش سزاوارترین فرد برای خلافت بود ولی بر مردم جاز است که فردی غیر از او را رهبر خود قرار دهند، اگر آن رهبر با کفایت باشد چه مایل باشد و چه نباشد باید بپذیرد ولایت رهبر گزیده، باعث رشد و هدایت است و طاعت خداوند محسوب می‌شود، این رهبر واجب‌الاطاعه است.

جماعت دیگری گفتند: امامت علی بن ابیطالب علیه السلام وقتی ثابت است که مردم را به سوی خویش دعوت کند و دعوتش را آشکار نماید.

به حسن بن الحسن بن ابیطالب که بزرگ طالبین و وصی پدرش و متولی صدقات جدش بود، گفته شد: آیا مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگفت هر که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست؟

گفت: چرا، لیکن منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت و سلطنت نبوده و اگر می‌بود آنرا کاملاً آشکار و صریح بیان می‌فرمود.

فرزندش عبدالله می‌گفت: ما هیچ فرقی با دیگران در خلافت و امامت نداریم و

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۳۰۳

در اهل بیت امام واجب‌الاطاعه وجود ندارد لذا ولایت امیرالمؤمنین از خداوند نیست.

از اینجا آشکار می‌گردد که نظریه نص و به ارث رسیدن قدرت در اهل بیت، جایگاهی نزد نسل اول شیعه نداشته و از این روست که دیدگاه مثبتی نسبت به ابوبکر داشتند و آنان را غاصب خلافت نمی‌دانستند، خلافتی که رسول خدا ﷺ آنرا بر اساس شوری در بین مردم به ودیعه گذاشت.

این حقیقت است که دستور امام صادق علیه السلام به شیعیانش مبنی بر لزوم تولی ابوبکر و عمر را تفسیر می‌کند!!!

پاسخ:

به جناب آقای احمد الکاتب باید گفت: مقوله‌ای که نقل کردید و آنرا به نسلهای اول شیعیان نسبت دادید در حقیقت از معتقدات جماعت بت‌ریه از زیدیان اول است.

در مقابل عقیده آنان، عقیده شیعیانی از نسل اول است که اولویت امامان را اولویت اختصاصی می‌دانستند و می‌گفتند: علی بن ابی طالب علیه السلام امام واجب‌الاطاعه به دستور خدا و رسولش صلی الله علیه و آله بعد از رسول خدایم باشند، و بر مردم واجب است که سخنان وی را گوش دهند و امثال امر نمایند و جائز نیست که جز او را اطاعت نمایند. اطاعت او اطاعت خدا و رسولش می‌باشد و پیمان شکنی با وی پیمان شکنی با خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در وجود ایشان علم امامت و هدایت را قرار دادند و امامت و موالاتش را واجب فرمود و او را به مسلمین از خودشان سزاوارتر قرار داد. علم دین و حلال و حرام و جمیع منافع دنیا و آخرت و مضارشان و تمام علوم مفصل و مجمل را در وی به ودیعه گذاشتند و وی را حافظ و نگهبان دین قرار داد.

ایشان شرایط امامت و خلافت رسول خدا ﷺ را به خاطر عصمت و طهارت مولد و سابقه و علم و شجاعت و جهاد و زهد و عدالتش بدست آورد. رسول خدا ﷺ ایشان را بر این مقام تعیین نمودند و به ایشان اشاره فرمودند و اسم و نسبشان را خاطر نشان کردند و وی را بعنوان امیر مؤمنین و مسلمین و وصی و خلیفه و وزیر خود در جاهای بسیاری معرفی کردند.

به آنان نشان داد که منزلت او مانند منزلت هارون است نسبت به موسی جز آنکه بعد از او پیامبری نخواهد بود. و او را مانند وجود مبارکش برشمرد و همانگونه که ایشان از مردم به خودشان سزاوارتر است، علی همان مرتبه را دارا است و از آنان به خودشان سزاوارتر است.

نویختی و اشعری می‌گویند: این فرقه با این اعتقاد درباره امامت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام تا زمان حیاتشان ثابت قدم باقی ماندند.

استاد احمد الکاتب خود نیز به این فرقه قبلاً اشاره نموده و آنها را گروه و جماعت سبائیه نامگذاری کرده و گفت: اینان جماعت اندکی از شیعیان بودند که در زمان حیات حضرت علی علیه السلام بسر می‌بردند ولی امام آنانرا رد کرده و عقیده‌اشان را باطل دانستند (ص ۲۵)، (مجدداً به بحث در این زمینه خواهیم پرداخت).

(۲) اما آنچه به حسن بن الحسن بن علی منسوب کردند، جزئی از یک روایت است که ابن عساکر در ذیل شرح حال حسن بن الحسن بن علی آنرا نقل نموده، در حالیکه مربوط به حسن بن الحسن بن الحسن است.

فضیل بن مرزوق گوید: شنیدم که حسن بن الحسن برادر عبدالله بن الحسن به مردی از شیعیان می‌گوید: اگر واقعاً حقیقت همان است که شما مدعی هستید که خداوند و رسولش، علی علیه السلام را برای امامت و خلافت برگزیده بود، جرم و گناه علی از دیگران بزرگتر و بیشتر خواهد بود. چون امر رسول خدا ﷺ را آن چنان که از او خواسته بود ترک کرد، و طوری عمل نکرد که حتی در نزد مردم معذور باشد.

رافضی (شیعی) گفت: آیا مگر رسول خدا ﷺ نگفته بود هر که من مولای اویم علی هم مولای اوست؟

گفت به خدا قسم اگر منظور رسول خدا ﷺ از این سخن حکومت و ریاست و امامت بر مردم بود، آنرا کاملاً باز و آشکار می‌کرد همانگونه که در مورد نماز و زکات و روزه رمضان و حج خانه خدا عمل کرده بودند و لازم بود که به آنان می‌گفت: ای مردم! این ولی امر شما بعد از من است، حرف او را گوش دهید و دستورات او را اجرا کنید. (۱)

حسن بن الحسن بن البراء بن عبداللّه بن الحسن همان کسی است که طبق روایت احتجاج طبرسی، امام صادق علیه السلام درباره او گفته بود: اگر حسن در حال زنا و شرب خمر فوت می‌کرد بهتر از این حالتی است که در آن در گذشت.

و باز در روایت احتجاج طبرسی از قول ابن ابی یعفور روایت شده که گفت: من و معلی با حسن بن الحسن ملاقات کردیم. او گفت ای یهودی! سپس آنچه را امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام گفته بودند برای ما نقل کرد و افزود. او از شما دو نفر به یهودی بودن سزاوارتر است، یهودی کسی است که خمر بنوشد. (۲)

ابن عساکر از فضیل بن مرزوق روایت کرده است که گفت: شنیدم که حسن بن الحسن به مردی از رافضه (شیعیان) می‌گفت: به خدا کشتن تو باعث نزدیکی به خدا است. آن مرد به او گفت: تو مزاح می‌کنی! او گفت: به خدا هرگز این مزاح

۱ - مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۳۳۳-۳۲۹. تاریخ دمشق، ص ۱۳. ابن عساکر در روایات بین حسن بن الحسن بن علی با حسن بن الحسن بن الحسن بن علی خلط کرده، و شاید خلط از نساخ باشد.

۲ - قاموس الرجال. شرح حال الحسن بن الحسن بن الحسن بن علی علیه السلام و حسن بن الحسن بن علی علیه السلام. علامه شوشتری می‌گوید: منظور ایشان از خمر همان نبذ است که امامان ما آنرا حرام می‌دانند و دیگران فتوا به حلال بودنش می‌دهند.

نیست بلکه کاملاً جدی است. (۱)

باز از فضیل بن مرزوق است که گفت: شنیدم که حسن بن الحسن به مردی از شیعیان می‌گوید: به خدا قسم اگر خداوند ما را بر شما مسلط گرداند، دست و پاهای شما را قطع کنیم و توبه‌ای برای شما قبول نکنیم. (۲)

ابن عساکر در شرح حال حسن بن الحسن بن الحسن روایاتی نقل می‌کند که دال بر اشتراک عقیده آنان درباره شیعیان است او از ابوبکر بن عیاش از سلیمان بن قرم روایت کرده که گفت: به عبدالله بن الحسن گفتم: آیا در بین اهل قبله کفار وجود دارند؟ گفت: آری شیعیان.

و از ابو خالد احمر روایت کرده که گفت: از عبدالله بن الحسن بن الحسن از ابوبکر و عمر پرسیدم. او گفت: صلوات خداوند بر آن دو باد، و نماز کسی که بر آنان درود نفرستد نباشد.

و از عمّار بن زریق، از عبدالله بن الحسن روایت کرده که گفت: برای کسی که به ابوبکر و عمر دشنام می‌دهد، توفیق توبه‌ای نمی‌بینم.

شبابه از حفص بن قیس روایت کرده که گفت: از عبدالله بن الحسن از مسح پا روی کفشها پرسیدم؟ او گفت: مسح کن که عمر بن خطاب مسح کرده است.

گفتم: من از تو سؤال کردم که آیا مسح می‌کنی یا نه؟ گفت: آیا این برای تو مشکل تر است؟ می‌گویم عمر چنین می‌کرده و تو همی از عقیده من می‌پرسی. عمر بهتر از من بود، زمین از امثال من پر است.

گفتم: ای ابا محمد! مردم می‌گویند شما تقیه می‌کنید. او به من گفت در حالیکه بین قبر و منبر بودیم. خداوند! این عقیده من در پنهانی و آشکارا است. بعد از من سخن کسی را گوش مده. سپس گفت: برای علی علیه السلام همین مصیبت و منقصت کافی

۱ - مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۳۳۱.

۲ - مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۳۳۲.

است که کسی مدعی شود او مجبور به بیعت شده در حالیکه رسول خدا ﷺ او را به امری دستور دادند، ولی او آنرا بجا نیاورد. (۱)

صفار در بصائر الدرجات از علی بن سعید که نزد امام صادق ﷺ بوده چنین روایت کرد: مردی گفت: فدایت گردم، عبدالله بن الحسن می گوید: در امامت و خلافت، ما چون دیگر مردمیم. امام ﷺ بعد از کلامی فرمودند: آیا از عبدالله تعجب نمی کنید، او می گوید پدرش علی ﷺ امام نبوده و ما هم علمی نداریم؟ به خدا راست گفت او علمی ندارد (و دست به سینه اش گذاشته گفت) برد سلاح رسول خدا ﷺ و شمشیر و زره او نزد ماست. به خدا قسم مصحف فاطمه ﷺ نزد ماست، آیه ای از قرآن در آن نیست مگر آنکه رسول خدا ﷺ آنرا املاء کرد و علی ﷺ با دست خود آنرا نوشته باشند. (۲)

علامه شوشتری می گوید: نقل (علامه مجلسی) صاحب بحار از سید ابن طاووس صاحب اقبال (۳) معذور بودن پدرانش از بنی الحسن و این مرد (عبدالله بن الحسن) را توضیح می دهد. چون عبدالله به بغداد تبعید شد امام صادق ﷺ به عبدالله هنگامی که او را به بغداد تبعید کردند نامه ای جهت تسلیت به وی نوشتند و در عنوان آن نامه آمده است: برای خلف صالح و ذریه پاک و مطهر برادرزاده و پسر عمویش. سپس اضافه می کند که این مدح امام صادق ﷺ منطبق بر حال عبدالله است که او را عبدالله دانسته و برای او و پسرعموهایش آرزوی سعادت کرده است. و این دال بر حقیقت است که آنان نزد مولای ما امام صادق ﷺ کاملاً معذور و مظلوم بوده اند. امام آنرا مدح کرده است. آنان عارف به حق امام صادق ﷺ بودند و اگر در

۱ - تاریخ دمشق، ج ۲۷، ص ۳۷۶-۳۷۳.

۲ - بصائر الدرجات، ص ۲۵۳. و مانند آن در ص ۱۵۶ و ص ۱۶۰ آمده.

۳ - اقبال الاعمال کتاب معروف سید بن طاووس است. سید بن طاووس از سادات حسنی و از ستارگان بی بدیل آسمان ولایت اهل طاووس محسوب می شود. (مترجم)

کتابهایی ذکر شده که آنان به دور از امام بودند صرفاً برای تقیه بوده است. سپس روایات زیادی را نقل می‌کند که مؤید این ادعای او است، که آنان معذور بودند، عبدالله عارف به حق امام بوده و فرزندش رامهدی موعود علیه السلام نمی‌دانسته، امام صادق علیه السلام را تصدیق کرده که مهدی موعود علیه السلام از نسل امام است. آنگاه روایتی از امام صادق علیه السلام از پدرش از فاطمه بنت الحسین نقل می‌کند که آن بانو فرمودند: شنیدم که پدرم می‌گفت: از نسل تو مردانی در کنار شط فرات کشته شوند که در گذشته کسی بر آنان پیشی نگرفته و بعد از آنان کسی مانندشان نخواهد بود. عبدالله از جمع کشته شدگان بود. او رئیس بزرگ بنی هاشم در آن زمان بود. علامه مامقانی می‌گوید: در روایات قدح و مدح هر چه تأمل کردم به نتیجه نرسیدم.

باز علامه شوشتری می‌گوید: اکثر روایات در قدح است و روایات مدح نادرست که واقعاً از طریق زیدیه روایت شده است. گذشتگان این روایت را ثبت کرده، لذا محمد بن حسن صفار و محمد بن یعقوب کلینی و مانند آنها، این روایات را بدون تأویل و تفسیر از امامان روایت کردند.

تاریخ، این روایات را تأیید می‌کند. این روایات صرفاً به آنچه نقل شده محدود نمی‌شود بلکه اگر قصد استقصا باشد کلام به درازا خواهد کشید. عبدالله منهای عدم استبصارش امور ناپسندی از او روایت شده، در روایتی نقل است که به امام صادق علیه السلام گفت: اگر حسین علیه السلام عادل می‌بود، بر او لازم بود که امامت را در فرزند ارشد امام حسن علیه السلام قرار می‌داد.

طبری در ذیل این روایت با سند خود از سلیمان بن قرم روایت می‌کند که: به عبدالله بن حسن گفتم که آیا در اهل قبله کفاری هم هستند؟ او گفت: آری شیعیان. (رافضه) ابن قتیبه گوید: عبدالله بن الحسن را دیدم که مسح روی کفشها می‌کند. سپس گفت: عمر چنین کرد و کسی که این فتوای عمر را بین خود و خدایش قرار

دهد، مطمئن باشد.

بر می‌گردیم به بخش دیگری از سخنان احمد الکاتب، وی می‌گوید: دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به عمر و ابوبکر، دیدگاه مثبتی بوده و آنانرا غاصب خلافت نمی‌دانستند....

اگر منظور ایشان از اهل بیت، امامان معصوم علیهم‌السلام باشد، متأسفانه در انتساب این قول به آنان دچار اشتباه شده‌اند زیرا دیدگاه آنان و دیدگاه پدرشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مادرشان فاطمه زهرا علیها‌السلام دیدگاه واحدی است، و همگی آن دورا غاصب خلافت می‌دانستند.

دیدگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از سخنانش کاملاً آشکار است. در خطبه شقشقیه فرمود: هان! پسر ابو قحافه جامه خلافت را به تن کرد، در حالیکه می‌دانست جایگاه من به خلافت مانند جایگاه محور آسیاب است....

و فرمودند: خداوندا! من را بر قریش یاری ده! آنان رشته خویشاوندیم را قطع نمودند.... و اگر چهل مرد با عزم می‌یافتم بر این قوم می‌شوریدم.

توضیح مفصل سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، قبلاً ذکر گردید و نیازی به تکرار آن نیست. از سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام جز این فهمیده نمی‌شود که وجود مبارکش آنان را غاصب خلافت می‌دانستند. و اگر قدرتی می‌داشتند حقش را با زور می‌گرفتند. اما دیدگاه صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها‌السلام: از طریقه برخورد با آنان کاملاً آشکار بوده که وی بر آنان خشمگین شده و بر این امر اصرار ورزیدند تا دنیا را وداع گفتند. و وصیت کرد که جنازه‌اش را نبینند و بر آن نماز نخوانند و او را شبانه دفن نمایند تا کاملاً آشکار گردد که وی از آنان خشمگین و ناراضی است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام وصیت آن مخدره را اجرا کردند در حالیکه ابوبکر اجازه دفنش را نداده بود.

بخاری از زهری از عروة از عائشه چنین روایت کرده: فاطمه علیها‌السلام از دست ابوبکر

غمگین شد و او را از خویش راند و تا موقعی که زنده بود با او سخن نگفت... همسرش علی علیه السلام او را شبانه دفن کرد و بدون اذن ابوبکر بر او نماز گذارد. (۱)
عینی و ابن حجر در شرح صحیح بخاری آوردند: بدین دلیل وصیت کرد که او را شبانه دفن کند تا کاملاً مستور باشد. (۲) در حالیکه چنین نیست بلکه حضرت اصرار ورزید که آن دو او را نبینند و بر ایشان نماز نگذارند به قرینه اینکه علی علیه السلام ابوبکر را از دفنش خبردار نکرد.

در دلایل الامامه طبری از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت است که: چون عمر و ابوبکر برایشان وارد شدند به وی گفتند: چگونه ای دختر رسول صلی الله علیه و آله. گفت: بحمد الله خوبم. سپس به آنان گفت: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که گفت: فاطمه پاره تن من است هر که او را آزارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده؟ گفتند: چرا شنیدیم حضرت صلی الله علیه و آله گفتند: به خدا قسم شما دو نفر مرا آزردید. از نزد ایشان برخاستند در حالیکه از دست آنان ناراحت و آزرده خاطر بود. (۳)

در روایت زرارة از امام باقر علیه السلام آمده: وقتی سالم بن ابی حفص و کثیر النوا و ابو جارود به زید گفتند که ما از موالیان ابوبکر و عمر، وراثت جویان از دشمنان آنانیم. به آنان جواب داد: وای بر شما آیا از فاطمه علیها السلام برائت می جوئید؟ امر ما را

۱ - ان فاطمة وجدت علی ابوبکر فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت... دفنها زوجها علی علیه السلام لیلاً و لم یؤذن ابوبکر و صلی علیها. (صحیح بخاری کتاب المغازی باب غزوه خیبر. صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر. مشکل الآثار، ج ۱، ص ۴۸. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸)
۲ - عمدة القاری ج ۱۷، ص ۲۵۹. فتح الباری، ج ۹، ص ۳۴.
۳ - قال: لما دخلا علیها، قالا لها: کیف انت یا بنت رسول الله؟ فقالت: بخیر و الحمد لله. ثم قالت لهما: اما سمعتما النبی صلی الله علیه و آله فاطمة بضعة منی فمن اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله. قالا: بلی، قالت: و الله لقد آذیتمانی، فخرجا من عندها و هی ساخطه علیهما. (بحار الانوار ج ۴۲ ص ۱۷۰).

قیچی کردید، خداوند شما را قیچی کند. از آن پس به بت‌ریه مشهور شدند.^(۱)
از امام رضا علیه السلام درباره ابوبکر و عمر پرسیدند، ایشان فرمود: ما مادر خیری
داشتیم که از این دنیا رفت در حالیکه از دست آنان ناراحت و آزرده خاطر بود و تا
او راضی نشود ما راضی نمی‌شویم.^(۲)

اما روایات دال بر تولی و تبری که به امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام نسبت داده
شده است همگی از باب تقیه در عهد اموی است. ولی روایاتی که به امام علی علیه السلام
نسبت داده شده همگی روایاتی جعلی بوده که در عهد عباسیان خلق گردید و به
امید خدا به بحث آنها خواهیم پرداخت.

۱ - ان زیداً قال له زید بن أبی حفص و کثیر النوا و أبوجارود انهم يتولون ابابکر و عمر و
يتبرئون من اعدائهم. قال لهم زید: ويلکم أتتبرئون من فاطمة؟ بترتم امرنا بترکم اللّٰه فيومئذ
سمّوا البترية. (قاموس الرجال ج ۴ ص ۵۹۹)

۲ - قال: كانت لنا امة باّره خرجت من الدنيا و هي عليهما غضبي و نحن لا نرضى حتى ترضى.
القاب النبى و عترته ضمن مجموعة نفيسه، ص ۴۴. الطرائف سيد بن طاووس، ص ۲۵۲.

شبهه سی ام

«اشعری و روایات عبدالله بن سبا»

احمد الکاتب می گوید:

اشعری و نوبختی و کشی که همگی از اولین مورخان شیعه می باشند، روایت کرده اند که اولین تغییر (پیشرفت) در میان اصناف شیعه بدست عبدالله بن سبا صورت گرفت.

من می گویم:

چنین نیست، بلکه اشعری به نقل از منابع غیر شیعی آن را روایت کرده، سپس کشی از او نقل کرد و دیگران به نقل از کشی روایت کردند.

شبهه

مورخین اولیه شیعه امامیه (کشی، اشعری و نوبختی) چنین ثبت کردند که اولین تغییر در میان اصناف شیعه در عهد امام علی علیه السلام بدست کسی که او را عبدالله بن سبأ می نامند صورت پذیرفت. می گویند او یهودی زاده‌ای بوده که اسلام آورد. نوبختی درباره او می گوید: او اولین کسی بود که وجوب امامت امام علی علیه السلام را بر سر زبانها انداخت. او در زمان یهودی بودنش، یوشع بن نون را وصی موسی می دانسته و بعد از اسلام آوردن همان قول را به علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داد. او از دشمنان امام علی علیه السلام بیزاری جست. و مخالفتش با آنان را علنی ساخت و ابوبکر و عمر و عثمان را زیر سؤال برد.

منهای اینکه عبدالله بن سبأ شخصیتی حقیقی و یا افسانه‌ای باشد مورخین اولیه شیعه نشانه‌های بروز تغییر در اندیشه سیاسی شیعه بر اساس اعتقاد به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به خلافت و امامت امام علی علیه السلام را ثبت کردند. آنگاه به این اندیشه و اعتقاد لعاب سیاسی افزودند. که آنرا با قیاس از وصیت حضرت موسی علیه السلام به یوشع بن نون و توارث کهنانت در فرزندان یوشع بن نون خلق کردند. با این وجود معتقدین به این قول منحصر به گروه اندکی از شیعیان در عهد امام علی علیه السلام می شوند که امام آنان را از خود طرد نموده بود.

این جریان بعد از نصب یزید به خلافت و جانشینی معاویه، زمینه بسیار مناسبی برای رشد اندیشه خود یافت. اما با یک مشکل بزرگ برخورد کرد و آن عدم اعتقاد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به آن طرز تفکر و ترک صحنه سیاست توسط زین العابدین علیه السلام بود. لذا به ناچار گرد محمد حنفیه که او را نیز وصی امیرالمؤمنین علیه السلام می دانستند جمع شدند. خصوصاً بعد از اینکه رهبری شیعه را بعد از شهادت سید الشهداء علیه السلام بدست گرفت. این جریان سبائی در حرکت کیسانیه داخل شد که منادی خونخواهی حسین بن علی علیه السلام به فرماندهی مختار بن عبیده ثقفی بود.

پاسخ:

در اینجا چند نکته لازم به توضیح است:

(۱) در بین محفل علمی شیعه درباره کتاب المقالات و الفرق، و فرق الشیعه اختلاف نظر به وجود آمد که آیا این دو نسخه از یک کتاب هستند یا اینکه این دو کتاب اثر دو مؤلف متفاوتند. ظاهراً قول اول ارجح باشد و هست.

نکته‌ای که می‌ماند این است که مؤلف کیست؟

استاد عباس اقبال آشتیانی معتقد است که آن دو، از تألیفات سعد بن عبدالله اشعری که معاصر نوبختی است. ایشان این عقیده خود را قبل از یافتن کتاب الفرق و المقالات اشعری بیان کرده سپس دکتر جواد مشکور آنرا به چاپ رساند.

بعد از این که هر دو کتاب منتشرگردید سید محمد رضا حسینی مقاله‌ای در مجله «تراثنا» شماره اول سال ۱۴۰۵ صفحه ۲۹ به چاپ رساند که عقیده آشتیانی را تأیید می‌کرد مبنی بر اینکه کتاب فرق الشیعه که به اسم نوبختی به چاپ رسیده در واقع نسخه مختصر شده کتاب المقالات و الفرق سعد بن عبدالله اشعری است. (۱)

(۲) کشی در مورد بن سبأ دو مطلب بیان می‌کند:

الف) پنج روایت است که کشی آنها را به نقل از محمد بن قولویه از سعد بن عبدالله اشعری که سند یکی از آنان به علی بن الحسین علیه السلام و دیگری به امام باقر علیه السلام و به روایت دیگر به امام صادق علیه السلام منتهی می‌گردد همه این روایات حول موضوع واحدی می‌چرخد و آن ادعای ربوبی بن سبأ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد که ایشان بدین دلیل ابن سبأ را سوزاند. (۲)

ب) کشی می‌گوید: جماعتی از اهل علم می‌گفتند که عبدالله بن سبأ یهودی زاده

۱ - پاسخ به شبهات، ج ۱، ص ۲۵.

۲ - اختیار معرفة الرجال، روایت ۱۷۴ و ۱۷۳ و ۱۷۱ و ۱۷۰ و این آخری جزئی از روایت شماره ۵۴۹ می‌باشد.

بود که بعداً اسلام آورد و از موالیان علی علیه السلام گردید. او در دوران یهودی بودنش یوشع بن نون را وصی موسی علیه السلام می دانست. همان اعتقاد را بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام پیدا کرد.

او اولین کسی بود که وجوب امامت علی علیه السلام را نشر کرد و از دشمنانش بیزاری جست و علناً به مخالفت با مخالفان او پرداخت و آنها را کافر حساب نمود. از این رو است که مخالفین مذهب تشیع، آن را گرفته شده از یهودیت قلمداد کردند!!!!^(۱)

این قول قسمتی از کلام سعد اشعری در کتاب المقالات است. با همدیگر همه آنچه را اشعری در کتاب خود آورده از نظر می گذرانیم. سعد بن عبدالله اشعری در کتاب الفرق والمقالات آورده است که: بعد از کشته شدن علی علیه السلام امتی که او را واجب الاطاعه و منصوب از جانب خدا و رسولش صلی الله علیه و آله دانستند، به سه گروه تقسیم شدند.

فرقه ای گفت: علی علیه السلام کشته نشد و وفات نیافت و وفات نیابد تا اینکه بر همه گیتی حکم براند و عرب را با عصایش هدایت کند، و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از اینکه پر از ظلم و جور شد. این اولین فرقه اسلامی بود که معتقد به وقف گردید و غلو پیشه کرد.

این فرقه را سبائیه می نامند که اصحاب عبدالله بن سبأ باشند. او همان عبدالله بن وهب راسبی همدانی است، در این امر عبدالله بن حرس و ابن الاسود که از اجله صحابه بودند، او را یاری دادند. نامبرده اولین کسی بود که ابوبکر و عمر و عثمان را علناً لعن و نفرین کرد و از آنان براءت جست و مدعی گردید که علی علیه السلام او را به این

۱ - اختیار معرفة الرجال، تصحیح و تعلیق میر داماد، تحقیق مهدی الرجایی، ج ۱، ص ۳۲۴.

امر دستور داده و تقیّه بر او جائز و حلال نخواهد بود. علی علیه السلام او را خواست و در این باره از او سؤال نمود و چون اقرار کرد دستور داد که او را بکشند.

مردم از هر طرف بانگ بر آوردند: ای امیرالمؤمنین! آیا کسی که به محبت شما اهل بیت علیهم السلام اقرار نموده و لزوم ولایت شما را واجب دانسته و از دشمنان شما بیزاری جسته خواهید کشت؟ حضرت علیه السلام او را به مدائن تبعید کرد.

جماعتی از اهل علم حکایت کردند که عبدالله بن سبأ یهودی زاده‌ای بود که اسلام آورد و از موالیان علی علیه السلام گردید. گویند در زمان یهودی بودنش درباره یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام چنین می‌اندیشید، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت درباره علی علیه السلام همان ادعا را ابراز داشت.

او اولین کسی بود که وجوب امامت امام علی علیه السلام را نشر داد و از دشمنانش بیزاری جست و علناً به مخالفت با مخالفینش پرداخت و آنان را کافر شمرد. از اینجا بود که مخالفین تشیع، آنرا برگرفته از یهودیت قلمداد کردند.

چون خبر شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام توسط سواری به ابن سبأ و یارانش در مدائن رسید، مردم پرسیدند: امیرالمؤمنین علیه السلام را چه رسیده است؟

گفت: شقی‌ترین فرد ضربه‌ای بر فرقش وارد ساخته که کمتر کسی از آن جان سالم به در می‌برد، سپس خبر شهادت حضرت علیه السلام رسید.

آنان به آورنده خبر روی آورده و چنین گفتند: دروغ‌گفتی ای دشمن خدا. به خدا اگر مغز ایشان را در بقچه‌ای برای ما می‌آوردی و هفتاد شاهد همراهت باشند، سخن ترا نمی‌پذیرفتیم.

بر اساس علم ما او کشته نشده و وفات نیافته، وی از این جهان نخواهد رفت مگر اینکه عرب را با عصایش هدایت کند و مالک زمین گردد. (۱)

۱ - تا اینجا سخن از فرقه سبائیه در کتاب فرق الشیعه به پایان رسید.

آنان همان روز حرکت کردند و حول خانه علی علیه السلام اطراق کردند، همانند کسی که از حضورش در منزل مطمئن باشند و اذن دخول خواستند.

حاضرین از اهل بیت علیهم السلام و اصحاب و فرزندان به آنان گفتند: مگر خبردار نشدید که امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند؟

گفتند: ما می دانیم که ایشان نه کشته شده و نه بدرود حیات گفته مگر اینکه عرب را با شمشیر و تازیانه اش هدایت کند، همانگونه که از قبل با حجت و برهان هدایت می کرد. ایشان نجوارا می شنود و در زیر لحاف ضخیم عرق می کند^(۱) و در تاریکی مانند شمشیر بران می درخشد.

این مذهب سبائیه و حربیه در مورد امیر المؤمنین علیه السلام است، که اصحاب عبدالله بن سبأ و عمر بن حرث کندی باشند.

بعد از آن درباره علی علیه السلام چنین گفتند: او خدای دو جهان است، که بخاطر ناراحتی از خلقش مخفی گشته ولی ظهور خواهد کرد.^(۲)

این تمام چیزی است که سعد بن عبدالله اشعری درباره فرقه سبائیه آورده بود. لازم است که توجه خواننده محترم را به یک نکته اساسی که عبدالله اشعری آنرا بعنوان شیوه خویش در نگارش اتخاذ کرده بود، جلب نمایم.

او در مقدمه کتابش چنین می گوید: فرقه های امت اسلامی، شیعه و غیر از آن بعد از وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر سر امامت همواره اختلاف داشتند، چه در زمان حیات هر امامی یا بعد از وفات او، ما در این کتاب آخرین فرقه های موجود و آراء و نظرات و اختلافاتشان را ذکر نمودیم.^(۳)

۱ - منظورشان این است که ایشان مانند زندگان در زیر بالاپوش ضخیم عرق می کند و وحی و زنده هستند. (مترجم)

۲ - المقالات والفرق، ص ۱۹-۲۱.

۳ - همان، ص ۱۰-۷

معنای آن این خواهد بود که آنچه سعد در کتابش ذکر نموده شامل تمام فرقه‌ها و دیدگاه‌هایشان از گذشته تا زمان خویش می‌باشد که قبلاً در کتابهای المقالات والفرق ذکر شده بود.

ما برای اطمینان از این حقیقت، سعی می‌کنیم که معلومات ذکر شده در کلام اشعری را در کتابهای المقالات والفرق و حدیث و تاریخ شیعه و اهل جماعت و عامه ردیابی نمائیم.

ما نشان خواهیم داد که اصول او در کتابهای اهل جماعت و عامه منحصر شده است. البته بجز ادعای الوهیت امام علی علیه السلام توسط ابن سبأ که در یک کتاب شیعی یافت شده و سپس دیگران از او نقل کردند، و آن کتاب کشی است.

ما برای راحتی این تفحص و تحقیق، معلوماتیکه در کلام اشعری مطرح شده را دسته بندی نموده و به قرار ذیل مطرح می‌کنیم:

۱ - جماعتی از اهل علم حکایت کرده‌اند که عبدالله بن سبأ یهودی زاده‌ای بود که اسلام آورد و از موالیان علی علیه السلام گشت....

۲ - علی علیه السلام دستور به قتلش می‌دهد زیرا او ابوبکر و عمر و عثمان و صحابه را طعن و لعن می‌کرد و از آنان بیزاری می‌جست.

۳ - چون مردم مجتمع شدند، او را به مدائن تبعید کردند.

۴ - چون خبر شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عبدالله بن سبأ و یارانش رسید، آنها تصدیق نکرده و گفتند: اگر مغز او را در بقچه‌ای گذاشته و هفتاد مرد عادل گواهی دهند تصدیق نخواهیم کرد. زیرا ما یقین داریم که او کشته نشده و وفات نیافته و وفات نخواهد یافت مگر اینکه با عصایش عرب را هدایت کند و مالک جهان گردد.

۵ - اصحاب ابن سبأ که سبائیه نامیده می‌شوند و اصحاب عمر بن حرب کندی که حربیه نام دارند، بعداً حضرت امیر علیه السلام را خداوندگار دو جهان دانستند.

اکنون منبع روایی هر یک از این اقوال را بررسی می‌کنیم:

● اولین مورد از حدیث سیف بن عمر در ضمن نقل حوادث انقلاب بر علیه عثمان برگرفته شده است. سیف در کتابش «الجمل و مسیر عائشه و علی رضی الله عنهما» از یزید فقعی چنین روایت کرده: عبدالله بن سبأ یهودی زاده‌ای از اهل صنعاء و از مادری سیاه چرده بدنیا آمد. در عهد عثمان بن عفان اسلام آورد سپس سعی در گمراه نمودن آنان کرد. ابتدا از حجاز شروع کرد سپس به بصره و کوفه و شام شتافت. خواسته‌اش در شام حتی در مورد یک نفر محقق نشد، به همین دلیل او را از آنجا طرد کرد، ناگزیر به مصر رفت.

از جمله سخنانش با مصریان این بود: هزار پیامبر آمده و هر پیامبری وصی داشته، علی رضی الله عنه وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، سپس افزود: گنه کارتر از منکر وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پشت کننده به وصی او کیست؟

طبری (متوفی ۳۱۰ هجری) در تاریخ دمشق و ذهبی (متوفی ۷۴۹) در کتابش تاریخ الاسلام و ابن ابوبکر (متوفی ۷۴۱) در کتابش التمهید والبیان فی مقتل عثمان از کتاب سیف این روایت را نقل کرده آنگاه سایرین این حدیث را روایت کردند. علامه عسکری در کتاب پرارجش «عبدالله بن سبأ» این دو دسته را از یکدیگر تمیز داده‌اند.

● اینک عبدالله بن سبأ یهودی زاده‌ای از اهل صنعاء بوده، در روایت عبدالرحمن بن مالک بن مغول (متوفی ۱۵۹) از شعبی از عقدالفرید ابن عبدربه (متوفی ۳۲۷ هجری) آمده و همچنین در کتاب اللطیف فی السنه اثر ابن شاهین (متولد ۳۸۵) نیز آمده است. ابن تیمیه در مقدمه جلد ۱ منهاج السنه به نقل از او این روایت را نقل کرده است.

● منبع فقره دوم مبنی بر قتل ابن سبأ توسط حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه در روایت ابن عساکر در تاریخ دمشق جلد ۲۹ صفحه ۷-۹ آمده، او از مرزوق از شعبه از سلمه

بن کهیل از زید از امیرالمؤمنین علیه السلام این روایت را چنین نقل کرده است: مرا چه به این مرد خشن سیاه چرده؟! ^(۱) یعنی عبدالله بن سبأ که ابوبکر و عمر را طعن و لعن می کرد.

● فقره دوم و سوم در روایت اسحاق رازی (یا فزاری) از شعبه از سلمه بن کهیل از ابوالزعراف یا از زید بن وهب چنین آمده: سوید بن غفله در دوران خلافت علی بر او وارد شد و گفت: بر جماعتی گذشتم که ادعاهائی در مورد ابوبکر و عمر داشتند و می گفتند شما در نهان با آنان هم آوایی و از جمله این جماعت عبدالله بن سبأ بود. عبدالله بن سبأ اولین کسی بود که دشنام دادن به ابوبکر و عمر را علنی کرد. علی گفت: مرا چه به این خشن (خبیث) سیاه چرده؟ و افزودند: سبحان الله من غیر از خوبی و زیبائی چه در نهان می توانم در مورد آنان داشته باشم.

و عبدالله بن سبأ را خواست و به او گفت با من در یک شهر نمی مانی، سپس او را به مدائن تبعید کرد، بعد از آن بر بالای منبر رفت و گفت: اگر به من برسد که کسی مرا سزاوارتر از ابوبکر و عمر بداند، حد مفتری را بر او جاری خواهم کرد. ^(۲)

ابن عساکر در روایت دیگری با سند خود از مغیره از سماک چنین روایت کرده است: به علی خبر رسید که عبدالله بن سبأ (فرزند زن سیاه) ابوبکر و عمر را تحقیر می کند، امام علی او را خواست و شمشیر طلبید تا که او را بکشد. لیک مردم شفاعت کردند لذا امام فرمودند: من و او در یک شهر نمائیم و او را به مدائن تبعید کرد. ^(۳)

● فقره چهارم رسیدن خبر شهادت امام به عبدالله بن سبأ و....

در روایت جاحظ از مجاهد (متوفی ۱۴۴ هجری) از شعبی (متوفی ۱۰۱

۱ - قال: قال علی بن ابی طالب: ما لی ولهذا الحمیت الأسود؟

۲ - لسان المیزان، ابن حجر، ج ۴، ص ۲۴.

۳ - ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۲۹، ص ۷-۹.

هجری) از جریر بن قیس چنین آمده است: بعد از ضربت خوردن علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) وارد مدائن شدم، ابن حرب فرزند زن سیاه ما را دید و گفت: چه خبر است؟ گفتم: بر امیرالمؤمنین ضربه‌ای وارد شده که کسی از آن جان سالم بدر نمی‌برد.

گفت: اگر مغز ایشان را در بقچه‌ای برای ما بیاورید باور نکنیم ما علم داریم که ایشان بدرود حیات نخواهد گفت مگر اینکه همه شما را با عصا براند. (۱)

همچنین این روایت مجاهد توسط خطیب بغدادی (متولد ۴۶۳ هجری) روایت شده ولی بجای جریر بن قیس، زجر بن قیس و عبد الله بن وهب سبانی بدل از ابن السوداء آمده است. (۲)

● این فقره که ابن سبأ تنصیص بر امامت و طعن صحابه را خلق کرد در حدیث ابو علی جبائی (متوفی ۳۰۳ هجری) آمده است؛ همانگونه که قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفی ۴۱۳ هجری) به نقل از او این حدیث را روایت کرده است.

ابو علی جبائی گفت: در واپسین روزهای عمر علی بن ابی طالب علیه السلام سخن ابن سبأ در افراط و صفت علی و بزرگیش و تحقیر صحابه به گوش امام علی علیه السلام رسید. لذا او را خواست و نهیب داد و از کوفه به مدائن تبعید نمود. او در آنجا رحل اقامت گزید تا اینکه حضرت علی علیه السلام وفات یافت. بعد از آن دوباره به کوفه برگشت و جماعتی از کوفیان را بسوی خویش دعوت کرد و تا امروز ضررش ادامه دارد بدینصورت که به صحابه دشنام می‌دهد و آنانرا طعن می‌کند و اینکه امامت علی علیه السلام طبق نص الهی صورت پذیرفته است. (۳)

گمان این است که این مقدار، برای تأیید گفته‌ها کافی باشد مبنی بر اینکه عبدالله

۱ - البیان و التبیان، ج ۳، ص ۴۶.

۲ - تاریخ بغداد ۸: ۴۸۸.

۳ - فضائل الاعتزال و طبقات المعتزله للقاضی عبدالجبار، ص ۱۴۳.

بن سعد اشعری در صدد جمع همه روایات موجوده درباره عبداللّه بن سبأ و فرقه سبائیه بود، چه روایاتی که قبلاً در کتابهای المقالات والفرق آمده و چه روایاتی که از این و آن جمع آوری کرد، چنانکه ما از نقل او، که اهل علم گویند (وی در نقلش نمی‌گفت اصحاب ما گفتند بلکه از لفظ اهل علم استفاده کرد)، استفاده می‌کنیم که تعبیر اهل علم از جانب وی شیعه را نمی‌رساند و اگر آنرا اراده می‌کرد می‌گفت: جماعتی از اصحاب ما گویند. و باز در راستای صدق ادعای ما این است که شما هرگز یک فرد شیعی را نمی‌یابید چه از گذشتگان و چه از معاصران که معتقد به قسمتی از آراء او باشد، چنانکه در فرهنگ قطور شیعه هیچگاه حتی یک روایت ضعیف السند را نمی‌یابید که بگوید وصیت رسول خدا ﷺ از جانب عبداللّه بن سبأ بر سر زبانها افتاده باشد.

شبهه‌سی و یکم

«عبدالله بن سبا شخصیتی حقیقی باشد»
«یا افسانه‌ای، فرقی نمی‌کند»

احمد الکاتب می‌گوید:

عبدالله بن سبا خواه شخصیتی حقیقی باشد، خواه افسانه‌ای، فرقی نمی‌کند.

من می‌گویم:

چنین نیست، زیرا افسانه‌ای دانستن شخص عبدالله بن سبا که قول انتصاب ائمه و خلفاء به او منسوب است دارای بار سیاسی است و بنا به شهادت محققین از اهل سنت و جماعت باعث واژگونی موازین آنان خواهد گشت.

شبهه

عبداللہ بن سبأ خواه شخصیتی حقیقی باشد یا افسانه‌ای فرقی نمی‌کند.

پاسخ:

خیر فرق می‌کند، زیرا اگر عبداللہ بن سبأ را شخصیتی افسانه‌ای قلمداد کنیم در اینصورت همه موازین کسانی که قول به وصیت را از جعلیات عبداللہ بن سبأ می‌دانند، سرنگون خواهد شد. و دو تن از دانشگاہیان سنی مذهب عربستانی نسبت به تزلزل و انقلاب موازین تصریح کردند.

اولین استاد، دکتر سلیمان العوده است که رساله فوق لیسانس خویش شخصیت عبداللہ بن سبأ بوده، نامبرده سعی بلیغ نمود تا ثابت کند آنچه را سیف بن عمر درباره عبداللہ بن سبأ نقل کرده کاملاً صحیح نشان دهد.

العوده می‌گوید:

پذیرش این رأی - افسانه‌ای بودن شخصیت عبداللہ بن سبأ - مساوی است با زیر سؤال بردن تمام کتابهایی است که از کتابهای بی نظیر میراث ما محسوب شده بطوریکه در طول قرون زیادی در نقل‌ها مورد اعتماد و توثیق بوده‌اند.

مثلاً کتاب منهاج السنة^(۱) ابن تیمیہ که اساسش بر این فرض بنا شده، که عبداللہ بن سبأ سلسله جنبان تشیع است !!! و اینکه او اولین فرد قائل به وصیت و رجعت و دیگر اعتقادات بوده است.

انکار این شخصیت یا تشکیک در وجود او باعث تشکیک در تمام کتاب یا زیر سؤال بردن اصول آن می‌انجامد، بلکه شاید این امر به تشکیک در اصول تشیع و یا تاریخ تولدش بیانجامد.^(۲)

۱ - منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۱ و ۶ و ۳ - ج ۸، ص ۲۵۱ - ج ۹، ص ۴۷۹.

۲ - صحیفه المسلمون. شماره ۶۵۴. جمعه ۱۲ ربیع الثانی سال ۱۴۱۶.

معنای این عبارت اخیر وی این است که تشکیک به وجود عبدالله بن سبا منتهی به تشکیک در قول معروف آنان می شود که می گوید: مذهب تشیع توسط عبدالله بن سبا پایه گذاری شد.

ابن تیمیه (متوفی ۷۲۸ هجری) و ابو علی حیاتی (متوفی ۳۰۳ هجری) شیخ معتزله، از طرفداران این قولند، سپس کسان بسیاری از معاصرین با ابن تیمیه در این عقیده هم صدا گشتند از جمله دکتر سلیمان العوده که در رساله فوق لیسانس خود آورده: عبدالله بن سبا اساس و شالوده تشیع است.^(۱)

پر واضح است که زیر سؤال بردن این قول باعث برخورد صحیح آنان با نظریه صریح و صحیح چگونگی بنیانگذاری تشیع و چگونگی اعتقاد آن به وجود وصیت است، نظریه ای که بر اساس روایات صحیح السندی است که حتی در جوامع روایی اهل سنت آمده، مانند حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث کساء، حدیث الدار و غیره.

دومین استاد، دکتر حسن بن فهد الهویمل است: وی در نمایشگاه بزرگداشت نوشته های دکتر الهلابی و استاد حسن بن فهد المالکی درباره عبدالله بن سبا گفت: اولین نفر وجود عبدالله بن سبا و نقش او در انقلاب علیه عثمان را نفی می کند، ولی دومین شخص فقط نقش او در انقلاب علیه عثمان را نفی می کند.

«با اطلاع کافی خود از نوشته این دو و آگاهییم از تلاش بسیار زیادی که در این راه مبذول داشتند لیکن نمی توانم با آنان هم صدا شوم زیرا نفی وجود شخصیت عبدالله بن سبا به نفی امور فراوان و کتابهای فرهنگی زیادی خواهد انجامید که از دانشمندان بزرگ ما به جای مانده است مانند: ابن تیمیه و ابن حجر و ذهبی و...
ابن سبا فرزند زن سیاه چرده و بنیانگذار یک مذهب عقیدتی است که نفی او

۱ - عبدالله بن سبا و اثرش در احداث فتنه در صدر اسلام، ص ۲۳۲.

زلزله‌ای خواهد بود که بسیاری از بنیانهای ما را خواهد لرزاند. (۱)

منظور وی از اینکه بن سبأ بنیانگذار یک مذهب عقیدتی است، مذهب تشیع است که بر اساس اعتقاد به وجود وصیت رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام بنیانگذاری شده است، ولی نمی‌خواهد به این حقیقت تصریح کند.

اصلاً زبیده نیست کسی مدعی بحث علمی شود ولی از بحثهای مهمی که ارتباط تنگاتنگی با بحث مورد نظر دارند، فرار کند. یقیناً بحث در مورد عبدالله بن سبأ قدمت صد ساله دارد که مستشرقین و محققین از اهل سنت و شیعه نفیاً یا اثباتاً در موردش سخن گفته‌اند. ولی ایشان از این حقیقت چشم پوشی کرده و می‌گویند: عبدالله بن سبأ خواه شخصیتی حقیقی باشد و خواه افسانه‌ای، فرقی نمی‌کند.

جالب این جاست که در جایی که او از بیان این دیدگاه طفره می‌رود، برگشته و بیان می‌کند که فرقه سبائیه قائل به وجود وصیت، شامل جماعت اندکی از شیعیان می‌شود که حضرت علی علیه السلام آنرا از خود راند. لیک این جریان ضعیف بعد از مرگ معاویه و خلافت یزید زمینه را بر رشد اندیشه خود مناسب یافت....

شبهه سی و دوم

«نص و بیعت»

احمد الکاتب می گوید:

اگر واقعاً طبق نظریه قائل به وصیت و نص، وصیتی درباره خلافت امام علی علیه السلام وجود می داشت دیگر امام علی علیه السلام احتیاجی به بیعت کردن مسلمین با خود نداشت.

من می گویم:

نص و وصیت مشروعیت الهی را ثابت می کند و بیعت کردن مسلمین مشروعیت سیاسی را می بخشد و حاکم را مبسوط الیه می کند.

شبهه

امام علیه السلام به شوری اعتقاد داشت و در درجه اول شوری را حق مهاجرین و انصار می دانست، و به همین دلیل بعد از کشته شدن عثمان از پذیرش بیعت انقلابیون امتناع کرد و به آنان گفت: این حق مهاجرین و انصار است، با رأی اینها، آنان حاکم شدند.

چون مهاجرین و انصار به نزد وی آمدند و گفتند: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم نپذیرفت، آنان تکرار کردند و ایشان رد می کرد، سپس برگشتند و باز خواسته خویش را عرضه کردند، ایشان فرمود: مرا ترک کنید و دیگری را بجوئید، اگر دعوت شما را اجابت کنم طبق علم خودم رفتار خواهم کرد و اگر ترکم کنید مثل شماها خواهم بود، و شاید فرمانبردارتر از دیگران از خلیفه انتخابی شما باشم. من اگر وزیر باشم، برای شما بهتر است از اینکه امیرتان باشم !!!

آنگاه به جانب طلحه و زبیر رفت و بیعت را بر آنان عرضه کرد و فرمود: هر کدام از شما قبول کند با او بیعت می کنم!!

گفتند: خیر، مردم به شما راضی ترند.

در نهایت به آنان گفت: اگر بر من اصرار دارید بیعتم پنهان و بدون رضایت مسلمین نخواهد بود، من به مسجد خواهم رفت و هر کس خواست با من بیعت کند، آنجا بیاید.

اگر واقعاً نظریه نص و تنصیص نزد مسلمین ثابت بود، بر امام علیه السلام جایز نیست که انقلابیون را طرد و منتظر مهاجرین و انصار بماند. چنانکه بر ایشان جایز نبود که بگویند من وزیری برای شما باشم بهتر از آن است که امیرتان باشم. و همچنان جایز نبود که خلافت را بر طلحه و زبیر عرضه کند و منتظر بیعت مسلمین با وی نمی شد.

پاسخ:

ما در پنج محور به آقای احمد الکاتب جواب خواهیم داد:

(۱) جناب احمد الکاتب چون دیگر منکرین نص، بین بیعت که عقدی است میان منصوص علیه و جماعت خیرخواهی از امت که با آنان توان جهاد و حکومت داری پیدا کند، و بین شوری که حاکم به رأی اکثریت امت در اجرای امور غیر منصوص علیه احترام گذاشته و به آن عمل می نماید فرقی نمی گذارد. رسول خدا هر دو مورد را بجا آوردند و بعد از ایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کرد.

(۲) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت را از انقلابیون در وهله اول نپذیرفت زیرا انقلابیون تصور می کردند که بیعت در اولین وهله هرگونه که انجام پذیرد صحیح است. حضرت امیر علیه السلام با سلوک خویش آنانرا نسبت به این امر بیدار نمود. زیرا بیعت برای خلافت و جهاد در نخستین وهله فقط با سابقه داران در ایمان و جهاد محقق می گردد. این معتمدین آن زمان، مهاجرین و انصار بودند، ضمن اینکه بیعت برای خلافت، پنهانی صورت نمی گیرد بلکه باید در مقابل عموم مردم و در مسجد و با رضایت مسلمین انجام گیرد.

آری بیعت برای جهاد با ظالمین در وهله اول در خفا صورت می پذیرد چنانکه بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و انصار در عقبه ثانیه صورت پذیرفت.

(۳) تعیین امیرالمؤمنین علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله برای امامت و خلافت بعد از خود باعث وجوب بیعت با ایشان و حرمت تخلف از آن گشت حال اگر معتمدین و اهل جهاد و پیکار با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند و حضرت هم بیعت آنان را پذیرفت، در این صورت بیعت منعقد شده، باعث ایجاد وجوب و حرمت دیگری می شود که قبول کردن آنچه مسلمین در آن داخل شدند و حرمت رد بر علیه آنان و شکستن بیعت بیعت کنندگان خواهد بود.

بیعت اینچنینی باعث وجوب پیکار با پیمان شکنان (ناکثین) و رد کنندگان بیعت

خواهد شد، همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل جمل به خاطر شکستن بیعت و با اهل صفین به خاطر رد کردن بیعت، پیکار نمود.

از این رهگذر آشکار می‌گردد که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با طلحه و زبیر با بیعت احتجاج کرد و مطالبه وفاداری از آنان کرد زیرا بیعت بر آنان واجب بوده است.

همچنین روشن می‌گردد که حضرت امیر علیه السلام از معاویه خواسته بود در امری که مسلمین در آن داخل شدند؛ وارد شود. و از او بخاطر خلافت، بیعتی درخواست نکرد و در نامه‌اش به معاویه چنین نگاشت: **با مسلمین در امری که داخل شدند، داخل شو، سپس جماعت را نزد من محاکمه کن که ترا و آنان را براساس کتاب خدا محاکمه کنم. بیعت با من در مدینه بر تو که در شامی لازم گردید.**

(۴) وجود نص الهی دال بر امامت امام علی علیه السلام و یازده فرزندش از نسل فاطمه علیها السلام معنایش این نیست که آنان بیعت برای حکومت یا جهاد با ظالمین را هر گونه که شد بپذیرند بلکه باید همه شروط کامل گردد آنگاه بیعت را قبول کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام برای قبول بیعت بعد از قتل عثمان و در آن شرایط ویژه احتیاج به محکم کردن همه شروط لازم داشت.

اما درباره اینکه ایشان فرموده باشند: من وزیری باشم برای شما بهتر است از اینکه امیر شما باشم محال است حضرت این سخن را گفته باشد، ایشان وزیر هیچکدام از سه خلیفه قبل از خویش نبود، آری ایشان وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و وزارتش برای رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند وزارت هارون برای موسی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمودند: **آیا نمی‌پسندی که برای من مانند هارون برای موسی باشی، جز آنکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.**

قرآن هارون را وزیر موسی و شریک در رسالتش قلمداد کرد و حضرت ختمی مرتبت با ختم نبوت نشان داد که علی وزیر است و پیامبر نخواهد بود.

(۵) اما اینکه ایشان بیعت را بر طلحه و زبیر عرضه کرده باشد، باید گفت: که این

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۳۳۳

امر با مبانی امیرالمؤمنین علیه السلام نمی خواند و بدون شک از جعلیات است. ایشان فرمودند: کمی با اولین فرد از آنان قابل مقایسه بودم که الان با یکی از اینها مقایسه شوم. منظورشان عثمان، سعد، طلحه، زبیر و عبدالرحمن بن عوف بود. این روایت با روایت منسوب به ایشان در تعارض است. ایشان می نالد از اینکه با یکی از آنان مقایسه شود، پس چگونه می تواند بیعت را بر آنان عرضه نماید؟

فصل دوم

پاسخ به نامه های خوانندگان

«نامه احمد الکاتب»

احمد الکاتب در نامه اش به نشریه پاسخ به شبهات احمد الکاتب (شبهات و ردود) آورده است:

● چرا البدري موضوع امامت و حضرت مهدی را در جوابهايش مهمل گذاشته و فقط به دامن امامت دوازده امام چنگ زده است؟

● چرا آنچه به ناروا به من نسبت داده - سياست فریفتن خوانندگان - خود در آن گرفتار شده و هيچ اشاره ای به قول شيخ مفيد که کتاب سلیم را ضعیف دانسته، نمی کند و سياست سکوت و یا فرار از آن را در پیش می گیرد؟

● در راستای اجابت خواسته وی که به بحث در اصول قبل از فروع پردازیم، به او می گویم:

آنچه در جلد یک و دو نشریه پاسخ به شبهات احمد الکاتب (شبهات و ردود) با توجه به بحث درباره امامت و مشخص کردن عدد آنان، و بحث از ولادت حضرت مهدی و چگونگی امامتش در غیبت صغری در رتبه بعدی قرار می گیرد ضمن اینکه

باید سیره یازده امام قبل از حضرت مهدی و چگونگی پیدایش مذهب تشیع را بحث می‌کردیم. راه بسی طولانی است حال عجله برای چه!!!
 آنچه راجع به کتاب سلیم بن قیس نوشتیم سخنان تمام علماء را در بر می‌گرفت که شیخ مفید یکی از آنان بود به جلد اول ص ۹۵ چاپ دوّم رجوع شود.
 ورود ما به بحث در فروع باعث گردید که ایشان نتیجه‌گیری ناصوابی از روایت یا سخنان علمای قدیمی شیعه نموده، توجهی به دیگر روایات نکند که لازم بود توجه می‌کرد. حال با این وجود صد مرحبا به مبارزه طلبیش. نظرتان چیست، اولاً به بحث امامت در قرآن سپس در احادیث رسول خدا سپس در احادیث اهل بیت پردازیم؟

گزیده‌هایی از نامه احمد الکاتب، و پاسخ من به او

بسمه تعالی

استاد احمد الکاتب! که خداوند او و ما را به راه راست هدایت فرماید، سلام
 علیکم و اما بعد... نامه شما به دستم رسید، از این بابت از شما تشکر می‌کنم.
 در نامه ات از من پرسیدی:

چرا در جواب برردم علیه موضوع امامت و حضرت مهدی فقط به دامن امامت
 دوازده امام چنگ زده‌ام؟

سپس گفتم: اثبات موضوع امامت دوازده امام از راه صحت کتاب سلیم بن قیس
 یا این و آن روایت فهمیده نمی‌شود بلکه از طریق وجود فرزندی از نسل امام حسن
 عسکری ثابت می‌گردد که ایشان در تمام دوران حیاتش آنرا نفی می‌کرد. و اضافه
 می‌کردی: شبهه در طریقت تأویل باطنی مخالف سیره اهل بیت که به استیراد
 اسرائیلیات مشهور است جلوه می‌کند.

مرا مورد عتاب قرار دادی که افکار و دیدگاه‌هایت را ضمن شبهاتی بر علیه اسلام و تشیع مطرح ساخته‌ام. سپس از من سؤال کردی: برادر عزیز آقای سامی البدری، تو از اهل بیت دفاع نمی‌کنی بلکه مدافع و همیّات متکلمینی شده‌ای که روزگار درازی بر آنان گذشته است و همیّاتی که باعث خروج شیعه طی قرون متمادی از صحنه تاریخ شد. چنانکه الآن به خاطر اعتقاد به مبدأ اجتهادی و ولایت فقیه یا شوری (منظورشان این است که مبدأ اجتهادی و ولایت فقیه با نظام شورائی نمی‌سازد و فقط می‌توان به یک مورد ملتزم بود. عبارتی ایشان منفصله حقیقیه ساخته و بر آن حکم بار نموداند) از صحنه تاریخ به دورند.

آیا می‌خواهی ما را به عقیده متکلمین گذشته و اخباریون برگردانی که قیام بر علیه ظلم و جهاد فی سبیل الله و تشکیل حکومت را تحریم می‌کنند (در عصر غیبت) چنانکه خمس را تعطیل و انفال را مباح و نماز جمعه را حرام می‌دانند مگر به شرط حضور معصوم منصوب از طرف خدا.

باز از من می‌پرسی: اگر به تاریخ امامان اهل بیت برگردی و بر روایات آنان که بسیارند مطلع شوی یا به اندیشه امامت در قرن دوم و سوم رجوع کنی آنرا چنین خواهی یافت که از استمرار امامت تا روز قیامت در عدد نامحدودی حرف می‌زنند. آن هم به این دلیل، که نظریه امامت الهی در طول نظریه شوری - به عنوان نظام سیاسی امت اسلامی - قرار دارد که در عدد معین و محدودی خلاصه نمی‌شود.

باز از من سؤال کردی: اگر آنگونه که ادعا کرده‌ای که در پاسخ به من آزادی که هر موضوع را به دلخواه انتخاب کنی، پس چرا سیاست خام کردن خوانندگان - اتهامی که به من بسته‌ای - را در پیش گرفتی و با آنان محترمانه برخورد نکردی و بحث از اصول را به کناری گذاشته‌ای، در بحث‌هایت درباره صحت کتاب سلیم بن قیس که تنها منبع نظریه امامت دوازده امام است، من آنرا ضعیف و پراز اختلاف یافتم ولی تو آن را صحیح دانستی، ولی در بحث‌هایت اشاره‌ای به آنچه من استشهاد کردم مبنی

بر اینکه شیخ مفید این کتاب را ضعیف دانسته و مدعی جعلی بودن جاهایی از کتاب شده را، نکرده‌ای؟

لااقل بر تو واجب بود که به دیدگاه شیخ مفید اشاره می‌کردی سپس آنرا رد یا تأویل می‌نمودی. ولی تو راه فرار و سکوت را در پیش گرفتی و در این باره مانند کسی شدی که می‌خواهد جنگش را در شب و بر صفحات کاغذ به پایان برساند. سپس افزودی نمی‌خواهم مفصلاً با تو درگیر شوم قبل از اینکه کتابم را چاپ و نشر کنم.

خوانندگان در آینده از آن مطلع خواهند شد. البته من از کاستی یا فزونی دیسکتهای رایانه‌ای که عادتاً دچار آن می‌شوند، نیستم.

اما همینجا در برابر بعضی از پاسخهای عجیب و غریب شما باید گفت آنجا که دعای امام زمان مروی از کفعمی را غیر واقعی و روایات بداء را ظالمانه دانستی و روایات سیزده امام را به اشتباه منشیان تأویل کردی با آنکه هزاران سال از آنها می‌گذرد و به خودت اجازه دادی که اسرائیلیات معارض فرهنگ اهل بیت و روایاتشان را اقتباس کنی و احادیث صحیح را با تأویلات باطنی مخفی رد کنی.

ادعای فهم سر بعضی از روایات را کردی، در جایی که مرا بخاطر ملاک قرار دادن ظاهرش سرزنش کردی....

مضافاً اینکه ادعای فهم حقیقت مذهب اهل بیت را کردی و مرا به برانگیختن شبهات متهم نمودی، چه کسی در شبهه گرفتار شده است شما یا من؟ و چه کسی از آن خارج شده من یا تو؟

سپس در مقدمه نامه خواستار بحث علمی در اصول قبل از فروع و جزئیات شدی و گفتی: روش ما چنگ زدن به قرآن و سنت و هدایت اهل بیت است.

و گفتی: لازم است که اندیشه اجتهادی در چهار چوب اسلام محترم باشد و صاحبان اندیشه محترم باشند و آنان را تکفیر نکرد و خارج از دین نشمرد.

پاسخ من به نامه

راجع به سؤالت که چرا در جواب دادن امامت دوازده امام را برگزیدم و موضوع امامت و حضرت مهدی را مهمل گذاشته‌ام، باید بگویم: من آنگاه که قلم به دست گرفته و به رد نظریات تو پرداختم کتابهای چاپ نشده‌ات را لحاظ نکرده بودم، بلکه رد من بر مقاله شما در شمار ۱۰ نشریه الشوری بوده است، که در آن دلایل امامت دوازده امام را به بحث و نقد کشیده بودی.

من بحث در این باره را در جلد ۱ و فصل اول از جلد ۲ کامل نمودم، سپس مطالب جلد دوم را به رد مقاله بغدادی اختصاص دادم که متعرض نظریه شهید صدر شده بود، و عقیده وی به نص را به چالش کشیده بود، وانگهی من در انتخاب موضوعات رد نظریات شما آزادم. اما در جلد سوم به رد نظریات مطرح شده که در اولین جزء کتاب منتشر شده‌ات نوشته شده پرداختم، که خوشبختانه به نظریه امامت الهی اختصاص دارد.

حال پردازیم به سؤالهای شما و پاسخ‌های من:

سؤال: روایات اهل بیت از استمرار امامت تا روز قیامت صحبت می‌کند بدون اینکه عدد معینی را ذکر نماید و آن بدین دلیل بود که نظریه امامت الهی در طول نظریه شوری قرار دارد که بعنوان یک ساختار سیاسی است که منحصر بودن در یک عدد معین و یا زمان معین را نمی‌پذیرد.

جواب: احادیث نبوی و امامان، عدد امامان را در دوازده تن محصور کرده و ما در فصل هشتم جلد اول به تفصیل از آن سخن گفتیم.

سؤال: امامت الهی در طول نظریه شوری قرار دارد نه در عرض آن.

جواب: در فصل اول از جلد ۲ در این باره به تفصیل توضیح دادیم.

سؤال: اثبات امامت دوازده امام از خلال اثبات صحت کتاب سلیم بن قیس یا این روایت و آن روایت حاصل نمی‌گردد.

جواب: اگر براستی چنین است پس چرا این همه شبهه درباره کتاب سلیم بر انگیختی؟

سؤال: اثبات امامت دوازده امام از خلال اثبات دوازدهمین امام حاصل می‌گردد.

جواب: نمی‌دانم منظورت چیست؟ آیا منظورت این است که احادیث امامت دوازده امام فقط با اثبات وجود فرزندی از امام حسن عسکری علیه السلام حاصل می‌گردد؟ یا اینکه انطباق احادیث با ادعای شیعیان فقط با اثبات وجود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است؟

احتمال اول وجهی برای آن نشاید، زیرا صحت حدیث از خلال روایت معتمدین حاصل می‌گردد. اینجا راویان معتمد آن را نقل نموده و به صحت آن اذعان داشتند همانگونه که در جلد اول توضیحش رفت.

احتمال دوم هم وجهی ندارد، زیرا مذهب شیعه با همه ثقلش بر اعتقاد به وجود فرزندی برای امام حسن عسکری علیه السلام بنا شده است که مهدی موعود باشد.

شیعیان نسل به نسل این اعتقاد را با خود منتقل کردند و اعتقادشان را بر این روایت یا آن ماجرا استوار نساخته‌اند؛ انکار تو و دیگران هم گزندی به آنان نخواهد رساند. همانگونه که انکار میلاد مسیح توسط بنی اسرائیل به او گزندی نرساند. بجز فرقه‌ای کوچک از یهود عبرانیین (که فرقه زکریا و یحیی باشد) بنی اسرائیل تا امروز منتظر زیبا روئی هستند که فرزندی بدنیآ آورد.

سؤال: چرا عنوان پاسخگویی را پاسخ به شبهه‌هایی که علیه اسلام و تشیع برانگیخته شده قرار داده‌ای؟

جواب: ما در مقدمه خاطر نشان کردیم که نشریه ما بر رد شبهه‌های جهت‌گیری شده علیه اسلام و تشیع پایه‌گذاری شده و همانجا هم بیان داشتیم که جلد اول در پاسخ به شبهه‌های احمد الکاتب علیه مذهب تشیع تحریر یافته است. خواهشمندم که یک بار دیگر مقدمه کتاب را مطالعه فرمایید.

سؤال: آیا می‌خواهی ما را به اعتقاد حرمت قیام علیه ظالم و... سوق بدهی؟

جواب: خداوند من و شما را هدایت کند....

آیا نمی‌دانی که بین اعتقاد داشتن به امامت امامان اهل بیت علیهم‌السلام دوازده نفر بودنشان و ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام و غیبت طولانی و بداء و رجعت و بین اعتقاد به حرمت قیام علیه ظالم و تعطیل جهاد بر علیه ظالم و اباحه انفال و تحریم نماز جمعه هیچ تلازمی وجود ندارد.

امام خمینی به همه این امور معتقد بود لیکن انقلاب اسلامی ایران را پایه‌گذاری کرد، چنانکه شهید صدر هم به همه این موارد معتقد بود ولی انقلاب اسلامی عراق را پایه‌گذاری کردند و در این راه شربت شهادت نوشیدند.^(۱)

سؤال: چرا عقیده شیخ مفید در تضعیف کتاب سلیم را ذکر نکردی و خوانندگان

را خام نمودی؟

جواب: اگر جناب استاد احمد الکاتب به کتابم (شبهات وردود) صفحه ۹۴

۱ - احمد الکاتب گمان می‌برد که اعتقاد به امامت دوازده امام و عصمت و بداء و رجعت و دیگر معتقدات شیعه ملازم با افتاء به تحریم جهاد و نماز جمعه و اباحه انفال و دیگر امور خواهد بود. من نمی‌دانم ایشان از کجا و با توجه به کدامین منبع یا مرجع به این نتیجه رسیده‌اند. می‌گویند مهمترین دلیل بر ممکن بودن امری و قوعش می‌باشد. بزرگانی چون حضرت امام خمینی (س) و شهید صدر (ره) همگی هم معتقدات شیعه را داشتند و هم علیه ظالم شوریدند و نماز جمعه را اقامه کردند و... (مترجم).

رجوع کنند، خواهند یافت که من، هم عقیده با علامه شوشتری آورده بودم که: شیخ مفید عدم اعتماد به تمام نوشته‌های کتاب سلیم بدون تحقیق را واجب دانسته است. و حق در کتاب سلیم این است که اصل کتاب صحیح بود و بزرگان جلیل‌القدر سه گانه ما و نعمانی و صفار از کتاب نقل حدیث کرده‌اند لیکن بعداً از جانب دشمنان اضافات و جعلیاتی در آن صورت گرفت... لذا در هنگام روایت کردن باید قرائن را لحاظ کرد. پس باید از شما پرسید که: چه کسی می‌خواهد دعوا را شبانه به پایان برساند من یا شما؟

سؤال: نمی‌خواهم با تو وارد جدل مفصلی شوم....

جواب: همان روش بنده در پاسخ به حضرتعالی را در پیش می‌گرفتی، بدینصورت که قسمتی از کلام را گرفته و در بوته نقد می‌گذاشتی.

سؤال: چرا به بحث عالمانه در اصول و امّهات و بر مبنای قرآن و سنت رسول

خدا و طریقه اهل بیت نپردازیم؟

جواب: بسم الله....

نظرتان چیست که طلیعه بحث این باشد که بپرسیم آیا بعد از رسول خدا کسانی چون او شاهد بر مردم بودند و اینکه آنان امامان اهل بیت می‌باشند که قول، فعل و تقریرشان چون فعل، قول و تقریر رسول خدا حجت و لازم‌الاطاعه است.

اول آیات قرآنی سپس احادیث نبوی و آنگاه احادیث اهل بیت علیهم‌السلام دال بر این موضوع باشد را به بحث می‌گذاریم.

خواهشمندم در صورت موافقت مرا از منابع مورد استناد خود با خبر سازید. اگر منابع، سنت نبوی و حدیث اهل بیت باشد مفید خواهد بود.

سؤال: آیا احترام همه نظریات اجتهادی و اصحاب آنها واجب نیست؟

جواب: باید بگویم که متأسفانه این یک غلط رایج است و عکس آن صحیح،

یعنی افراد محترمند ولی نظریات غلط آنها هیچگاه محترم نیست. از این رهگذر است که ملاحظه می‌کنید رسول خدا به اهل کتاب احترام می‌گذارند و در چهارچوب خاصی اجازه می‌دهد که در جامعه اسلامی زندگی کنند با این وجود عقیده آنان هرگز مورد احترام رسول خدا قرار نگرفت.

اما در خصوص شما باید بگویم متأسفانه از صف قائلین به نص خارج شده و به صف منکرین آن پیوسته و از دشمنان اهل بیت قرار گرفته‌ای. زیرا شعار آنان این بود: این نص الهی است که فرا روی شماست.

ما تو را خارج از دین نمی‌دانیم، لیکن بدون شک از صف شیعیان خارج شده‌ای و به جرگه هم مشربان ابن ابی‌الحدید معتزلی و دیدگاه منفی‌اش نسبت به امامت و شیعیان اهل بیت پیوسته‌ای.

به همین قدر کفایت می‌کنم و باز از خداوند منان می‌خواهم ما و شما را هدایت فرماید.

سید سامی البدری

نامه‌ای دیگر

بسمه تعالی

الحمد لله رب العالمين و صلى الله و سلم و بارك على سيدنا و مولانا محمد و آله
الطيبين الطاهرين.

حضرت علامه، حجت الاسلام سيد سامی البدری، ایدکم الله تعالی.
سلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

امید که سلامت باشید، از خداوند برای شما و همه کسانی که در دفاع از مذهب
حیات بخش تشیع و اسلام گام برمی دارند، قبولی اعمال و رضوان الهی را
خواستارم.

حضرت استاد، این نامه را در حالی برایتان می نگارم که دو جلد از رد شما بر
احمد الکاتب صاحب لندن نشریه الشوری، را مطالعه کردم و درست نمی دانم که
جلد سوم شما هم به چاپ رسیده است یا نه:

برادر دانشمندم آقای ه- ط مرا از رد شما بر احمد الکاتب آگاه کرد. از او
سپاسگزارم و از حضرت عالی نیز که شکر اول حق شما است.

کتاب احمد الکاتب را از روی دیسکت رایانه‌ای که در سه جزء تقسیم شده بود
مطالعه کردم. مؤلف آنجا خاطر نشان کرده است. که جزء چهارم بزودی به چاپ
خواهد رسید و به بررسی زیارت کردن امامان خصوصاً حضرت صاحب الزمان
خواهد پرداخت. و بنا به ادعای وی سر درگمی در عدد امامان واضح خواهد گردید
و از آنجا ثابت خواهد شد که اعتقاد به امامت دوازده امام عقیده‌ای بیرون از تفکر
شیعی بوده و تا قرن سوم هجری اثری از آن دیده نمی شد!!

سپس نشریه الشوری بدست ما رسید و تا شماره دهم را مطالعه کردیم و درست

نمی دانم که آیا دیگر منتشر نمی شود و یا اینکه بدست ما در سودان نمی رسد. در هر صورت با برادران ایمانی شروع به بحث و تبادل نظر دربارهٔ نشریه الشوری پرداختیم ولی به هیچ نتیجهٔ روشنی نرسیدیم. زیرا منابعی که به آن اشاره نموده، در دسترس ما نیست و اگر هم باشد متخصص نیستیم و از دانشمندان علم درایه و اصول نمی باشیم تا بتوانیم روایاتی را ترجیح بدهیم که مؤلف ادعای تعارضشان را می کرد. لذا یقین به عدم صدورش از امامان داشتیم و محال بود که چنین باشد ولی چون وسایلی نداشتیم که بتوانیم روایتی را بر دیگر روایات ترجیح بدهیم به خویشتن تسلیم می دادیم که بالاخره متخصصان به او جواب خواهند داد و از شریعت مقدس دفاع خواهند نمود. بعضی اوقات به خود نهیب می زنیم که در اصول، تقلید شایسته نیست، این مسأله از مسائل فقهی نیست تا بتوان به مراجع تقلید خود که خداوند بزرگ رضوان الهی را نصیبشان فرمایند، رجوع کنیم.

این قضیه از جمله امور عقیدتی است که احتیاج به بحث و یقین پیدا کردن دارد. به همدیگر می گفتیم این روایات با فرض وجود نداشتنش باعث پناه بردن مردم به اهل بیت علیهم السلام نخواهد شد. زیرا آنان افضل تر از کسانی بودند که با آنان معاصر شمرده می شدند.

و با فرض وجود نداشتن روایاتی که مردم را بسوی اهل بیت سوق دهد، عقل سالم پاک از هوی و هوس، حکم به اولی بودن آنها نسبت به سایرین می کند. عقل می گوید، که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله همه صفاتی را می طلبد که رسول خدا صلی الله علیه و آله حائز آن بود. و چون تاریخ خلفاء را ورق بزنیم، خلفائی که از سقیفه ریشه گرفتند، خواهیم یافت که هر سه، هر امر مهم و خطیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن تأکید کردند عکس آنرا به جا آوردند گویی هر دستوری را به عمد ترک کرده و هر نهیبی را به اصرار بجا آورده اند، به برادران ایمانی می گفتیم که عقل هیچگاه حکم به درستی خلافتشان نخواهد داد، گر چه همه مردم بر آنان اجماع کنند. زیرا اتفاق و

اجماع اینچنینی مخالف دستور رسول خدا ﷺ است و چنانکه ثابت شده است، نبوت لطفی است الهی، در حالیکه هرگز لطف نخواهند بود.

واز طرفی دیگر، چون تاریخ اهل بیت ﷺ را ورق می‌زدیم، امری از رسول خدا ﷺ را نمی‌دیدیم مگر آنکه به آن ملتزم شده و نهی را نمی‌یافتیم مگر آنکه آنرا ترک کرده‌اند یا اصلاً قبل از نهی، آنرا مرتکب نشده بودند. بسیار اتفاق می‌افتاد که بعد از بحث و رفت و آمد با یکدیگر، ایمانمان باقی می‌ماند و یقین به صحت راه استوارمان می‌ماند، جز آنکه لازم می‌دانستیم که شبهات موجود پاسخ داده شوند. شنیدیم که خانه آل محمد، قم مقدس در نشستهای فکری خویش این امر را در دستور کار خود قرار داده است. یکی از برادران دینی در زیارتش به قم به ما وعده دادند سعی خواهند نمود که کسی را ببینند که به بحث با صاحب شوری پردازد. مدت زیادی بعد از رفتن آن برادر، اولین جلد از رد شبهات شما به دست بعضی از برادران رسید، سپس جلد اول بصورت مناسب و زیبا همراه با جلد دوم به دستمان رسید و شکر خدا را بجا آوردیم که خداوند توفیق این عمل را به بعضی از اهل علم عنایت فرمودند.

حقیقتاً تدلیس احمد الکاتب ما را شگفت زده کرد! آخر هدف احمد الکاتب از طرح این مسائل چیست؟ دچار شک و تردید بودیم تا آنکه قلم مبارک شما پرده از این راز برداشت و نشان داد که وی بعضی از روایاتی که خلاف مدعای او را ثابت کند را تجاهل نموده، در حالیکه برای کسی که مدعی بحث عالمانه است سزاوار است که همه روایات درگیر با بحث مورد نظرش را نقل کرده سپس آنرا به بحث بگذارد و آنگاه دست به چینش زند. بطوریکه دیگران آزادانه بتوانند با او هم صدا شوند یا نظرش را رد نمایند، در آن صورت او محترم خواهد بود و به عنوان محقق از اهل علم به حساب خواهد آمد.

آقای من! از شما سپاسگزارم که با برخورد شجاعانه خویش این شبهات را رد

پاسخ به شبہات احمد الکاتب ۳۴۷

نمودید، و از خداوند عزیز می‌خواهیم که آنرا عملی مقبول قرار دهد و شما را با اجداد پاکتان محشور فرمایند. والسلام علیکم ورحمة اللہ و برکاته.

و صلی اللہ علی مولانا محمد و آلہ الطاہرین المعصومین المظلومین.

خارطوم، دوشنبه ۱۷ صفر ۱۴۱۸ هـ ق ۲۳ / ۶ / ۱۹۹۷ میلادی

«ا.ع»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سادة الخلق محمد واهل بيته المعصومين.

محضر علامه محقق سيد سامی البدری

سلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

خداوند را مخلصانه دعا می‌کنم که به شما به خاطر دفاع از حق و روشنی حقیقت بعد از نفاق منافقین و تحریف مبطلین اجر جزیل عنایت فرماید. خداوند به خاطر عملی که به ثمر رساندید بهترین و والاترین جهاد مجاهدین در راه حق را به شما مرحمت و حجت شما را تسدید فرماید که او شنوا و اجابت کننده است.

من از کسانی هستم که سالهایی چند به حق هدایت یافتم و به شیعیان آل محمد پیوستم، وضع تشیع هم نزد ما کاملاً بر وفق مراد بوده و شبهاتی در نزدمان نبوده بجز سخنان باطل و بی ارزش، و اعتراضات پوچی که ناصبین عداوت اهل بیت آنرا مطرح می‌کنند. ما ایشان را از گذشته و از خلال کتابهای با ارزشش مثل «۱-۱۰» و «یومیات فاطمه الزهراء علیها السلام» می‌شناختیم. و همچنین از طرف بعضی برادران سودانی که او را در خارطوم، سوریه و ایران ملاقات کرده بودند و در آن زمان، خوش سیرت و پاک نهاد بود تا اینکه آگاه شدیم اعمالش تباه گردیده و در وادی گمراهی سقوط کرده است.

ما قبلاً از طریق رایانه کتابش را به همراه نشریه الشوری مطالعه کرده بودیم و درست نمی‌دانیم که آیا کتابش به چاپ رسیده است یا نه؟

ما نشریه الشوری را تا شماره دهم مطالعه کردیم و در طول این مدت از علمای

خود و نگهبانان عقیده توقع برخورد با او را داشتیم که دلایلش را نابود و شبهاتش را زایل سازند مخصوصاً بعد از اینکه به رجز خوانی در نشریه‌اش پرداخت و علمای نجف و قم را به مبارزه طلبید تا به براهین گویا و حجتهای کوبنده‌اش (بر حسب ادعایش) جواب بدهند. و ادعای اینکه آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی و آیت الله ناصر مکارم شیرازی گروهی را تشکیل دادند تا به او جواب بدهند. او پارا از این هم فراتر گذاشت و حضرت علامه محقق حجت خدا، مرتضیٰ عسکری، که خداوند او را همچنان کهنی و قلعه‌ای برای ما باقی بگذارد که اگر من همه اوراق را در مدح او سیاه کنم قادر به ذکر حسنه‌ای از حسناتش نخواهم بود، را به مبارزه طلبید و از او درخواست پاسخگویی کرد.

گرچه ما یقین و قطع به بطلان پاره‌ای از اقوالش در کتاب و نشریه‌اش درباره حدیث امامت دوازده امام و نص بر امامت امام علی و فرزندان معصوم وی داشتیم ولی همچنین قضایایی باقی ماند که قادر به حکم کردن درباره صحت و سقم آنها نبودیم زیرا منابع لازم مانند الغیبه نعمانی و طوسی و عیون اخبار الرضا و الارشاد و الامامة و التبصرة من الحیره و المقالات و الفرق و غیره را در اختیار نداشتیم. همچنان منتظر رد بر احمد الکاتب بودیم تا اینکه برادر عزیز ناصح آقای (ه ط) خدایش او را ارج دهد نشریه‌ای برایمان آورد که به رد نظریات احمد الکاتب همت گماشته بود. و چون آنرا گشودم نشریه را پر از علم و تحقیق دقیق و بحث جدی درباره رد اصل هر شبهه‌ای یافتیم.

خداوند به من این توفیق را عنایت فرمود که جلد اولی را در جمادئ الاولیٰ ۱۴۱۷ هجری قمری و جلد دومی را در رجب همان سال مطالعه کنم. و شما را نیافتم مگر محققى ملتزم به اصول و سبک علمى و موضوعى در هر آنچه رد کردید که نفس عالمانه بر آن دمیده مى شد و تحقیق و تفحص عمیق آنرا همراهی می کرد. ولی با عرض معذرت خواهی از حضرتتان از شما اجازه می خواهم که سوالاتی را از

حضرتتان مطرح نمایم و منتظر جواب بمانم.

با تحقیق کافی درباره کتاب سلیم و اثبات درستی آن از طریق غیر از روایت احمد بن هلال عبرتائی و محمد بن علی صیرفی دروغگو پرداختید و آنرا از طریق محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابان از سلیم و همچنین از طریق علی بن ابراهیم بن هاشم و یعقوب بن یزید از حمّاد بن عیسی از عبداللّه بن مسکان و ابراهیم بن عمر و هر دو از ابان از سلیم روایت نموده‌اند. من دچار مشکلی از ناحیه صیرفی که در طریق محمد بن احمد بن ولید از محمد بن علی بن ماجیلویه که به نجاشی در رجال و شیخ طوسی در الفهرست منتهی می‌گردد، نیستم.

همچنانکه مشکلی از ناحیه عبرتائی که در طریق کلینی از عبدعلی بن محمد عبرتائی از عبداللّه از ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابان، واقع شده است، نیز نیستم. ولی مشکل بزرگ همچنان در ابان باقی است. گرچه نعمت الهی نصیب بنده نشد که کتاب سلیم بن قیس با تحقیق علامه محمد باقر انصاری را که طبق گفته شما دوازده سال از عمر خود را وقف این کتاب نموده بود، مطالعه کنم.

باز می‌گردم و مشکل خودم را درباره ابان بن فیروز بن عیاش بازگو می‌کنم زیرا طریق سلیم در همه روایات به او منتهی می‌گردد، و او از اهل جماعت و عامه و دروغگو و جعل‌کننده حدیث بشمار می‌آمده است. حتی اهل جماعت و عامه او را غیر قابل اعتماد می‌دانند مانند شعبه بن حجّاج و احمد بن حنبل و مانند آنان همانگونه که در میزان الاعتدال شمس الدین الذهبی و در تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی و کتابهای بزرگان ما چون علامه حلی و رجال مجلسی آمده است. در انتظار جواب شما هستم.

پاسخ هر دو نامه:

جناب استاد م.ا و استاد ا.ع! سلام خداوند بر شماها باد.
از شما به خاطر محبت و مهرتان سپاسگزاری می‌کنم.
خداوند شما را تأیید فرماید. پرسیده بودید که چرا روایت کتاب سلیم بن قیس
در هر دو صورت منتهی به ابان بن عیاش می‌گردد در حالیکه او فردی ضعیف‌السند
بوده است، دوم اینکه آیا او بعد از شیعه شدن آنرا روایت کرده است یا قبل از آن:

پاسخ:

ابان بدست سلیم بن قیس و قبل از وفاتش شیعه گردید، سپس کتاب را از طرف
سلیم روایت نمود و روایت فقط به او منحصر گردید زیرا سلیم کتاب را در زمان
متواری شدنش از حجّاج بن یوسف و در خانه او نوشت، و این امر برای کسی که در
حال تعقیب باشد بسیار طبیعی است زیرا دستگاه حاکمه برای افرادی مانند سلیم
شدیدترین عقابها را روا می‌داشت.

ده‌ها نفر از بهترین یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که کتابهایشان به دست
ما نرسید مانند حجر بن عدی که معروف است از غیر حضرت علی علیه السلام ابدأً روایت
نکرده است و در نزد او صحیفه‌هایی بوده که حدیث علی (ع) و مالک اشتر و عمرو
بن احمق و غیر آنان نیز در آنها نوشته شده بود.

ذهبی در میزان الاعتدال می‌گوید: حمّاد بن زید از سلیم علوی روایت می‌کند
که: ای فرزندان ابان را دریاب. این سخن را به ایوب سختیانی گفتم و او گفت: از وقتی
او را شناختم به خیر خواهی او واقف شدم.

ابن حبان گوید: از عبّاد بود، شب را زنده نگه می‌داشت و روزها را روزه. لازم به
توضیح است که اولین کسی که ابان را قدح کرد شعبه بصری بود. وی می‌گفت از
ادرار الاغ سیر بنوشم، برای من گواراتر است تا اینکه حدیثی را از ابان بن ابی عیاش

نقل کنم!!^(۱)

بخاری در تاریخش درباره ابان آورده است: شعبه نسبت به او عقیده خوبی نداشت.^(۲)

علامه استرآبادی در منهج المقال آورده است: من علت تضعیف ابان را در نزد مخالفین به خاطر شیعه شدنش یافتم.

علامه سید محسن الامین در اعیان الشیعه چنین می گوید: احمد بن حنبل بر شیعه بودنش گواهی داده. علامه موسی زنجانی در الجامع فی الرجال چنین بیان داشته است: أقرب برای من قبولی روایات اوست چنانکه عده‌ای از اصحاب حدیث از متأخرین ما مانند صفار و ابن بابویه و ابن الولید و غیرشان روایاتی از او نقل کرده‌اند.

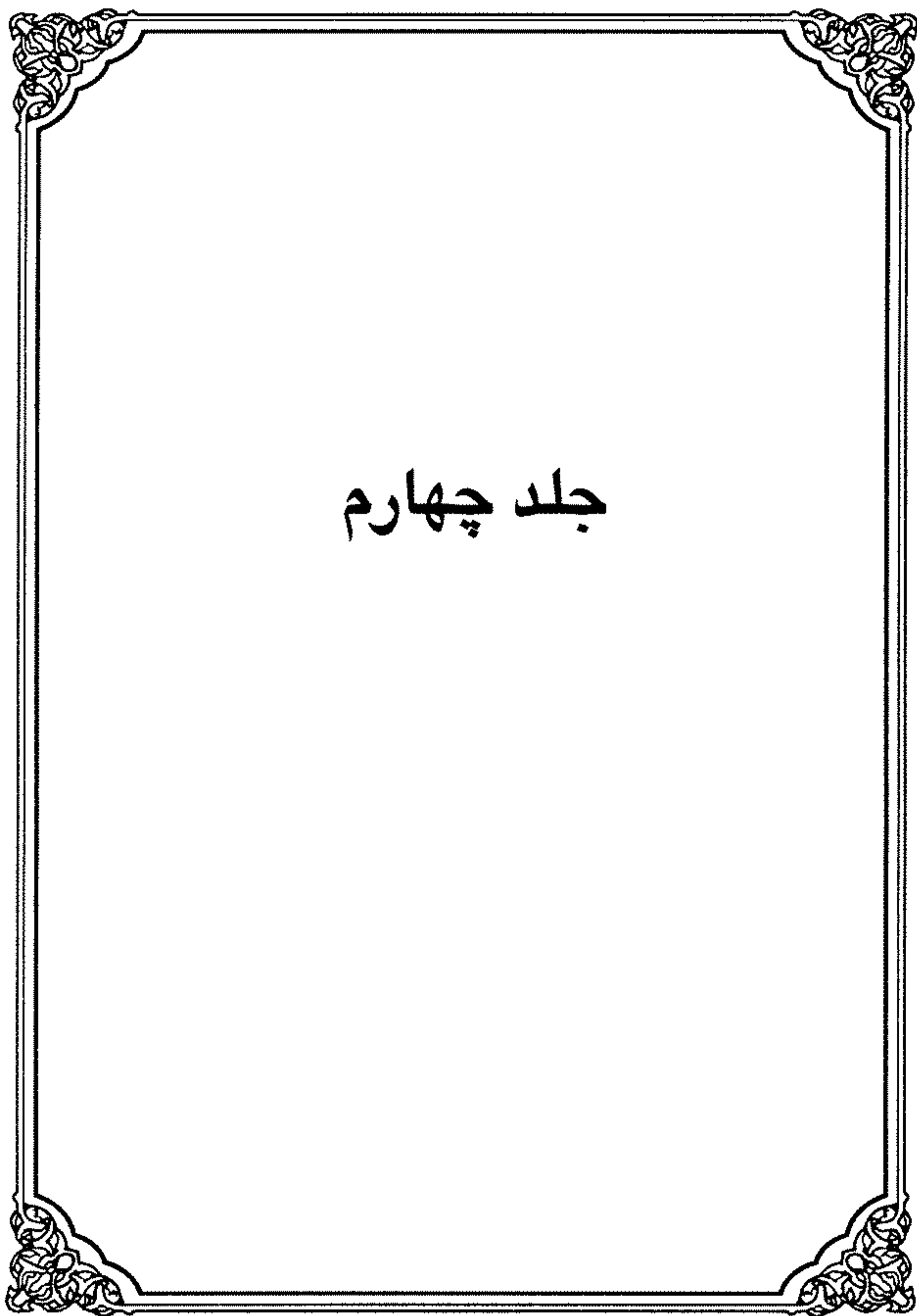
علامه شیخ محمد باقر انصاری نیز درباره ابان در کتاب پرارجش «سُلیم بن قیس» به طور مستوفی سخن گفته است. ضمن اینکه مضمون کتاب سُلیم منحصر به او نمی‌شود.

حتی با فرض بی ارزش دانستن کتاب سلیم به دلیل اصرار دشمنان بر ثقه نبودن ابان یا غیر او، مضمون روایاتش، کتابهای روایی شیعه و اهل جماعت و عامه را پر کرده است.



۱ - میزان الاعتدال، شرح حال ابان.

۲ - ر.ک: فصل اول، جلد سوم (همین کتاب).



جلد چہارم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فصل اوّل

شبهه سی و سوم:

«عقیده شیعیان بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام»

احمد الکاتب می گوید:

اگر از عده کمی چشم پوشی کنیم، سایر شیعیان تا قرن سوم و چهارم هجری، معتقد به عدم وجود محمد بن حسن عسکری علیه السلام بودند.

من می گویم:

چنین نیست بلکه عکس آن صادق است، همه شیعیان که تشیع آنها محرز گشته، معتقد به وجود و میلاد و مهدویت محمد بن حسن عسکری علیه السلام می باشند.

این حقیقت را اشعری سنی مذهب در کتاب خود «مقالات الاسلامیین» که در سال ۲۹۷ هجری از تألیفش فارغ گشت، ذکر کرده است.

چنانکه ابن حزم در کتاب خود «الفصل فی الملل والنحل» آنرا به عنوان نحلّه‌ای از نحل برشمرده است. این دو شخص از علمای سنی مذهبی بودند که همّت خویش را وقف ثبت نام فرقه‌های اسلامی نمودند، و مایلیم اینجا خاطر نشان سازم که نفر دوم، تمام همّت و تلاش خود را در رد شیعه بکار بست و خود را در این باره مسئول می دانست، و اینکه ابوسهل نوبختی و شیخ صدوق و شیخ مفید این حقیقت را بیان کرده‌اند.

شبهه

بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام شیعیان به چهارده فرقه و گروه تقسیم شدند و به جز جماعت کوچک و گروه اندکی، کسی قائل به وجود، ولادت و مهدویت محمد بن حسن عسکری علیه السلام نبوده است (۲۳۴ - ۲۳۵).

قول و اعتقاد به وجود فرزندی از نسل امام عسکری علیه السلام قولی مخفی و پنهانی بوده که بعضی از اصحاب امام عسکری علیه السلام بعد از وفاتش به آن معتقد گشته و روی بسوی آن آوردند. و چون هیچ وجه این امر روشن و بدیهی نبوده است لذا شیعیان بر آن اجماع نداشتند و حالت سردرگمی و حیرت درباره جانشین امام عسکری علیه السلام آنان را در برگرفته بود و بسان طوفانی سهمگین بر آنان می وزید.

جماعتی از نویسندگان که در آن عهد می زیستند، موضوع حیرت و راههای خروج از آن را به بحث گذاشته و حول آن مطلب نگاشتند از جمله، شیخ علی بن بابویه صدوق که کتابی به رشته تحریر در آورد و آن را «التبصره من الحیره» نام نهاد. این سرگشتگی و حیرت تا نیمه قرن چهارم امتداد یافت بطوریکه ایشان (علی بن بابویه) در کتابش «اکمال الدین» به حیرتی که شیعیان را در برگرفته بود، اشاره کرده، می گوید: بیشتر شیعیانی که نزد می آیند دچار حیرتند و شبهه جانشین (امام عسکری) بر آنان سایه افکنده بود.

محمد ابوزینب نعمانی، در کتابش «الغیبه» به این حیرت فراگیر که شیعیان را به محاصره خویش درآورده بود، اشاره کرده چنین می گوید: جانشین امام عسکری علیه السلام کیست؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟ تا کی غائب خواهد بود؟ تا کی زنده خواهد ماند؟

این در حالیست که الان هشتاد و چند سال از میلادش می گذرد.

جماعتی هم می گویند که حضرت وفات یافته، و گروه دیگری ولادتش را منکر شده و با صراحت و قاطعیت از عدم وجود خارجی او حرف می زنند و مصدقین به

وجودش را مورد تمسخر و استهزاء قرار می دهند.

عده‌ای نیز، زمان غیبت و بی‌خبری از امام زمان را، بسیار بعید می‌دانند و می‌گویند: کدامین حیرت از این حیرت بزرگتر و عظیم‌تر است بطوریکه عده بسیار زیادی و مردم بیشماری را سر درگم کرده و فقط جماعت بسیار کمی از آنان ثابت قدم باقی ماندند، و همه این امور به دلیل شک مردم بود.

لذاست که ادعای تواتر و اجماع و عدد بالای احادیث دال بر وجود، ولادت و مهدویت امام دوازدهم علیه السلام در آن زمان که گروهی برآنند، ادعایی واهی بیش نبوده چون در آن زمان اصلاً وجود خارجی نداشته است!!!

از اینجاست که می‌توان گفت: اگر گروه کوچکی را در نظر نگیریم، اجماع شیعه در قرن سوم و چهارم، مبتنی بر عدم وجود محمد بن حسن عسکری علیه السلام بوده است، و عموم مورخین شیعی مذهب چون نوبختی و اشعری و کلینی و صدوق و مفید و طوسی، بر آن دوره زمانی، نام حیرت نهادند. (۲۳۴ - ۲۳۵)

پاسخ:

جناب احمد الکاتب اینجا بین دو قضیه را با هم خلط نموده و منابع هر دو را یکی دانسته، و حال اینکه حقیقت چنین نیست.

اولین قضیه: منبع مورد استفاده وی در مورد متفرق شدن اصحاب امام عسکری علیه السلام بعد از وفاتش به چهارده فرقه و گروه، که شیعه امامیه یکی از آن فرقه‌هاست، کتاب «فرق الشیعه» نوبختی و «المقالات والفرق اشعری» است.

دومین قضیه: حیرت فراگیری که عموم شیعیان را در برگرفت بعد از انقطاع نیابت خاصه و آغاز غیبت کبری بود. بطوریکه نعمانی و شیخ صدوق (پدر و پسر)،

و شیخ طوسی و شیخ مفید با عبارت صریحی آنرا بیان کردند، ولی استاد الکاتب بناحق و براساس افتراء و دروغگویی از این عبارات روی برگردانده و آنها را به قضیه اول ربط داده و خواننده را در گمراهی قرار داده است. اینک ما خلاصه‌ای از این دو قضیه را ذکر خواهیم کرد:

اولین قضیه: پراکندگی اصحاب امام عسکری علیه السلام بعد از وفاتش به چهارده فرقه، که امامیه یکی از آن فرقه‌هاست. بسیار لازم می‌دانم که اولاً به نقل عبارات نوبختی در «فرق الشیعه» و اشعری قمی در «المقالات والفرق» پردازم.

نوبختی و فرق الشیعه

حسن بن علی علیه السلام در ماه ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری بدینا آمد و روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری وفات نمود و در خانه‌اش که قبلاً پدرشان آنجا دفن شده بود، به خاک سپرده شد. ایشان هنگام وفات بیست و هشت ساله بودند. ابو عیسیٰ بن متوکل بر او نماز خواند. مدت امامت وی پنج سال و هشت ماه و پنج روز بود. ایشان بدرود حیات گفت در حالیکه فرزندی برای ایشان دیده نشد، لذا میراثش بین برادرش جعفر و مادرش که کنیز آزاد شده‌ای به نام عسفان - که بعداً امام هادی علیه السلام او را حدیث نام نهاد - تقسیم شد. یارانش بعد از وی به چهارده فرقه تقسیم شدند که اعتقادات هر کدام را ذیلاً می‌آوریم.

فرقه اول:

حسن بن علی زنده است و هرگز وفات نیافته بلکه از انظار غائب گشته، زیرا او قائم است و جائز نیست که بدرود حیات گوید در حالیکه پسری نداشته باشد، والّا

زمین از امام خالی نمی ماند. امامت او ثابت شده بود و روایات صراحت دارند که قائم را دو غیبت است...

فرقه دوم:

حسن به علی علیه السلام وفات یافت ولی بعد از مرگش زنده شد، مهدی قائم اوست، زیرا ما در روایت داریم که معنی قائم این است که بعد از مرگ بپاخیزد و قیام نماید. وی پسری نداشت، و اگر می داشت، مرگش یقینی بود و برگشتی در کار نبود، چون امامت در جانشین ثابت می گشت.

فرقه سوم:

حسن به علی علیه السلام وفات یافت و برادرش جعفر امام بعد از اوست. امام عسکری علیه السلام او را وصی قرار داد و با وصیت امام، امامت در او استمرار می یابد.

فرقه چهارم:

بعد از امام حسن عسکری علیه السلام جعفر امام است و امامت با وصیت پدرش به او منتقل شد نه برادرش محمد و نه از جانب حسن زیرا که هیچکدام از این دو امام نبودند.

فرقه پنجم:

امامت محمد بن علی که در زمان پدرش بدرود حیات گفت، ثابت بود. جعفر و حسن مدعی امامتی شدند که حق آنان نبوده است...

فرقه ششم:

حسن بن علی فرزندی دارد که نامش محمد بود و چند سال قبل از رحلت

پدرش به دنیا آمده بود او پنهان و مخفی است....

فرقه هفتم:

فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هشت ماه بعد از وفات ایشان بدنیا آمد....

فرقه هشتم:

اصلاً فرزندی از نسل امام حسن عسکری علیه السلام بدنیا نیامد، زیرا ما ایشان را امتحان کرده و به هر دری زدیم ولی او را ندیدیم....

ولی امر چنان است که بصورت پنهانی در شکم مادرش قرار دارد و او پسری بدنیا خواهد آورد که امام باشد.

زیرا جائز نیست که امام بمیرد و او را جانشینی نباشد، چون امامت تباه خواهد گشت و زمین بدون حجت خواهد شد.

فرقه نهم:

وفات پدر امام عسکری علیه السلام، پدر بزرگ و اجدادش محرز است. آنهم به دلیل روایتی که نمی شود آنرا تکذیب کرد که از وفات امام سخن گفته است. و اشکالی که بعد از امام عسکری علیه السلام امامی نباشد، چنانکه جائز شده که نبوت منقطع گردد... امروزه زمین بدون حجت خداوند است مگر اینکه حق تعالی همانگونه که نبی مکرم اسلام را فرستاد در حالیکه زمین بدون پیامبر بود....

فرقه دهم:

ابوجعفر، محمد بن علی، که در زمان پدرش بدرود حیات گفت، به وصیت و اشاره و دلالت و ذکر نامش توسط پدرش به امامت رسید.

او را خادم کم سن و سالی بود که نفیس می گفتند، نامبرده مورد اعتماد محمد بوده، لذا به او وصیت کرد و کتابها و سلاح و آنچه امت به آن محتاج بود را نزد وی گذاشت تا بعداً به برادرش جعفر بسپارد.

فرقه یازدهم:

ما می گوئیم حسن بن علی امام بود، و وفات یافت و زمین از حجت خداوند خالی نخواهد شد، لذا از اظهار نظر دست کشیدیم تا امر بر ما آشکار گردد. چون در حال حاضر، امر بر ما مشتبه است و نمیدانیم که آیا جعفر، امام است یا نه؟ و نمیدانیم که امام از فرزندان حسن عسکری است یا یکی از برادرانش؟

فرقه دوازدهم (فرقه امامیه):

حق، خلاف گفته های قبلی است. خداوند، از فرزندان امام حسن عسکری علیه السلام حجتی بر روی زمین دارد، و بی گمان امر خداوند تخلّف ناپذیر است. وی وصی و جانشین پدرش بر همان روش گذشته و سنتهای پیشین است چنانکه امامت در دو برادر جز در حسنین علیهما السلام جمع نگردد.

جائز نیست و نخواهد بود که امامت جز در نسل حسن بن علی عسکری تا قیامت استمرار یابد و اگر بر روی زمین دو فرد باشند، یکی از آنان حجت خداوند خواهد بود و اگر یکی از آنان بمیرد، دوّمی حجت خداوند است، تا زمانیکه امر و نهی حاکم باشد.

آنچه ذکر شد، کلام برگزیده شده از راستگویان است که در بین این فرقه مقبول و محرز بود و هیچ شکی در درستی گوینده اش و قوّت اسبابش و استحکام اسنادش وجود ندارد. جائز نیست که زمین از حجت خداوند خالی باشد، و اگر ساعتی خالی گردد، زمین و اهلیش نابود گردند.

معتقدات سایر فرقه‌ها جائز نیست، ما درباره‌ی گذشته سر تسلیم داریم و امامتش (امام عسکری) علیه السلام مقارن وفاتش خاتمه یافت. ما معتقدیم که جانشین وی از نسل و سلاله حضرتش می‌باشد که امام و قائم هم اوست تا آنکه چون پدراناش دعوتش را آشکار نماید و امامتش را اعلام کند و خداوند اذن فرماید. زیرا که امور در دست خداوند است، هر چه را خواهد آن کند، و به هر چیز که خواهد امر فرماید.

خفا و ظهور در دست خداوند است. همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند زمین را از حجت بر خلقت خالی نمی‌گذارد، حال ظاهر و معروف باشد یا خائف و پنهان، تا حجت و نشانه‌هایش باطل نگردند. (۱)

به ما چنین امرگردید، و احادیث و روایات فراوان صحیحی از ائمه گذشته علیهم السلام بدست ما رسید که: بر بندگان خداوند لازم نیست که در امور خداوند و بدون علم کاری را انجام دهند، و آثار پنهان شده را از آنان مطالبه کنند و جایز نیست که اسمش (محمد) را ببرند و از مکانش سؤال کنند تا خداوند به وی امر فرماید. زیرا او که سلام خداوند بر او باد ترسان و پنهان است و خداوند او را پنهان داشته، لذا بر ما واجب نیست که از امرش (امامتش) جستجو بکنیم، بلکه جستجو درباره‌ی وی و خواستش، حرام است، چون که در عین حضور و وجودش، اختفاء از خلق را پیشه کرده است.

بیان مکان و محلش باعث ریخته شدن خونس و خون شیعیانش خواهد بود و در پنهان نگاه داشتنش و سکوت کردن، حفظ خون او و شیعیان خواهد بود. بر ما و بر دیگر شیعیان هیچگاه جائز نیست که امامی غیر از ایشان را با رأی و اختیار خود، اختیار نمایند. بلکه این خداوند است که امام علیه السلام را برای ما برمی‌گزیند و ظاهرش خواهند کرد، زیرا خداوند به تدبیر خلقش داناتر بوده و به مصلحت بندگان از

۱ - ان الله لا یخلی الارض من حجة له علی خلقه ظاهراً معروفاً او خافياً مغموراً کی لا تبطل حجتک و بیناتک. دلائل الائمة، ص ۲۳۲

دیگران آگاه‌تر، و امام زمان به خودشان و زمانشان آگاه‌تر است.

امام ابو عبدالله الصادق علیه السلام که آشکار بوده و سرشناس و مکانش معلوم و مشخص، نه ولادتش را منکر شده و نه نسبش را انکار کرده و عام و خاص او را می‌شناختند می‌فرمود: هر که مرا به نامم صدا زند لعنت خداوند بر او باد. ^(۱)

هرگاه فردی از شیعیان ایشان را می‌دید، راهش را از امام علیه السلام کج می‌کرد. و از ایشان روایت شده که مردی از شیعیان وی را در راه دید، لذا راهش را از امام کج کرد و به ایشان سلامی نکرد، امام از او تشکر نمود و او را ستود و فرمودند: ولی فلانی مرا دید و به من سلام کرد، کار خوبی نکرد و او را سرزنش نمود و عملش را ناپسندانه دانست و با او برخورد نمود....

پس با این وجود چگونه در زمان این امر، جائز باشد، با این شدت جستجو و ظلم سلطان (حاکم) و رعایت نکردن حقوق امثالشان، و آنچه از دست صالح بن وصیف به وی رسید که به زندانی شدنش منتهی گردید...؟

روایات زیادی نقل شده که قائم آل محمد علیه السلام، ولادتش بر مردم پوشیده ماند، و ذکرش فراموش گردد و شناخته نگردد، ایشان قیام نکند مگر اینکه ظهور کند و دانسته شود که او امام و امام زاده است و جانشینی فرزند جانشینی باشد، به او اقتدا شود قبل از اینکه قیام کند با این وجود معتمدین او و معتمدین پدرش از امامتش خبردار باشند گرچه اندک باشند... این راه و روش واضح و آشکار امامت است که شیعه امامیه همچنان بر این راه ثابت و استوارند.

سیزدهمین فرقه:

فقیهان و زاهدین و اهل ورع و تقوا از این جماعت، چون (عبدالله بن بکیر بن

۱ - من سمّانی باسم فعلیه لعنة الله، و لقد کان الرجل من شیعته یتلقاه فیحید عنه و روی عنه ان رجلاً من شیعته لقیه فی الطريق فحاد عنه و ترک السلام علیه فشکره علی ذلك و حمده و قال له لکن فلاناً لقینی فسلم علی، ما أحسن، و ذمه علی ذلك و أقدم علیه بالمکروه...

اعین، و همگنانش)، ادعا کردند که امام حسن عسکری علیه السلام وفات یافته است. ایشان امام بعد از پدرشان بود، فرزندش جعفر بن علی امام بعد از پدر است... اینها مخلصین از فطحیه محسوب می شوند بطوریکه امامت در دو برادر را جائز می دانند، البته در صورتیکه برادر بزرگتر پسری نداشته باشد که جانشین پدر شود. (۱)

فرقه های شیعه نزد اشعری قمی

امام حسن بن علی عسکری علیه السلام در ماه ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری بدینیا آمد و روز جمعه هشتم ربیع الثانی سال ۲۶۰ بدرود حیات گفت و در خانه اش که قبلاً پدرش در آنجا دفن شده بود، به خاک سپرده شد، درحالیکه بیش از بیست و هشت بهار از عمرش نگذشته بود. و ابو عیسی بن متوکل بر او نماز خواند. امامتش پنج سال و هشت ماه و پنج روز بود. ایشان از این سرا برفتند در حالیکه جانشینی نداشتند و برای وی پسری در ظاهر دیده نشد.

میراثش بین برادرش جعفر و مادرش - او کنیز آزاد شده ای بنام عسفان بود که امام هادی علیه السلام بعداً نامش را حدیث نهاد - تقسیم شد. اصحابش بعد از وی به پانزده فرقه و گروه منشعب شدند که به تک تک آنها اشاره می کنیم.

اولین فرقه:

که به امامیه معروف هستند چنین گفتند: بعد از درگذشت حسن بن علی علیه السلام خداوند را بر روی زمین حجتی است و خلیفه ای بر بندگانش، او به امر خداوند قیام

کند و از فرزندان حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام باشد. امر و ناهی و مبلغ پدرانش باشد، همه علوم خدایی و کتابها و احکام و واجبات و سنن خدایی از جانب آنان در ایشان بودیعه گذاشته شده است. او آگاه به نیازهای دنیوی و اخروی مردم است، چنانکه جانشین و وصی پدرش بوده و بار مسئولیت سنگین امامت بر دوش وی گذاشته شده است.

ایشان هدایت کننده امت است و هدایت شده‌ای است که بر روش سابق و سنن گذشته (پدران و اجدادش) عمل نماید، روش و سننی که در ائمه قبل از وی بود در او نیز هست تا قیامت واقع گردد. امامت در دو برادر جز حسنین جمع نگردد و تکرار نشود، و جائز نیست که چنین باشد. امامت فقط در نسل حسن بن علی بن محمد علیه السلام استمرار یابد، تا خلق نابود گردند و تشریح برداشته شود. امامت تا سرانجام جهان ادامه خواهد یافت و اگر دو نفر در جهان باشند یکی از آن دو حجت خداوند باشد، و اگر یکی از این دو بمیرد دیگری حجت خداوند خواهد بود، تا زمانی که تشریح الهی قائم باشد و امر و نهیش پابرجا.

جائز نیست که امامت در نسل فردی باشد که در زمان حیات پدر بدرود حیات گفته باشد و نه در کسی که با وصیت برادرش یا غیر او به امامت نصب شده باشد، زیرا که کسی که در زمان حیات پدرش وفات یافته، امامتش ثابت نشده است و حجتی برای مردم بشمار نخواهد بود....

امامت تا قیام قیامت در دو برادر جز حسنین علیه السلام جمع نگردد. و چنین نخواهد شد، کما اینکه زمین از حجت خداوند خالی نگردد، و اگر خالی گردد، زمین و زمینیان نابود گردند.

ما معتقد به امامت، حسن بن علی علیه السلام هستیم که مقارن وفاتش خاتمه یافت، و در عین حال مؤمن بوجود فرزندى از نسل ایشان هستیم. او امام بعد از پدرش حسن بن علی علیه السلام است.

وی در این حالت (بعد از وفات پدر) و به امر الهی پنهان و ترسان است، تا اینکه حق تعالی اذن فرماید، و امامتش را اعلان نماید. همانگونه که پدرانش چنین کردند. امور بدست خداوند است، هر آنچه خواهد آن شود و به هر چه که خواهد دستور فرماید، آشکار باشد یا پنهان، نطق کند یا ساکت بماند و...

سخن معروف امیرالمؤمنین علیه السلام مؤید کلام و اعتقاد ماست آنجا که فرمودند:
خداوند زمین را از حجتش خالی نگذارد، حال آشکار و شناخته شده باشد یا پنهان و پوشیده. تا دلیل و آیاتش باطل نگردند.

روایات صحیح فراوان از ائمه در این باره بسیار رسیده و بر بندگان لازم نیست که در امور خداوند جستجو کنند، و ردپایی را دنبال نمایند که علمی بدان ندارند و خواستار معلوم شدن اموری گردند که خداوند آنها را پنهان نموده است...

کما اینکه نباید از اسمش و محل زندگی و امامتش سؤال کنند تا زمانیکه خداوند اذن فرماید زیرا که حضرت صاحب غائب و پوشیده و مستور به ستر الهی است...

بلکه حتی بحث از امامتش و قصد رفتن به مکانش و سؤال کردن از حالش و امرش (امامتش) حرام باشد. و هیچگاه حلال و جائز نگردد.

زیرا جستجو در این باره و افشای آنچه خداوند مستورش کرده و ذکر نامش، معصیت است و کمک به ریختن خون وی و شیعیانش و شکستن حرمتش باشد. خداوند هر مرد و زن مؤمن را در پناه خویش قرار دهد از اینکه چنین باشد.

بر ما و غیر ما جائز نیست که با رأی خویش امامی را برگزینیم... زیرا که اختیار حجت‌های خداوند و ائمه و نصبشان از جانب خداوند باید باشد. اوست که آنان را برمی‌گزیند، نصب می‌فرماید، و پنهان می‌سازند. و اگر خواست آنانرا نصب فرماید و آشکار کند و امامتشان را روشن سازد تا همگی مطلع گردند.

البته اگر خواست، امام علیه السلام را پنهان می‌سازد و نشان نمی‌دهد زیرا خداوند تبارک

و تعالی به تدبیر خلقش داناتر و به مصالحشان آگاه‌تر است. چنانکه امام علیه السلام به خودش و زمانش و حوادثی که بر ما خواهد رفت آگاه‌تر است.

امام صادق علیه السلام که امامتش معلوم، و مکانش آشکار، و ولادتش محرز (مرد هم هیچگاه نسبش را در صورت معروف شدن، پنهان نسازد) اسمشان معروف بوده بطوریکه خاص و عام نام ایشان را می‌دانست، فرمود:

هر کسی که مرا با نامم، صدا زند، لعنت خداوند بر او باد.

مردی از شیعیان و موالیان حضرت او را در راه می‌دیدند، ولی مسیرشان را تغییر می‌داده و به امام سلام نمی‌کرده، که بخاطر تقیّه بود.

امام چون او را دید، از وی تشکر کرد و او را ستود و ستایش کرد، و هر کس که چنان نکرد مورد نکوهش و سرزنش قرار داد و ناپسندانه با وی سخن گفت....

همه این سختگیری‌ها برای پنهان ماندن از دشمن بود که به شدت در پی شیعیان است.

دستگاه حاکمه و ظلم خلیفه امر را بر آنها بسیار تنگ کرده بود، و حقوقشان بسیار کم رعایت می‌شد، مانند آنچه بر امام ابوالحسن از متوکل و آنچه بر ابومحمد و شیعیان از صالح بن وصیف رسید که به حبس امام علیه السلام انجامید و دستور کشته شدن امام علیه السلام و حبس اهل بیتش را داد. خداوند او را لعنت کند. او پیوسته در پی شیعیان بود و از وی آزار و اذیت و رنج فراوانی دیدند، آنهم به خاطر فردی که اثری از او دیده نشد و اسمی معلوم نگشته و ولادتش در خفا صورت پذیرفته بود.

احادیث و روایات صحیح فراوانی نقل شده که قائم علیه السلام ولادتش بر مردم مخفی ماند و نامش فراموش گردد، و اسم و مکانش شناخته نشود، تا آن هنگامیکه ظهور کند و قبل از قیامت به ایشان افترا شود.

با وجود همه این مواردی که ذکر کردیم مبنی بر اینکه امام باید پنهان و مخفی از مردم باشد ولی معتمدین وی و معتمدین پدرشان باید از امامت ایشان با خبر باشند

هر چند تعدادشان اندک باشد...

این است راه و روش امامت و این است راه واضح و آشکار.

شیعه امامیه که رحمت خداوند بر آنان باد از روزی که امام حسن عسکری علیه السلام وفات نمود بر امامت ایشان اجماع دارند و تا امروز، ما همگی بر این امر اجماع داریم.

دومین فرقه:

حسن به علی علیه السلام، زنده است و رحلت نفرموده، بلکه از دیده‌ها غائب شده، او قائم است. جایز نیست که امام وفات کند و پسری، و جانشین معروفی نداشته باشد، زیرا زمین از امام و حجت خداوند خالی نگردد.

امامت امام جز با وصیت ثابت نگردد، و حسن بن علی علیه السلام وصیتش بر امامت و اشاره پدرش به وی ثابت گردید.

جائز نیست که زمین ساعتی بدون امام و حجت خداوند بر خلق، خالی بماند. ایشان غیبت کرده و ظهور خواهند کرد تا ظهورش آشکار شود سپس غیبت دیگری کند، او قائم است.

سومین فرقه:

حسن به علی علیه السلام رحلت کرده و بعد از مرگش زنده شد، و قائم اوست.

چهارمین فرقه:

وفات حسن بن علی علیه السلام محرز گشته، همانگونه که وفات پدرانش با روایات مشابه محرز گردیده، که نتوان آنها را تکذیب کرد؛ چنانکه عدد بالای شاهدین وفاتش و تواتر آن از جانب دوست و دشمن جایی برای شک و تردید باقی

نمی‌گذارد. به مثل این اسباب ثابت گردید که او جانشینی ندارد.
حال که صحت هر دو شق نزد ما ثابت گردید، پس که امامی بعد از حسن به
علی علیه السلام نباشد و امامت بسر آمد و این انقطاع در عقل و قیاس و عرف جائز و روا
باشد، همانگونه که جائز شد نبوت بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله منقطع گردد...
این فرقه وجوب قیام قائم و مهدی علیه السلام را شرط ندانند، و معتقد به بعضی از
معانی بداء شدند.

پنجمین فرقه:

حسن به علی علیه السلام فوت کرده و در مرگش شکی نیست و با رفتن او امامت منقطع
گردید تا روزیکه خداوند قائمی از آل محمد علیهم السلام از گذشتگان بفرستند، اگر خواست
حسن بن علی را می‌فرستد و الا یکی دیگر از پدران او را.

ششمین فرقه:

جعفر و حسن هیچکدام امام نبودند و پدرشان به هیچکدام وصیتی نکرد و
بعنوان امام اشاره‌ای نفرمود، بلکه این دو ادعای امری را کردند که حقیقتاً نبود...
همچنین ادعا کردند که محمد بن علی پسری دارد که جانشین او باشد.
لذا محمد امام بود که در زمان پدرش، بدرود حیات گفت. بعضی گفتند که او
زنده است و پدرش او را غایب و پنهان نمود، زیرا بر او بیم داشت.

هفتمین فرقه:

حسن بن علی علیه السلام وفات یافت در حالیکه فرزندی نداشت. امامت بعد از وی به
برادرش جعفر بن علی رسید، زیرا امام عسکری علیه السلام به او وصیت کرده بود.
جعفر وصیت را پذیرفت و با آن به امامت رسید، سپس به بعضی از مذاهب

فطحیه در عبداللّه و موسیٰ فرزندان جعفر منشعب شدند...

هشتمین فرقه:

امام، جعفر بن علی است و امامت از ناحیه پدرش به وی رسید. قول به امامت حسن غلط و اشتباه بوده است.

نهمین فرقه:

اینان چون فقیهان و صاحب نظران فطحیه سخن گفتند که حسن بن علی علیه السلام وفات یافت در حالیکه با وصیت پدرش به امامت رسیده بود بعد از وی امامت به برادرش جعفر رسید و جایز نیست که کسی غیر از او باشد زیرا امام حسن عسکری علیه السلام فرزند شناخته شده‌ای نداشت.

دهمین فرقه:

امام، محمد بن علی بود که پدرش او را به امامت منصوب کرد... و چون در زمان حیات پدرش وفات یافت، خداوند را در مورد وی بداء حاصل آمد، لذا محمد به برادرش جعفر با دستور پدرش وصیت کرد و وصیت و علوم و سلاح را به غلامش که به او نفیس می‌گفتند و خادم امام ابوالحسن بود، سپرد و به او دستور داد که اگر درگذشت، منتظر بماند تا پدرش وفات یابد، آنگاه همه آنها را به برادرش جعفر بسپارد.

یازدهمین فرقه:

حسن بن علی علیه السلام درگذشته است در حالیکه امام بوده و جانشین بالغی از فرزندان را بجا گذاشت که نامش محمد است، او امام بعد از حسن بن علی علیه السلام است امام به او اشاره کرده و دلالت نموده بود.

امام علیه السلام به او دستور داده بود که - در زمان حیاتش چون بر او بیم داشت - خودش را مخفی سازد. او پنهان و ترسان و در حال تقیه‌ای از عمویش جعفر می‌باشد.

دوازدهمین فرقه:

مانند فرقه قبلی سخن گفتند. آنان می‌گویند که امام حسن بن علی علیه السلام پسری به نام علی که جانشین پدرش می‌باشد داشت و آنانیکه به امامت محمد ایمان داشتند را دروغگو خواند. و چنین پنداشتند که امام عسکری فرزندی جز علی ندارد. خواص از اصحاب امام عسکری علیه السلام او را مشاهده کردند و امام علیه السلام ایشان را به آنان نشان داد. اینها گروه کمی بودند که در اطراف کوفه زندگی می‌کردند.

سیزدهمین فرقه:

حسن بن علی علیه السلام بعد از هشت ماه صاحب نوه‌ای شد، که پنهان باشد و کسی اسم و مکانش را نداند.

چهاردهمین فرقه:

حسن بن علی علیه السلام اصلاً فرزندی ندارد زیرا ما در این امر بسیار کوشش کردیم و پنهان و آشکار را جستجو نمودیم، و در زمان امام عسکری علیه السلام از وجودش بسیار جستجو کردیم، ولی او را نیافتیم... ولی مادر قائم باردار است و صحیح است که امر مخفی بماند، بطوریکه خلیفه و عامه از آن بی‌خبرند. آن بانو پسری را بدنیا خواهد آورد که امام باشد، و به آن حدیث مروی از امام صادق علیه السلام احتجاج کردند

که: قائم باردار بودن مادرش و به دنیا آمدنش از مردم مخفی خواهد بود.^(۱)

پانزدهمین فرقه:

ما نمی دانیم چه بگوئیم امر بر ما مشتبه گشته و حسن به علی علیه السلام فرزندی دارد یا خیر؟ و اینکه امامت جعفر صحیح است یا محمد؟ و اختلاف بالا گرفت. آنچه نزد ما محرز است این است که حسن بن علی علیه السلام امام واجب الاطاعه بوده، و وفات یافت و در وفاتش شکی نیست، از طرفی زمین از حجت خداوند خالی نمی ماند. پس ما از این مرز بیشتر نمی رویم و بر امامت امام عسکری علیه السلام می ایستیم، زیرا بر ما آشکار نشده که او را جانشینی باشد و امرش بر ما پوشیده ماند، تا امر کاملاً معلوم گردد، همانگونه که دستور داده شد، بر امام اوّل می مانیم. زیرا وارد شده است: اگر امامی درگذشت و امام بعد از او شناخته نشد، به امام اوّل چنگ زنید تا امام بعد از او بر شما آشکار گردد.^(۲)

نتیجه گیری نظرات نوبختی و اشعری:

هر دو نوشته، بر متفرّق شدن اصحاب امام عسکری علیه السلام به چهارده گروه و فرقه اتّفاق نظر دارند، و عدم ذکر حجم هر فرقه و گروه این مطلب را به ذهن خواننده می رساند که همه این فرقه ها و جماعت در حد و اندازه یکدیگر بودند. و به راحتی نتیجه خواهد گرفت که شیعه امامیه هم در حد و اندازه یکی از آن فرقه ها است. بعبارتی به نسبت یک چهاردهم است.^(۳)

۱ - زوی عن الامام جعفر بن محمد الصادق: انّ القائم یخفی علی الناس حمله و ولادته.
 ۲ - پر واضح است که حق با کثرت عددی هیچگاه شناخته نگردد، ولی اینجا کثرت عددی نقش مهمی را بازی می کند، لذا به آن اهمیت دادیم.
 ۳ - المقالات و الفرق اشعری ص ۱۰۱ - ۱۱۰.

این نتیجه گیری وقتی اهمیتش را نشان می دهد که بدانیم نوبختی و اشعری قمی هر دو از علمای شیعه معاصر همدیگر در غیبت صغری بودند. اشعری قمی سال ۳۰۱ هجری وفات یافت و نوبختی در سال ۳۲۰ هجری از جهان دیده بست.

در چنین مسائل مهمی، مطالعه کننده محترم از غور و بحث و نتیجه گیری معذور خواهد بود لذا اگر نویسنده خود را باسواد، و اهل فضل، صاحب نظر و اندیشه بداند، یا محقق باشد که می خواهد بحث علمی و موضوعی بکند یا صاحب نظریه ای جدید باشد که با ملیونها نفر درگیر شده تا آنان را در فهمشان خطا کار نشان دهد، بر او لازم است که قبل از تصدیق آن تصوّر، دست به اموری چند بزند:

۱- شباهت بین دو کتاب را توضیح دهد که مثلاً واقعاً دو کتاب هستند یا نه؟ و یا اینکه کتاب واحدی هستند که یکی از دیگری به اختصار نوشته شده است؟
۲- نسبت به هر دو نسخه اطمینان حاصل نماید که نسخه چاپ شده، آیا نسخه خطی مؤلف است یا اینکه نسخه ای از نسخه ای دیگر برگرفته شده، یا اینکه از نسخه بسیار قدیمی تر اخذ شده است؟

۳- نسبت به نص (نوشتار) کتاب اطمینان حاصل نماید بدین صورت که کتاب موجود در را با آنچه از اصل گرفته شده و در کتابهای دیگر و زمانهای مختلف، و قدیمی تر از نسخه بدست آمده را با هم مقایسه کند.

۴- به دنبال منابع دیگری در موضوع مورد بحث باشد.

در اینصورت او با مطالب مؤید و معارض روبرو خواهد شد، و بر اوست که تعارض را حل نماید یا اینکه منبعی بر دیگری را ترجیح بدهد و دلایل ترجیحش علمی و مقبول باشند.

جای بسی تأسف است که استاد احمد الکاتب به هیچ امری از این امور بسیار مهم و جدی توجهی نکردند، و خود را در چهارچوب دو نسخه نوبختی و اشعری مقید ساختند تا از این رهگذر به حقیقت محض!!! برسند و بگویند: فرقه امامیه،

گروه اندکی از چهارده فرقه دیگر تشیع بشمار می آید، سپس به نتیجه گیری دلخواه پردازد.

ما در جلد اول در پاسخگویی به شبهات نشریه الشوری به وی تذکر دادیم که بین محققین بحث است و آن این است که نسخه نوبختی و نسخه اشعری، دو کتاب از یک مؤلفند یا نه بلکه دو کتاب از دو مؤلف (نوبختی یا اشعری قمی) هستند. ولی با این وجود از این هشدار ما متنه نگشته و به تحقیق محققین چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی، توجهی نکرده و کتاب خود را به چاپ رساند و مطالب نشریه الشوری را میان آن جای داد و بسیار به آن استشهاد و استناد کرد، طوریکه استناد ایشان به قول نوبختی در فرق الشیعه و اشعری در «المقالات والفرق» نزدیک به (۷۶) بار بکار رفته آنهم از مجموع (۶۲۷) استنادی که در جزء اول و دوم کتابش خواننده را به آن ارجاع داده است.

آنچه شیخ مفید از کتاب فرق الشیعه نقل کرده اند:

علاوه بر این بین آنچه شیخ مفید از نوبختی در کتابش «الفصول المختاره من انقسام اصحاب حسن عسکری علیه السلام الی اربع عشرة فرقة» نقل کرده هیچ مقارنه‌ای صورت نداده است.

شیخ مفید (م ۴۱۳ هجری)، در کتابش (الفصول المختاره) چنین آورده است: هنگامیکه ابومحمد الحسن بن علی بن محمد علیه السلام وفات یافت، اصحابش برحسب نقل ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، به چهارده فرقه منشعب شدند، جمهور شیعیان (اکثریت آنان) به امامت امام مهدی علیه السلام معتقد شده و ولادتش را ثابت شده دانسته و نص را در مورد وی صحیح یافته و چنین گفتند که او هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله

و هدایت کننده بندگان اوست. (۱)

سپس شیخ مفید آن فرقه ها را برشمرده و اقوال منسوب به آنها را ذکر نموده و حول آن بحث کرده و در خاتمه آورده است: از این فرقه هایی که برشمردیم اکنون که سال ۳۷۳ هجری است، فرقه ای جز امامیه باقی نمانده که وجود خارجی داشته باشد.

و از اینجا روشن می گردد که نسخه نوبختی از تحریف به دور نبوده، چون عبارت: «الجمهور منهم»، (اکثریت آنان) ذکر نشده است. (۲)
در اینجا نظرات جمعی از بزرگان در مورد کتاب فرق الشیعه را بیان می کنیم

(۱) شیخ ابوسهل نوبختی

گفته شیخ ابوسهل نوبختی (۳) که دایی حسن بن علی نوبختی مؤلف کتاب «فرق الشیعه» می باشد، وقوع تحریف در نسخه چاپ شده را تأکید می کند.

۱ - امامیه معتقد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام که هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و یقین به زنده بودنش داشته تا روزیکه قیام با شمشیر نماید، همانگونه که شرحش رفت. فرقه امامیه از دیگر فرقه های شیعه بزرگتر و عالمتر و صالحتر و نظریه پردازتر و عابدتر و فقیه ترند، کما اینکه از اصحاب حدیث و ادب و شعر هم بشمار می روند. و از بزرگان شیعه امامیه و معتمدینشان در دین محسوب می گردند، ولی غیر امامیه منقرض شده و کسی از چهارده فرقه ای که ذکر کردیم، خبری ندارد، برحسب توصیفی که از آنان کردیم، بلکه آنچه باقی مانده، قولی است از گذشتگان و اراجیفی است حاکی از وجود قومی از آنان است.

۲ - برادرمان حجة الاسلام آقای دشتی با مقارنه نسخه فرق الشیعه، با متن فرق الشیعه نقل شده توسط شیخ مفید، ما را از این تحریف آگاه نمودند. خداوندگار او را جزای خیر عنایت فرمایند.

۳ - از بزرگان شیعه و از علمای فرهیخته و بزرگ شیعه در سال ۳۰۵ هجری محسوب می شود که هنگام وفات سفیر دوم و وصیتش به حسین به روح حاضر بود. عده ای از شیعیان به خاطر بزرگیش و شدت اتصالش و اختصاصش به وی، منتظر بودند که بعد از وفات سفیر دوم و نائب شود. در آینده بیشتر از شرح حالش خواهیم گفت.

ابوسهل در کتابش «التنبیه فی الامامه» گوید: امام حسن عسکری علیه السلام جماعتی از معتمدین شیعه را بعد از خویش بجای گذاشت، که حلال و حرام را روایت کنند و جواب نامه‌های شیعیانش را بدهند و اموالشان را به آنان برسانند.

این گروه مورد اعتماد، پنهان و ناشناخته بودند و توسط امام عسکری علیه السلام و در زمان حیاتش به عدالت متصف شدند. چون امام علیه السلام رحلت فرمود، اینان دور هم جمع شده و اجماع کردند که ایشان را پسری به جانشینی خویش بجا گذاشته، که او امام باشد. لذا به مردم دستور دادند که از اسمش سؤال نکنند و امر را پوشیده دارند تا دشمنان خبردار نگردند. این در حالی بود که خلیفه وقت بیشتر از همه در جستجویش بوده و دستور داده بود که کنیزان باردار امام عسکری علیه السلام شناسایی شوند و اتاقها مراقب داشته باشند.^(۱)

بسیار بعید به نظر می‌رسد که خواهرزاده، که نسبت به تشیع، خود را مسئول می‌دانسته، از کتاب دایش در زمان خود موضوع بی اطلاع باشد، این در حالی است که او بزرگ متکلم شیعیان بغداد محسوب می‌شده است و اگر مطلع بوده و مخالف او بوده، باز بسیار بعید به نظر می‌رسد که رأی خویش را در این باره ذکر نکند.

(۲) شیخ صدوق

شیخ صدوق نیز به این حقیقت در کتابش «اکمال الدین» ص ۴۵ اشاره کرده و چنین می‌گوید: ما از هر کدام از مخالفین قائم آل محمد علیهم السلام پرسیدیم، جوابش از دو حال خارج نبود، یا معتقد به امامت یازده امام علیهم السلام از پدرانش بود یا اینکه معتقد نبود.

اگر از معتقدین به امامت آنان است: بر او واجب می‌گردد که به امامتش ملتزم

شود آن هم به دلیل اخبار و روایاتی که ائمه علیهم السلام به امامتش تصریح کرده و اسم و نسبش را ذکر نموده و شیعیانسان بر امامتش اجماع کرده‌اند و اوست آن قائمی که بعد از مدّت و روزگار زیادی، ظهور کند و زمین را پر از عدل و قسط نماید، بعد از اینکه پر از ظلم و جور شد.

۳) ذهبی

علاوه بر آن، ذهبی در کتابش «سیر اعلام النبلاء» و ابن حزم اندلسی در کتابش «الفصل» به این حقیقت اشاره کرده‌اند که معتقدین به مهدی بن حسن عسکری علیه السلام نه تنها گروه اندکی نبوده، بلکه اکثریت و جمهور شیعه می‌باشند.

ذهبی (متوفی ۷۴۸) در سیر اعلام النبلاء ج ۱۳ / ۱۱۹ - ۱۲۲ این کتاب نقل کرده است: ابو محمد بن حزم روایت نموده که حسن بن علی بن محمد (عسکری) علیه السلام درگذشت در حالیکه فرزندی نداشت. گوید: ولی جمهور شیعه معتقدند که او را فرزندی است که از دیده‌ها پنهان کرده بود.

۴) ابن حزم

ابن حزم (۳۸۴ - ۵۴۸ هجری) در کتابش «الفصل فی الملل» نقل کرده است که: رافضیان (شیعیان) در امامت معتقدند، که علی اولین امام است، سپس حسن و حسین، و ادّعی حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله از پدرشان را کردند که آنان امام بعد از پدر باشند. سپس علی بن حسین علیه السلام به دلالت این آیه «اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله»^(۱) در کتاب خداوند ارحام و خویشان به یکدیگر سزاوارترند. آنان گفتند: فرزند حسین علیه السلام از برادرش سزاوارتر است، سپس محمد بن علی بن

حسین سپس جعفر بن محمد بن علی بن الحسین.

این مذهب همه از متکلمینند، مانند هشام بن حکم و هشام جوالیقی و داود خواری و داود رقی و علی بن منصور و علی بن هیشم و ابوعلی سگاک (شاگرد هشام بن حکم) و محمد بن جعفر بن نعمان شیطان طاق و ابو ملک حضرمی. سپس بعد از درگذشت این جماعت و درگذشت جعفر بن محمد گروهی به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر، معتقد شدند. جماعتی قائل به امامت فرزندش محمد بن جعفر شدند، که جماعت بسیار کمی را تشکیل می دادند.

اما جمهور (اکثریت) شیعیان معتقد به امامت فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام سپس علی بن موسی علیه السلام بعد محمد بن علی علیه السلام سپس علی بن محمد علیه السلام و بعد از او حسن بن علی علیه السلام شدند، و چون حسن بن علی علیه السلام درگذشت و فرزندی نداشت، به گروهها و فرقه‌هایی تقسیم شدند. ولی جمهور شیعیان معتقد به فرزندی از حسن بن علی شدند، که امام او را پنهان ساخته بود. گفته شد که او (امام بعدی) از کنیزی به نام صقیل، و هشت ماه بعد از وفات حسن بن علی بدنیا آمد. که این قول معروفتر است. بعضی هم گفتند که او از کنیزی بنام نرگس بدنیا آمد، و گروهی نام آن کنیز را سوسن دانستند.

وی همچنین در ج ۴ / ۱۳۸ آورده است که: اما گروه قطعیه از (شیعه امامیه) و همچنین جمهور شیعیان که شامل متکلمین و نظریه پردازان و عدد بسیار بزرگ آنان معتقد به امامت محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی علیه السلام شدند گویند او زنده است و زنده خواهد ماند تا زمین را پر از عدل و داد سازد بعد از اینکه پر از ظلم و جور شد. آنان ایشان را همان مهدی منتظر می دانند.

گروهی هم درباره این مولود متولد نشده گفتند که او در سال درگذشت پدرش یعنی سال ۲۶۰ هجری بدنیا آمد. و گروهی دیگر تولدش را مدتی بعد از درگذشت

پدرش دانسته، و گروهی دیگر در حیات پدرش... همه این موارد، ریشه در بی‌خردی و کم‌عقلی آنان دارد!!!

حسن بن علی فرزندی از خویش، چه دختر و چه پسر، به یادگار نگذاشتند!! این اولین حماقت شیعیان و کلید بزرگترین انحراف آنان است، گرچه ناچیز نشان دهد ولی در حقیقت هلاکت بار است. (۱)

لازم به توضیح است که هبة الله شهرستانی در مقدمه کتاب فرق الشیعه (اثر نوبختی) می‌گوید: نسخه‌ای از فرق الشیعه نزد ابن حزم (۲) بود.

بدین ترتیب این قرینه سوّمی خواهد بود، دال بر اینکه نسخه نوبختی که در دسترس همگان بوده در اینجا نیز دچار تحریف گشته است.

اشعری سنی مذهب در کتابش که سال ۲۹۷ تألیف کرده، چنین آورده است: بسیار جالب خواهد بود، که منبعی قدیمی‌تر از ابن حزم را نشان دهیم که تأکید ورزد، جمهور اصحاب حسن عسکری علیه السلام معتقدند که او را فرزندی است که امام دوازدهم باشد و مهدی منتظر اوست. این منبع، منبع بسیار مهمی است که نباید هیچ محققى آنرا به کناری بگذارد، این منبع کتاب «مقالات الاسلامیین» اثر ابو حسن اشعری سنی مذهب (متوفی ۳۲۴ هجری) است.

۱- اگر جناب ابن حزم و هم مشربانش به نقل جمهور شیعه اعتقاد و اعتنائی ندارند، که حسن بن علی علیه السلام را فرزند است که بر امامتش تنصیب کرده تا دیگران از اهل جماعت و عامه آنرا قبول نموده، و ثابت کردند حسن بن علی عسکری علیه السلام را فرزندی است که از او به یادگار مانده و اسمش را محمد نهاد و به مهدی لقبش داد.

از این گروه می‌توان از سبط بن جوزی متوفی ۶۴۵ در کتابش تذکرة الخواص ۳۶۳ و محمد بن طلعه شافعی (متوفی ۶۵۲ هجری) در مطالب المسؤل ۳ / ۷۹ و ابن الصباغ مالکی فی الفصول المهمّة ۲۸۷ / و ابن طولون متوفی ۹۵۳ هجری) در کتابش الاثمه الاثنی عشر و... نام برد. از معاصرین شیخ لطف الله صافی در منتخب الاثر نام ۵۵ عالم از علماء اهل سنت را ذکر کرده‌اند (پاورقی ص ۳۲۲)

۲- فرق الشیعه للنوبختی، مقدمه سیّد هبة‌الدین شهرستانی.

نامبرده در سال ۲۹۷ هجری از نگارش آن فارغ گشته، یعنی ۳۵ سال بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام این کتاب تألیف شده است.

ابوالحسن اشعری سنی می گوید: قطعیه که اولین فرقه از آنان (شیعیان) باشد. بدین دلیل به قطعیه مشهور شدند، که به وفات امام موسی بن جعفر علیه السلام قطع (یقین) پیدا کردند اینان جمهور شیعه را تشکیل می دهند.

اینان بر این پندارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام را به امامت تعیین نموده و او را جانشین خویش قرار داده و نامش را نیز ذکر کرده و علی، فرزندش حسن را به امامت تعیین نمودند و حسن بن علی برادرش حسین بن علی را، و حسین بن علی فرزندش علی را، و علی بن حسین فرزندش محمد را، و محمد بن علی فرزندش جعفر را، و جعفر فرزندش موسی را، و موسی فرزندش علی را، و علی فرزندش محمد را، و محمد فرزندش علی را، و علی فرزندش حسن را که در سامراء بوده و ایشان فرزندش محمد بن حسن را امام بعد از خویش نصب کرده است.

او امام غائب منتظر در نزد آنان است، آنان مدعی اند که وی ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد سازد بعد از اینکه پر از ظلم و جور شود.

از همه آنچه که نقل کردیم و گفته شد، آشکار می شود که منابع قدیمی اهل جماعت و عامه و شیعه ذکر کردند که جمهور اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام و معتمدین آنها که آن هنگام جمهور (اکثریت) شیعه را تشکیل می دادند بر این عقیده بودند که امام حسن عسکری علیه السلام را فرزندی است و پدرش او را به امامت تعیین نموده اند.

او همان مهدی موعود و در غیبت صغری است (قرن سوم و ربع اول قرن چهارم).

دومین قضیه

وقوع حیرت در ابتدای غیبت کبری:

شکی نیست که عدّه زیادی از شیعیان بعد از وفات نائب چهارم، در سردرگمی و حیرتی فراگیری بسر بردند. زیر مرجع معینی از طرف امام مهدی نداشتند تا امورات آنان را به انجام برسانند، آنهم با کثرت شبهاتی که زیدیه و معتزله و غیرشان، برانگیخته بودند.

اینجا بود که دانشمندان و علمای شیعه در مقابلشان صف آراییی کرده و با آنان به مقابله پرداختند و کتابهای جاودانی خلق کردند، از آن جمله:

۱- کتاب الغیبة، اثر محمد بن ابراهیم نعمانی که بین سالهای ۳۳۳ و ۳۴۲ آنرا تألیف کرد.

۲- الامامة و التبصرة من الحيرة. اثر علی بن بابویه (متوفی سال ۳۲۹ هجری)
۳- اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیره. اثر محمد بن علی بن بابویه (متوفی سال ۳۸۶ هجری)

۴- الغیبه اثر شیخ طوسی (متوفی سال ۴۶۰ هجری)

علی بن بابویه در کتاب الامامة و التبصرة صفحه ۹ چنین می گوید: عدّه زیادی را یافتیم که عقیده آنان درست بوده، و بر راه دین خدا گام برداشته و بیم و خشیت الهی در آنها ظاهر شده، ولی غیبت امام زمان علیه السلام او را دور کرده و منحرف ساخته چون روزگار غیبت بر او زیاد شده، تا اینکه وحشت آنان را دربرگرفته... لذا روایاتی را جمع کردم که این حیرت و سردرگمی را از سرشان بزداید.

نعمانی در کتاب الغیبة صفحه ۲۰ چنین حکایت کرده: اما بعد، طوائف زیادی از منسوبین به شیعه که منتهی به پیامبرشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می شوند را مشاهده کردم که معتقد به امامت بودند، امامتی که خداوند آنرا دین حق و سخن راستین و زینت ملتزمین به آن، و نجات و جمالی برای اهلس قرار داده، و با ذمتش پیروزگشته

و به عقیده‌اش (امامت) ملتزم شده و شرطهایش را بجا آورده و بر نمازها مواظبت نموده، و زکات را بجا آورده و بر انجام خیرات از دیگران سبقت گرفته و از فواحش و منکرات دوری جسته، و از سایر منهیات به دور بوده، و مراقبه الهی در خلوت و جلوت پیشه ساخته، و از دل کار گرفته و نفس و بدن را خسته نموده، تا با آن بسوی خداوند نزدیک گردد، چنان شد که اختلاف کلمه پیدا کرده و مذاهبشان گوناگون شده، و نسبت به واجب الهی بی تفاوت شده، و روی به محرّمات الهی آورده، لذا بعضی دچار افراط و دیگرانی دچار تفریط شدند، و بجز عده کمی در امام زمانشان دچار شک و تردید شدند... آنهم به خاطر این غیبت که از قبل رسول خدا ﷺ آنرا ذکر کرده بود، و امیرالمؤمنین علیه السلام از آن سخن گفته، و در خطبه‌های مختلف مردم را از فتنه‌اش بر حذر داشته بود. و فرزندان معصومش یک به یک روایات این غیبت را نقل کردند، و کسی را نیابید مگر اینکه از آن سخن گفته باشد....

چون از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که آنانیکه خداوند، علمی نصیبشان فرموده، که علمشان را به آن دسته از برادران دینی شان برسانند که نرسیده و شبهه را از سر راه آنان بزدایند، و از وادی شک به نور یقین هدایت و ارشاد کنند، لذا عزم را جزم کرده و قصد قربت کردم تا این امر را با آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصومش رسیده علیهم السلام، حل نمایم، که هر آنچه در مورد این غیبت گفته‌اند، بیاورم، غیبتی که از حقیقت و نورش، کور گردید هر آن کس که خداوند او را از علم به آن دور ساخته و با آنچه از آنان درباره آن وارد شده، بسویشان هدایت یابد. چه، آنچه آنان در این باره ذکر نمودند حقیقت گفتارشان را تصدیق می‌کند و دلیلشان را تأکید می‌نماید. و اگر تأمل کننده‌ای که خداوند به او حسن باطن و بصیرت و قریحه خوب و زیبا و هوش و فهم سرشار عنایت کرده است، در روایات اهل بیت علیهم السلام تأمل کند و آنها را از روزگار قدیم تا الان تصدیق نماید... خواهد یافت، با وجود روایات فراوان معصومین در هر دوره درباره غیبت، اگر این غیبت صورت نمی‌پذیرفت، مذهب

اهل بیت علیهم السلام باطل می‌گشت. (۱)

ولی خداوند تبارک و تعالی، بیم دادن ائمه از غیبت را تصدیق نمود و بر قولشان در هر برهه‌ای مهر تأیید گذاشت. شیخ محمد بن علی صدوق در کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة» صفحه ۲ چنین آورده است: آنچه باعث شد که دست به تألیف این کتاب بزنم این بود که چون از زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به نیشابور برگشتم و در آن اقامت نمودم، چنین یافتم که اکثر اشخاصی که نزد من رفت و آمد می‌کنند، غیبت امام علیه السلام آنان را حیرت زده کرده، و درباره قائم آل محمد علیه السلام شبهه ایجاد شده، آنها منحرف گشتند. لذا سعی بسیار نمودم که آنان را با استعانت از روایات وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به راه راست برگردانم؛ تا اینکه شیخی فاضل و عالم و باهوش از اهالی قم، از بخارا، نزد ما آمد و چقدر مشتاق دیدارش بودم و آرزوی دیدنش را می‌کردم. و این بدلیل دیانتش و استواری رأی و نظر و منش و روشش بود، و او کسی جز شیخ نجم‌الدین ابوسعید محمد بن حسن بن احمد بن علی بن صلت قمی نبود....

روزی که سرگرم صحبت کردن با من بود، ناگهان از بزرگی از بزرگان منطق و فلسفه و کلام در بخارا سخن به میان آورد و گفت که از قائم آل محمد علیه السلام حرفهایی زد که مرا دچار حیرت و شک و تردید نمود، زیرا که غیبتش طولانی گشته و خبرش منقطع.

من هم فصلهایی از وجود حضرت مهدی را برای او ذکر کردم، و روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام درباره غیبتش نقل کردم که باعث آرامش قلبی

۱ - مرادش این است که خبر غیبت از جانب امامان علیهم السلام متواتر است. و اگر واقع نمی‌گردید، معنایش این خواهد بود، که روایات با واقع در تعارض هستند و در نتیجه باعث عدم تصدیق مطلق روایات نقل شده از ائمه اهل بیت علیهم السلام می‌گشت.

وی گردید، و شکی که بر دلش افتاده بود، زایل گشت و همه آن آثار و روایات را با جان و دل پذیرفت، لذا از من درخواست کرد که برایش کتابی در این باره بنگارم. من هم خواهش او را اجابت کرده و خاطرنشان ساختم که به محض رسیدن به وطنم «ری» آنچه در این باره نقل شده را بصورت کتابی درآورم.

شبی با خود به اهل و فرزندان و برادرانم و نعمتهایی (کارهای خیری) که از خود بجا گذاشتم می‌اندیشیدم که ناگهان خواب چشمانم را ربود. گویی خویش را در مکه یافتم که مشغول بجا آوردن طواف هفتم هستم و حجرالاسود را لمس کرده و بر آن بوسه می‌زنم و می‌گویم: امانتم را ادا کردم و پیمانم را حفظ کرده و از آن مواظبت نمودم، پس برای من شهادت بده. اینجا بود که مولایم حضرت صاحب الزمان علیه السلام را زیارت کردم که مقابل در کعبه ایستاده بودند.

حضرت علیه السلام با تفرسی که در صورتم نمودند، درونم را خواندند. به ایشان سلام کردم و ایشان هم جواب سلام مرا دادند سپس فرمودند: چرا کتابی درباره غیبت نمی‌نگاری تا آنچه ترا به خود مشغول کرده، بجا آورده باشی؟

به حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! چیزهایی درباره غیبت نگاشتم. حضرت علیه السلام فرمودند: نه بر آن روش سابق، بلکه الان به تو دستور می‌دهم که کتابی درباره غیبت بنویسی و در آن غیبت انبیاء را ذکر کن. سپس حضرت علیه السلام رفتند. من ناگهان به خود آمدم و شروع به دعا و گریه و شکایت حال خویش تا طلوع فجر کردم.

چون صبح رسید، شروع به تألیف این کتاب نمودم تا امر مولایم ولی الله الاعظم حجة بن الحسن علیه السلام را بجا آورده باشم و از خداوند استعانت خواستم و بر او توکل نمودم و از تقصیرم استغفار کردم. توفیقم همواره از اوست و توکلم بر او، به ذاتش پناه می‌برم.

لازم می‌دانم که توضیحی را بدهم و آن این است که راز این حیرت ریشه در این

امر داشت که نسلی که امام را دیده و وجودش را حس کرده بود، و روایات و احادیثش را بین شیعه بصورت خاصی رواج داده بود، تمام شده بودند. و این واقعه، واقعه‌ای بی‌مانند و تازه بود و جامعه اسلامی هیچ‌گونه آشنایی با آن نداشت.

این امر وقتی مضاعف خواهد شد که شبهات و سئوالات دشمنان را به آن بیفزاییم. این علماء و همفکرانشان در پاسخ به هر شبهه‌ای که درباره غیبت برانگیخته می‌شد، توفیق حاصل کرده و آنرا رد می‌کردند، تا جائیکه غیبت در نزد شیعیان همچون حضور گردید، و دلیل دیگری از دلایل نظریه تشیع گردید و نشانه‌ای از نشانه‌های آن محسوب گشت، همانگونه که نعمانی ذکر کرده است.

از آنچه گفته شد روشن می‌گردد که با این گفتار می‌توانیم بگوئیم اگر گروه اندکی را حساب نکنیم، اجماع شیعه در قرن سوم و چهارم، مبتنی بر عدم ایمان به وجود محمد بن الحسن العسکری قرار گرفته و مورخین شیعه مانند نوبختی و اشعری و کلینی و نعمانی و صدوق و مفید و طوسی، آن دوره را دوره حیرت نامیدند (۲۳۴-۲۳۵).

پس باید گفت که منتقد مسئله غیبت (احمد الکاتب) امانت و دقت عالمانه را در این مسئله رعایت نکرده می‌توان گفت از درک اصل موضوع عاجز مانده است. لذا برایش حل نشده است، البته اگر نگوئیم نمی‌خواسته که برای خودش حل کند.

فصل دّوم

شبهه سی و چهارم:

«امامت بعد از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام»
«در دو برادر جمع نگردد.»

احمد الکاتب می گوید:

انگیزه اصلی طرح این مسئله که امام حسن عسکری علیه السلام را فرزندی است، چنگ زدن به قانون وراثت عمودی است و عدم جواز انتقال امامت به دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام بود و علی رغم اینکه قانون مذکور قول ضعیفی بود و شیعه امامیه آن زمان اجماع نداشتند برخلاف ادعای شیخ طوسی که ۲۰۰ سال بعد خلاف آنرا ذکر کرد. (ص ۱۸۹)

من می گویم:

قانون وراثت عمودی و عدم جواز انتقال امامت به دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام امری است که شیعه بعد از امام صادق علیه السلام و در قرن دّوم و سوّم بر آن اتفاق نظر داشتند. این حقیقت را نوبختی بیشتر از ۱۰۰ سال قبل از شیخ طوسی آنرا بیان داشته اند، علاوه بر اینکه روایات صحیحی که در این باره نقل شده را نباید از نظر دور داشت.

شبهه

قول به عدم جواز انتقال امامت به دو برادر بعد از حسین علیه السلام و وجوب استمرارش در نسلها قول و عقیده ضعیفی است و شیعه امامیه بر این امر در آن زمان اجماع نداشتند، در حالیکه طوسی دو بیست سال بعد آنرا عنوان کرد. (ص ۱۸۹)

پاسخ:

مسئله کاملاً برعکس است، بلکه سخن متواتر بین آنان قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام بود همانگونه که اسماعیل بن علی نوبختی در کتابش «التنبیه فی الامامه» و خواهرزاده اش حسن بن موسی نوبختی در کتابش «فرق الشیعه» و اشعری قمی در کتابش «المقالات والفرق» ذکر کرده اند. حتی اگر ما این دو کتابی که در دسترس همگان بود را دو کتاب بدانیم.

ابوسهل نوبختی گوید: با روایات متواتر از امام صادق و امام باقر علیهما السلام برای ما محرز است که امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام فقط در فرزند امام قرار می گیرد و هیچگاه در برادر و فردی از اقوام نباشد. (۱)

نظر حسن بن علی نوبختی

فرقه دوازدهم که امامیه باشند، عقیده آنان بر خلاف اعتقاد دیگر فرقه هاست آنان معتقدند که خداوند بر روی زمین حجتی دارد از فرزندان حسن بن علی علیه السلام و امر خداوند تحقق پذیر است.

او وصی و جانشین پدر بر همان روش و سنن گذشته است که امامت در دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام جمع نگردد و جائز نباشد، بلکه امامت فقط در

نسل حسین بن علی علیه السلام تا قیام قیامت استمرار یابد.
و اگر روی زمین فقط دو نفر باشند یکی از آنان حجت خداوند خواهد بود و اگر یکی از آن دو بمیرد باقیمانده، حجت خداوند است تا زمانیکه نظام تشریح برقرار باشد.

کما اینکه جائز نیست که امامت در نسل کسی که امامتش ثابت نشده، و حجتش بر مردم محرز نگشته، و در زمان حیات پدر بدرود حیات گفته، در فرزندان استمرار یابد.

آنچه ذکر شد، برگرفته شده از ائمه صادقی است که اختلافی در آن بین شیعه امامیه (این فرقه) وجود ندارد و شکی در بین نیست، زیرا که راویانش ثقه و اسبابش قوی و سندهایش محکم است.^(۱)

نظریه اشعری قمی

فرقه‌ای از شیعه که امامیه باشد چنین می‌گوید: بعد از وفات حسن بن علی علیه السلام خداوند روی زمین حجتی دارد و خلیفه‌ای، که قائم به امر او است و از فرزندان حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام است و بر همان روش اول و سنتهای گذشته امامت است، که از یکی به دیگری رسیده تا قیامت واقع گردد.

بر حسب نظام پسر و فرزندی، که نه منتقل گردد و نه تغییر یابد. امامت بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام در دو برادر جمع نگردد و جائز نباشد، و فقط در نسل حسن بن علی بن محمد علیه السلام استمرار می‌یابد تا خلق نابود گردند و نظام تشریح برچیده شود و قیامت واقع گردد.

اگر روی زمین دو نفر باشند، یکی از آن دو امام باشد و اگر یکی بمیرد، باقیمانده

حجت خداوند است تا قیامت واقع گردد و نظام تشریح برچیده شود کما اینکه جائز نیست امامت در نسل کسی باشد که در زمان حیات پدرش مرده و یا از طرف برادر و یا غیر او به وی وصیت شده باشد. لذا برای «شخص» وفات یافته در زمان پدرش، امامتی ثابت نمی‌شود، و حجتی برای مردم محسوب نگردد و در این عقیده هیچ اختلافی بین شیعه امامیه وجود ندارد بلکه بر آن اجماع دارند زیرا راویانش صالح و اسبابش قوی و سندهایش محکم است و راویانش ثقه و مورد اعتمادند.^(۱) از این رهگذر، آشکار می‌گردد که قول شیخ طوسی تأیید کننده قول نویختی و اشعری قوی است، نه بنیانگذار آن.

نمونه‌هایی از روایات:

کلینی با سند صحیح چنین روایت می‌کند: از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن ثور بن اُبی فاخته که ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: امامت در دو برادر هرگز بعد از حسن و حسین علیهما السلام جمع نگردد، بلکه به علی بن حسین علیهما السلام منتقل شد همانگونه که خداوند فرمود: ارحام و خویشاوندان، در کتاب خدا از دیگران به هم سزاوارترند. و بعد از علی بن حسین علیهما السلام جز در اعقابش و اعقاب اعقابش استمرار نیابد.^(۲)

و از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرحمن بن ابی نجران از سلیمان بن جعفر جعفری، از حماد بن عیسی، از ابو عبدالله علیه السلام که فرمودند: امامت بعد از

۱ - المقالات والفرق / ۱۰۳.

۲ - قال: لا تعود الامامة في أخوين بعد الحسن و الحسين أبداً، إنما جرت من علي بن الحسين كما قال الله تبارك و تعالی «اولوا الارحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله» فلا تكون بعد علي بن الحسين علیهما السلام الا في الاعقاب و اعقاب الاعقاب. (الكافي ج ۱ ص ۲۸۵)

حسن و حسین علیهما السلام جمع نگردد بلکه در اعقاب و اعقاب استمرار یابد. (۱)
و از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن
بزیع از ابوالحسن الرضا علیه السلام که از ایشان سؤال کردم: آیا امامت در عمو و دایی
می تواند باشد؟ امام فرمودند: خیر، گفتم: در برادر چه؟ فرمودند: خیر. گفتم: پس
در چه کسی؟ فرمودند: در فرزندانم، و در آن زمان وی فرزندی نداشتند. (۲)

۱ - قال: لا تجتمع الامامة في أخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام إنما هي في الاعقاب و اعقاب
الاعقاب. الكافي ج ۱ ص ۲۸۶.

۲ - عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنه سُئل أتكون الامامة في عم أو خال؟ فقال لا. فقلت: ففي أخ
قال: لا. قلت: ففي من؟ قال: في ولدي و هو يومئذ لا ولد له. (الكافي ج ص ۲۸۶)

فصل سوّم

شبهه سی و پنجم:

«روایات اهل بیت علیهم السلام در تشخیص هویت امام»
«مهدی موعود (عج)»

احمد الکاتب می گوید:

اما راجع به روایات وارد شده حول محور غیبت، باید گفت که این دسته از روایات به هیچ وجه از شخص غائب مشخصی سخن نمی گوید... کما اینکه از هیچ واقعه ای قبل از آن رویداد سخن نمی گوید تا اعجاز و دلیلی بر صدق غیبت باشد، همانگونه که شیخ صدوق آنرا مطرح ساخت.

من می گویم:

روایاتی که در دسترس شیعیان قرن دوّم هجری بود، از شخص غائب مشخص و معینی سخن می گوید که دوازدهمین امام اهل بیت علیهم السلام و پنجمین فرزند (از نسل) امام صادق علیه السلام باشد. او را دو غیبت است، که یکی از آن دو بسیار طولانی خواهد بود، و در آخر الامر قیام خواهد کرد. در نتیجه این دسته از روایات از امری سخن گفته اند که هنوز واقع نشده است. ما قسمتی از آنچه حسن بن محبوب سرّاد (۱۴۹ - ۲۲۴ هجری) در کتابش المشیخه و دیگر کتابهایش و کتابهای دیگری از اشخاصی دیگر که نیم قرن قبل از ولادت امام زمان علیه السلام در دست شیعیان بوده، ذکر خواهیم نمود.

شبهه

راجع به روایات وارده در مورد غیبت و غائب باید گفت که این روایات به هیچ وجه از شخص غائب معینی صحبت نمی‌کنند... و از واقعهای قبل از وقوعش سخن نمی‌گویند، تا معجزه و دلیلی بر صدق و حقیقت غیبت باشد. آنگونه که شیخ صدوق در صفحه ۱۹۷، چاپ بیروت آنرا ذکر کرده است.

تشخیص و تعیین هویت امام مهدی علیه السلام به عنوان دوازدهمین امام علیه السلام از ائمه اهل بیت علیهم السلام بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام با فاصله زمانی طولانی صورت گرفت. عبارتی این مطلب در ابتدای ربع قرن چهارم هجری مطرح شد. (۱۸۲) و اگر واقعاً هویت امام مهدی علیه السلام در زمان رسول خدا یا ائمه یازده گانه علیهم السلام، مشخص و معین شده بود، مسلمین و شیعیان و شیعه امامیه و حتی شیعه امام حسن عسکری علیه السلام در تعیین و تشخیص هویت امام مهدی علیه السلام دچار اختلاف نمی‌شدند. (۱۸۲)

پاسخ:

روایات اهل بیت علیهم السلام که در دسترس شیعیان قرن دوم هجری و ربع قرن سوم قرار داشت از فرد غائب مشخصی صحبت می‌کند که دوازدهمین امام، از ائمه اهل بیت علیهم السلام و ششمین فرزند (از نسل) امام صادق علیه السلام است. در نتیجه این روایات از واقعهای قبل از وقوع سخن گفته است.

این روایات همچنین بیان کرده که حضرت مسیح علیه السلام پشت سر قائم علیه السلام نماز می‌گذارد، و اینکه او دوازدهمین امام اهل بیت علیهم السلام و نهمین فرزند از نسل امام حسین علیه السلام است و در بعضی روایات او هفتمین فرزند از نسل امام محمد باقر علیه السلام و در بعضی روایات او ششمین فرزند از نسل امام صادق علیه السلام و در بعضی روایات او پنجمین فرزند از نسل امام موسی کاظم علیه السلام است.

علاوه بر اینکه روایات بی شماری وارده شده که قائم علیه السلام را غیبتی طولانی باشد. و در روایات دیگری، او را دو غیبت است، که یکی از آن بسیار طولانی باشد که مردم گویند او در گذشته و از جهان رخ بر بسته، و در روایات دیگری، ولادتش بر مردم پوشیده ماند، و در بعضی روایات او همان کسی خواهد بود که مردم درباره وی چنین اظهار نظر کنند که او هنوز بدنیا نیامده، و در بعضی دیگر، قائم آل محمد علیهم السلام کم سال ترین امام و نامش مخفی ترین نام از بین آن معصومین علیهم السلام است. بعد از ذکر همه این اوصاف هیچ ابهامی در قضیه، بر حسب ادعای استاد احمد الکاتب، نمی بینم. علاوه اینکه روایات زیادی وارد شده که از علائم قبل از ظهور ایشان سخن می گویند مانند: زوال حکومت عباسیان و خروج سفیانی و صیحه (فریاد یا صدای شدید) در ماه رمضان، و اینکه او قیام نخواهد کرد مگر اینکه یک سوّم مردم جهان از بین بروند، و هیچ گروه و جماعتی از مردم باقی نمی ماند مگر اینکه شانس خویش را در حکومت کردن بر مردم و نحوه برخوردشان با آنان را تجربه کنند و اینکه حضرت مسیح علیه السلام ظاهر گردد و پشت سر ایشان نماز بخوانند. این صفات و علائم، دیگر هیچ راهی را باز نمی گذارد که گوینده ای بگوید روایات وارد شده در حق امام مهدی پوشیده و غیر صریح و آشکار است، همانگونه که جناب استاد احمد الکاتب ادعا کرده اند. علمای قدیمی شیعه این روایات را ذکر کرده و آنها را بعنوان نشانه ای توجه برانگیز فراروی مردم قرار دادند و آنها را از نشانه های راستگویی امامت اهل بیت علیهم السلام بر شمردند.

توضیح شیخ ابوسهل نوبختی بر روایات هر دو غیبت

آن مرحوم گوید: با روایات مشهور زیادی که درباره غیبت امام زمان علیه السلام وارد شده صدق غیبتش تأیید می شود، و اینکه او را دو غیبت باشد که یکی از دیگری بسی طولانی تر باشد.

مذهب ما در این برهه از زمان، هیچ شباهتی با مذهب «مطوره»^(۱) ندارد که بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توقف کرده و وفاتش را نپذیرفتند، زیرا که امام موسی بن جعفر علیه السلام درگذشت و مردم او را دیدند در حالکیه وفات یافته بود و جلوی مردم به خاک سپرده شد و همگی این را مشاهده کردند. همچنین یکصد و پنجاه سال از فوت ایشان می گذرد و کسی ادعا نکرده که وی را ملاقات کرده و یا با وی مکاتبه می کند. و این ادعای آنان که ایشان (امام کاظم علیه السلام) زنده هستند، چشمانیکه ایشان را وفات یافته دیدند، تکذیب می کنند، کما اینکه بعد از ایشان چند امام آمدند و حامل همان علوم بودند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حمل می کرد.

اما در مورد این ادعای ما که حضرت علیه السلام غائب هستند، حواس انسانی آنرا تکذیب نمی کنند و از امور محال بشار نمی رود و عقل انسانی آنرا برمی تابد و منکرش نمی شود و از عادات معمولی به دور نمی داند.

تاکنون از میان شیعیان ثقه و مورد اطمینانش کسانی هستند که خویش را متصل به حضرت می دانند و امر و نهی ایشان را به شیعیانش می رسانند، مضافاً اینکه مدت زمان غیبت ایشان از عادت کسی که غیبت می کند، خارج نگشته است.

پس تصدیق روایات باعث اعتقاد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام خواهد انجامید همانگونه که شرح دادیم.

ایشان از دیده ها به دور گشت و غیبت نمود و همانگونه که در روایات غیبت

۱ - همان واقفیه هستند و این لقب بر مذهبشان سایه انداخت.

آمده است. احادیث و روایات غیبت متواتر است، و شیعیان متوقع و منتظر حدوث غیبت بودند، چنانچه منتظر قیام قائم آل محمد علیهم السلام بعد از آن غیبتند تا حق و عدل را برپا دارند.

از حق تعالی توفیق و صبر جمیل را در پناهِش همواره خواستاریم. (۱)

نعمانی در توضیح و شرح روایات دو غیبت چنین آورده است:

این احادیثی که دال بر وجود دو غیبت برای امام زمان علیه السلام است، الحمد لله نزد ما درست و تصدیق شده بشمار می آید، و حق تعالی قول ائمه علیهم السلام را واضح نمود و برهان تصدیقشان را آشکار کرد.

اما روایات اولین غیبت: که نواب و سفراء واسطه بین امام علیه السلام و مردم بودند و آشکارا مشخص بودند و بین مردم زندگی می کردند. مشکلات علمی و سخت ترین مسائل فلسفی و هر آنچه درباره آن سؤال می شد، بوسیله آن بزرگواران جواب داده می شد. این غیبت، غیبت کوتاه مدتی بود که عمرش بسر آمد. (۲)

اما روایات دومین غیبت: غیبتی است که سفراء و نواب خاص، بدلیل امری که خداوند اراده نموده و تدبیری که در حق خلقتش می نماید، برداشته شد تا خداوند سبحان و رحمان کسانی که مدعی این امرند (تشیع) را امتحان نمایند و غربال شده، خالص گردند و سره از ناسره مشخص گردد، همانگونه که در قرآن مجید فرمودند:

۱ - اکمال الدین اثر شیخ صدوق. ص ۹۲.

۲ - این گفتار وی دال بر این است که ایشان بعد از درگذشت چهارمین نایب جناب محمد بن علی سمّری کتابی در غیبت به رشته تحریر درآورده است. عبارتی بعد از سال ۳۲۹ هجری شروع به تألیف کتاب نمودند.

خداوند مؤمنین را همینگونه که هستند نخواهد گذاشت، بلکه آنان را امتحان سازد تا پاک از ناپاک مشخص گردند و چنین نخواهد بود که خداوند شما را از غیب آگاه سازد. (۱)

ما اکنون در زمانی قرار گرفتیم که از قبل وعده داده شده بود، خداوند ما را در راه حق و حقیقت ثابت قدم و استوار قرار دهد و از کسانی نگردیم که در غربال این فتنه، از راه حق به دور افتد. و این معنای گفتار ما است که او را دو غیبت باشد. از خداوند مسئلت داریم که فرج ولیّش را نزدیک سازد و ما را از بندگان برگزیده‌اش و پیروان ائمه برگزیده و مخلصش مقرر فرمایند، که او سرمنشاء نیکیها و کرم و بخشش است.

سپس آن مرحوم سخن خویش را در ذکر علائم ظهور و صفات قائم آل محمد ﷺ ادامه داده و چنین فرمودند: علائمی که ائمه معصوم برشمرند با کثرت و تواتر و یکسان بودن مضامینش، این حقیقت را برای ما واجب و مسلّم می‌گرداند که ایشان قبل از این علائم ظهور نخواهند کرد، چون آن ائمه صادق علیه‌السلام علائم قبل از قیام قائم آل محمد ﷺ را حتمی الوقوع دانستند.

چون به آنان گفته شد که امیدواریم که قائم آل محمد ﷺ قبل از سفیانی قیام کنند، فرمودند: چنین نخواهد بود و بخداوند قسم این امر حتمی الوقوع است.

سپس نشانه و علائم پنجگانه‌ای که قبل از ظهور واقع گردد و از مهمترین براهین و ادله قبل از ظهور حضرت است را برشمرده و توقیت (مشخص کردن زمان مشخصی برای ظهور حضرت) را نفی نمودند. و اضافه کردند که اگر کسی از جانب ما توقیت را ذکر نموده، تکذیبش نماید حال هر کس که می‌خواهد باشد، زیرا ما هیچ وقت و زمان معینی را مشخص نسازیم.

۱ - ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب وما کان الله لیطلعکم علی الغیب. (سورة آل عمران، آیه ۱۹)

این راست‌ترین و عادل‌ترین شاهد بر بطلان سخن کسی است که مدعی مهدویت شود و یا مهدویت به او نسبت داده شود، قبل از اینکه این علائم واقع گردد. خصوصاً اینکه احوال و اوصاف مدعی مهدویت، بطلان ادعایش را ثابت می‌کند. از خداوند منان خواستاریم که ما را از کسانی قرار ندهد که دنیا را در بزرگ کردن دین بجویند و حق را بر مستضعفین پوشانند و آنچه از نور هدایت و جمال حسن و بهائش به ما ارزانی داشته را، پس نگیرد.

ای شیعیان! خداوندگار شما را از بندگان آمرزیده‌اش قرار دهد، به روایاتی که از ائمه علیهم‌السلام درباره سن قائم وارد شده مبنی بر اینکه ایشان کم سن و سالترین فردی است که امامت به وی سپرده شد، و اینکه نامش از دیگر نامهای ما، کمتر برده می‌شود، توجه فرمایید. زیرا که آنان با این سخن که نامش از دیگر نامهای ما کمتر برده می‌شود، می‌خواهند به غیبت ایشان و اختفا و دوریش از دیگران اشاره کنند. حال که روایات متواتر فراوانی در این مورد قبل از وقوعش نقل شده، و در عالم خارج واقع گردیده، دیگر موردی برای شک و تردید درباره غیبت قائم علیه‌السلام برای کسی که خداوند به او بصیرت عنایت فرموده و سینه‌اش را برای درک نور و هدایت گشاده نموده، باقی نمی‌ماند.

ستایش و حمد فقط از آن خداوند است که به هر فرد از بندگان که خواهد، سر تسلیم درباره امورش و امور اولیائش را به او عنایت فرماید. و به او نسبت به آنچه گفته‌اند یقین بخشند و در حقیقت گفتارشان شکی به دل راه مدهد، زیرا که حق تعالی منزلت حججش را بسی بلند مرتبه قرار داده... و پاداش تسلیم در برابر قولشان و عمل به دستوراتشان را هدایت و ثواب، و شک و دودلی درباره قولشان را کوری و عذاب دردناک قرار داده است. بخاطر آنچه به ما ارزانی داشته، از ذات پاکش درک ثواب را خواستاریم و از وجودش، حسن بصیرت در هدایتی که بر ما تفضل نموده را دوچندان طلبیم که ما از اوئیم و به سوی او باز می‌گردیم.

توضیح شیخ صدوق بر روایات غیبت

آن مرحوم در این باره چنین گوید: ائمه ما خبر از غیبت (امام زمان) علیه السلام دادند و وقوعش (غیبت) را برای شیعیانشان پیش بینی کرده بودند، سپس آنچه نقل گردید حفظ و ضبط شد و نزدیک به دوست سال قبل از وقوع غیبت بصورت کتابهایی درآمد. کسی از پیروان ائمه اهل بیت علیهم السلام را نخواهی یافت مگر اینکه در بسیاری از کتابهایش از غیبت سخن گفته باشد، که اصطلاحاً به آن کتابها^(۱) «الاصول» می‌گویند و نزد شیعه حفظ و ضبط شده است که من هم آن روایاتی از غیبت که در نزدم بود، در این کتاب، و در جاهای لازم ذکر نمودم. و وضع این نویسندگان شیعه از چند حال خارج نیست:

۱- اینکه به غیب دسترسی داشته و از وضع غیبت کنونی خبردار شده، آنرا ذکر نموده و کتابهایی در این باره به رشته تحریر درآوردند که این شق نزد اهل عقل و خرد، بطلانش بدیهی است.

۲- اینکه آنها شروع به دروغ پردازی کرده و کتابهایی را به دروغ در این باره نگاشته باشند، و اتفاقاً از قضا و قدر آنگونه که ذکر کردند، واقع گردید. و با وجود اختلاف دیار و زبان و آراء، سخنان دروغ آنان به حقیقت پیوست. این شق هم چون شق اول محال است.

۳- اینکه اینها این روایات را از ائمه خویش حفظ و ضبط کرده و بصورت کتاب درآورده و جزء اصولشان قرار داده‌اند، و بدینگونه شد که حق و حقیقت خویش را نمایاند و باطل رخ بر بست که باطل همواره رفتنی است. و وجه درست، همانا همین است.

۱- این گونه احادیث را در این کتاب درباره غیبت ذکر خواهیم کرد، که شیخ آنها را در زمان حیات اصحابش ذکر نموده است که بین سالهای (۱۴۵ - ۱۶۰ هجری و سالهای ۲۱۰ - ۲۳۰) بوده است.

توضیح مرحوم طبرسی درباره غیبت^(۱)

آنچه بر امامت امام زمان علیه السلام دلالت می‌کند و تصدیقش را می‌نماید، ذکر خبر وقوع غیبتش با تمام شروط و صفات آن بدون اینکه اختلافی در این باره صورت پذیرد و چیزی از آن از قلم دور افتد.

پر واضح است که این امر هیچگاه طبیعی نخواهد بود که جماعت زیادی در امری دروغ پردازی کنند و اتفاقاً همانگونه که گفتند، آن امر واقع گردد!!

و اگر اخبار غیبت، قبل از زمان (امام زمان بلکه قبل از زمان پدرش و پدر بزرگش وارد شد، بطوریکه «کیسانیه» و «ناوریه» و «مطوره»^(۲) به آن چنگ زدند) و محدثین از شیعه آنرا در اصولشان در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام^(۳) ضبط و ثبت نمودند که آنرا از رسول خدا و فرد ائمه علیهم السلام روایت کردند.

صدق و درستی امامت امام زمان با وجود این صفت و غیبت مذکور که از دلایل و نشانه‌های بارز امامتش بشمار می‌آید، محرز می‌گردد و کسی نمی‌تواند منکرش شود. از جمله آن محدثین مورد اعتماد و ثقه جناب حسن بن محبوب سرّاد مؤلف کتاب «المشیخه» است که از اصول شیعه بشمار می‌آید و از کتاب مزنی و امثالش، مشهورتر است، نزدیک به صد سال قبل از زمان غیبت به رشته تحریر درآورد. در این کتاب شماری از روایات غیبت وارد شده که با اخبار و روایاتی که ذکر کردیم، موافق یافت شد، و هر آنچه آن روایت ذکر کرده بود، بدون ذره‌ای اختلاف واقع گردید.^(۴)

۱ - اکمال الدین و اتمام النعمه، الشیخ الصدوق ص ۱۹.

۲ - منظور همان واقفیه هستند.

۳ - از قبیل اصل زراره و اصل محمد بن مسلم و ابراهیم بن عمر و ابو حمزه ثمالی و عبدالله بن بکیر و ابان بن عثمان و غیرشان.

۴ - بحار الانوار، ج ۵۱ ص ۳۶۴ به نقل از اعلام الوری، اثر شیخ طبرسی.

لازم می بینم که شماری از روایاتی که حسن بن محبوب سرّاد (۱۴۹-۲۲۴ هجری) در کتاب المشیخه خویش - که نیم قرن قبل از غیبت در دست شیعیان قرار داشت - نقل نمایم. و همچنین شماری از روایاتی که معاصرین وی در کتابهایشان نقل کرده را، ذکر نمایم. مانند: محمد بن ابی عمیر (متوفای ۲۱۷ هجری)، صفوان بن یحیی (متوفای ۲۱۰)، محمد بن اسماعیل بن بزیع، عبدالله بن سنان، محمد بن سنان (متوفای ۲۲۰ هجری)، حسن بن ایوب، عبدالله بن حمّاد انصاری، احمد بن حسن میثمی، عباس بن عامر قصبانی، عثمان بن عیسی، حسن بن علی بن فضال، عبدالله بن جبلة (متوفای ۲۲۴ هجری)، و علی بن حسان (متوفای ۲۱۹) و غیره بودند.

روایات حسن بن محبوب و معاصرینش درباره مهدویت

غیبت کبری:

۱ - حسن بن محبوب^(۱) از هشام بن سالم از ابو حمزه ثمالی از ابواسحاق سبعی روایت کرد که از فردی از اصحاب مورد اعتماد امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می گوید: امیرالمؤمنین خطبه بلندی را در کوفه خواند و فرمود: **خداوند! ترا حتماً حجتی در زمین باشد، حجتی بعد از حجتی دیگر بر بندگانت، که آنان را به سوی دینت هدایت کنند، و دانشت را به آنان بیاموزانند تا پیروان اولیای تو متفرق نشوند خواه ظاهر باشد ولی غیر مطاع، خواه مخفی باشد و ترسان... (۲)**
او از علی بن رثاب از زراره روایت کرده که از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

۱ - کنیه اش ابوعلی از قبیله بجیله کوفه و غیر عرب محسوب می شود. یکی از چهار نفر برگزیده شیعه امامیه در زمانش بشمار می رفت. از شصت نفر از یاران امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده، کما اینکه از امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام نقل روایت و حدیث نموده است. وی فردی جلیل القدر بود. کشی او را از فقیهانی دانسته که شیعیان بر تصحیح آنچه نام فقیه با خود در زمان امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام به یدک می کشید، اجماع دارند کتابهای فراوانی دارد از جمله: کتاب المشیخه، کتاب الحدود، کتاب الديات، کتاب النوادر، که به هزار صفحه می رسد. ابن الندیم کتاب تفسیر را به کتابهای او اضافه نموده، چنانکه کتاب عتق نیز از اوست. اخبارش در مهدویت در کتاب المشیخه او گردآوری شده، که طبرسی در اعلام الوری آنرا در اصول مشهورتر از کتاب مزنی دانسته است.

۲ - قال امیرالمؤمنین علیه السلام فی خطبة خطبها بالكوفة طویلة ذکرها اللهم لا بد لك من حجج فی أرضك حجة بعد حجة علی خلقك، یهدونهم الی دینك، و یعلمونهم علمك لكيلا یترفق أتباع اولیائك، ظاهر غیر مطاع او مکتتم خائف یترقب... (محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبه، ص ۱۳۶)

گوید: محمد بن سعید بن عقده گفت: محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق، و احمد بن حسین بن عبدالملك و محمد بن احمد قطوانی همگی گویند: حسن بن محبوب برای ما نقل کرد.

قائم عليه السلام را قبل از ظهورش غیبتی باشد. گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد و سپس با دستشان به شکمشان اشاره نمود. زراره گوید: یعنی کشته شدن. ^(۱)

۲ - محمد بن ابی عمیر ^(۲) از جمیل بن دراج از زراره از امام صادق عليه السلام روایت کرده که امام فرمودند: بر مردم زمانی خواهد رسید که امامشان از آن غائب باشد. به امام گفتم: پس مردم در آن زمان چه کنند؟ امام فرمود: بر آنچه داشتند استوار بمانند تا (حقیقت) بر آنان آشکار گردد. ^(۳)

۱ - عنه عن علی بن رثاب عن زرارة قال: سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: ان للقاء غيبة قبل ظهوره. قلت: ولم؟ قال: يخاف - و أوماء بيده الى بطنه - قال زرارة يعنى القتل. (شیخ صدوق در اکمال الدین و اتمام النعمه، ص ۴۸۱)

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطاری رضی الله عنه از او نقل کرد که: علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان، از محمد بن حسین از ابن محبوب برای ما نقل کرد.

۲ - نجاشی گوید: او محمد بن ابی عمیر بن عیسی. ابو احمد ازدی است. در بغداد زاده شد و در آنجا زندگی کرد. احادیثی از او شنیده شد، چنانکه از امام رضا عليه السلام حدیث نقل کرده است. او فردی جلیل القدر و صاحب منزلت در نزد ما و مخالفین ما بوده است. جاحظ در کتابهایش از او نام برده و در بین مفاخره عرب قحطانیین با عرب عدنانیین نامش را ذکر کرده است. در البیان و التبیان آورده است: ابراهیم بن داجه، از ابن ابی عمیر چنین برایم شرح داد که بزرگی از بزرگان شیعه بوده و در عهد مأمون به زندان افتاد، گفته شده حبسش برای این بود که شیعیان را شناسایی کند و اصحاب موسی بن جعفر عليه السلام را نام ببرد. روایت شده، آنقدر او را شلاق زدند و درد بر او فشار آورد که نزدیک بود که اقرار کند، ولی صدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن را شنید که می گوید، ای ابن ابی عمیر! تقوا پیشه کن.

او صبر کرد و خداوند فرج نمود. گویند مأمون او را به زندان انداخت حتی پیشنهاد کرد مقام قضاء چند شهر را به او بسپارد گفته می شود، خواهرش در خفاء کتابهایش را طی ۴ سال زندانی بودنش، دفن کرد، و همه کتابها از بین رفت. و گفته می شود آنها را در اتاقی گذاشت و باران بر آنها بارید و از بین بُرد. لذا از آنچه در حافظه داشت و از آنچه از وی در دست دیگران بود، حدیث نقل کرد. لذا اصحاب، حدیثهای مرسل وی را قبول دارند. او کتابهای زیادی را تألیف کرد، که جمعا ۹۴ کتاب می باشد از جمله: کتاب الملاحم، کتاب المغازی، کتاب البداء و... در سال ۲۱۷ هجری بدرود حیات گفت.

۳ - قال ابو عبد الله عليه السلام يأتي على الناس زمان يغيب عنهم امامهم. فقلت له: ما يصنع الناس في ذلك الزمان؟ قال: يتمسكون بالامر الذي هم عليه حتى يتبين لهم. بحار الانوار، ج ۵۲، ص

از محمد بن ابی عمیر از ابن مهران جمّال از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام فرمودند: به خدا قسم مهدی شما از دیده‌هایتان پنهان خواهد گشت، تا نادانان از شما یان گوید: خداوند در آل محمد صلی الله علیه و آله حجتی ندارد، آنگاه چون شهاب فروزان آید و زمین را پر از عدل و قسط سازد، همانگونه که پر از ظلم و ستم گردید. ^(۱)

۳ - صفوان بن یحیی ^(۲) از ابن بکیر از زراره روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمودند: قائم علیه السلام را قبل از قیامش غیبتی باشد. گفتم: چرا؟ فرمودند: می‌ترسد و به شکمش

۱ - عنه عن صفوان بن مهران الجمّال قال: قال الصادق جعفر بن محمد علیه السلام أما والله لیغیبن عنکم مهدیکم حتی یقول الجاهل منکم، ما لله فی آل محمد، ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملأها عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً. (اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۳۴۱): احمد بن محمد بن یحیی عطار روایت کرد که پدرم، از ابراهیم بن هشام از محمد بن ابی عمیر این حدیث را نقل کرده است.

۲ - نجاشی گوید: صفوان بن یحیی ابو محمد بحلی پارچه فروش و از اهالی کوفه است. او ثقة ثقة و وجیه است. پدرش از امام صادق علیه السلام و خودش از امام رضا علیه السلام حدیث نقل کرده‌اند: او منزلت بزرگ و شریفی داشت، کشتی در رجالش او را از اصحاب و یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام شمرده است؟ او همچنین وکیل امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام شد. و مذهبش از مذهب و قضیه سالم ماند و وارد جرگه آنان نشد. وی منزلت بزرگی در زهد و عبادت داشت و جماعت واقفیه اموال زیادی را در راه کشیدنش به مذهبشان خرج کردند. جناب صفوان شریک عبدالله بن جندب و علی بن نعمان بود. و روایت شده که با همدیگر در خانه خدا عهد و پیمان بستند که هر کدام مُرد، دیگری نمازش را بخواند و روزه‌اش را بجا آورد و زکاتش را وصول نماید. این دو وفات یافتند و صفوان تنها ماند، لذا در هر روز صد و پنجاه رکعت نماز می‌خواند و سه ماه از سال را روزه می‌گرفت و سه دفعه در سال زکات می‌پرداخت، و هرچه برای خود بجا می‌آورد (غیر از آن سه موردی که ذکر کردیم) برای آنان نیز بجا می‌آورد. بعضی از اصحاب ما حکایت کردند که شخصی به او دو دینار داد تا به کوفه نزد خانواده‌اش ببرد او گفت: شترانم در اجاره (فعلاً) هستند، باید از آنانیکه شترانم را اجاره کرده‌اند، اجازه بگیرم. او از لحاظ پرهیزکاری و عبادت در بین همگنانش بی‌مانند بود. و همانگونه که اصحاب ما نقل کردند، سی کتاب تألیف نمود. مانند: کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الحج، کتاب الفرائض، کتاب الوصایا، کتاب الشراء و البیع، کتاب العتق و التدبیر، کتاب البشارات، و نوادر. آن مرحوم در سال ۳۱۰ هجری بدرود حیات گفت.

اشاره کرد. (۱)

۴ - عثمان بن عیسی کلابی (۲) از خالد بن نجیح، از زراره بن أعین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام فرمودند: قائم را قبل از قیامش غیبتی باشد. گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد - و به شکمش اشاره نمود - ای زراره! او امام منتظر است، او کسی است که مردم در ولادتش شک کنند، جماعتی گویند او در شکم مادر است و جماعتی گویند او غائب از دیده هاست و جماعتی گویند دو سال قبل از وفات پدرش بدنیا آمد. ولی خداوند می خواهد شیعیان را امتحان کند، چون در این حالت است که اهل باطل دچار شک و تردید می شوند، زراره گفت: فدایت شوم، اگر در آن زمان قرار گرفتم چه کنم؟ امام فرمودند: ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی این دعا را دائماً بخوان: خداوند! خودت را به من بشناسان، زیرا اگر ترا

۱ - صفوان بن یحیی از ابن بکیر از زراره از امام صادق، جعفر بن محمد علیه السلام، روایت کرده که امام فرمودند: انّ للقائم غیبة قبل ان یقوم، قال، قلت: و لیم؟ قال یخاف - و أوماً الی بطنه - (اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۴۸۱).

محمد بن مسعود گفت: محمد بن ابراهیم و زاق گفت: حمدان بن احمد قلاتسی، از ایوب بن نوح از صفوان بن یحیی این حدیث را برایمان نقل کرد.

۲ - نجاشی گوید: عثمان بن عیسی: ابو عمر و عامری کلابی، از فرزندان عبید بن رؤاس است لذا گاهی به او کلابی و گاهی عامری و گاهی رؤاسی گفته می شود. و صحیح این است که او از بنی رؤاس است. وی بزرگ واقفیه و از وکیلان مستبد به اموال امام موسی بن جعفر علیه السلام بود. از امام کاظم علیه السلام حدیث نقل کرد و او را از اصحاب ایشان دانستند. نصر بن صباح نقل کرد که امام رضا علیه السلام اموالی در دست او داشت و آنها را برای امام فرستاد، لذا امام علیه السلام از او خشم گرفت. ولی سپس توبه کرد و اموال را برای امام فرستاد. او از ابو حمزه حدیث نقل می کرد، و شبی در خواب دید که در کربلاء به سرای ابدی خواهد شتافت (سلام خداوند بر صاحبش باد). لذا منزلش را ترک کرد و در کربلاء اقامت گزید تا وفات یافت وی. کتابهایی نگاشت از جمله: کتاب المیاه، کتاب القضا یا و الاحکام، کتاب الصلاة. (اکمال الدین شیخ صدوق ص ۳۴۲) سند حدیث: احمد بن محمد بن محمد بن یحیی عطار از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از عثمان بن سعید کلابی این حدیث را نقل کرد.

نشناسم پیامبرت را نخواهم شناخت. خداوند! پیامبرت را به من بشناسان، زیرا اگر او را نشناسم حجتت را نخواهم شناخت. خداوند! حجتت را به من بشناسان زیرا اگر حجتت را نشناسم، از دینم گمراه خواهم شد.^(۱)

۵ - حسن بن علی بن فضال^(۲) از عبدالله بن بکیر از زراره بن اعین از امام

۱... سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ للقاءم عليه السلام غيبة قبل أن يقوم، قلت له: ولم؟ قال يخاف - و أوما إلى بطنه - ثمَّ يا زراره و هو المنتظر و هو الذى شك الناس فى ولادته، منهم من يقول هو حمل و منهم من يقول هو غائب، و منهم من يقول ما ولد، و منهم من يقول ولد قبل وفاة والده بسنتين غير أنَّ الله تبارك و تعالیَّ يجب أنَّ يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون. قال زراره جعلت فداك. فإن أدركت ذلك الزمان فأى شىء أعمل؟ قال يا زراره! إن أدركت ذلك الزمان فأدم هذا الدعاء «اللهم عرفنى نفسك، فإن لم تعرفنى نفسك لم أعرف نبيك، اللهم عرفنى نبيك فإن لم تعرفنى نبيك لم أعرف حجَّتكَ، اللهم عرفنى حجَّتكَ، فإن لم تعرفنى حجَّتكَ ضللت عن دينى».

۲ - نجاشی در رجالش گوید: او از اهل کوفه است و کنیه اش ابو محمد فرزند عمرو بن ایمن از قبیله تیم است. او از اصحاب امام ابو الحسن اول عليه السلام نیست. ابو عمرو از فضل بن شاذان نقل می کند که در آبادی ربیع در مسجد ربیع، قرآن را نزد قارئی به نام اسماعیل بن عباد می خواندم. روزی گروهی را دیدم که با همدیگر نجوا می کنند، یکی از آنان گفت: مردی بنام ابن فضال در کوهستان زندگی می کند، مردی عابدتر از او دیده و یا شنیده نبودیم. او به صحرا می آید و سجده می کند، سپس پرنده ای می آید و بر او می نشیند به گمان اینکه او خرقة یا پارچه ای بیش نیست. و حیوانات وحشی حول او می چرند و به او انس گرفتند، و گروه رهنان برای قتل و غارت می آیند و چون چشمشان به او افتد، فرار پیشه سازند. فضل بن شاذان گوید: من فکر می کردم که از مردان روزگار پیش از ماست، تا اینکه روزی در آبادی ربیع با پدرم نشستیم بودیم، مردی زیبا روی، و خوش هیأت بر ما وارد شد در حالیکه پیراهنی و عبائی نرسی (اسم یک شهر است. مانند اینکه برد یمانی بگوئیم که منظور لباسی است که ساخت یمن باشد) بر تن داشت و کفشی سبز رنگ پوشیده بود. بر پدرم سلام کرد، پدرم بخاطر احترام به او برپا خاست و به او خوش آمد گفت و عزیز و گرامی داشت. چون بقصد رفتن به نزد ابن ابی عمیر از جانب ما حرکت کرد، از پدرم پرسیدم او کیست؟ گفت: این مرد حسن بن علی بن فضال است گفتم: این همان عابد زاهد معروف است؟ گفت: آری. گفتم: او در کوهستان زندگی می کند پدرم گفت: چقدر کم عقلی پسر! لذا آنچه از آن جماعت درباره

صادق عليه السلام روایت کرده، که امام فرمودند: قائم را قبل از قیامش غیبتی است و سپس چون دیگران حدیث را نقل کردند. (۱)

و باز حسن بن علی بن فضال از مروان بن مسلم، از ابوبصیر، روایت کرده که امام صادق عليه السلام فرمودند: خوشا به حال کسی که در زمان غیبت ما، به امامت ما چنگ زند، که قلبش بعد از این هدایت منحرف نخواهد شد. (۲)

او شنیده بودم بازگو کردم. گفت: آری همینطور است که می گویی. بعد از آن با پدرم در رفت و آمد بود تا اینکه من به کوفه و به قصد دیدنش حرکت کردم، آنجا بود که کتاب ابن بکیر را از او شنیدم و به احادیثی دیگر از جانب او مطلع شدم. او کتابش را با خویش حمل می کرد و به حجره نزد من می آمد و آنرا قرائت می کرد. و چون به موسم حج رفت طاهر بن حسین را ختنه کرد. مردم به خاطر قدر و مال و مکان و منزلتش به حاکم، این امر را بزرگ شمردند. و چون خبرش به حاکم رسید، حسن را خواست و سفارش کرد که می خواهم او را ببینم زیرا برای من مقدور نیست که نزد شما بیایم ولی او امتناع کرد. اصحاب ما راجع به این موضوع با او صحبت کردند، ولی او گفت: مرا به طاهر چه کار؟ به آنان نزدیک نشوم و کاری با آن جماعت ندارم. بعد از این فهمیدم که به خاطر دیانتش نزد من می آمد. مصالایش در مسجد کوفه استوانه هفتم معروف به استوانه حضرت ابراهیم عليه السلام بود. او و ابو محمد حجال و علی بن اَبَساط دور هم جمع می شوند، حجال مدعی علم کلام بود و در جدل از همه برتر بود.... حسن همه عمرش به فطحنی المذهب بودن معروف بود، ولی جان به جان آفرین تسلیم کرد در حالیکه به مذهب اهل بیت هدایت گشته بود....

۱ - الحسن بن علی بن فضال عن عبدالله بن بکیر، عن زراره بن أعین، عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال: انّ للقائم غيبة قبل أن يقوم و ذکر الحدیث مثله سواه (اکمال الدین شیخ صدوق ص ۳۴۲) سند حدیث: محمد بن حسن عليه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از علی بن محمد حجال، از حسن بن علی بن فضال این حدیث را نقل کرده است.

۲ - و عنه عن مروان بن مسلم، عن ابی بصیر قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام طوبی لمن تمسک بأمرنا فانّ فی غیبة قائمنا فلم ینزغ قلبه بعد الهدایة....
سند حدیث: مظفر بن حسن علوی سمرقندی از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش محمد بن مسعود عیاشی از جعفر بن احمد از عمر کی بن یوفکی، از حسن بن علی فضال این حدیث را روایت کرده است.

حسن بن بکیر از ثعلبه بن میمون از مالک جهنی از اصبع بن نباته روایت کرد که:
نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم و ایشان را متفکر دیدم که به زمین ضربه می‌زند. گفتم:
ای امیرالمؤمنین! شما را چه شده که در حال تفکر به زمین ضربه می‌زنید؟ آیا با
میل این را انجام می‌دهید؟ فرمود: نه به خدا، نه به این کار و نه به دنیا روزی راغب
نبودم. ولی به یازدهمین فرد از نسلم که مهدی باشد می‌اندیشیدم که زمین را پر از
عدل و داد سازد همانگونه که پر از ظلم و ستم گردید. او را غیبتی و حیرتی خواهد
بود که اقوامی با آن گمراه و اقوام دیگری هدایت می‌یابند.^(۱)

۶- حسن بن اسماعیل بزیع^(۲) از صالح بن عقبه، از پدرش از ابو جعفر محمد بن

۱- و عنه عن ثعلبه بن میمون، عن مالک الجهنی، عن الاصبع بن نباته، قال اتیت
امیرالمؤمنین علیه السلام فوجدته متفکراً ینکت فی الارض. فقلت یا امیرالمؤمنین! ما لی اراک
متفکراً تنکت فی الارض؟ أرغبة منك فیها؟ فقال: لا و الله ما رغبت فیها و لا فی الدنيا يوماً
قط، ولكن فکرت فی مولود یكون من ظهر الحادی عشر من ولدی و هو المهدی علیه السلام الذی
یملاها قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً، تکون له حیره و غیبة یضل فیها اقوام و یهتدی
فیها آخرون. (الغیبه شیخ طوسی ص ۳۳۶)

سند حدیث: سعد بن عبدالله اشعری از محمد بن حسین بن ابی خطّاب از حسن بن علی بن
فضال (اتمام النعمة و اکمال الدین شیخ صدوق ص ۲۸۸)

سند حدیث: پدرم و محمد بن حسن (رضی الله عنهما) از سعد بن عبدالله و عبدالله بن
جعفر حمیری و محمد بن یحیی عطّار و احمد بن ادريس همگی از محمد بن حسین بن ابی
خطّاب و احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد برقی و ابراهیم بن هاشم
همگی از حسن بن علی بن فضال راوی این حدیث بودند.

۲- نجاشی گوید: محمد بن اسماعیل بن بزیع، ابو جعفر، از خاندان منصور، ابو جعفر است. در
زیع بیت دنیا آمد حمزه بن بزیع از آنان است. او از پرهیزکاران و معتمدان این طائفه بود.
بسیار کار می‌کرد و زحمت می‌کشید. چندین کتاب دارد مانند: کتاب ثواب الحج و کتاب
الحج.

محمد بن عمر کشی گوید: محمد بن اسماعیل بن بزیع از اصحاب ابوالحسن موسی بن
جعفر علیه السلام بشمار می‌آمد، کما اینکه زمان امام ابو جعفر دوم علیه السلام را درک کرد. حمدویه از
شیوخ او گوید: محمد بن اسماعیل بن بزیع و احمد بن حمزه در شمار وزیران بشمار

علی باقر علیه السلام از پدرش سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام از پدرش سید الاوصیاء امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که امام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مهدی علیه السلام از فرزندان من است. او را غیبتی و حیرتی باشد که امتها در آن گمراه شوند. او ذخیره پیامبران خواهد آمد، و زمین را پس از عدل و داد سازد همانگونه که پیر از ظلم و ستم شد. (۱)

حسن بن ایوب (۲) از عبدالکریم بن عمر و خثعمی از محمد بن عصام از مفضل بن عمر روایت کرده که در مجلس امام صادق علیه السلام بودم و کسان دیگری جز من هم آنجا بودند. امام فرمودند: مبادا که نام قائم را ببرید. من فکر می‌کردم که غیر از من را قصد می‌کند. ولی به من فرمودند: ای ابا عبدالله، مبادا که نام قائم را بسبری به خداوند قسم زمان بلندی غیبت کند و نامش به فراموشی سپرده گردد تا گفته شود او مرده یا به هلاکت رسیده است؟ به کدامین طرف رفته است؟ چشمهای مؤمنین برای ایشان گریان شود و چون کشتی در امواج متلاطم دریا بالا و پایین گردند تا

می آمدند. علی بن نعمان وصیت کرده بود که کتابهایش را به محمد بن اسماعیل بزیع بدهند. ابوعباس بن سعید در تاریخش آورده: محمد بن اسماعیل بن بزیع، حدیث منصور بن یونس و حماد بن عیسی و یونس بن عبدالرحمن را شنیده است این جماعت همه ثقة هستند. گوید از علی بن حسن سؤال کردم؟ گفت او ثقة ثقة و بسیار مورد اعتماد و وجیه است.

۱ - محمد بن اسماعیل عن صالح بن عقبه، عن ابیه، عن جعفر بن محمد بن علی الباقر، عن ابیه سید العابدین علی بن الحسین، عن ابیه سید الشهداء الحسین بن علی، عن ابیه سید الاوصیاء امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام قال، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: المهدی من ولدی، تكون له غيبة و حيرة تضل فيها الامم، يأتي بذخيرة الانبياء عليهم السلام فيملاها عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً (اکمال الدین شیخ صدوق ص ۲۸۷).

سند حدیث: عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری از علی بن محمد قتیبه نیشابوری از حمدان بن عیسی نیشابوری از محمد اسماعیل بن بزیع، این حدیث را روایت کرده است.

۲ - از اصحاب امام کاظم علیه السلام بود. نجاشی گوید: حسن بن ایوب کتاب اصیلی داشت.

کسی نجات نیابد مگر اینکه خداوند عهد و میثاق او را گرفته باشد و ایمان را در قلبش مستقر و او را با روحش تأیید کرده باشد. بدرستی که دوازده پرچم (دوازده فرقه و گروه) همانند به اهتزاز درآیند که نتوان آنها را از هم تشخیص داد. مفضل گوید: گریستم. امام فرمود: چه چیزی ترا می‌گریاند؟ گفتم: فدایت کردم چگونه نگریم در حالیکه می‌فرمایید دوازده پرچم به اهتزاز درآید که مانند هم هستند و نتوان آنها را از هم تمیز داد. گوید: امام به روزنه‌ای که در خانه بود و آفتاب از آن در مجلسش می‌تابید نگاه کرد و فرمود: آیا این آفتاب روشن است؟ گفتم: آری. فرمود: به خداوند قسم امر ما از این آفتاب روشن‌تر است. (۱)

۷- عبدالله بن حماد انصاری (۲) از ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که امام

۱- حسن بن ایوب عن عبدالکریم بن عمر و خثعمی محمد بن عصام قال: حدثنی المفضل بن عمر قال: کنت عند ابي عبدالله علیه السلام فی مجلسه و معی غیری فقال لنا ایتکم و التنویه - یعنی باسم القائم علیه السلام و کنت اراه یرید غیری، فقال لی یا ابا عبدالله! ایتکم و التنویه، و الله لیغیبن سبتاً من الدهر و لیخملن حتی یقال مات او هلك؟ بای واد سلك؟ و لتفیضن علیه أعین المؤمنین و لیکفأن کتکفی السفینه فی امواج البحر حتی لا ینجو الا من أخذ الله میثاقه و کتب الایمان فی قلبه و ایده بروح منه، و لترفعن اثنتا عشرة رایه مشتبهه لا یعرف ای من ای. قال المفضل فبکیت. فقال: ما یبکیک؟ قلت جعلت فداک کیف لأبکی و انت تقول ترفع اثنا عشرة رایه مشتبهه لا یعرف ای من ای. قال: فنظر الی الکوة فی البیت الی تطلع الشمس فی مجلسه فقال أهذه الشمس مضيئة؟ قلت: نعم. فقال والله لامرنا أضوء منها. (کتاب الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی ص ۱۵۱)

سند حدیث: عبدالواحد بن عبدالله بن یونس از احمد بن محمد بن رباح زهری از احمد بن محمد حمیری از حسن بن ایوب این حدیث را روایت کرده است.

۲- نجاشی گوید: عبدالله بن حماد انصاری از بزرگان ما است، دو کتاب دارد که یکی از دیگری کوچکتر است. شیخ (ص ۴۴۷) گوید: عبدالله بن حماد، کتابی دارد که بعضی از اصحاب ما آنرا از ابوالمفضل از ابن بطه از احمد بن ابی عبدالله، از او، آنرا ذکر کردند. در رجالش او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام دانسته‌اند. و اضافه نمودند: عبدالله بن حماد کتابی دارد. برقی هم او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام شمردند. ابن غضائری گوید: عبدالله بن حماد ساکن قم گردید و از هیچ امامی حدیث نقل نکرد.

به من فرمودند: ای ابا جارود! اگر فلک چرخید و گفتند مُرد یا به هلاکت رسید، و به کدامین طرف رفت؟ و جستجو کننده‌اش گوید کجا پیدا شود در حالیکه استخوانهایش (الآن) پوسیده است، آن هنگام منتظر و امیدوار باشید و اگر صدای او را شنیدید خودتان را به او برسانید حتی اگر چهار دست و پا روی زمین برفی حرکت کنید. (۱)

و باز او از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام فرمودند: ای ابان علم دچار «سبطه» می شود گفتیم: «سبطه» دیگر چیست؟ فرمودند: نازل تر از دوران جاهلیت (عدم وجود رسل) است. در حالیکه آنان در آن حال باشند، ستاره‌شان خواهد درخشید. گفتیم: فدایت گردم، چه کنیم و ما بین آن چه واقع خواهد شد؟ به من فرمودند: بر آنچه بودید استوار بمانید تا... خداوند صاحبش را بفرستد. (۲)

۸ - احمد بن حسن میثمی (۳) از زائده بن قدامة، از بعضی رجالش از امام

۱ - عبدالله بن حماد انصاری از ابو جارود از ابو جعفر علیه السلام قال قال لی: یا ابا جارود اذا دار الفلك و قالوا مات او هلك و باى واد سلك، و قال الطالب له انى يكون ذلك و قد بليت عظامه فعند ذلك فارتجوه، و اذا سمعتم به فاتوه و لو جبوا على النلج. (کتاب الغيبة، محمد بن ابراهیم نعمانی ص ۱۵۴)

سند حدیث: ابوسلیمان احمد بن هوزه باهلی از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی (سال ۲۷۳ هجری) از عبدالله بن حماد انصاری (سال ۲۲۹ هجری) این حدیث را نقل کرده است.

۲ - عنه عن ابان بن تغلب عن ابی عبدالله علیه السلام أنه قال: یا ابان یصیب العلم سبطة... قلت: و ما السبطة؟ قال: دون الفترة، فبینما هم كذلك اذ طلع لهم نجمهم. فقلت: جعلت فداک فكیف نصنع و کیف یكون ما بین ذلك؟ فقال لی (کونوا علی) ما انتم علیه حتی یا یتکم الله بصاحبها. الغيبة، محمد بن ابراهیم نعمانی ص ۱۶۰)

سند حدیث: احمد بن هوزه باهلی، ابو سلیمان، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبدالله بن حماد انصاری.

۳ - احمد بن الحسن بن اسماعیل بن میثم عمّار، از بنی اسد است ابو عمرو او را واقفی المذهب دانسته، و این را به نقل حمدویه از حسن بن موسی الخشاب بیان کرده است. از امام علیه السلام حدیث نقل کرده و در هر صورت او ثقه و مورد اعتماد و صحیح الحدیث است، و

صادق علیه السلام روایت کرد که امام فرمودند: چون قائم قیام کند، مردم گویند: چگونه چنین چیزی ممکن باشد در حالیکه استخوانهایش پوسیده شده است. (۱)

و باز از او از زائده بن قدامة از عبدالکریم روایت کرد که نزد امام باقر علیه السلام از قائم نام برده شد امام فرمودند: چگونه چنین شود در حالیکه فلک نچرخیده و گفته نشده که مرد یا به هلاکت رسید، و به کدامین طرف رفت؟ گفتم: منظور از چرخش فلک چیست؟ امام فرمود: اختلاف شیعیان است. (۲)

۹ - عباس بن عامر قصبانی (۳) از ابن بکیر از زراره روایت کرده که شنیدم امام باقر علیه السلام فرمودند: جوان (امام زمان) را قبل از قیام غیبتی باشد و او کسی است که میراثش را گرفته باشند. گفتم: چرا؟

فرمود: می ترسد - و به شکمش اشاره کرد - و منظورش کشته شدن است. (۴)

صاحب کتاب نوادر است.

۱ - احمد بن الحسن المیثمی عن زائدة بن قدامة، عن بعض رجاله عن أبي عبد الله علیه السلام قال: انّ القائم اذا قام يقول الناس انّی ذلك؟ و قد بليت عظامه (الغيبه محمد بن ابراهيم نعماني ص ۱۵۴).

سند حدیث: محمد بن همام از حمید بن زیاد کوفی از حسن بن محمد بن سماعه از احمد بن حسن میثمی این روایت را نقل کرده است.

۲ - و عنه عن زائدة بن قدامة، عن عبدالکریم قال: ذکر عند ابي عبد الله علیه السلام القائم فقال، انّی يكون ذلك و لم يستدر الفلك حتى يقال مات او هلك، فقلت و ما استداره الفلك؟ فقال اختلاف الشيعة بينهم. (الغيبه محمد بن ابراهيم نعماني ص ۱۵۷)، (نعمانی بعد از این حدیث، حاشیه‌ای زده‌اند، که بر طالب مطلب مراجعه به کتاب است).

۳ - نجاشی گوید: عباس بن عامر بن ریاح، ابوالفضل عامری ثقفی قصابی، شیخی است ثقه کثیر الحدیث و بسیار راستگوست و او را کتابهایی باشد. شیخ (در ص ۵۲۹) گوید: عباس بن عامر قصبانی را کتابی باشد که ابو عبدالله مفید به نقل از محمد بن حسین بن بابویه، از پدرش از عبدالله بن جعفر حمیری از حسن علی کوفی و ایوب بن نوح، سارا با خبر کرد. گاهی او را در رجالش از اصحاب امام کاظم علیه السلام دانسته‌اند (آنهم با این لفظ عباس بن عامر-).

۴ - العباس بن عامر القصبانی عن ابن بکیر، عن زراره قال: سمعت أبا جعفر الباقر علیه السلام يقول: انّ

و همچنین از وی از موسی بن هلال از عبدالله بن عطاء مکی، به قصد حج از واسط خارج شدم. و به محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم، امام از مردم و قیمت اجناس سؤال نمود. گفتم: مردم را ترک کردم در حالیکه همگی سرهایشان را به طرف شما گرفته‌اند و اگر قیام کنید بپاخیزند فرمود: ای فرزند عطا! حرفهای احمقانه می‌زنی. به خدا قسم من صاحب شما نیستم و به هیچ مردی از ما با انگشت اشاره نشود و با ابروان او را نشان ندهند مگر اینکه کشته شود یا خشمگین بر بسترش وفات یابد تا اینکه خداوند کسی را بفرستد که به ولادتش ایمان نباشد. گفتم: چه کسی است، که به ولادتش ایمان نباشد؟ فرمود: نگاه کن و بین که مردم، از ولادت چه کسی خبردار نیستند. او صاحب شماست. (۱)

و باز از اوست که گفت: شنیدم امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند: صاحب این امر، کسی است که گفته می‌شود هنوز زاده نشده است. و باز از او عمر بن ابان کلبی از ابان بن

للغلام غيبة قبل أن يقوم، و هو المطلوب ترائه، قلت: و لم ذلك؟ قال: يخاف - و أومأ بيده الي بطنه - يعني القتل (كتاب الغيبة محمد بن ابراهيم نعماني ص ۱۷۷)
سند حدیث: احمد بن محمد بن سعید از علی بن حسن تیملی از عباس بن عامر بن رباح این حدیث را نقل کرده است.

۱ - و عنه عن موسى بن هلال، عن عبدالله بن عطاء المكي قال خرجت حاجاً من واسط، فدخلت على أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام فسألني عن الناس و الاسعار. فقلت: تركت الناس ما دين أعناقهم اليك لو خرجت لاتبعك الخلق. فقال: يا ابن عطاء! قدأ خذت نفرش أذنيك للنوكي، لا و الله ما انا بصاحبكم و لا يشار الي رجلٍ منا بالاصابع و يمط اليه بالحوجب الآ و مات قتيلاً او حتف انفه، قلت و ما حتف انفه؟ قال: يموت بغضيه علي فراشه حتى يبعث الله من لا يؤبه لولادته، قلت: و من لا يؤبه لولادته؟ فقال: انظر من لا يدرى الناس انه ولد ام لا فذاك صاحبكم. (الغيبة، محمد بن ابراهيم نعماني، ص ۱۶۸).

سند حدیث: علی بن احمد از عبیدالله بن موسی علوی از محمد بن احمد قلانسی در مکه سال ۲۶۷ هجری از علی بن حسن (شاگرد) از عباس بن عامر این روایت را نقل کرده‌اند. شیخ صدوق این روایت را با سند خودش در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه ص ۳۲۵ ذکر نموده است.

تغلب همچنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام فرمودند: بر مردم زمانی آید که دچار «سبطه» شوند، و علم پوشیده گردد (محدود گردد)... در حالیکه در آن حال بسر می‌برند، خداوند، ستاره‌شان را نشان دهد. گوید گفتم، سبطه دیگر چیست؟ فرمود: جاهلیت و غیبت امامتان است. گفتم: در آن حال چه سازیم؟ فرمود: بر آنچه بودید، بمانید تا خداوند ستاره شما را نشان دهد. (۱)

۱۰ - محمد بن سنان از ابو جارود (۲) از امام باقر علیه السلام روایت کرده که شنیدم امام می‌فرمود: امر (امامت) در کم سن و سال‌ترین و گمنام‌ترین ماست. (۳)

۱ - و عنه قال: سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام يقول صاحب هذا الامر من يقول الناس لم يُولد بعد. (اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۳۶۰).

سند حدیث: پدرم از سعد بن عبدالله از حسن بن موسی الخشاب، از عباس بن عامر قصبانی این حدیث را روایت کرده است.

۲ - نجاشی می‌گوید: محمد بن سنان ابو جعفر زاهری از فرزندان زاهر است از قبیله عمر و بن الحکم خزاعی است. ابو عبدالله بن عیاش می‌گفت: ابو عیسیٰ محمد بن حسن بن سنان از تیره زاهر است. پدرش در گذشت در حالیکه بچه‌ای بیش نبوده، لذا پدر بزرگش سنان سرپرستی او را بعهده گرفت و به همین دلیل به ابن سنان مشهور شد. ابو عباس احمد بن محمد بن سعید گوید که او از امام رضا علیه السلام حدیث نقل کرده است؟ و باز اضافه کرده که او مسائل معروفی داشت، او مردی بسیار ضعیف بود و به او اعتماد نشود و به روایتی که او تنها راویش باشد توجهی صورت نمی‌گیرد. ابو عمرو در رجالش آورده: ابو الحسن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از ابو محمد فضل بن شاذان نقل کرده که: شما را حلال نمی‌کنم که راوی، احادیث محمد بن سنان باشید... او را کتابهایی است از جمله: کتاب الاظلة، کتاب المکاسب، کتاب الحج، کتاب العمید و الذبائح، کتاب الشراء و البیع... و مانند آن.

۳ - محمد بن سنان عن أبي جارود عن أبي جعفر عليه السلام أنه سمعه يقول: الامر في صغرنا سناً و أخذنا ذكراً. (کتاب الغیبه محمد بن ابراهیم نعمانی ص ۳۲۲)

سند حدیث: علی بن احمد از عبید الله بن موسی از محمد بن حسین از ابی الخطّاب از محمد بن سنان این حدیث را روایت کرده است. همچنین در (ص ۳۲۲) از او روایتی نقل کرده، کسی که خواهان تتبع بیشتر به منبع مراجعه فرماید.

۱۱ - عبدالله بن جبلة^(۱) از ابراهیم بن خلف بن عبّاد انماطی از مفضل بن عمر روایت کرده که نزد امام صادق علیه السلام بودم و مردی هم آنجا بودند و گمان بردم که آنان را اراده می‌کند و طرف صحبتشان با آن جماعت است. امام فرمود: به خداوند قسم صاحب این (امامت) از شما غیبت خواهد کرد و نامش از یادها برود، تا اینکه گفته شود، او مُرد یا به هلاکت رسید یا راه دیگری را در پیش گرفت؟

و همانگونه که کشتی در میان امواج متلاطم بالا و پایین رود، بالا و پایین شوید، و کسی نجات نیابد مگر اینکه خداوند عهد و میثاقش را گرفته باشد و ایمان را در قلبش استوار نموده و با روح الهی تأیید کرده باشد. دوازده پرچم بالا روند که مثل و مانند یکدیگرند و دانسته نشود که این، آن نیست.

گوید: گریستم، فرمود: چرا گریستی ای ابا عبدالله؟ گفتم: فدایت کردم چگونه نگریم در حالیکه شما می‌فرمایید دوازده پرچم بالا روند که مثل همنند و نتوان آنها را از هم تمیز داد؟ امام فرمودند: در حالیکه روزنهایی در مجلسشان بود که آفتاب از آن وارد مجلس می‌شد. حضرت فرمود: آیا این آفتاب روشن است؟ گفتم: آری. فرمود: امر ما از این آفتاب روشن‌تر است.^(۲)

۱ - نجاشی گوید: عبدالله بن حنان بن حر (أبجر) کنانی، ابو محمد، عربی اصیل و مورد اعتماد و ثقة است. از پدرش از پدر بزرگش حنان بن حر، حدیث نقل کرده است. حر زمان جاهلیت را درک کرده بود و منزل جبلة منزل معروف و مشهوری در کوفه بشمار می‌آمده است.

عبدالله واقفی بود و فقیهی مورد اعتماد و صاحب نام. چندین کتاب دارد از جمله: کتاب الرجال، کتاب الصفة فی الغیبه علی مذهب الواقفه، کتاب الصلاة، کتاب الزکاة و غیره...

۲ - عبدالله بن جبلة از ابراهیم بن خلف بن عبّاد انماطی از مفضل بن عمر و عنده فی البیت أناس غیری فقال: أما والله لیغیبن صاحب هذا الامر و لیخملن هذا حتی یقال مات او هلك و ای سبیل سلك؟ و لتکفأ کما تکفأ السفینه فی امواج البحر، لا ینجو الا من اخذ الله میثاقه و کتب الایمان فی قلبه، و آئده بروح منه و لترفعن اثنتا عشرة رایه مشتبهه لایدری ای من ای، فقال فبکیت، فقال: و ما یبکیک یا ابا عبدالله؟ فقلت: جعلت فداک کیف لا بکی و انت تقول اثنتا عشرة رایه مشتبهه لا یدری ای من ای؟ قال: و فی مجلسه کوة تدخل فیها الشمس فقال:

و عنه عن عبدالله بن بكير، از زرارہ روایت کرده كه گفت: شنيدم كه امام صادق عليه السلام مي گويد: قائم را قبل از قيامش غيبتی باشد.

گفتم: چرا؟ فرمود: مي ترسد - و با دستش به شكمش اشاره نمود - يعني كشته شدن. (۱)

أبيّنة هذه؟ فقلت: نعم، قال: أمرنا أبين من هذه الشمس. (اصول كافي ج ۱ ص ۳۳۸)

سند حديث، حسين بن محمد و محمد بن يحيى، از جعفر بن محمد از حسن بن معاويه از عبدالله بن جلبة اين حديث را روايت کرده است.

۱ - و عنه عن أبي عبدالله بن بكير، عن زرارہ قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إن للقائم عليه السلام غيبة قبل ان يقوم. قلت: و لم ذلك؟ قال أنه يخاف - و أوماً بيده الى بطنه - يعني القتل. (الغيبه نعماني ص ۱۷۷).

سند حديث: محمد بن يعقوب كليني از محمد بن يحيى از جعفر بن محمد از حسن بن معاويه از عبدالله بن جلبة اين حديث را نقل کرده اند.

روایات دو غیبت صغری و کبری:

حسن بن محبوب سرّاد از اسحاق بن عمّار صیرفی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: قائم را دو غیبت باشد، یکی کوتاه مدت، و دیگر بلند مدت است... (۱)

و باز او از وی از ابراهیم بن زیاد خارقى از ابوبصیر روایت کرده که به امام صادق علیه السلام گفتم: امام باقر علیه السلام می گفت قائم آل محمد را دو غیبت باشد، یکی از دیگری بلند مدت تر است؟ فرمود: آری... (۲)

عبدالرحمن بن ابی نجران ^(۳) از حمّاد بن عیسی بن ابراهیم بن عمر یمانی چنین روایت کرد: شنیدم، که صاحب این امر (امامت) را دو غیبت باشد. (۴)

۱ - الغیبه نعمانی ص ۱۷۰. سند حدیث (محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین از حسن بن محبوب این روایت را نقل کرده است. الحسن بن محبوب عن اسحاق بن عمّار صیرفی قال قال ابو عبدالله علیه السلام للقائم غیبتان احدهما قصیره، و الاخری طویلہ...)

۲ - (محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبه ص ۱۷۲) سند حدیث: احمد بن محمد بن سعید ابن عقده از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسین بن عبدالملک و محمد بن احمد بن حسن قطوانی، همگی گفتند، حسن بن محبوب، این حدیث را برای ما نقل کرد. و عنه عن ابراهیم بن زیاد الخارقى عن أبی بصیر قال: قلت لأبى عبدالله علیه السلام کان ابو جعفر یقول لقائم آل محمد علیه السلام غیبتان، احدهما أطول من الاخری؟ فقال نعم.

۳ - نجاشی گوید: عبدالرحمن بن ابی نجران، نامش عمرو بن مسلم تمیمی است از اهل کوفه بود، کنیه اش ابو الفضل، و از امام رضا علیه السلام نقل حدیث کرده کما اینکه پدرش از امام صادق علیه السلام نقل حدیث کرده است. وی همچنین از ابونجران حنان روایت نموده، عبدالرحمن ثقة ثقة مورد اعتماد است در آنچه نقل و روایت می کند. کتابهای بسیاری دارد، ولی ابو عباس گفته، بجز کتابش البیع و الشراء را ندیدم... کسی که خواهان تتبع بیشتر در حال وی است به منبع مورد نظر مراجعه فرمائید.

۴ - الغیبه نعمانی ص ۱۷۱، سند حدیث: احمد بن محمد سعید از علی بن حسین از عبدالرحمن بن ابی نجران این روایت را نقل کرده است. عبدالرحمن بن ابی نجران عن حمّاد بن عیسی عن ابراهیم عن عمر الیمانی قال سمعت أنّ لصاحب هذا الامر غیبتین.

حسن بن ایوب از عبدالکریم بن عمرو از ابوحنیفه سابق از حازم بن حبیب روایت کرده که به امام صادق علیه السلام گفتم: پدرم مُرد در حالیکه مردی غیر عرب بود. من می‌خواهم به نیابت از او حج را بجا آورم و صدقه بدهم، نظر شما چیست؟ فرمود: عمل کن که به او می‌رسد. سپس به من فرمود ای حازم! صاحب این امر را دو غیبت باشد، و همان کلامی که در حدیث قبل آمده، را ذکر کردند. (۱) و باز از وی از عبدالکریم بن عمرو، از علاء بن زرین از محمد بن مسلم ثقفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: قائم را دو غیبت باشد گفته می‌شود در یکی از آنها هلاک شده و دانسته نمی‌شود به کدامین سو رفته است (عاقبتش به کجا کشیده شده است). (۲)

عبدالله بن جبلة از ابراهیم بن مستنیر از مفضل بن عمر جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرد که: صاحب این امر را دو غیبت باشد، یکی از آن دو، آنقدر به درازا بکشد که بعضی گویند او وفات یافته، و گروهی گویند کشته شد، و جماعتی گویند

۱ - (محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبه ص ۱۷۲) سند حدیث: عبدالواحد بن عبدالله احمد بن محمد بن رباح زهری از احمد بن علی حمیری از حسن بن ایوب، این روایت را نقل کرده است.

حسن بن ایوب عن عبدالکریم بن عمرو، عن أبي حنيفة السابق عن حازم بن حبیب، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام إنَّ أباي هلك و هو رجل اعجمي و قد أردتُ أن أحج عنه و أتصدق فما ترى في ذلك؟

فقال: افعل فإنه يصل إليه، ثم قال لي يا حازم! إنَّ لصاحب هذا الامر غيبتين ثم ذكر مثل ما ذكر في الحديث الذي قبله سواء.

۲ - (محمد بن ابراهیم نعمانی / الغیبه ص ۱۷۳) سند حدیث: عبدالواحد بن عبدالله احمد بن محمد بن رباح از احمد بن محمد حمیری از حسن بن ایوب این حدیث را نقل کرده است. و عنه عبدالکریم بن عمرو، عن العلاء بن زرین، عن محمد بن مسلم الثقفی، عن الباقر أبي جعفر عليه السلام أنه سمعه يقول: إنَّ للقائم غيبتين يقال في احديهما هلك و لا يدري في اي واد سلك.

او رفته است. و به جز گروه اندکی از اصحابش بر ایمانشان به وی باقی نمانند، کسی از دوستان یا غیرشان از محل او اطلاعی ندارد جز خدایی که امر او را به دست دارد. (۱)

و همچنین از وی از سلمه بن جناح از حازم بن حبیب روایت کرده که بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به ایشان گفتم:

خداوند شما را سلامت فرمایند، پدر و مادرم درگذشتند و به حج مشرف نشدند، خداوند الان به من رزق کافی عنایت کرد. نظرتان چیست که به نیابت از آنان حج کنم؟

امام فرمود: انجام بده که به آنها خواهد رسید. سپس به من فرمود: ای حازم، صاحب این امر را دو غیبت باشد، که در غیبت دوم ظهور می‌کند. اگر کسی نزدت آمد و گفت که دستش را از خاک قبرش تکان داده باور نکن. (۲)

۱ - (محمد بن ابراهیم نعمانی / کتاب الغیبه ص ۱۷۱) سند حدیث: احمد بن محمد بن سعید از قاسم بن محمد بن حسن بن حازم (از کتابش) از عیسی بن هشام، عن عبدالله بن جبلة راویان این حدیث است. عبدالله بن جبلة بن المستنیر عن المفضل بن عمر الجحفی عن ابي عبدالله الصادق علیه السلام قال: ان لصاحب الامر غیبتین احدیہما تطول حتی یقول بعضهم مات و بعضهم یقول قُتل و بعضهم یقول ذهب، لا یبقی علی امره من أصحابه الا نفر یریسیر، لا یطلع علی موضعه احد من ولی و لا غیره الا المولی الذی یرسیر امره.

۲ - (محمد بن ابراهیم نعمانی / الغیبه ص ۱۷۲) سند حدیث: احمد بن محمد بن سعید از قاسم بن محمد بن حسن بن حازم (از کتابش) از عیسی بن هشام از عبدالله بن جبلة، راوی این حدیث است.

و عنه عن سلمة بن جناح عن حازم بن حبیب قال دخلت علی ابي عبدالله ان ابوی هلکا ولم یحبجا و ان الله قد رزق و أحسن فما تقول فی الحج عنهما؟ فقال: افعّل فانه یرد لهما، ثم قال لی یا حزم ان لصاحب هذا الامر غیبتین یظهر فی الثانية، فمن جاءك یقول انه نفص یده من تراب قبره فلا تصدقه.

«مهدی علیه السلام دوازدهمین امام است»

حسن بن محبوب از ابو جارود از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد که: بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی در دستش بود که نام اوصیاء (امامان) از فرزندانش در آن نوشته شده بود، من دوازده نفر شمردم که آخرین آنان قائم باشد. نام سه نفر محمد و نام چهار نفر از آنان علی بود. ^(۱)

عبدالله بن حماد انصاری از عمرو بن شمر از مبارک بن فضاله از حسن بن حسن بصری روایت کرد: جبرئیل نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمد و بفرمود: خداوند به شما امر می کند که فاطمه علیها السلام را به عقد برادرت علی علیه السلام در بیاورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دنبال علی علیه السلام فرستاد و به ایشان فرمود: ای علی! من فاطمه دخترم برترین زن عالم را به عقد تو درمی آوردم او عزیزترین فرد برای من بعد از تو است. گویی می بینم که دو سرور جوانان بهشت از شما باشند جوانان و شهداء به خون خفته، آنانیکه حقیقتشان بعد از من در زمین به زور از آنان گرفته شود، نجیبان نورانی که خداوند با آنان تاریکیها را روشن سازد، و حق را با آنان زنده کند، و باطل را از بین ببرد، عددشان عدد ماههای سال است و عیسی بن مریم پشت سر آخرینشان نماز گزارد. ^(۲)

۱ - (اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۳۱۱) سند حدیث: احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از محمد بن حسین بن ابی خطاب از حسن بن محبوب، این حدیث را روایت کرده است. (در الغیبه نعمانی این حدیث نیز ذکر شده است)

حسن بن محبوب عن ابی جارود عن ابی جعفر علیه السلام عن جابر قال: دخلت علی فاطمه علیها السلام و بین یدیها لوح (مکتوب) فیه اسماء الاوصیاء فعددت اثنی عشر آخرهم القائم علیه السلام، ثلاثه منهم محمد و أربعه منهم علی علیهم السلام.

۲ - (کتاب الغیبه نعمانی ص ۵۷) سند حدیث: ابوسلیمان احمد بن هوذة ابو هراسه باهلی (متوفی ۳۳۳) از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی (سال ۲۷۳ هجری) از ابو محمد عبدالله بن حماد انصاری (سال ۲۲۹ هجری) این حدیث را روایت کرده است.

عبدالله بن حماد انصاری قال حدثنا عمرو بن شمر عن مبارک بن فضالة عن الحسن بن ابی الحسن البصری یرفعه قال: أتى جبرئیل النبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمد! ان الله عزوجل یأمرك أن

«مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام است»

حسن بن محبوب از علی بن رئاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به امام حسین علیه السلام باردار شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: خداوند به تو پسری عنایت فرمود که نامش حسین علیه السلام باشد و اُمّتم او را خواهند کشت. حضرت فاطمه گفت: به او احتیاجی ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به وسیله او به من وعده‌ای داده است. حضرت فاطمه علیها السلام گفت: چه وعده‌ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به من وعده داد که امامت را بعد از او در نسلش قرار دهد. حضرت فاطمه علیها السلام گفت: راضی گشتم. (۱)

محمد بن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام روایت کرد که از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: معنی این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که من دو چیز گرانبها را به ودیعه می‌گذارم کتاب خدا و خاندانم (عترتم) چیست؟ و عترت کیانند؟ فرمود: من و حسن و حسین و نه امام دیگر از فرزندان امام حسین علیه السلام که نهمین آنان قائمشان باشد، از کتاب خدا جدا

تزوج فاطمه من علی اخیک، فأرسل رسول الله صلی الله علیه و آله الی علی علیه السلام فقال: یا علی! انی مزوجک فاطمة ابنتی سیده نساء الصالحین و أحبهن بعدک، و کأنی منکما سیدا شباب اهل الجنة، و الشهداء المخرجون المقهورن فی الارض من بعدی، و النجباء الزهر الذین یطفی الله بهم الظلم، و یحیی بهم الحق، و یمیت بهم الباطل، عدتهم عدّة أشهر السنة، آخرهم یصلی عیسی بن مریم علیه السلام خلفه.

۱ - (اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۴۱۶) سند حدیث: محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب، این حدیث را روایت کرده‌اند.

الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب قال: قال ابو عبد الله علیه السلام لما حملت فاطمه علیها السلام بالحسین علیه السلام قال لها رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عزوجل قد وهب لك غلاماً اسمه الحسین، تقتله اُمّتی. قالت: فلاحاجة لی فیهِ، فقال: ان الله قد وعدنی فیهِ و عدّة، قالت: و ما وعدک؟ قال: وعدنی ان يجعل الامامة من بعده فی ولده، فقالت، رضیت.

نشوند و کتاب خدا از آنان جدا نگردد تا اینکه بر حوض رسول خدا ﷺ بر او وارد شوند. (۱)

و باز از او از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق ﷺ از پدرش امام باقر ﷺ از پدرش علی بن الحسین ﷺ از پدرش امام حسین ﷺ روایت کرد که از امیرالمؤمنین ﷺ سؤال شد: معنی این حدیث رسول خدا ﷺ که من دو چیز گرانبها را بودیعه می‌گذارم، کتاب خدا و خاندانم (عترتم)، منظور از عترت ﷺ چیست؟ فرمود: من و حسن و حسین و نه امام از نسل حسین، نهمین آنان مهدی و قائمشان باشد، از کتاب خدا جدا نگردند و کتاب نیز از آنان جدا نگردد تا اینکه بر حوض رسول خدا ﷺ وارد شوند. (۲)

و باز از او از عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق ﷺ از پدرش امام باقر ﷺ از پدرش امام سجاد ﷺ روایت کردند که امام حسین ﷺ فرمود: در نهمین فرزندان از نسل من سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران باشد که او قائم ما اهل بیت است. خداوند تبارک و تعالی امرش را یک شبه اصلاح می‌فرماید. (۳)

۱ - (اکمال الدین شیخ صدوق ص ۴۱۶) سند حدیث: محمد بن زیاد بن جعفر همدان از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن عمیر غیاث بن ابراهیم عن الصادق جعفر بن محمد عن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليهم السلام قال: سئل امير المؤمنين (صلوات الله عليه) عن معنى قول رسول الله ﷺ اتي مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي. من العترة؟ فقال الامام: أنا و الحسن و الحسين و الائمة التسعة من ولد الحسين تاسعهم مهديهم و قائمهم، لا يفارقون كتاب الله و لا يفارقهم حتى يردوا على رسول ﷺ حوضه.

۲ - (اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۲۴۵) سند حدیث: محمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر این روایت را نقل کرده است.

۳ - (اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۳۱۶) سند حدیث: عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار از ابو عمرو کشی از محمد بن مسعود عیاشی از علی بن محمد شجاع از محمد بن عیسی از محمد ابن ابی عمیر این روایت را نقل کرده است.

محمد بن سنان از فضیل بن رسان از ابو حمزه ثمالی روایت کرد که روزی نزد امام باقر علیه السلام بودم بعد از اینکه همگی رفتند به من فرمود: ای ابا حمزه! قیام قائم ما امری حتمی الوقوع است... او هفتمین فرزند از نسل من است. پدرم فدای کسی باد که جهان را پر از عدل و داد سازد همانگونه که پر از ظلم و ستم شد. (۱)

عبدالله بن حماد انصاری از ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرد که امام فرمود: در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در بقیع بودند امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند. گفته شد که ایشان در بقیع هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و سلام کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین و او را در سمت راست خویش نشانند. سپس جعفر بن ابی طالب آمد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند به او هم گفته شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بقیع بسر می‌برند. جعفر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در سمت چپ خویش نشانند.

سپس عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، به وی نیز گفته شد که در بقیع بسر می‌برند. عباس نزدش آمد و سلام کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جلوی خویش نشانند آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله روی به جانب

«و عنه عن عبدالرحمن بن الحجاج، عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي ابيه علي بن الحسين (عليهم السلام) قال: قال الحسين بن علي عليه السلام في التاسع من ولدي سنة من يوسف و سنة من موسى بن عمران عليه السلام و هو قائمنا اهل البيت يصلح الله تبارك و تعالی امره في ليلة واحدة.

۱ - (کتاب الغیبه نعمانی، ص ۸۶) سند حدیث: علی بن الحسین از محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسان رازی از محمد بن علی کوفی از ابراهیم بن محمد بن یوسف از محمد بن عیسی از عبدالرزاق از محمد بن سنان این حدیث را نقل کرده است.

محمد بن سنان عن فضیل الرسان عن ابي حمزة الثمالی قال: كنت عند ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام ذات يوم فلما تفرق من كان عنده قال لي: يا ابا حمزة! من المحتوم الذي لا تبدل له عند الله قیام قائمنا... السابع من بعدی، بأبی من یملا الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

امیرالمؤمنین علیه السلام کرده و فرمودند: آیا به تو بشارت ندهم؟ ای علی! آیا ترا با خبر نسازم؟ فرمود: چرا، خبرم دهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد قائمی که در آخر الزمان، زمین را پر از عدل و قسط سازد از نسل تو و از نسل حسین است... سپس روی به جانب عباس عموی خود کرده و فرمودند: ای عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا ترا از آنچه جبرئیل خبر دارم کرد، با خبر نسازم؟ گفت: چرا، به من خبر دهید ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمودند: جبرئیل به من گفت: وای بر فرزندان از فرزندان عباس. عباس گفت: آیا زنان را ترک نسازم؟ حضرت فرمودند: آنچه باید بشود شد. (۱)

از ابراهیم بن عبیدالله بن علاء گفت: حدیثی ابی، عن ابی عبداللّه جعفر بن محمد و باز وی از ابراهیم بن عبداللّه بن علاء از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام از چیزهایی تا قیام قائم خبر داد. امام حسین علیه السلام گفت: ای امیرالمؤمنین! چه زمانی زمین از ظالمین پاک می‌گردد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: زمین از ظالمین و ستمگران پاک نگردد مگر اینکه خون، به حرام ریخته شود - سپس از بنی امیه و بنی عباس سخن گفت... سپس قائمی که انتظارش می‌رفت و امام مجهول خواهد آمد، او صاحب شرف و فضل و از فرزندان می‌باشد ای حسین. هیچ فرزندی چون او نخواهد بود. (۲)

۱ - الحسن بن علی بن فضال عن عبدالله بن بکیر، عن زرارة بن أعین، عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام أنه قال: انّ للقائم غیبة قبل أن یقوم و ذکر الحدیث مثله سواه (اکمال الدین شیخ صدوق ص ۳۴۲) سند حدیث: محمد بن حسن علیه السلام از عبدالله بن جعفر حمیری، از علی بن محمد حجال، از حسن بن علی بن فضال این حدیث را نقل کرده است.

۲ - (الغیبه نعمانی، ص ۲۴۷) سند حدیث: علی بن احمد از عبیدالله بن موسی علوی از عبدالله بن حماد این حدیث را روایت کرده است.

«و عنه عن ابراهیم بن عبیدالله بن العلاء قال حدیثی ابی، عن ابی عبداللّه جعفر بن محمد علیه السلام انّ امیرالمؤمنین علیه السلام سئل عن اشیاء تكون بعده الی قیام القائم. فقال الحسین علیه السلام

«مهدی علیه السلام دوازدهمین امام و از نسل امام صادق علیه السلام است»

محمد بن اسماعیل بزیر از حیّان سراج نقل کرد که شنیدم سید ابن محمد حمیری می‌گوید غلو پیشه کرده و معتقد به محمد بن علی - ابن حنیفه - شده بودم و در آن زمان گمراه بودم. سپس خداوند بوسیله امام صادق علیه السلام بر من منت گذاشت و از آتش جهنم نجات داد و به صراط هدایت نمود. بعد از دلائلی که مشاهده کردم و معتقد به امامتش بر من و همه اهل زمانش شدم، و او همان فردی است که طاعتش واجب الهی است. از او پرسیدم: ای پسر رسول خدا! روایاتی از پدرانت درباره غیبت به دست ما رسیده که وقوعش حتمی است به من خبر بده درباره کدامین امام واقع خواهد گردید؟

امام فرمودند: غیبت در ششمین فرزند از نسل من خواهد بود که دوازدهمین امام هدایت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بشمار می‌رود. اولشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرشان قائم به حق، بقیه الله در زمین، و صاحب الزمان است. به خدا قسم اگر به اندازه سالیان نوح در قومش، در غیبت بماند، از دنیا نرود تا اینکه دنیا را پر از عدل و داد سازد همانگونه که پر از ظلم و ستم گردید.

سید گوید: چون این را از مولا یم امام صادق علیه السلام شنیدم، بر دستشان توبه نمودم و قصیده‌ام که مطلعش این بیت است را سرودم:

چون دیدم مردم در دین گمراه شدند به اذن خدا با جعفریان جعفری شدم

«مهدی علیه السلام دوازدهمین امام و از نسل امام کاظم علیه السلام است»

حسن بن محبوب از عبدالعزیز عبدی از عبدالله بن ابی یعفر روایت کرده که

یا امیرالمؤمنین متی يطهر الارض من الظالمین؟ فقال امیرالمؤمنین علیه السلام لا يطهر الارض من الظالمین حتی یسفک الدم الحرام - ثم ذکر امر بنی امیه و بنی العباس... ثم یقوم القائم المأمول و الامام المجهول، له الشرف و الفضل و هو من ولدك یا حسین، لا ابن مثله....

امام صادق فرمود: کسی که به امامت پدرانم و فرزندانم اقرار کند ولی امامت مهدی علیه السلام که از فرزندانم می باشد را انکار کند مثل کسی خواهد بود که به همه انبیاء اقرار کند ولی نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند. گفتم: آقای من، آن مهدی که از فرزندانان باشد کیست؟ فرمود: او پنجمین امام از فرزندان امام هفتم باشد. از شما غیبت کند و بر شما حلال نخواهد بود که نامش را ذکر کنید. (۱)

و باز او از ابراهیم کرخی روایت کرده که بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. در همین حال ابو الحسن موسی علیه السلام که نوجوانی بود وارد شد. من بپا خاستم و او را بوسیدم و نشستم. امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابو ابراهیم! او امام بعد از من است، اقوامی با او هدایت و اقوامی هلاکت یابند خداوند قاتل او را بکشد و عذاب روحش را مضاعف گرداند. آگاه باش که خداوند از صلب (نسل) او بهترین فرد اهل زمانش را مبعوث سازد، همنام پدر بزرگش و وارث علم و احکام و قضایای او و معدن امامت و در رأس حکمت باشد، ستمگر بنی فلان بعد از عجایب شگرفتی و بخاطر حسد نسبت به او، وی را به قتل برساند. ولی خداوند خواسته اش را محقق سازد گرچه مشرکین را بد آید.

دوازدهمین امام از صلب او خواهد بود که مهدی علیه السلام باشد و خداوند او را به کرامتش اختصاص دهد و خانه مقدسش را بر او حلال سازد. کسی که منتظر دوازدهمین امام باشد مانند کسی است که شمشیرش را برای دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله کشیده باشد. مردی از پیرامون بنی امیه داخل شد و کلام امام بریده گشت.

۱ - (اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۳۳۸) سند حدیث: علی بن احمد دقاق از محمد بن ابی عبدالله کوفی از سهل بن زیاد ادمی از حسن بن محبوب، این حدیث را نقل کرده است. «الحسن بن محبوب عن عبدالعزيز العبدی عن عبدالله بن ابی یعفر قال قال ابو عبدالله الصادق علیه السلام من اقر بالائمة من آبائی و ولدی و جحد المهدی من ولدی کان کمن اقر بجميع الانبیاء و جحد محمد صلی الله علیه و آله نبوته. فقلت: یا سیدی! و من المهدی من ولدك؟ قال الخامس من ولد السابع یغیب عنکم شخصه و لا یحل لکم تسميته.»

یازده بار نزد امام صادق ۷ برگشتم که کلامش را کامل نماید، ولی هیچگاه نتوانستم. بعد از یک سال بروی داخل شدم. به من فرمود: ای ابراهیم! اوست که کرب و بلا را از شیعیانش بعد از بلاء بلند مدتی و فشار طاقت فرسایی و ستم و ترس دور سازد. خوشا به حال کسی که آن زمان را درک کند همین قدر برای تو ای ابراهیم کفایت می‌کند. گوید: با هیچ چیز برنگشتم که برای دلم خوش‌تر و برای چشمم روشن‌تر از این باشد. (۱)

محمد بن سنان از صفوان بن مهران از امام صادق ع روایت کرده که امام فرمودند: کسی که به همه ائمه اقرار کند ولی امامت مهدی ع را انکار نماید مثل کسی خواهد بود که به همه انبیاء اقرار کند و نبوت حضرت محمد ص را انکار کند. به او گفته شد ای فرزند رسول خدا! آن مهدی که از فرزندان است باشد کیست؟ امام فرمودند: او پنجمین امام از نسل هفتمین امام است. از شما غیبت کند ولی بر شما

۱ - (الغیبه نعمانی، ص ۹۰) سند حدیث: ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب بن عمار کوفی از پدرش از قاسم بن هاشم لؤلؤی از حسن بن محبوب، این حدیث را روایت کرده است. و عنه عن ابراهیم الکرخی قال: دخلت علی ابي عبدالله جعفر بن محمد ع فانی جالس عنده، دخل ابوالحسن موسی ع و هو غلام. فقامت الیه فقبلته و جلست. فقال لی ابو عبدالله ع: أما انه صاحبك بعدی، أما لیهلک فی اقوام و یسعدون آخرون، فلعن الله قاتله و ضاعف علی روحه العذاب، أما لیخرجن الله عزّ و جلّ من صلبه خیر اهل الارض فی زمانه، سمی جدّه و وارث علمه و أحكامه یقتله جبّار بنی فلان بعد عجائب طریفه حسداً له، ولكن الله بالغ امره و لو کره المشرکون، یخرج الله من صلبه تکملة اثنی عشر اماماً مهدیاً، اختصهم بکرامته و أحلهم دار قدمه، المنتظر للثانی عشر کان کالشاهر سیفه بین یدی رسول الله ص یدبّ عنه. و دخل رجل من موالی بنی امیه فانقطع الکلام، فعدت الی ابي عبدالله ع احدی عشره مرّة أرید ان یستم الکلام فما قدرت علی ذلك. فلما کان قابل السنة الثانیة دخلت علیه و هو جالس، فقال یا ابراهیم هو المفرج للکرب عن شیعته بعد ضنک شدید و بلاء طویل و جور و خوف، فطوبی لمن أدرك ذلك الزمان حسبک یا ابراهیم، قال فما رجعت بشیء أسرّ الی من هذا القلبی و لأقرّ لعینی.

جائز نخواهد بود که نامش را ببرید. (۱)

«مهدی (ع) از نسل امام رضا علیه السلام است»

حسن بن محبوب روایت کرده که امام رضا علیه السلام فرمود: فتنه‌ای شود که کور و کر باشد (منظورش این است راهی برای فرونشاندن آن نباشد، چون آدم کوری که چیزی نشوند) و برنیرنگ واقع خواهد گردید، که هر خویشاوندی و دوستی صمیمانه‌ای رُخ بر بندد - و در روایت دیگری هر خویشاوندی و دوستی صمیمانه‌ای فرو افتد - و آن وقتی است که سومین فرزند از نسل من از میان شما غیبت کند... (۲)

حسن بن فضل از امام رضا علیه السلام روایت کرده که امام فرمود: گویی شیعیان را می‌بینم که چون گاو و گوسفندانی باشند که هر چه دنبال چراگاهی بگردند، آنرا نجویند. و آن وقتی است که سومین فرزند از نسل من در میانشان نباشد. گفتم: ای پسر رسول خدا! چرا چنین شود؟ فرمود: زیرا امامشان از آنان غیبت می‌کند. گفتم:

۱ - (اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۳۳۳) سند حدیث: حسین بن احمد بن ادریس از ایوب بن نوح از محمد بن سنان، این حدیث را روایت کرده است.

«محمد بن سنان عن صفوان بن مهران عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام أنه قال من أقر بجميع الائمة و جحد المهدي كان كمن أقر بجميع الانبياء و جحد نبوته، فليل له يا ابن رسول الله! فمن المهدي من ولدك؟

قال: الخامس من ولد السابع، يغيبك عنكم شخصه و لا يحل لكم تسميته.»

۲ - (محمد بن ابراهیم نعمانی، الغيبة ص ۱۸۰) سند حدیث: احمد بن بنداد و عبدالله بن جعفر حمیری هر دو از احمد بن هلال از حسن بن محبوب زراد از امام رضا علیه السلام این حدیث را روایت کرده است.

«الحسن بن محبوب قال قال لي الرضا علیه السلام: ستكون فتنه صمًا - يذهب فيها كل وليجه و بطانه - و في رواية يسقط فيها كل وليجه و بطانه - و ذلك عند فقدان الشيعة الثالث من ولدي.» (این حدیث را غیر از حسن بن محبوب هم روایت کرده است، به الغيبة نعمانی ص ۱۶۸، مراجعه شود)

چرا؟ فرمود: برای اینکه وقتی قیام با شمشیر کرد بیعت کسی را در گردن نداشته باشد. (۱)

«علائم و نشانه‌های ظهور و سیرت حضرت مهدی علیه السلام»

حسن بن محبوب از عبدالله بن جبلة از علی بن ابو حمزة، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام علی علیه السلام فرمود: چون قائم قیام کند مردم او را نپذیرند، چون او جوان پیروزمندی باز می‌گردد و تنها کسی که خداوند در عالم در اول از او پیمان گرفته، بر امامتش ثابت قدم و استوار خواهد ماند. (۲)

و باز از وی از عمرو بن شمر از جابر روایت کرده که مردی بر امام باقر علیه السلام وارد شد و به ایشان گفت: خداوند شما را سلامت قرار بدارد، این پانصد درهم را بعنوان زکات اموال از من تحویل بگیرید امام باقر علیه السلام به او فرمود: آنها را بگیر و بین همسایگان فقیر و بی‌چیزت از مسلمین و برادران ایمانی مسکینت که دستشان خالی است، تقسیم کن. سپس افزودند: چون قائم علیه السلام قیام کند با مساوات تقسیم

۱ - (اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۴۸۰)

سند حدیث محمد بن ابراهیم بن اسحاق از احمد بن محمد همدانی از علی بن حسن بن علی فضال از پدرش این حدیث را روایت کرده است.

«الحسن بن علی بن فضال عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام أنه قال: كآني بالشيعة عند فقدم الثالث من ولدي كأنهم يطلبون المرعى فلا يجدونه. قلت: و لم ذاك يا ابن رسول الله؟ قال: لئلا يكون لاحد في عنقه بيعة اذا قام بالسيف»

۲ - (الغيبة محمد بن ابراهیم نعمانی ص ۲۱۱) سند حدیث: علی بن حسین از محمد بن یحیی عطّار از محمد بن حسن حسان رازی از محمد بن علی کوفی از حسن بن محبوب این حدیث را روایت کرده است.

«الحسن بن محبوب حدثنا عبدالله بن جبلة، عن أبي حمزة، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال لو قام القائم عليه السلام لانكره الناس لأنه يرجع اليهم شاباً موفقاً لا يثبت عليه الا هو من قد أخذ الله ميثاقه في الذر الاول.

کند و با رعیت عادلانه برخورد کند. هر کس از او نافرمانی کند، از خداوند نافرمانی کرده، و (اصولاً) مهدی به این دلیل مهدی نامگذاری شد که خلق را بسوی امر پوشیده و مخفی هدایت کند. وی تورات و بقیه کتابهای آسمانی را از غاری در انطاکیه بیرون آورد، و با مسیحیان با انجیل و با یهودیان با تورات و اهل زبور با زبور و با مسلمین با قرآن حکم کند. اموال جهان از باطن و روی زمین برای وی جمع شود. سپس می فرماید: بیائید برای چیزی که بخاطر آن ارحام را بریدید و خونهای حرام را ریختید، و محرمات الهی را بوسیله آن بجا آورید. و آنقدر بدهد که کسی قبل از او نداده باشد. زمین را پر از قسط و عدل و نور سازد همانگونه که پر از ظلم و ستم و شر گردید. (۱)

و از وی از ایوب خزاز از محمد بن مسلم روایت کرده که شنیدم امام باقر علیه السلام می گوید: تقوای الهی پیشه سازید و با سعی در اجرای دستورات الهی و پرهیز از محرمات آنچه دارید را حفظ کنید. چون آخرت خود را در آن عالم ببیند، خواهد

۱ - (محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۷) سند حدیث: علی بن حسین از محمد بن یحیی از محمد بن حسان رازی از محمد بن علی صیرفی از حسن بن محبوب این روایت را نقل کرده است.

«و عنه عن عمرو بن شمر عن جابر قال: دخل رجل علی ابي جعفر الباقر علیه السلام فقال: عافاك الله اقبض مني هذه الخمسمائة درهم فاتها زكاة مالي، فقال له ابو جعفر علیه السلام خذها انت فضعها بين جيرانك من اهل الاسلام و المساكين من اخوانك المؤمنين، ثم اذا قام قائم اهل البيت علیه السلام قسم بالسوية و عدل في الرعية. فمن اطاعه فقه اطاع الله و من عصاه فقد عصى الله و انما سمى المهدي مهدياً لانه يهدي الى امر خفي. و يستخرج التورات و سائر كتب الله عز و جل من غار بانطاكيه و يحكم بين اهل التورات بالتورات بين اهل الانجيل بالانجيل و بين اهل الزبور بالزبور و بين اهل القرآن بالقرآن و تجمع اليه اموال الدنيا من بطن الارض و ظاهرها، فيقول للناس تعالوا الي ما قطعتم فيه الارجام، و سفكتم فيه الدماء الحرام، و ركبتم فيه ما حرم الله عز و جل، فيعطي شيئاً لم يعطه احد كان قبله، و يملا الارض عدلاً و قسطاً و نوراً كما ملئت ظلماً و جوراً و شراً».

یافت که نعمتها و کرامتهای الهی به او روی آورده و به بهشت مژده باد، شما را مژده باد به آنچه که می خواستید. آیا دشمنانتان را نمی بینید که بر اثر معصیتهای الهی یکدیگر را برای دنیا می کشند در حالیکه شما در خانه هایتان آسوده اید و به دور از آنانید. سفیانی را بعنوان بلاء از دشمنانتان شما را کفایت می کند، او از علائم (ظهور) برای شماست. یا اینکه دو ماه بعد از خروج این فاسق آسوده باشید تا اینکه عده زیادی را قبل از شما به قتل برساند. بعضی از اصحاب امام علیه السلام گفتند با زن و بچه آن هنگام چه کنیم؟ فرمود: مردان پنهان شوند. زیرا خشم و سیری ناپذیری این مرد بر (قتل) شیعیان ما باشد.

اما اگر خداوند بخواهد به زنان گزندی نرسد. به امام گفته شد: اگر مردان خواستند خارج شوند به کدامین نقطه از زمین روی آورند؟

فرمود: هر کس بخواهد بیرون رود به مدینه یا مکه یا بعضی شهرهای دیگر بروند. سپس فرمود: با مدینه چه سازید چون ارتش این فاسق عازم آنجا گردد، ولی بر شما باد که به مکه بروید، که آنجا محل اجتماع شما باشد.

فتنه او (سفیانی) به اندازه ماههای بارداری یک زن یعنی نه ماه بیشتر نباشد، اگر خداوند اراده فرمایند. ^(۱)

۱ - (محمد بن ابراهیم نعمانی و الغیبه، ص ۳۰۰) سند حدیث: احمد بن سعید بن عقده از علی بن حسین تیملی (در ماه صفر ۲۷۴ هجری) از حسن بن محبوب راوی این حدیث است. و عنه عن ایوب الخزاز، عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر الباقر علیه السلام يقول: اتقوا الله و استعينوا على ما أنتم عليه بالورع و الاجتهاد في طاعة الله، فإن أشد ما يكون أحدكم اغتباطاً بما هو فيه الدين لو قدر صار في حد الاخرة، و انقطعت الدنيا عنه، فاذا صار في ذلك الحد عرف أنه قد استقبل النعيم و الكرامة من الله و البشري بالجنة، و أمن مما كان يخاف، و أيقن أن الذي كان عليه هو الحق، و أن من خالف دينه على باطل، و أنه هلك، فأبشروا، ثم أبشروا بالذي تريدون، أستم ترون اعداءكم يقتتلون في معاصي الله و يقتل بعضهم بعضاً على الدنيا دونكم و انتم في بيوتكم آمنون في عزلة عنهم و كفى بالسفیانی نقمة لكم من عدوكم و هو من العلامات لكم، مع أن الفاسق لو قد خرج لمكثتم شهراً أو شهرين بعد خروجه لم يكن

باز از وی از علی بن رئاب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: منظور از آیات در این آیه ما هستیم و منظور از آیه منتظره، امام قائم علیه السلام است و آیه این است «یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل» روزی که بعضی از آیات پروردگارت برسند، اگر نفسی قبلاً ایمان نیاورده باشد، ایمانش سودی به حالش نخواهد بخشید. (۱)

و باز از وی از ابراهیم کرخی روایت کرده که به امام صادق علیه السلام گفتم - یا اینکه مردی به ایشان گفتند - آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قوی الایمان در دین خداوند عزوجل نبودند. فرمود: چرا چنین بودند.

گفت: پس چرا آنان بر ایشان چیره شدند، و به کدامین دلیل آنان را منع و دفع نمود؟ فرمود: آیه‌ای در کتاب خدا، مانع این کار وی شد. گفت: کدامین آیه؟ فرمود: این سخن حق تعالی که می‌فرمایند: *لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیماً.*

(اگر مؤمنین از اصلاب کافرین و منافقین خارج شدند، کافرین را عذابی سخت خواهیم کرد. خداوند در پشت مردان کافر و منافق ودیعه‌هایی قرار گذاشته و

علیکم بأس حتی یقتل خلقاً کثیراً دونکم. فقال له بعض اصحابه فکیف نضیع بالعیال؟ قال: یتغیب الرجال منکم عنه، فان حنقه و شره انما علی شیعتنا، و اما النساء فلیس علیهن بأس، انشاءالله تعالی. قیل فالی این یخرج الرجال و یهربون منه؟ فقال: من اراد منهم ان یخرج، یرج الی المدینه او الی مکه و الی بعض البلدان. ثم قال: ما تصنعون بالمدینه و انما یقصد جیش الفاسق الیها و لکن علیکم بمکه، فانها مجمعکم، و انما فتنته حمل امرأة تسعه أشهر، و لایجوز انشاءالله.

۱- اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۳۳۶. سند حدیث: ابورضی الله عن سعد بن عبدالله محمد بن حسین بن ابوخطاب از حسن بن محبوب راوی این حدیث است.

و عنه عن علی بن رئاب، عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال فی قول الله عز و جل: یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل.

فقال: علیه السلام الایات هم الائمة و الایة المنتظره القائم علیه السلام. (سورة انعام، آیه ۱۵۸).

حضرت علی علیه السلام به این دلیل پدران آنان را نکشت تا اینکه آن امانت از اصلاّب آنان خارج کردند و چون خارج کردند بر آن دست یابد و بکشد.

قائم ما اهل بیت نیز چنین باشد برون نیاید مگر اینکه تمام امانتهای الهی خارج کردند و چون خارج کردند بر آنان ظفر یابد. (۱)

و باز از وی از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام باقر علیه السلام می فرمودند که خروج سفیانی از علائم حتمیه است. امام فرمود: چنین است. چنانکه اختلاف فرزندان عباس و قتل نفس زکیه از علائم حتمیه می باشد. ظهور امام زمان علیه السلام نیز از امور حتمیه است. گفتم: آن صدا چگونه خواهد بود؟ فرمودند: منادی در آسمان، صبحگاه ندا کند: آگاه باشید که حق با علی و شیعیان اوست. سپس ابلیس که لعنت خداوند بر او باد در شامگاه صدا کند: آگاه باشید که حق با سفیانی و شیعیان اوست. در این هنگام اهل باطل دچار شک و تردید می گردند. (۲)

و باز از وی از عمرو بن ابی مقدام از جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: زمین گیر شو و دست و پایی را حرکت مده تا علائمی را که برایت

۱ - اکمال الدین و اتمام النعمه / شیخ صدوق / ۶۴۱.

سند حدیث: مظفر بن جعفر جعفر علوی از محمد بن محمد بن مسعود از پدرش از علی بن محمد از احمد بن محمد از حسن بن محبوب این حدیث را روایت کرده اند.

۲ - اکمال الدین شیخ صدوق، ص ۶۵۲ سند حدیث: محمد بن موسی بن متوکل از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب، این حدیث را روایت کرده است.

«و عنه، عن أبی حمزة الثمالی قال قلت لأبی عبد الله علیه السلام أنّ أباجعفر علیه السلام کان یقول أنّ خروج السفیانی من المحتوم؟ قال: نعم. و اختلاف ولد العباس من المحتوم و قتل النفس الزکیة من المحتوم و خروج القائم علیه السلام من المحتوم. فقلت له کیف یکون ذلك النداء؟ قال: ینادی مناء فی السماء فی أول النهار ألا أنّ الحق مع علی و شیعته ثم ینادی ابلیس فی آخر الزمان ألا أنّ الحق مع السفیانی و شیعته، فیرتاب المبطلون.

ذکر می‌کنم مشاهده نمائی، ولی چنین می‌بینم که آنها را درک نمی‌کنی. اختلاف بنی عباس، و ندای آسمان، فرو رفتن روستایی از روستاهای شام (دمشق) در زمین که بنام جابیه معروف است. پیاده شدن ترکها در جزیره، و پیاده شدن رومیان در رمله، و اختلافات زیادی در آن زمان روی خواهد داد تا شام (دمشق) خراب و ویران گردد، و علت ویرایش اجتماع سه علم و پرچم باشد. پرچم اصهب، و پرچم ابقع و پرچم سفیانی.^(۱)

و باز از وی از یعقوب سراج روایت شده که از امام صادق علیه السلام می‌پرسیدم فرج شیعیان شما چه زمانی روی دهد؟ فرمود: اگر بنی عباس دچار اختلاف شوند و قدرتشان واهی گردد و در آن طمع کند کسانی که اهل طمع نبودند و اقوام عرب افسارهایش را پاره سازند و هر صاحب سلاحی، سلاحش را بدست گیرد و سفیانی ظهور کند و یمانی بیاید و حسنی حرکت نماید، صاحب این امر از مدینه بعبارتی از مکه با میراث رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیرون گفتم: میراث رسول صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟ فرمود: شمشیرش و زرهش و عمامه‌اش و بردش (نوعی لباس راه راه) و پرچمش و عصایش و اسبش و لوازم جنگیش و زین اسبش....^(۲)

۱- اعلام الوری باعلام الهدی شیخ طبرسی ج ۲ ص ۲۸۱. به روایت از حسن بن محبوب. و عنه عن عمرو بن ابی مقدم عن جابر بن یزید جعفی عن ابن جعفر رضی الله عنه قال: ألزم الارض و لا تحرك يداً و لارجلاً حتى ترى علامات اذكرها لك، و ما أراك تدرك (ذلك) اختلاف بنی العباس و منادٍ ينادى فى السماء و خسف قرية من قرى الشام تسمى الجابية و نزول الترك الجزيرة، و نزول الروم الرملة و اختلاف كثير عند ذلك فى كل أرض حتى تخرب الشام و يكون سبب خرابها اجتماع ثلاث رايت فيها راية الاصهب و راية الابقع و راية السفیانی.

۲- نعمانی، الغيبة، ص ۲۷۰. سند حدیث: احمد بن محمد بن سعید از محمد بن مفضل از سعدان بن اسحاق بن سعید از احمد بن حسین بن عبدالملک از محمد بن حسین قطوانی و اینها همگی از حسن بن محبوب این حدیث را نقل کرده‌اند.

«و عنه عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم متى فرج شیعتکم؟ فقال اذا اختلف ولد العباس، و هى سلطانهم و طمع فیهم من لم یکن طمع و خلعت العرب أعتتها، و رفع كل ذی

محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام فرمود: صاحب این امر نخواهد آمد مگر اینکه صنفی از مردم به حکومت برسند حتی کسی بگوید: اگر ما به حکومت می‌رسیدیم عدالت را برپای داشتیم. بعد از این قائم علیه السلام با حق و عدالت بپا خیزد. (۱)

و باز از وی از هشام بن سالم از زراره روایت کرد که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا نداء (آسمان) حقیقت دارد؟ فرمود: آری به خداوند قسم بطوریکه هر قومی آنرا به زبان‌شان بشنوند. و امام افزودند: این امر نخواهد بود مگر اینکه نه دهم مردم از بین بروند. (۲)

حسن بن علی بن فضال از ثعلبه بن میمون از معمر بن یحیی از داود دجاجی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد که معنای این آیه چیست: **فاختلف الأحزاب من بينهم.** «احزاب با یکدیگر اختلاف پیدا کردند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از (وقوع) سه چیز منتظر فرج باشید. گفت: آنها چه هستند ای امیرالمؤمنین؟ فرمود: اختلاف شامیان با یکدیگر، و پرچم‌های سپاه از

صیصیة صیصیة و ظهر السفیانی و أقبل الیمانی و تحرّك الحسنى، خرج صاحب هذا الامر من المدینة، ای مکه بتراث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قلت: و ما تراث رسول الله.

فقال، سیفه و درعه و عمامته و برده و رایته و فضیبه و فرسه و لامته و سرجه.

۱ - الغیبة نعمانی ص ۲۴۷. سند حدیث: احمد بن محمد بن سعید از علی بن حسن از محمد بن عبدالله ز محمد ابن ابی عمیر این حدیث را روایت کرده است. «محمد بن ابی عمیر عن سالم بن هشام عن ابی عبدالله علیه السلام أنه قال: ما یكون صاحب هذا الامر حتى لا یتقی صنف من الناس الا و قد ولوا علی الناس حتى لا یقول قائل: انا لو ولینا لعدلنا. ثم یقوم القائم علیه السلام بالحق و العدل.

۲ - الغیبة نعمانی، ص ۲۳۰. سند حدیث: عبدالواحد بن عبدالله از ابن یونس از احمد بن محمد بن رباح از احمد بن علی حمیری از حسن بن محبوب راوی این حدیث است. «و عنه عن هشام بن سالم، عن زراره، قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام النداء حق؟ قال: ای واللّه حتی یسمعه کل قوم بلسانه و قال: لا یكون هذا الامر حتى یتذهب تسعة أعشار الناس.

خراسان و وقوع ترس در ماه مبارک رمضان. سؤال شد این ترس دیگر چیست؟ فرمود: آیا این آیه را نشیده‌اید: «ان نشاء تنزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين» (سورة شعراء، آية ۴)، یعنی اگر بخواهیم آیه‌ای از آسمان بر آنان نازل سازیم بطوریکه گردنهایشان از او خاضع گردد. (ترس) آیه‌ای است که دختران جوان را از خدرشان (حریمشان) بیرون سازد و خوابیده را بیدار سازد و بیدار را بترساند. (۱)

و همچنین از وی از مثنی حناط از عبدالحسین بن زیاد بن صیقل روایت کرده که شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: قائم علیه السلام قیام نکند تا اینکه صداکننده‌ای در آسمان صدا کند که دختران در حریمشان و اهل مشرق و مغرب آنرا بشنوند. این آیه درباره این صدا نازل شده است: ان نشأ تنزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين. (۲)

۱ - الغيبة نعمانی ص ۲۵۱، سند حدیث: احمد بن محمد بن سعید از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس از حسن بن علی بن فضال این حدیث را روایت کرده است.

«الحسن بن علی بن فضال قال حدثنا ثعلبة بن ميمون عن معمر بن يحيى، عن داود الدجاجي عن ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام سئل امير المؤمنين عليه السلام عن قوله تعالى، «فاختلف الاحزاب من بينهم» فقال انتظروا الفرج من ثلاث. فقيل يا امير المؤمنين و ما هن؟ فقال: اختلاف اهل الشام بينهم و الرايات السود من خراسان و الفزعة في شهر رمضان. فقيل و ما الفزعة في شهر رمضان؟ فقال: أو ما سمعتم قول الله عز و جل في القرآن «ان نشأ تنزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين، هي آية تخرج الفتاة من خدرها، و توقظ النائم و تفرع اليقظان.

۲ - الغيبة، شيخ طوسی، ص ۱۷۷. سند حدیث: حسین بن عبدالله از ابو جعفر محمد بن سفیان بزوفری از احمد بن ادریس از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان نیشابوری از حسن بن علی بن فضال این حدیث را روایت کرده است.

«و عنه عن المثنی الحناط، عن الحسين بن علي عن زياد بن صيقل قال: سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد بن علي عليه السلام يقول: ان القائم عليه السلام لا يقوم حتى ينادي منادٍ من السماء تسمع المخدرة في خدرها و يسمع اهل المشرق و المغرب و فيه نزلت هذه الاية: ان نشأ تنزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين.»

و همچنین از وی از ثعلبه از شعیب حداد از صالح^(۱) روایت کرده که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمایند: بین قیام قائم و قتل نفس زکیه بیشتر از پانزده شب فاصله نباشد.^(۲)

عبدالله بن حماد انصاری از ابو جارود از، زیاد بن منذر روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: اگر قائم ظهور کند با پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انگشتری سلیمان و چوب و سنگ موسی علیه السلام ظهور کند. سپس به فردی دستور می دهد بانگ کند که: آگاه باشید که کسی از شما غذا و آب و علوفه با خویش حمل نکند.

اصحابش گویند: می خواهد ما و چهارپایان ما را از گرسنگی و تشنگی بکشد. ایشان به راه افتد و آنان با وی همراه گردند.

به اولین منزل که برسد، به سنگ بزند، و از آن سنگ آب و غذا و علف بیرون آید، برای آنان و چهارپایانشان، پس بخورند و بیاشامند و چهارپایانشان نیز چنین کنند تا اینکه در نجف و پشت کوفه رحل اقامت بگذارند.^(۳)

۱ - منظور صالح بن میثم عمّار است.

۲ - الغیبه شیخ طوسی، ص ۴۴۵. سند حدیث: فضل از حسن بن علی بن فضال راوی این حدیث است.

«و عن ثعلبه، عن شعیب الحداد، عن صالح قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: ليس بين قیام القائم و بین قتل النفس الزکیة الا خمس عشرة ليلة»

۳ - الغیبه نعمانی، ص ۲۳۸. سند حدیث: ابوسلیمان احمد بن هوده از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبدالله بن حماد انصاری این حدیث را روایت کرده است.

«عبدالله بن حماد انصاری قال: حدثنا ابو الجارود زیاد بن منذر قال قال أبو جعفر محمد بن علی علیه السلام» اذا ظهر القائم علیه السلام ظهر برایة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خاتم سلیمان و حجر موسی و عصاه، ثم یأمر منادیه فینادی ألا لا یحملن رجل منکم طعاماً و لا شراباً و لا علفاً. فیقول اصحابه انه یرید ان یقتلنا و یقتل دوابنا من الجوع و العطش فیسیر و یسیرون معه، فأول منزل ینزله یضرب الحجر فینبع منه طعام و شراب و علف، فیأکلون و یشربون و دوابهم حتی یتزلوا النجف بظهر الكوفه.

و همچنین از وی از عبدالله بن بکیر، از حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: گویی دینتان را می بینم که متزلزل باشد و در خویش غوطه ور، تا اینکه خداوند مردی از ما اهل بیت را بفرستد که آنرا به شما بازگرداند. در سال دو بار به شما عطا کند و دو رزق عنایت فرماید، و به آنان حکمت داده شود بطوریکه حتی زنان در زمانش با کتاب خدا و سنت رسولش صلی الله علیه و آله قضاوت کنند در حالیکه در منزلشان باشند. (۱)

و همچنین از وی از عبدالله بن سنان روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: این امری که گردنهایتان را برای آن دراز می کنید، واقع نخواهد گردید مگر اینکه صدا کننده ای از آسمان صدا کند: فلان بن فلان صاحب الامر است. جنگ دیگر برای چیست؟ (۲)

و همچنین از وی از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که امام فرمود: قائم علیه السلام در روز عاشورا قیام خواهد کرد. (۳)

۱ - الغیبه نعمانی، ص ۲۳۸. سند حدیث: احمد بن هوذة باهلی از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، ص ۲۳۹. از عبدالله بن حماد انصاری این روایت را نقل کرده است.
و عنه عن عبدالله بن بکیر، عن حمران بن أعین عن ابی جعفر علیه السلام أنه قال: كأننی بدینکم هذا لا يزال متخضخضاً يفحص بدمه ثم لا يرد عليه إلا رجل من أهل البيت، فيعطكم مرتين عطاءين، و يرزقكم في الشهر رزقين، تؤتون الحكمة في زمانه حتى أن المرأة لتقضى في بيتها بكتاب الله تعالى و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله.

۲ - الغیبه نعمانی، ص ۲۶۶. سند حدیث: احمد بن محمد بن سعید از ابوسلیمان احمد بن هوذة باهلی از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی (در نهاوند سال ۲۷۳ هجری) از عبدالله بن حماد انصاری (در ماه رمضان) این حدیث را روایت کرده است. «و عنه عن عبدالله بن سنان، قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام يقول: لا يكون هذا الأمر الذي تمدون إليه اعناقكم حتى ينادى مناد في السماء، ألان أن فلاناً صاحب الامر، فعلى ما القتال؟»

۳ - الغیبه النعمانی، ص ۲۸۲. سند حدیث: ابوسلیمان احمد بن هوذة باهلی از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبدالله بن حماد انصاری این حدیث را روایت کرده است.
«و عنه عن أبی بصیر عن أبی عبدالله علیه السلام أنه قال: يقوم القائم يوم عاشوراء.»

و همچنین از وی از عمرو بن شمر از جابر جعفی روایت کرد که از امام باقر علیه السلام درباره سفیانی سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: کجا و کی سفیانی بیاید قبل از اینکه شیصبانی خروج کند. او در کوفه چون چشمه آبی ظاهر گردد، میهمانان شما (آنانیکه به کوفه می آیند) را خواهد کشت بعد از این منتظر ظهور سفیانی و قائم علیه السلام باشید. (۱)

و همچنین از وی از عبدالله بن بکیر عن ابان بن تغلب روایت کرد که با امام صادق علیه السلام در مسجد مکه بودم، در حالیکه دستم در دستشان بود، فرمود: ای ابان خداوند سیصد و سیزده مرد را در این مسجد شما خواهد آورد، اهل مکه می دانند که پدران و اجدادشان هنوز خلق نشده اند. شمشیرهایی حمایل کردند در حالیکه نامشان و نام پدرانشان و نسبشان بر آنها نوشته شده است. سپس به صداکننده ای دستور داده می شود که بانگ برآورد: که این مهدی علیه السلام است که با حکم داود و سلیمان قضاوت کند و بینه و دلیلی بر آن از او خواسته نشود. (۲)

و همچنین از وی از محمد بن جعفر بن محمد از پدرش چنین روایت فرمود:

- ۱ - الغیبه نعمانی، ص ۳۰۲. سند حدیث: ابوسلیمان احمد بن هوذه باطلی از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی (سال ۲۷۳ هجری) از ابومحمد عبدالله بن حماد انصاری (سال ۲۲۹ هجری) این حدیث را روایت کرده است. «و عنه عن عمرو بن شمر عن جابر جعفی قال: سألت الباقر علیه السلام عن السفیانی، فقال و أتى لكم بالسفیاتی حتی یخرج قبله الشیصبانی یخرج من أرض کوفان ینبع کنبع الماء، فیقتل و فدمکم، فتوقعوا بعد ذلك السفیانی و خروج القائم.
- ۲ - الغیبه نعمانی، ص ۳۱۳. سند حدیث: ابوسلیمان احمد بن هوذه باهلی از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی (در نهاوند سال ۲۷۳ هجری) از عبدالله بن حماد انصاری سال (۲۲۹ هجری) این حدیث را روایت کرده است. «و عنه عن عبدالله بکیر، عن أبان بن تغلب قال كنت مع جعفر بن محمد علیه السلام فی مسجد مکه، و هو أخذ بیدی. فقال یا أبان سیأتی الله بثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً فی مسجدکم هذا، یعلم اهل مکه انه لم یخلق أبائهم و اجدادهم بعد، مکتوب علی کل سیف اسم الرجل و اسم ابیه و حلیته و نسبه ثم یأمر منادیاً فینادی هذا المهدی یقضی بقضاء داود و سلیمان، لا یسأل علی ذلك بینه.

چون قائم علیه السلام قیام کند، در هر اقلیمی از اقالیم زمین مردی را بفرستد و بگوید: هر آنچه بخواهی در کف دست توست اگر امری را ندانستی و از قضاوت کردن در آن بازماندی، به کف دست خودت ^(۱) نگاه کن و بر اساس آنچه می بینی عمل کن. گوید: ارتشی را بسوی قسطنطنیه گسیل بدارد و چون به خلیج برسند، چیزی بر کف دست بخوانند و بر آب راه بروند. رومیان گویند: اصحاب این فرد بر آب راه روند پس او چگونه خواهد بود؟! در آن هنگام درهای شهر را به رویشان باز می کنند و آنان داخل گردند و آنگونه که خواهند در آن حکومت کنند. ^(۲)

عباس بن عامر از محمد بن ربیع اقرع از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام فرمود: اگر سفیانی بر آبادیهای پنجگانه مسلط شود، نه ماه بشمارید (که بعد از آن فرج خواهد بود) هشام چنین گمان کرده است که منظور از آبادیهای پنجگانه دمشق، فلسیطن، اردن، حمص و حلب باشد. ^(۳)

۱ - در بعضی از نسخه فی کتفک آمده است و به نظر صحیح این قول باشد زیرا دانش در عهد امام زمان علیه السلام با رایانه کوچکی باشد که در چمدان کوچکی حمل شود، به کلمه کتف در لسان العرب مراجعه شود.

۲ - الغیبه نعمانی، ص ۳۱۹. سند حدیث: ابوسلیمان احمد بن هوده از ابواسحاق ابراهیم بن ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبدالله بن حماد این حدیث را روایت کرده است. «و عنه عن محمد بن جعفر بن محمد علیه السلام عن ابیه علیه السلام قال: اذا قام القائم بعث فی اقالیم الارض، فی کل اقلیم رجلاً، یقول عهدک کفک فاذا ورد علیک امر لاتفهمه و لاتعرف القضاء فیه فانظر الی کفک و اعمل بما فیها، قال و یبعث جنداً الی القسطنطنیه فاذا بلغوا الخلیج کتبوا علی اقدامهم شیئاً و مشوا علی الماء، فاذا نظر الیهم الروم یمشون علی الماء، قالوا هولاء اصحابه یمشون علی الماء، فکیف هو؟ فعند ذلك یفتحون لهم ابواب المدینه، فیدخلونها، فیحکمون فیها ما یشاؤون.

۳ - (الغیبه نعمانی، ص ۳۰۴) سند حدیث: احمد بن محمد بن سعید از علی بن حسن تیملی از کتابش (در ماه صفر ۲۷۴ هجری) از عباس بن عامر بن ربیع ثقفی این حدیث را روایت کرده است.

العباس بن عامر قال حدّثنی محمد بن الربیع الاقرع عن هشام بن سالم، عن أبی عبدالله

عبدالله بن جبلة از محمد بن سلیمان از علاء، از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که امام فرمود: سفیانی و قائم در یک سال خواهند بود. (۱)

«مهدی در روایات اهل سنت»

روایات اهل جماعت و عامه در مقایسه با روایات شیعه درباره حضرت مهدی علیه السلام کم رنگتر است ولی با این وجود در این روایات ذکر شده است که مهدی علیه السلام از نسل حضرت فاطمه علیها السلام است و عیسی بن مریم علیها السلام پشت سر ایشان نماز می خواند، و بسیاری از این روایات صراحت دارند که مهدی علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام است. کما اینکه این روایات به ذکر نشانه هایی که قبل از ظهور صورت می گیرد، پرداخته است.

بسیار مفید می دانم که به ذکر شماری از این روایاتی که در کتاب نعیم بن حمّاد بغدادی مروزی سنّی وارد شده، بپردازم. ایشان معاصر حسن بن محبوب و غیر از او از مؤلفین شیعه می باشند که شماری از روایاتشان را ذکر کردیم، در اینصورت مقایسه روشن تر و مفیدتر و درکش آسانتر است.

جعفر بن محمد علیه السلام آنه قال: اذا استولى السفیانی علی الكور الخمس تعدوا تسعه أشهر. و زعم هشام ان الكور الخمس: دمشق و فلسطين و الاردن و حمص و حلب.
 ۱ - الغیبه نعمانی، ص ۲۶۷. سند حدیث: احمد بن محمد بن سعید از قاسم بن حمد بن حسن بن حازم از عبّس ن هشام از عبدالله بن جبلة، این حدیث را روایت کرده است.
 عبدالله بن جبلة عن محمد بن سلیمان عن العلاء عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر محمد بن علی علیه السلام أنه قال: السفیانی و القائم فی سنة واحدة.

«قسمتی از کتاب «الملاحم» اثر نعیم بن حمّاد»

حضرت مهدی علیه السلام از اهل بیت است:

نعیم بن حمّاد مروزی ^(۱) چنین گفته است: ولید از ابن لهیعه از عیاش بن عباس از ابن زبیر از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: او (مهدی) مردی از اهل بیت من است. ^(۲)

و باز همچنین از او از قاسم بن مالک مزنی از یاسین بن سیار از ابراهیم بن محمد بن حنیفیه از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: مهدی از ما اهل بیت است. ^(۳)

۱ - رازی در الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۴۶۳، چنین می‌گوید: او نعیم بن حمّاد و کنیه‌اش ابو عبدالله مروزی خزاعی اعور است که به فرض معروف بوده، ساکن مصر بوده و در سال ۲۲۸ هجری درگذشت ابو عبدالرحمن از وی حدیث نقل کرده است که از پدرم شنیدم این سخن را می‌گوید، لذا از او درباره وی سؤال کردم، او جواب داد او راستگوست. به او گفتم نعیم بن حمّاد و عبده بن سلیمان کدام یک را بیشتر دوست داری؟ گفت: هر دو به من بسیار نزدیکند.

ابن عدی در «الکامل» می‌نویسد نعیم بن حمّاد مروزی خزاعی، مشهور به فرض است. ساکن مصر بوده ولی او را به عراق بردند و در زندان درگذشت.

ابن حمّاد به ما می‌گفت که از مبارک نقل حدیث می‌کرده، که احمد بن شعیب او را ضعیف دانسته است. ابن حمّاد از غیر او نقل کرده که او به نفع اهل جماعت و عامه حدیث جعل می‌کرده و داستانها و حکایاتی در عیب کردن ابوحنیفه ساخته که همه این حکایات جعلی بوده و همگی دروغ و بی اساس می‌باشند حسن بن سفیان از عبدالعزیز بن سلام از احمد بن ثابت، ابو یحیی از احمد و یحیی شنیده که هر دو نقل کرده‌اند که نعیم بن حمّاد معروف به طلب بود و مذمتش کردند. سپس افزوده که او از غیر معتمدین روایت می‌کند. از ابو عروب شنیدم که می‌گفت نعیم بن حمّاد مجهول الحال است. و شنیدم که یوسف بن عبدالله خوارزمی گفت از احمد بن حنبل درباره نعیم بن حمّاد سؤال کردم، و او جواب داد که او از معتمدین و ثقه می‌باشد.

۲ - کتاب الفتن، ص ۲۲۹.

۳ - همان، ص ۲۳۱.

و همچنین از وی از علی بن حوشب روایت کرده که شنیدم مکحول از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم آیا مهدی علیه السلام از ما امامان هدایت است یا خیر؟ فرمود: او از ماست، دین با ما خاتمه یابد همانگونه که آغاز گردید و با ما از فتنه گمراهی نجات می‌یابد همانگونه که از گمراهی شرک نجات یافت و با ما خداوند قلبهایشان را در دین الفت بخشید بعد از دشمنی و کینه فتنه همانگونه که خداوند بعد از دشمنی شرک بین قلوبشان الفت بخشید. (۱)

و همچنین از وی از ولید و رشد بن از ابن لهیعه از اسرائیل بن عبّاد از میمون قداح از ابوطیفیل از ابن لهیعه از ابی زرعه از عمر بن علی از حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دین با ما نهایت پذیرد چنانکه با ما شروع شد و با ما از شرک نجات می‌یابد. فرد دیگری از آن دو فرموده: از گمراهی نجات می‌یابند و با ما بین قلبهای مؤمنین الفت ایجاد می‌کند بعد از دشمنی شرک، و یکی از آن دو فرموده: از گمراهی و فتنه (نجات می‌دهد). (۲)

مهدی از نسل فاطمه علیها السلام است:

نعیم بن حمّاد مروزی از ابوهارون از عمرو بن قیس ملانی از منهال بن عمرو از زر بن حبیش، روایت کرده‌اند که شنیدیم علی علیه السلام می‌گوید: مهدی مردی از ماست و از نسل فاطمه علیها السلام می‌باشد. (۳) و همچنین از وی از سعید ابو عثمان از جابر از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: او از هاشم و از فرزندان فاطمه است. (۴)

۱ - کتاب الفتن، ص ۲۲۹.

۲ - همان

۳ - همان، ص ۲۳۱.

۴ - همان، ص ۲۲۹.

مهدی از نسل امام حسین علیه السلام است:

نعیم بن جارود از ولید بن ورشد از ابن لهیعه از عبداللّه بن عمر رضی اللّه روایت کرد که: مردی از نسل حسین بن علی علیه السلام از سمت مشرق قیام کند و اگر کوه ها در مقابلش قرار بگیرند آنها را از جا خواهد کند و از آنها راههایی خواهد ساخت. و همچنین از وی از ابن عیاش از بعضی از اهل علم از محمد بن جعفر گفت که علی بن ابیطالب فرمود: مردی قیام خواهد کرد که نامش نام پیامبران باشد او از نسل حسین است و قیامش آسمانیان را خوشحال خواهد ساخت. (۱)

«روایاتی از حضرت علی علیه السلام در ملاحم» (۲)

نعیم بن حماد مروزی از ابوبکر محمد بن عبداللّه بن أحمد بن ریزه از ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی از ابوزید عبدالرحمن بن حاتم مرادی در مصر به سال ۲۸۰ هجری از نعیم بن حماد، از ولید و رشیدین از ابراهیم بن لهیعه از ابوقبیل از ابورومان از امام علی علیه السلام روایت کرده که: سفیانی و (أهل) پرچمهای سیاه که جوانی از بنی هاشم همراه آنان است و در دست چپش خالی وجود دارد با هم درگیر می شوند. در مقدمه پرچمهای سیاه مردی از بنی تمیم که به او شعیب بن صالح گفته می شود قرار دارد. آنان در «باب اصطخر» با هم درگیر شوند و جنگ شدیدی بین آنان صورت گیرد، پرچمهای سیاه چیره می شوند و اسبهای سفیانی فرار می کند آنگاه مردم آرزوی مهدی علیه السلام بکنند و او را بخواهند. (۳)

و همچنین از وی از عبداللّه بن مروان از هیثم بن عبدالرحمن از کسانیکه برای او

۱ - الفتن، ص ۵۲۵.

۲ - جمعش ملاحم است، و اصطلاحاً به معنی میدان جنگ بکار می رود، چون آنجا گوشت انسانها قطعه قطعه می گردد. (مترجم)

۳ - کتاب الفتن، ص ۱۹۷.

نقل کردند از حضرت علی عليه السلام روایت کرده که فرمود: مردی از خاندان مهدی عليه السلام قبل از قیام وی، ظهور کند و هشت ماه شمشیر برکتفش باشد، که کشته می شود و او را قطعه قطعه می کنند. او روی به سوی بیت المقدس کند ولی به آنجا نرسد و بدرود حیات گوید. (۱)

و همچنین از وی با سندش از ابن عباس روایت کرده که شنیدم حضرت علی عليه السلام می گوید: مهدی عليه السلام ظهور نکند تا اینکه یک سوم (اهل زمین) کشته شوند و یک سوم بمیرند و یک سوم باقی بمانند. (۲)

و همچنین از وی از ولید و رشدین از ابن لهیعه از ابوقبیل از ابورومان از حضرت علی عليه السلام روایت کرد که فرمود: بعد از فرو رفتن زمین، ندا کننده‌ای صبحگاهان از آسمان ندا دهد که حق در آل محمد صلوات الله علیهم است، سپس ندا کننده‌ای هنگام غروب ندا دهد که حق در فرزندان عليه السلام عیسی است که این صدا از شیطان باشد. (۳)

و باز از وی از ولید بن مسلم از عنبسه قرشی از مسلمة بن ابوسلمه از شهر بن حوشب روایت کرده که رسول خدا صلوات الله علیهم فرمود: در ماه محرم ندا کننده‌ای از آسمان بانگ برآورد: به هوش باشید که برگزیده خداوند فلان است، به او گوش دهید و او را اطاعت کنید و این امر در سال صدای آسمانی و جنگ شدید باشد. (۴)

و باز از وی از رشدین از ابن لهیعه از ابوزرعة از عبداللہ بن زبیر از عمار یاسر از حضرت علی عليه السلام روایت کرده که فرمود: اگر نفس زکیه کشته شود و برادرش در مکه نیز کشته شود و (خونش) به هدر رود ندا کننده‌ای از آسمان بانگ برآورد:

۱ - کتاب الفتن، ص ۱۹۸.

۲ - همان، ص ۲۰۶.

۳ - قال ینادی مناد فی السماء ان الحق فی آل محمد واول النهار ثم ینادی مناد فی آخر النهار ان الحق فی ولد عیسی وذلک نحوه من الشیطان . (الفتن، ص ۲۰۹)

۴ - قال: رسول الله صلوات الله علیهم ینادی مناد فی السماء ألا ان صفوة الله من خلقه فلان فاسمعوا له واطيعوا فی سنة الصوت والمعمة. (همان)

فرمانروای شما فلان است، او مهدی است که زمین را پر از حق و عدل سازد. (۱)

«روایاتی از ابن عباس در ملاحم»

نعیم بن حماد مروزی از ابومغیره از ارطاة بن منذر از کسانیکه برای او نقل کردند از ابن عباس روایت کرده که مردی نزدش آمد در حالیکه حدیفه هم نزدش بود. گفت ای ابن عباس! این سخن حق تعالی «حم عسق» چیست؟ ابن عباس سرش را پائین انداخت و از جواب دادنش اعراض کرد. سپس آن مرد سئوالش را تکرار نمود، و او هم جوابش را نداد.

حدیفه گفت: من به تو خواهم گفت که چرا از جواب کراحت داشت، زیرا در شأن مردی از اهل بیتش نازل شده که به ابو عبدالله یا عبدالله (۲) می گویند. بر رودخانه‌ای از رودخانه‌های شرق وارد می شود و دو شهر بر کنار آن بسازد بطوریکه رودخانه از وسط آن دو شهر عبور کند که هر ستمگر عنیدی آنجا باشد. ارطاة گوید: اگر شهری بر کنار رودخانه فرات ساخته شد....

«روایاتی از امام باقر (ع) در ملاحم»

نعیم بن حماد مروزی از سعید، ابو عثمان، از جابر جعفری از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: وقتی سال ۱۲۹ رسید و بین شمشیرهای بنی امیه اختلاف پیش آمد و الاغ جزیره جست و اهل شام را شکست داد، در سال ۱۲۰ پرچمهای سیاه ظاهر شوند، چنانکه «اکبش» ظهور کند در حالیکه قومی با او هستند که به آنان توجهی نشود قلبهایشان چون پاره‌های آهنند، موهایش تا شانهایشان افتاده باشد، نسبت

۱ - ...قال: اذا قتل النفس الزکیه و اخوه بمکه ضیعة نادی مناد من السماء ان امیرکم فلان و ذلك المهدی الذی یملا الارض حقاً و عدلاً. (همان)

۲ - همان، ص ۱۱۹.

به دشمنانشان هیچ رأفت و رحمتی ندارند، نامهایشان کنید آنان باشد و قبیله‌هایشان روستاها باشد، بر آنان جامه‌هایی است که چون شب تاریک باشد، او آنان را بسوی بنی‌العباس بخواند، و از این طریق آنان به حکومت برسند. بزرگان آن عصر را بکشند تا اینکه از دستشان به صحرا بگریزند. دولت آنان برقرار خواهد ماند تا اینکه ستاره دنباله‌دار طلوع کند و بینشان اختلاف افتد. (۱)

و همچنین از وی از سعید ابو عثمان، از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر سفیانی بر «ابقع» و «منصور یمانی» چیره گشت رومیان و ترکها خارج شوند، و سفیانی بر آنان چیره خواهد گشت. (۲)

و همچنین از وی از سعید ابو عثمان از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: سفیانی به اندازه زمان بارداری زن باردار (۹ ماه) حکومت کند. (۳)

و همچنین از وی از عبدالغدوس و غیر او از ابن عیاش از کسانیکه برای او نقل کردند از محمد بن جعفر از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: سفیانی از نوادگان خالد بن یزید بن ابی سفیان است، مردی است با سری بزرگ، در صورتش آثار آبله باشد و در یکی از چشمانش نقطه سفیدی باشد. از ناحیه‌ای از دمشق از دره‌ای که به آن «وادی یابس» می‌گویند با هفت مرد خارج گردد که در دست یکی از آنان پرچمی دارد که برای او در نظر گرفته شد بود که پیروزی با آن باشد، در بین دستان وی «سی میل» حرکت و کسی قصد مقابله با آنان نیاید مگر اینکه شکست خورد. (۴)

و همچنین از وی از شیخی از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: چهار

۱ - همان، ص ۱۱۸.

۲ - همان، ص ۱۶۵.

۳ - همان، ص ۱۲۹.

۴ - همان، ص ۱۶۶.

نفر که همگی خلیفه زاده هستند در شام کشته شوند، مردی از بنی مروان و مردی از آل ابی سفیان، و افزود: سفیان بر مروانیان پیروز گردد سپس بدنبال بنی مروان حرکت کند و آنان را بکشد، سپس روی به جانب اهل مشرق و بنی عباس کند تا اینکه وارد کوفه گردد. (۱)

و همچنین از او از سعید بن عثمان، از جابر از امام باقر روایت کرده که فرمود: اگر «أبقع» ظهور کند و با قومی که اجسامی تنومند داشته باشند. سپس «سفیانی أخص» (۲) ملعون ظهور کند و با همه درگیر شود و آنان را شکست بدهد سپس منصور یمانی از «صنعاء» با لشکریانش به سوی آنان حرکت کند در حالیکه بسیار بی مهابا باشد و مردم را چون زمان جاهلیت بکشد، آنگاه با «أخص» درگیر شود و اخص بر او چیره شود، سپس رومیان ظاهر شوند و به سوی شام حرکت کنند، بعد اخص ظاهر شود، سپس کندی با پرچمهای نیکویی ظاهر شود و چون به «تل سما» برسد، به سوی عراق روانه شود، و قبل از این دوازده پرچم شناخته شد که نسبش معروف باشد، بالا رود، و مردی از فرزندان امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام در کوفه کشته شود، که بسوی پدرش مردم را می خواند. سپس مردی از موالی (غیر عرب) ظاهر شود، و چون شناخته گردد و در کشتن افراط کند، سفیانی او را به قتل برساند. (۳)

و همچنین از او از سعید، ابو عثمان از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جوانی از بنی هاشم قیام کند در حالیکه در دست راست او خال باشد. او از خراسان با پرچمهای سیاه حرکت کند و فرمانده لشکریانش فردی به نام شعیب بن صالح

۱ - همان، ص ۱۶۶.

۲ - اخص: به کسی گفته می شود که چشمانش گود باشد.

۳ - کتاب الفتن، ص ۱۷۴.

باشد، با اصحاب سفیانی درگیر شود و آنها را شکست دهد.^(۱)

و همچنین از وی از ابن صالح از سعید ابو عثمان از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: پرچمهای سیاهی که از خراسان حرکت کرده وارد کوفه شود، و چون حضرت مهدی علیه السلام در کوفه ظهور کند، با او بیعت کنند.^(۲)

و همچنین از او از سعید ابو عثمان، از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ... در آن هنگام سفیانی دستور به کشتن کوفیان و اهل مدینه دهد، آنگاه پرچمهای سیاه از خراسان بحرکت درمی آید که رهبر آن جوانی از بنی هاشم است که خالی بر کتف دست راست او باشد، خداوند امرش را آسان گرداند سپس جنگ و درگیری در سرحدات خراسان خواهد داشت. هاشمی به سمت ری به حرکت ادامه می دهد، آنگاه مردی از بنی تمیم که نامش شعیب بن صالح است را بطرف اصطخر به جانب امری می فرستد، آنجاستکه او و مهدی و هاشمی در اصطخر درگیر شوند که مردی از بنی عدی سرکرده آنان است، خداوند یاورانش و سربازانش را آشکار می سازد، سپس بعد از دو جنگ ری، جنگ در مدائن خواهند داشت... و بعد جنگی در صلیمیه صورت پذیرد، که افراد نجات یافته، گزارشش و مآوقع را خواهند گفت، بعد از آن کشتاری بزرگ در بابل واقع گردد، بعد از آن جنگی در سرزمین نصیبین صورت پذیرد سپس قومی بر اخص خاص خارج شوند... که عامه آنان از کوفه و بصره باشند تا اینکه اسیران کوفی را از دست او خلاصی بخشند.^(۳)

و از او از ابو عثمان از جابر بن ابی جعفر روایت کرد که گفت: پرچمهایی که از خراسان حرکت کرده، وارد کوفه می شوند، و چون حضرت مهدی علیه السلام در مکه ظاهر

۱ - کتاب الفتن، ص ۱۷۴.

۲ - همان، ص ۱۹۲.

۳ - همان، ص ۱۹۲.

شوند، با حضرت مهدی علیه السلام بیعت کنند. (۱)

«خروج حضرت مهدی علیه السلام از مکه»

نعیم بن حمّاد مروزی از سعید، ابو عثمان از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: مهدی در مکه شامگاهان ظهور کند در حالیکه پرچم و پیراهن و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او باشد، چنانکه نشانه‌ها و نور و بیانی او را همراهی کند. چون نماز عشاء را بجا آورد، با صدای بلند بانگ برآورد: ای مردم! شما را به خداوندتان متذکر می‌سازم و جایگاهتان را در بارگاه خدایتان بیاد شما می‌آورم. او حجت را برگزید و انبیاء را فرستاد و کتاب را نازل ساخت و به شما دستور داد که از شرک اجتناب ورزید و اینکه بر طاعتش و طاعت رسولش محافظت پیشه سازید و زنده بدارید آنچه را قرآن زنده نمود و بمیرانید آنچه را قرآن میراند و اینکه یاورانی بر هدایت و وزیرانی بر تقوا باشید. براستی که دنیا نابودیش و زوالش نزدیک گشته، و به از بین رفتن نزدیکی یافت.

من شما را به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و عمل به کتاب خدا و میراندن باطل و زنده کردن سنت فرا می‌خوانم. او با سیصد و سیزده مرد به اندازه مردان اهل بدر ظاهر شود، بدون اینکه اتفاقی بر این امر داشته باشند، مانند ابرهای پاییزی جمع گردند، راهبانی در شب و شیرانی در روز، خداوند حجاز را برای حضرت مهدی علیه السلام (فتح نماید) و زندانیانی از بنی هاشم که در زندان بودند را آزاد سازد، و پرچمهای سیاه وارد کوفه شوند و حضرت مهدی علیه السلام بیعت کنند. حضرت مهدی علیه السلام لشکریانش را در آفاق منتشر سازد و ستم را با اهلش نابود سازد، و شهرها زیر فرمان او درآید و قسطنطنیه را خداوند بوسیله حضرت مهدی علیه السلام فتح نماید. (۲)

۱ - همان، ص ۱۹۸.

۲ - همان، ص ۲۱۳.

«دجال»

نعیم بن حمّاد مروزی از ضمیره از عبدالله بن شوذب از ابوتیاح از خالد بن سبیع از حذیفه بن تیمان روایت کرده که گفت از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: **دجال خارج می شود سپس عیسی بن مریم (?) بعد از او بیاید.** (۱)

و همچنین از او از سفیان از واصل احذب از ابووائل روایت کرده که بیشترین پیروان دجال یهود باشند.

نعیم بن حمّاد مروزی از عبدالله بن موسی از ابوجعفر از ربیع بن انس از ابوالعالیه از ابن ابی کعب از امام باقر (ع) روایت کرد که هنگام خواندن این آیه «اوست خدایی که توانست عذابی از بالای سرتان بر شما بفرستد» فرمود: آن چهار چیز باشد و همگی عذابند بیست و پنج سال بعد از وفات رسول خدا ﷺ دو عذاب آمد و به جان یکدیگر افتادند و دو عذاب دیگر باقی ماند که تخلف ناپذیرند و آن دو فرورفتن زمین و بمباران باشد (؟؟ و قذف).

لازم به توضیح است که: از مقایسه بین روایات مهدویت که در دسترس شیعیان قرن دوم هجری و ربع قرن سوم، وجود داشت با روایات مهدویت اهل جماعت و عامه در همان عصر ما به دو نتیجه مهم می رسیم که عبارتند از:

اولین نتیجه:

هر دو بر این امر صحه می گذارند که حضرت مهدی علیه السلام از نسل رسول خدا ﷺ و از فاطمه علیها السلام و از امام حسین علیه السلام می باشد و اینکه حضرت مسیح پشت سر ایشان نماز می خواند، کما اینکه او آخرین امامان دوازده گانه ای است که رسول خدا ﷺ از قبل به آنها بشارت داده بود و البته در تشخیص سایر امامان اختلاف نظر دارند.

هر دو صحبت از ملاحمی می‌کنند که قبل از ظهور صورت می‌پذیرد مانند ظهور سفیانی و خراسانی و شعیب بن صالح و جنگی جهانی که دو سوم اهل زمین را نابود سازد و غیره....

دومین نتیجه:

فرهنگ شیعه در تشخیص حضرت مهدی علیه السلام به این است که ششمین فرد از نسل امام صادق علیه السلام و پنجمین فرد از نسل امام باقر علیه السلام و چهارمین فرد از نسل امام رضا علیه السلام می‌باشد؛ و او را دو غیبت است، منفرد است و با اهل جماعت و عامه هم صدا نیست.

«خلاصه و نتیجه مطالب»

از کل بحث روشن شد که ادعای استاد احمد الکاتب مبنی بر اینکه «روایات وارده درباره غیبت، از فرد غائب مشخصی سخن نمی‌گویند... و از امری قبل از وقوع سخن نمی‌رانند تا معجزه‌ای و دلیلی بر صحت امر غیبت باشد... و تشخیص هویت حضرت مهدی علیه السلام که دوازدهمین امام باشد بعد از مدت زمان بلندی از وفات امام حسن عسکری صورت پذیرفت، یعنی در ربع اول قرن چهارم و لذا هیچگونه سنخیتی با آنچه شیعیان شان قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام و غیبتش از آنان روایت کرده‌اند، ندارد. شماری از روایات کتاب حسن بن محبوب متوفای سال ۲۲۴، را بر خواننده محترم نقل کردیم چنانکه به ذکر روایاتی از سیزده کتاب از مؤلفین شیعه که معاصر او بودند، نیز پرداختیم و ملاحظه شد که این کتابها خصوصیات از مهدی موعود علیه السلام را نقل کردند که هویتش را آشکار می‌سازد ضمن اینکه این کتابها و روایات از وقوع غیبت صغری و کبری خبر داده‌اند.

اما درباره این سخن احمد الکاتب «اگر واقعاً هویت حضرت مهدی علیه السلام از زمان

رسول خدا ﷺ با یازده امام قبل وی مشخص شده بود، مسلمین و شیعه و امامیه و شیعه امام حسن عسکری در تشخیص هویت حضرت مهدی ﷺ دچار اختلاف نمی شدند»

باید گفت: وجود احادیث و روایات و وضوح مطالب آنها هیچگاه مانع از اختلاف یا انحراف نخواهد بود. از وجود تعالی، موجود آشکاری تر وجود ندارد در حالیکه مردم در مورد خداوند به ملحدین و مؤمنین تقسیم شدند.

همچنین معجزه‌ای آشکارتر از معجزه حضرت مسیح ﷺ برای اتباع حضرت موسی ﷺ و اُمتش وجود نداشت، در حالیکه دچار اختلاف شدند، بعضی به حضرت مسیح ایمان آوردند و جماعتی او را تکذیب کرد بلکه سعی در کشتن او نمودند. کما اینکه هیچ حدیثی چون حدیث غدیر از رسول خدا ﷺ در تواتر و وضوح دلالتش وارد نشده، ولی با این وجود، مسلمین با امام علی ﷺ جنگیدند در حالیکه حدیث غدیر را شنیده بودند، علاوه بر اینکه از جانب جماعت زیادی مورد لعن قرار گرفت!!

فصل چهارم

شبهه سی و ششم:

«استدلال متکلمین شیعی در غیبت صغری بر وجود»
«امام زمان علیه السلام»

متکلمین شیعی از دوره، برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام در غیبت صغری وارد کارزار شده‌اند.

راه اول: استدلال به حدیث ثقلین، حدیث دوازده امام، دیگر احادیث و اصول ثابت شده از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان بعد از وی، بطوریکه ایمان به این امور ایمان به وجود امام زمان علیه السلام را ضروری می‌سازد.

این استدلال که با تسامح، استدلال عقلی به آن گفته می‌شود، جناب احمد الکاتب آنرا دلیل فلسفی نامیدند!!

راه دوم: اعتماد بر روایات جمهور اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام مبنی بر وجود فرزندی از نسل وی، و اینکه امام عسکری علیه السلام ایشان را تعیین کرده و بر امامتش تنصیص نموده و خبر داده که او مهدی موعود علیه السلام است.

این دلیل، دلیل تاریخی است، و معمولاً این دلیل، در هر واقعه تاریخی مورد اعتماد قرار می‌گیرد. ما در اینجا، کیفیت استدلال سه تن از این متکلمین را از نظر می‌گذرانیم، که در اکمال الدین شیخ صدوق ثبت و ضبط شده است.

«استدلال ابوسهل نوبختی»^(۱)

ابوسهل در آخر کتاب التنبیه آورده است: از ما سؤال کردند و گفتند: فرزند حسن عسکری علیه السلام کجاست، و چرا برای مردم خاصه و عامه خویش را نشان نمی دهد؟ شما از کجا به زنده بودنش در این سرا پی بردید؟ آیا او را دیده‌اید یا روایات جماعتی که نقلشان به تواتر رسیده که ایشان را دیده باشند، به دست شما رسیده است؟

در جوابش می گوئیم: همه امور دینی با استدلال فهمیده می شود، ما با استدلال، خداوند را شناختیم بدون اینکه او را دیده باشیم، چنانکه به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله با استدلال ایمان آوردیم، و با استدلال به این حقیقت رسیدیم که علی بن ابی طالب علیه السلام را جانشین خویش قرار داده، و با استدلال به این امر ایمان آوردیم که امامان بعد از ایشان عالم به کتاب و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند و جایز نیست که در امر امامت دچار اشتباه یا نسیان شوند یا دروغ عمدی از آنان صورت پذیرد، چنانکه با استدلال به این حقیقت رسیدیم که امام حسن مجتبی امام واجب‌الاطاعه است. و با روایات متواتر از امامان معصوم علیهم السلام دانستیم که امامت بعد از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به جز در فرزند امام قرار نمی گیرد و هیچگاه در برادر و یا خویشاوندان واقع نمی گردد.

از این استدلال نتیجه گیری منطقی، چنین می شود که امام از این سرا کوچ نمی کند مگر اینکه فردی از فرزندان او را به امامت نصب کرده باشد. و چون وفات

۱ - ابن ندیم در الفهرست می گوید: ابو سهل اسماعیل بن علی بن نوبخت از بزرگان شیعه است ابن حجر در لسان المیزان آورده است: او از بزرگان متکلمین بوده، سپس کتابهایش را برمی شمارد. و می گوید: ابو عبدالله بن نعمان، که به مفید مشهور است و بزرگ شیعه در زمان خویش و غیر آن بوده مطالبش را از او گرفته است. او دایی نوبختی مؤلف کتاب فرق الشیعه می باشد که ما قبلاً شرح حالی از او ذکر کردیم.

امام حسن عسکری علیه السلام ثابت شد، لازم است که فردی از فرزندان او را بعنوان امام جانشین قرار داده باشد. این یک نوع استدلال بر امامت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

استدلال دیگر:

امام حسن عسکری علیه السلام جماعتی از معتمدین را بعد از خویش معرفی کرد که حلال و حرام را روایت می کردند و کتابهای شیعیان و اموالشان را به آنان برمی گرداند و جوابشان را می دهند. این جماعت مخفی که با تأیید امام عسکری علیه السلام عدالتشان محرز شده است، چون حضرت به شهادت رسیدند، این عده اجماع کردند که ایشان فرزندی از خویش را بعنوان امام و جانشین تعیین کرده اند و به مردم دستور دادند که از اسمش سؤال نکنند و این امر را پوشیده از دشمنانش قرار دهند، این در حالی بود که خلیفه وقت به شدت دنبال امام بود و کسانی را گماشت تا اتاقها و کنیزان باردار امام را جستجو کنند. سپس دستورهای فرزندش که امام بعد از وی بود، در مدت زمان بیست سال بوسیله معتمدین پدرش، در حلال و حرام به دست شیعیان می رسید.

این نامه نگاری خاتمه یافت و بیشتر مردان امام حسن عسکری علیه السلام بدرود حیات گفتند و فقط یک تن از آنان باقی ماند، که شیعیان بر عدالتش و ثقه بودنش اجماع داشتند و او مردم را به کتمان، امر کرد و اینکه چیزی از امر امام را منتشر نسازند لذا نامه نگاری خاتمه یافت.

با دلیلی که ذکر کردم وجود امام علیه السلام ثابت و محرز گشت، و سیره عملی یاران و اصحاب امام عسکری علیه السلام و نقل احادیث و روایات او توسط آنها دلیل دیگری بر صحت گفتار ما شد.

با روایات مشهوری که درباره غیبت داریم، درستی غیبت ثابت گشت، و معلوم شد که ایشان دو غیبت دارند که یکی از دیگری طولانی تر است.

مذهب ما (امامیه) درباره غیبت امام زمان در وقت کنونی شباهتی با مذهب مملوکه در امام کاظم علیه السلام که به عیان بدرود حیات گفت و مردم مرده وی را مشاهده کردند و بصورت آشکار و در ملاء عام دفن گردید و بیش از یکصد و پنجاه سال از وفاتش گذشته، و کسی مدعی مشاهده و مکاتبه و مراسله با وی را نکرده است، فرق ماهوی دارد.

پذیرش ادعای این جماعت که امام کاظم علیه السلام هنوز زنده می باشد، لازمه اش تکذیب حواس است که وی را مرده دیدند. علاوه بر اینکه بعد از رحلت ایشان، امامانی آمدند که واجد همان علومی بودند که ایشان داشتند.

ما در این ادعای خویش که امام زمان علیه السلام زنده و غایب از دیده هاست، نه حواس را تکذیب کرده و نه مدعی محالی شده ایم و نه به چیزی نعوّه کردیم که عقل آنرا بر نتابد و از امور عادی تجاوز کند. و تا امروز از شیعیان ثقه و مورد اعتمادش، که مخفی هستند، ادعای ارتباط با وی را دارند که از کانال آنان امر و نهی به شیعیان می رسد، منهای همه این امور، مدت غیبت ایشان از امور عادی پا فراتر نگذاشته است.

تصدیق این روایات غیبت باعث می شود: که امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام همانگونه که ذکر کردم، ثابت می شود. و اینکه ایشان طبق این روایات از دیده ها غائب گشته است. روایات غیبت مشهور است و به حد تواتر رسیده بود و شیعیان منتظر وقوعش بودند، کما اینکه منتظر قیام قائم علیه السلام برای برپایی قسط و عدالت هستند.

از حق تعالی می خواهیم که به ما بردباری زیبا و توفیقی به کرم و رحمتش نصیب فرماید. (۱)

«رد ابن قبه (م. ۳۱۹ هجری) بر علی بن بشار»

شیخ صدوق گوید: ابوالحسن، علی بن احمد بن بشار درباره غیبت بر علیه ما سخن گفت و ابوجعفر، محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی^(۱) به ایشان پاسخ دادند. از جمله سخنان علی بن احمد بن بشار بر علیه ما در کتابش، مطالب ذیل است که از نظر می‌گذرانیم:

همه کسانی که وجود دو غیبت امام زمان علیه السلام را منکرند، از اثبات کسی که برای او دعوت می‌کنند بی‌نیاز و گرایش به خویش و موجودات واقعی دارند. اصحاب ما نیازمند چیزی هستند که هر منکر قبل از آنان، بی‌نیاز از اثبات وجود کسی بودند که او را واجب‌الاطاعه می‌دانستند، آنان نیازمند چیزی شدند که سایر منکرین از آن بی‌نیاز بودند. و دچار اختلافی شدند که باطل بودنشان را فزونی بخشید و از سایر منکرین پست‌تر گشتند، زیرا که زیاده‌روی در باطل، باعث پستی و زیاده‌روی در خیرخواهی، تعالی بخشند و سپاس شایسته خداوند منان است. آنچه خواهم گفت، بوضوح این را نشان خواهد داد که گفتار و سخنان ما بسی بالاتر از حد انصاف متعارف است، گرچه این مقدار، بر ما واجب نباشد.

بنده می‌گویم: پرواضح است که هر ادعاکننده‌ای یا هر کسی که برای او ادعا

۱ - محمد بن عبدالرحمن بن قبه، ابوجعفر رازی - با کسر قاف و فتح باء غیر مشدد - از متکلمین چیره‌دست شیعیان به حساب می‌آید. او در بادی امر، معتزلی بود، سپس به اعتقاد امامیه ایمان آورد و صاحب بصیرت گشت و کتابهایی در امامت تألیف نمود. ابوالحسن، سوسنگردی (سوسنجردی) می‌گوید: بعد از زیارت امام رضا علیه السلام در طوس، خدمت ابوقاسم بلخی در بلخ رسیدم، بر وی سلام کردم، وی هم از قبل مرا می‌شناخت، کتاب ابوجعفر بن قبه در امامت که به «الانصاف» معروف بود، در دستم قرار داشت، از مطالب کتاب آگاهی یافت و نام «المسترشد فی الامامیه» را بر علیه آن نگاشت. چون به ری آمدم دوباره کتاب را به ابوقاسم دادم، او نیز کتاب المستثبت فی الامامیه را بر رد آن به رشته تحریر درآورد و چون به ری برگشتم اباجعفر را در این سرازنده ندیدم. (قاموس الرجال، ص ۳۳۳). ابوقاسم بلخی در سال ۳۱۹ هجری بدرود حیات گفت.

کنند، حتماً و ضرورتاً اهل حق و حقیقت و دعوایش نیست. هر سؤال کننده‌ای از ادعا کننده‌ای، محک حقیقت گفتارش، تأیید انصاف و منصفین خواهد بود.

این قوم (امامیه) مدّعیند که بحق و صدق بر آنان ثابت گشته، که (امامی) دارند که اطاعتش بر مردم لازم و واجب است. ما قبلاً هم توضیح دادیم که ادعا کننده‌ای یا کسی که برای او ادعا می‌شود، واجب و لازم الاطاعه نخواهد بود.

ما کاملاً معترفیم که این قوم (امامیه) بر این ادعا هستند و اقرار می‌کنیم که سخنان و اعتقادمان باطل خواهد بود - گرچه این امر در بالاترین درجه از محال باشد - در صورتیکه وجود آن شخص (امام زمان علیه السلام) را به ما نشان دهند که و در اینصورت حتی سئوالی برای اثبات ادعایشان نخواهیم کرد. (۱)

اگر ثابت شود که این سخنان و خواسته ما بالاتر از حد انصاف است، به عهدی که بسته بودیم، وفا کردیم، اگر توانستند خواسته ما را اجابت کنند، ما و اعتقاد ما باطل خواهد بود، و اگر عاجز گشتند گفتارمان درباره ناتوانی اینها از اثبات مدعای خویش، همانگونه که قبلاً ذکر کردیم، واضح و روشن گردید.

آنان دچار انواع باطل اند و روبه پست و انحطاط بیشتری نسبت به اهل باطل گام نهادند زیرا هر اهل باطلی از قدیمیان قادر به اثبات وجود خارجی مدعای خویش بودند ولی اینها از اثبات وجود خارجی مدعای خویش ناتوانند، پس پایین تر و پست ترند. مگر اینکه از این سخنان خویش (وجود فردی که حجت خداوند بر مردم با او کامل گردد، ضروری است) دست بکشند، آری باید اول وجود داشته باشد، سپس لقب و یا ادعا را به او نسبت دهند. پس ما وجود را ثابت کردیم بدون اینکه ادعا را ایجاد کرده باشیم.

خبردار شدم که ابو جعفر بن ابی غانم در پاسخ سؤال کننده‌ای که پرسیده بود:

۱ - او شخصی غیر از علی بن ابوغانم که در منتخب الدین نامش عنوان شده نیست، و کسی است که در کتاب‌های رجال اثری از نامش نیافتیم.

چگونه بر کسانی که با آنها بحث و مناظره می‌کنی چیره می‌شوی؟ آیا می‌گویی واجب است که قائم علیه السلام از اهل بیت باشد؟

ابو جعفر به او گفت: می‌گویم ابن جعفر است.

عجبا! آیا مردم با کسی مجاب و محجوج شوند که ربطی به بحث ندارد؟^(۱)

شیخی در ناحیه‌ای بود - خدایش او را بیامرزد - که می‌گفت: اینها را به نشان لابدیه (آنانیکه چیزی را حتمی الوجود می‌دانند) مشخص نمودم زیرا که مرجع و معتمدی ندارند در حالیکه حتماً آن فرد باید موجود باشد و حال آنکه در بین کائنات اثری از او نیست!! به همین دلیل است که شیخ آنان را به آن نشان شناساند. ما هم آنان را به آن نام می‌شناسیم، عبارتی آنان از کسانی که روزی بر بت تعظیم و کرنش می‌کردند، پایین‌ترند. زیرا بت پرستان روزگارتبانی ذاتند که یکی از آنان «بُد» بود، و برای او کرنش می‌کردند در حالیکه موجود پوچ و باطلی بیش نبوده است. اینها واقعاً به معدومی و باطل محضی چنگ زده و توسل می‌جویند، و حقیقتاً باید آنان را «لابدیه» نامگذاری کرد زیرا باید بر او کرنش کنند چون هر اطاعت شونده‌ای معبود خواهد بود!!

ما خصوصیات و گرایش‌های باطل این قوم را روشن ساختیم، و برآستی که روز به روز پست‌تر می‌شوند و ستایش مخصوص حق تعالی است.

سپس افزود: این کتاب را با این سخنان به پایان می‌رسانیم که: فرد مورد خطاب ما و کسی که با او وارد مناظره در کتاب شده‌ایم، صرفاً کسی است که از قبل به این اعتقاد رسیده که حتماً باید از اهل بیت علیهم السلام قائمی باشد که حجت خداوند با او کامل گردد و فقر با او از بیخ و بن کنده شود و مردم از فقر‌هایی بخشند، اما کسی که به

۱ - چون جواب ابو جعفر بن غانم به معترض کننده این بود که می‌گویم ابن جعفر است. این پاسخ باعث تعجب ابن بشار گشته، زیرا جعفر کسی نیست که بتوان با او مناظره کرد و اصلاً ربطی به بحث و مناظره ندارد.

آنچه ذکر کردیم، معتقد نباشد، مورد خطاب ما واقع نگردیده چه رسد به اینکه از او مطالبه دلیل کرده باشیم.

ما به کسانی که بر این اصل از قبل اجماع و اتفاق نظر داشتند می‌گوئیم: کسانی که اجماع کردند که هیچ‌کس از این خانه‌ها خالی از چراغ فروزانی نخواهد بود، ولی چون وارد خانه شدیم فقط یک اتاق را یافتیم پس لازم گردید و تصدیق شد که در آن خانه چراغ فروزانی باید باشد. و سپاس حق تعالی را زبید. (۱)

پاسخ ابن قبه:

ما می‌گوئیم: - توفیق همواره از خداوند است - افراط در ادعا و نسبت دادن سخنانی به طرف مقابل که سخن او نباشد هیچگاه حجت با آنان ثابت نمی‌گردد. و اگر چنین می‌بود، مناظره متخالفین از بین می‌رفت و ارزش خویش را از دست می‌داد زیرا هر کس به ذهنیات خویش اکتفا می‌کرد و عقیده باطلی که در ذهن خویش به طرف مقابل نسبت می‌داد به قوت خود باقی می‌ماند. مناظره بر امری کاملاً ضد این گفته‌ها بنا شده است و انصاف سزاوارترین امری است که اهل دیانت به آن اعتماد می‌کنند.

سخنان امام هادی علیه السلام برای ما مرجع و پناهگاهی نیست که به آن رجوع کرده و پناه می‌بریم و سندی شمرده نمی‌شود که به آن چنگ زنیم، زیرا این ادعا بدون برهان خواهد بود، و ادعا اگر بدون برهان باشد نزد عقلاء و خردمندان غیر مقبول خواهد بود. ما ناتوان نیستیم که بگوئیم: به لطف خداوند منان ما کسی را داریم که به او پناه ببریم و بر امامتش ثابت قدم بمانیم کسی که حجتش ثابت و براهینش آشکار است.

۱ - منظور ایشان، امامت جعفر است. یعنی چون وارد خانه شدیم فقط آن چراغ فروزان را دیدیم که جعفر باشد. (مترجم)

اگر بگوئی: او کجاست؟ او را به ما نشان دهید.

می‌گوئیم: دوست دارید که او را چگونه به شما نشان بدهیم؟ آیا از ما می‌خواهید که از ایشان درخواست کنیم که سوار (اسبش) شده و به طرف شما بیاید و خودش را به شما بنمایاند؟ یا می‌خواهید خانه‌ای برای او بسازیم و ایشان را در آن سکونت داده، شرق و غرب را آگاه سازیم؟ اگر این خواسته شما باشد، ما برا انجامش ناتوانیم، مضافاً اینکه بر ایشان واجب نیست.

اگر بگوئید: از چه طریقی حجت بودنش بر ما آشکار و اطاعتش واجب شده است؟

می‌گوئیم: ما اقرار می‌کنیم به اینکه باید فردی از فرزندان امام حسن عسکری علیه السلام وجود داشته باشد تا حجت خداوند بر خلق با او کامل گردد، ما هم شما را بر این حقیقت راهنمایی و ارشاد کردیم تا مضطر به پذیرش آن شوید، اگر از اهل انصاف باشید.

اولین چیزی که ما و شما باید خود را به آن ملزم سازیم این است که از حدی که اصحاب فکر و اندیشه مشخص کرده‌اند، خارج نشویم و مانند آنان عمل نماییم. و کسی که از آن مرز بگذرد از طریقه علماء و دانشمندان پا بیرون نهاده است. و آن این است که از فرعی صحبت نکنیم که اصلش ثابت نشده باشد، و این مردی که وجودش را انکار می‌کنید، حَقُّش بعد از پدرش ثابت می‌گردد و شما جماعتی هستید که منکر وجود پدرش نیستید، پس معنا ندارد که نظر و عقیده پدرش درباره وجودش را ترک کنیم و خود را درگیر با شما در مسئله وجودش بنمائیم. اگر حق پدرش ثابت گردد، نزد شما ضرورتاً ثابت خواهد بود چون به آن اقرار دارید، و اگر حق پدرش باطل باشد، امر منتهی به آن چیزی می‌گردد که شما می‌گویید و ما آنرا باطل ساختیم. آری حق جز فزونی نیابد و باطل جز کاستی، مگر اینکه اهل باطل آنرا بزک کرده نشان دهند.

در اینجا به دلیل صحت امامت امام حسن عسکری علیه السلام می پردازیم:

ما و شما در این مسئله اتفاق نظر داریم که حتماً باید از فرزندان امام هادی علیه السلام فرزندی وجود داشته باشد که حجت خداوند با آن کامل گردد و خلایق معذور نشوند که حجتی نداشتیم.

آن مردی (امام زمان علیه السلام) که از او سخن می گوئیم حجتش بر مسلمانی که از او دور باشد واجب می گردد چنانکه بر کسی که او را دیده و مشاهده نموده نیز چنین است، ما و بیشتر مردم از کسانی هستیم که بدون دیدنش اطاعتش بر ما واجب گردیده، بسیار بجا خواهد بود که دنبال دلیلی بگردیم که ما را ملزم به اطاعتش ساخته است. سپس به کاوش در احوال دو فرزندی که از امام هادی علیه السلام باقی مانده اند، پردازیم، که هر کسی سزاوارتر باشد، او حجت خداوند و امام زمان خواهد بود و احتیاج به سخن پراکنی کلام نیست.

بعد به بررسی و بحث در دلیل و برهانی پردازیم که بعد از پیامبران و امامان علیهم السلام فردی را به امامت می رساند. ما آنرا در روایاتی یافتیم که حجت را واجب می سازد و تهمت مشارکت و تبانی آنان بر وضعش را منتفی می سازد و چون نگریستیم دو گروه راوی یافتیم:

۱ - جماعتی ادعا می کنند که امام وفات یافته علیه السلام بر امام حسن تنصیب کرده و آنرا مشخص نموده و به ایشان اشاره کرده و بر امامتش نیز وصیت نموده، علاوه بر بزرگتر بودنش، اعلم بودنش را نیز ذکر کرده اند.

۲ - جماعت دیگر همین گفته را به جعفر نسبت داده و چیزی جز آن بر زبان جاری سازند سپس نگریستیم و یافتیم که راویان امامت جعفر تعداد زیادی نیستند، و جماعت اندک مشارکتش و تبانیش و همچنان مرسل بودن روا یاتشان جائز است، لذا وضعیت شبهه را بیشتر یافته تا حجت و دلیل و برهان، پرواضح است که حجت خداوند با شبهات ثابت نگردد.

و چون به نقل گروه دوم نگریستیم، آنها دور از هم و از دیار مختلف یافتیم، با خواسته‌هایی گوناگون و آرائی مختلف، لذا نسبت دروغ بر آنان شاید بدلیل هم وطن نبودن و دور مکانی از یکدیگر که عادتاً مشارکت و تبانی و مرسل بودن حدیث و اجماع بر جعل حدیث را غیر ممکن می‌سازد، نادرست است. از اینجا بود که به حق بودن نقل این گروه رسیدیم و حق را با آنان یافتیم، زیرا اگر نقل اینها بر اساس آنچه ذکر کردیم باطل باشد، هیچ روایتی در روی کره زمین صحیح نخواهد بود و همگی باطلند.

خداوند شما را بیامرزد در این دو گروه بیندیش، آنانرا آنگونه که ذکر کردم خواهی یافت و در بطلان روایات، نابودی اسلام و در صحیح دانستن آنها، صحیح بودن روایت ما خواهد بود، و این دلیل صحت گفتار ما خواهد بود، و ستایش خداوند جهانیان را زبید. سپس با پیروان جعفر کذاب روبرو شدم و یافتیم که به دلایلی گوناگونی امامت جعفر را ثابت می‌کنند. قومی گفتند بعد از برادرش محمد ثابت می‌شود و بعضی بعد از برادرش حسن و گروهی دیگر امامتش را بعد از پدرش محرز دانسته‌اند.

«امام حسن عسکری علیه السلام باید حتماً فرزندی داشته باشد»

آنان را دیدیم که بعد از جعفر قائل به امامی نیستند و مشاهده کردیم که گذشتگان آنها و گذشتگان ما، قبل از وقوع حادثه، امامت امام حسن عسکری علیه السلام را پیش بینی کرده بودند و آن بوسیله حدیثی است که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر سه اسم پشت سر هم قرار گرفتند چهارمین فرد، قائم علیه السلام خواهد بود. و همچنین روایاتی دیگر؛ و این روایت به تنهایی امامت امام حسن (ع) را ثابت می‌کند. زیرا امام حسن (ع) دو فرزند بیشتر نداشتند برای جعفر حجتی برای کسی که او را در روزگار امام عسکری علیه السلام مشاهده کرده، وجود نداشته است در حالیکه

امامت در روزگار حیات و مماتش ثابت است، ضرورتاً امام، امام حسن عسکری علیه السلام خواهد بود.

و چون امام عسکری (ع) وفات یافت بنا به اعتقاد ما و شما باید فرزندی از فرزندان او وجود داشته باشد که حجت الهی با او کامل گردد، پس ضرورتاً امام حسن را فرزند قائمی باید باشد.

ای ابوجعفر - خداوند ترا سعادت‌مند سازد - به ابن بشار بگو: محمد بن عبدالرحمن می‌گوید وجود شخصی که برای او ادعا می‌کنیم یافتیم، فرار به کجا؟ آیا بر باطل بودندت گواهی می‌دهی آنگونه که ضمانت کردی یا اینکه هوی پرستی مانعت می‌گردد همانگونه که خداوند در قرآن می‌فرماید: بسیاری از مردم با هوی پرستی و جهالت گمراه می‌شوند.

اما آنچه اهل حق را به آن وصف کرده ولابدیه نام نهاده بخاطر این گفتار آنها است که: باید کسی که حجت خداوند با او تمام می‌گردد، وجود داشته باشد.

عجبا از این گفتار، آیا ابوالحسن علیه السلام این سخن را نمی‌گفت که باید کسی موجود باشد که حجت خداوند با او تمام یابد؟

چگونه نگفته باشد آن هنگامم که از ما سخن می‌گفت و سرزنش می‌کرد؛ آری، اول باید وجود داشته باشد چه رسد به اینکه امام باشد. اگر او این سخن را می‌گفته، خود و اصحابش از لابدیه خواهند بود، پس بر خویش نام نهاده و عیب کرده، و اگر این سخن را نمی‌گوید برای ما مثال خانه و چراغ کفایت می‌کند.

همواره چنین بوده است که هر کس با اولیاء خداوند دشمنی ورزد، ندانسته خود را عیب کرده و ضرر رسانده است.

سپاس خداوندگاری که حق را با دلائلش تأیید می‌فرماید. ما اینان را «بُدیه» نامگذاری می‌کنیم چون عبادت کنندگان «بُد» بودند در حالیکه نه می‌شنید و نه می‌دید و نه شکلی از آنان را دور می‌سازد و این جماعت چنینند.

سخن ابن قبه درباره غیبت:

ابوحسن - خداوند تو را هدایت فرماید - آیا حجت الهی پیامبر (ص) بر جن و انس، جز بعد از دعوت و اعلام رسالت بر خلق ثابت می شد؟ آیا به هنگام مخفی شدن در غار، جز پنج نفری که حجت او بر آنها تمام بود، از محل اختفای او خبر داشتند؟^(۱)

اگر بگوئی اختفای در غار غیبتی بعد از ظهور بود و بعد از اینکه شخصی بجای او در رختخوابش خوابید.^(۲)

می گویم: ما در حالت ظهور و استخلافش با تو احتجاج نمی کنیم و جواب دادن به تو برای ما مهم نیست ولی از شما می پرسم: آیا حجت رسول خدا ﷺ در حال اختفایش در غار به هر علتی که باشد برای کسانی که از مکان ایشان بی خبر بودند، ثابت است یا خیر؟

ناچار باید تصدیق کنی. سپس ما هم حجت امام را ثابت می کنیم گرچه غائب باشد، (به هر علتی که باشد)، وگرنه فرق چیست؟

مضافاً اینکه امام زمان غیبت نکردند مگر اینکه پدرانشان گوش شعیانیشان را از این سخن پرساختند به اینکه غیبتی واقع خواهد گردید و تکلیفشان را در حال غیبت نیز به آنان خاطر نشان ساختند.

و اگر از ولادتش سؤال کنی، پرسشی دارم: آیا فرعون برای جلوگیری از ولادت موسی علیه السلام دست به هر اقدام ممکن نزد؟ پس چرا نتوانست مانع شود و با اراده و اذن خداوند موسی متولد شده و ظهور کرد.

۱ - آن پنج نفر: علی بن ابیطالب علیه السلام، ابوبکر، عبدالله بن اریقظ لیشی و اسماء دختر ابوبکر و عامر بن فهیره بودند.

۲ - مطالعه کنندگان محترمی که مایل هستند، می توانند این داستان را در اعلام الوری دنبال کنند.

امام رضا علیه السلام در وصفش فرمود: پدر و مادرم فدایش باد که او شبیه من است و نامش نام جدم، و شبیه موسی بن عمران است. (۱)

دلیل دیگر خود را در قالب یک سؤال بیان می‌کنم: ای ابوالحسن! آیا خواننده‌ای که شیعه روایاتی درباره غیبت دارد؟ اگر آن روایات را به تو نشان دهیم و اگر تصدیق کنی می‌پرسیم: در زمان غیبت تکلیف مردم چیست و حجت چگونه بر آنان کامل می‌گردد؟ اگر بگویی: فردی را جانشین خود قرار دهد. نزد ما و شما فقط امام جانشین امام می‌تواند باشد و اگر امام قائمی باشد دیگر غیبتی در کار نخواهد بود، و اگر با چیز دیگری احتجاج کند، آن چیز بی‌کم و کاست حجت ما در آن وقت خواهد بود.

ما می‌گوئیم: زیدیه و امامیه اتفاق نظر دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دو چیز گرانبها را در میان شما بودیعه می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم، اهل بیتم، این دو، خلیفه بعد از من هستند که جدا از یکدیگر نخواهند شد مگر اینکه در حوض بر من وارد شوند. (۲) و این حدیث را قبول کردند. پس واجب گردید که کتاب خدا همچنان با خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه باشد، خاندانی که تنزیل و تأویل را با علم یقینی بداند و از مراد خداوند عزوجل خبر دهد؛ همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله مراد و معرفت خداوند را بیان می‌کرده است کتاب خدا استنباطی یا استخراجی یا استدلالی یا آنچه زبان آنرا جائز دانسته و طبق گفتگوی مخاطبین اهل زبان باشد، نیست. بلکه از مراد خداوند خبر می‌دهد و از جانب خداوند بیانی بگویند که بر مردم حجت باشد، همانگونه خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله (عترت) معرفتشان باید بر مبنای یقین و شناخت و بصیرت باشد. خداوند در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱ - بآبی و أمّی شبیهی و سمّی جدّی و شبیه موسی بن عمران.

۲ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و هما الخلیفتان من بعدی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض.

بگو این راه و روش من است، و پیروانم است. با بصیرت کامل، همه مردم را بسوی خدا دعوت می‌کنیم. (۱)

اتباعش از اهل بیتش و نسلش و خاندانش کسانی هستند که مراد خداوند در کتابش را با یقین و معرفت و بصیرت بیان کنند و هرگاه کسی که از خداوند خبر می‌دهد، مرادش ظاهر و آشکار نباشد بر ما واجب است که معتقد شویم که کتاب خداوند از مقرون بودنش با کسانی از عترت و خاندان رسول خدا ﷺ که تأویل و تنزیل را بدانند زیرا که حدیث آنرا واجب می‌داند. (۲)

سخن ابن قبه در فساد امامت جعفر کذاب:

از جمله موارد فسادانگیز مدعای جعفر، موالاتش با فارس بن حاتم (۳) و پاک دانستن اوست در حالیکه امام عسکری علیه السلام (پدر جعفر) از او براءت جسته تا جائیکه این سخن در همه شهرها پیچید و دشمنان از آن خبردار شدند، چه رسد به دوستان. و از دیگر موارد فساد ادعایش، کمک گرفتن از افرادی برای گرفتن میراث از أم‌الحسن است در حالیکه شیعیان از پدرانش علیه السلام اجماع دارند که برادر با مادر ارث نبرد و همچنین از فساد ادعایش این سخن است که می‌گفت: من بعد از برادرم محمد، امام می‌باشم. ای کاش می‌دانستم که امامت برادرش کی ثابت گشت در حالیکه در زمان حیات پدرش وفات یافت:

و بسیار عجیب خواهد بود که محمد جانشین تعیین کند و امام بعد از خود را

۱ - قل هذه سبيلي أدعوا الى الله على بصيرة أنا و من اتبعني.

۲ - اکمال الدین و اتمام النعمه، ص ۶۳.

۳ - او فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی است که، در عسکر سکونت داشت و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده که غلو کرده و ملعون شد تا جائیکه امام عسکری (ع) او را مهدورالدم دانست و برای قاتل او بهشت را تضمین نمود، و جنیه او را کشت. (منهج المقال، ص ۲۵۷)

منصوب نماید و پدرش زنده باشد، اگر او امام باشد، پدرش چکاره خواهد بود؟ این سنت کجا در امامان و فرزندانشان جاری بود تا ما آن را از آنها بپذیریم ما را به آنچه باعث امامت محمد شده هدایت کنید تا امامت خلیفه و وصی او ثابت شود. سپاس خدایی را که حق را پیروز و باطل را شکست خورده و ضعیف و رانده شده قرار داد. اما آنچه از ابن ابی غانم - خداوند او را بیامرزد - نقل کرد، باید گفت که وی نمی خواست بگوید که جعفر، امام است بلکه می خواست به پرسش کننده بفهماند که این خاندان از بین نرفته اند تا کسی از آنان زنده نباشد و امامت به دیگران مانند جعفر برسد.

رد ابن قبه بر آخرین قسمت کتاب ابن بشار:

ابن بشار می گوید: «کُلُّ مَطَاعٍ مَعْبُودٌ» در حالی که باید گفت اشتباه بزرگی است زیرا ما معبودی جز خداوند نداریم و از رسول خدا ﷺ تنها اطاعت می کنیم نه عبادت.

ابن قبه در ردی بر خاتمه کتاب می نویسد:

وی می گوید: این کتاب را با این گفتار به پایان می رسانیم که مناظره و بحث ما با کسانی است که از قبل، اجماع و اتفاق نظر بر امام قائمی از این خاندان دارند و قائلند که حجت خداوند با او کامل می گردد... و اگر که در خانه چراغی است، ما را به داخل شدن در منزل نیازی نیست.

خداوند او را توفیق دهد، ما با او اختلافی نداریم و حتماً باید امام قائمی از این خاندان باشد که حجت با وی کامل گردد، ولی اختلاف ما با وی در کیفیت قائم و ظهور و غیبتش است. اما آن مثال او درباره خانه و چراغ، از آرزوهاست، چنان که گفته می شود: آرزوها سرمایه انسانهای فقیر و بی چیز است.

ولی ما مثالی می زنیم که حقیقت را روشن سازد: نه بر دشمنی بتازیم و نه بر

مخالفمان ستمی روا بداریم، بله هدف ما، صواب بوده است و بس.

می‌گوئیم: ما با مخالفین خود اجماع کردیم که فلائی درگذشت در حالی که دو پسر و یک خانه دارد! خانه از آن کسی خواهد بود که بتواند با یکی از دستانش هزار رطل بلند کند، لذا خانه همچنان در دست پسران و نوادگان او تا قیام قیامت خواهد بود و همچنین می‌دانیم که یکی از آنان هزار رطل حمل خواهد کرد و دیگری ناتوان است، سپس لازم شد که بدانیم حمل‌کننده کیست، پس به قصد مکان آنها برای شناخت این امر حرکت می‌کنیم، ولی مانعی بر سر راهمان ایجاد شد و ما را از رسیدن به آنان منع کرد. با این وجود با افراد زیادی از شهرهای دوردست و دور از یکدیگر برخورد کردیم که می‌گفتند ما دیدیم که فرزند بزرگتر حمل‌کننده بود، و همچنین جماعت اندکی را یافتیم که در محل و احدی زندگی می‌کنند و شهادت می‌دهند که فرزند کوچکتر آن کار را انجام داد، ولی هیچ چیز خاصی که دال بر این امر است ارائه ندادند، لذا به حکم عقل و انصاف و آنچه عادت بر آن معمول بوده و تجربه با آن صحت یافته، نمی‌توان شهادت فرقه اول را رد کرد و شهادت فرقه دوم را پذیرفت چنانکه اتهام به این گروه نسبت داده می‌شود و از آنان رفع اتهام می‌گردد.

اگر مخالفین ما بپرسند: درباره شهادت سلمان و ابوذر و عمّار مقداد در حق امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادت آن جماعت و گروههای زیاد برای فردی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام نظرتان چیست؟ کدامیک به صواب نزدیکتر است؟

جواب می‌دهیم که: امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحابش را امور خاصی است که دیگران از آن بی‌نصیب هستند، اگر مانند آنان یا نزدیک به آنان یافتید، حق با شماست.

اولین خصوصیت، شهادت دشمنان او به اینکه ایشان صاحب فضیلت و طهارت و علم است، چنانکه ما روایت کردیم و آنان چون ما روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند یاری کند کسی که او را یاری کند و دشمن کسانی شوند که

با او دشمنی ورزند به دلالت این حدیث او باید اطاعت شود نه غیرش. دومین خصوصیت اینکه دشمنان به ایشان می‌گفتند که رسول خدا ﷺ به فلان شخص بعنوان امامت اشاره کرده باشد و او را بعنوان حجتی برای خلق نصب کرده باشد، ولی خلیفه بعد از رسول خدا ﷺ را انتخاب نمودند همانگونه که قبلاً توضیحش رفت. سومین خصوصیت، این است که دشمنانش در حق یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت داده‌اند که او هیچوقت دروغ نمی‌گوید، به دلالت این حدیث رسول خدا ﷺ که فرمود: آسمان و زمین فردی راستگوتر از ابوذر به خود ندیده است.

چهارمین خصوصیت، اینکه دشمنانش آنچه را پیروان او روایت کردند، آنان نیز آن را روایت کردند ولی با تأویل به راه فساد کشیده شدند.

پنجمین خصوصیت اینکه دشمنانش روایت کردند که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام سروران جوانان بهشت می‌باشند و روایت کردند که رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که از روی عمد بر علی علیه السلام دروغ ببندد، جایگاهش را در آتش جهنم بداند پس چون شهادت رسول خدا ﷺ در مورد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام صحیح باشد دروغگو نخواهد بود، لذا تصدیق آنان را باید تصدیق کرد. اصحاب جعفر برای ما کسانی را بیاورند که خصوصیتی داشته باشند که در دشمنانشان نباشد، تا از آنان پذیرفته گردد وگرنه، پذیرفتنی نیست و معنی ندارد روایت متواتری را ترک کنیم که هیچگونه تهمتی در نقل و ناقلین آن وجود ندارد و روایتی را بپذیریم که احتمال تبانی ناقلین آن با هم می‌رود، و خصوصیتی ندارند که ادعایشان را ثابت کنند، و کسی چنین نکند مگر اینکه گمراه و سرگردان باشد.

دعای ابن قبه برای هدایت یافتن مخالفین:

بیندیش - خداوند ترا خوشبخت سازد - تأمل کن در نظر و اندیشه‌ای که برایت نوشتیم نگرستن انسانی مذهبی و متدین که به معاد می‌اندیشد و با چشم دل می‌نگرد و به پرهیز و دوری از کفر و انکار حق، همت می‌ورزد تا به امید خدا، عمرت بلند و عزیز و مؤید و ثابت قدم باشی و ترا از اهل حق قرار دهد و بسوی خود هدایت سازد و ترا از کسانی که سعیشان را در دنیا تباه گشته در حالیکه می‌اندیشند که عمل خیر بجا می‌آورند، جماعتی که شیطان آنانرا می‌لغزاند و فریب می‌دهد و دچار غرور می‌سازد، قرار ندهد.

استدلالی دیگر:

شیخ صدوق و دیگران (غیر از ابن قبه) از مشایخ امامیه گفته‌اند که: عموم مخالفین ما در این باب سؤالاتی از ما کرده‌اند و بر آنان واجب است که بدانند که قول به غیبت صاحب الزمان علیه السلام مبتنی بر قول به امامت پدرانش علیهم السلام می‌باشد و قول به امامت پدرانش علیهم السلام مبتنی بر قول به تصدیق رسالت محمدی است و امامتش می‌باشد، زیرا این باب، شرعی است و عقلی محض نیست و گفتگو در شرعیات مبتنی بر کتاب و سنت است چنانکه خداوند می‌فرماید: اگر در امری تنازع کردید آنرا بر خدا و رسولش عرضه کنید. (۱)

پس هرگاه کتاب و سنت برای ما شهادت دادند و حجیت عقلی همراه آنها بود، سخن ما، سخن برگزیده خواهد بود.

لازم به یادآوری است که وقتی: همه فرق زیدیه و امامیه بر این امر اتفاق نظر دارند که رسول خدا فرمود: انی تارك فيکم الثقلین کتاب اللّٰه و اهل بیتی و هما الخلیفتان

۱ - فان تنازعتم فی شیء فرّدوه الی اللّٰه و الرسول. (سورة نساء، آیه)

من بعدی وانّهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. و همگی آن را قبول کردند. لذا لازم است که کتاب همواره با عترتی باشد که به تنزیل و تأویل عالم بوده، آنهم علمی یقینی که هیچ شائبه‌ای از شک در آن نباشد و از مراد و منظور خدا آگاه باشد. همچنانکه رسول خدا بودند که هیچ‌گاه حکمش از راه استنباط و استدلال نبود که مراد خدا را بیان می‌کرد و حجت را بر مردم تمام می‌نمود. بر عترت نیز فرض است که چون ایشان باشند که علمشان به کتاب از روی یقین و شناخت و بصیرت باشد. حق تعالی می‌فرماید: این روش من است که از روی بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنیم. (۱)

بر اساس این آیه بر ما واجب است که پیرو عترت باشیم چرا که عترت هیچ‌گاه از قرآن جدا نمی‌شود.

روش ما در اثبات وجود امام زمان علیه السلام:

ما به وجود فرزندی از امام عسکری علیه السلام بنام حضرت مهدی (ع) ایمان داریم. او که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آمدنش بشارت داد، او را غیبت صغرائی بود که به مدت هفتاد سال و از طریق نواب اربعه مردم را توجیه می‌کرد، سپس غیبت کبری آغاز گردید که تا الآن ادامه دارد و حضرتش مردم را به فقیهان عادل ارجاع داد یعنی راویان حدیث پدراننش. اثبات این امر (وجود امام زمان) از دو راه ممکن است:

اولین راه:

اصل اعتقادی شیعیان است که امام باید معصوم بوده و به امامتش وصیت شده باشد. آن مهدیی که رسول خدا به آمدنش بشارت داد از اهل بیت (ع) و از فرزندان

۱ - قل هذه سبیلی ادعوا الی الله انا و من اتبعنی. (سورة یوسف، آیه)

فاطمه است. ائمه بعد از رسول خدا دوازده نفر می باشند که از طریق نص و وصیت از جانب رسول خدا شناخته می گردند، سپس امام سابق امام لاحق را تعیین می کند و امامت بعد از امام حسن در امام حسین و نه فرزند معصوم از نسل وی علیهم السلام استمرار می یابد. امامت هیچگاه در دو برادر بعد از حسین (ع) جمع نگردد بلکه در فرزند امام سابق است که به او وصیت کرده و امامتش را تعیین نموده باشد.

دومین راه:

ایمان به اینکه شیعه دوازده امامی همان کسانی هستند که فقه، حدیث و تاریخ خاص خود را از یازده امام گرفته اند و سپس تشخیص علماء شیعه امامیه، حواریین و حاملین علومشان و اطمینان به راویانشان را قبول کردند.

اما سر احتیاج به اولین راه: ایمان به وجود محمد بن حسن عسکری امام غائب دوازدهم است که به نصی از از پدرش مسئله ای است فرعی و قضیه مستقلی نیست.

شیعیان احادیث فراوانی از ائمه روایت کردند که مخصوص خود آنان است و مذاهب دیگر به نقل آنها پرداختند مانند امام دوازدهم غیبت خواهد کرد و روزگارش به درازا خواهد کشید و مانند است که امام عسکری به خواص از اصحاب و یاورانش وجود فرزندی برای خود را خبر داد که مهدی موعود باشد. وانگهی بیشتر شیعیان در عصر غیبت اجماع کردند که امام عسکری را فرزندی است که از دیده ها غایب است و آنان منتظر ظهورش می باشند و به امامی بعد از وی معتقد نیستند. و لذا بحث در مورد وجود فرزندی برای امام حسن (ع) و اینکه ایشان دوازدهمین است که غائب منتظر اوست، بحثی منتج و موضوعی خواهد بود، اما اگر تصدیق به این دو راه را به کناری بگذاریم راه اثبات وجود امام تماماً بسته خواهد بود زیرا امام فرزندش محمد را مخفی کرده بود مگر از خواص شیعیان.

احمد الکاتب هر دو راه را رد می کند:

آنچه استاد احمد الکاتب (الالاری) در کتابش آورده نفی هر دو راه است. اما اولین راه: (اعتقاد شیعه به ولایت و عصمت...) آن را با این سخن به پایان رساند که وصیتی که شیعیان بدان قائلند نظریه‌ای است که عبدالله بن سبأ در نیمه اول قرن اول هجری آن را در طرز تفکر شیعه جای داد!!

کما اینکه عصمتی که شیعیان بدان معتقدند با تأثر از طرز تفکر اموی در قرن دوم هجری است!!! وی در پایان سخنان خود احادیث دوازده امام را ضعیف‌السند دانسته، چه رسد به تضعیف روایات تعیین امام لاحق از جانب امام سابق.

اما راه دوم: (اطمینان شیعیان در آنچه از ائمه خویش نقل می کنند). آورده است: شیعیان اولیه، معتقد به وصیت را متهم به گرفتن اندیشه خود از مشابیهت وصیت هارون یا یوشع بن نون به موسی است. آنان این طرز تفکر را از عبدالله بن سبأ، یهودی زاده‌ای که در زمان عثمان اسلام آورد برگرفتند!!!

همچنین متکلمین متأخر مانند ابوبصیر، لیث بن بختری، مرادی کوفی^(۱)، حمدان بن أعین شیبانی کوفی^(۲)، هشام بن حکم^(۳)، و علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمّار^(۴)، محمد بن خلیل سگاک دوست هشام، مؤمن طاق، هشام بن سالم، و... متهم کرده است که لزوم عصمت را وارد تفکر تشیع نمودند.

ابوسهل نوبختی، ابن قبه، سید مرتضی، شیخ طوسی و دیگر بزرگان شیعه تا امروز روش و طریقت تشیع ناب که متبلور در نص و عصمت و وصیت و اعتقاد به

۱ - از خواص امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود.

۲ - از خواص امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود.

۳ - شاگرد امام صادق علیه السلام و از خواص امام کاظم علیه السلام بود.

۴ - نجاشی گوید: از اهل کوفه است که در بصره رحل اقامت افکند از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و از متکلمین بزرگ ما شمرده می شد. با ابو الهذیل و نظام گفتگو کرد.

وجود محمد بن حسن عسکری (ع) و غیبت و حصر ائمه در دوازده تن را بیان کردند.

توضیح ما:

مقتضای بحث علمی در «اولین راه» و استدلال بر کلمات اساسی آن (عصمت، نص، وصیت) این است که اگر از کتاب و سنت دلیلی بر آن به اثبات رسید اتهام از متأخرین شیعه که وصیت و نص و عصمت و غیره باشد مرتفع می‌گردد که مثلاً لزوم وصیت را از عبدالله بن سبا گرفته باشند یا اینکه لزوم عصمت و غیره را وارد تشیع کردند.

بلکه بازگشتش به احادیث ائمه و خصوصیات تاریخی خویش است و از آنها حجت خویش را فرا می‌گیرند همانگونه که اعتبار روایات متأخرین مذهب مالکی یا شافعی یا حنبلی یا حنفی از خصوصیات ائمه خویش و روایات و اخبار آنان است.

فصل پنجم

شبهه سی و هفتم:

«ضرورت وجوب ایمان به مهدی موعود(ع) و فرزند»
«امام عسکری(ع) بودن او»

احمد الکاتب می پرسد:

چه اشکالی وجود دارد که ایمان پیدا کنیم که خداوند در آینده و هنگامی که اذن دهد، حضرت مهدی متولد شود؟ چه اصراری بر ایمان به ولادتش در گذشته دور دست، و زنده ماندنش به صورتی غیرطبیعی وجود دارد؟^(۱)

پاسخ ما این است که:

آنچه باعث این ایمان می شود که حضرت مهدی علیه السلام در گذشته دور دست دنیا آمده و او دوازدهمین امام بعد از یازده امام معصوم(ع) درستی نظریه شیعه امامیه اثنی عشریه و صحت امامت پدران(ع) را می رساند. اگر امامت پدران صحت

۱ - این سؤال از شمار سؤالاتی است که در موقع اسلام ۲۱ روی شبکه اینترنت مطرح کرده است.

نداشته باشد، امامت او نیز صحت نخواهد داشت، وانگهی دلیل تاریخی قاطع بر ولادت او و منصوب شدن از جانب پدر و قیام به مسئولیت امامت بعنوان یک امام بعد از وفات پدرش، همانگونه که قبلاً از خلال بحث روشن ساختیم، انکارناپذیر است اما امری که ایمان به وجود حضرت مهدی علیه السلام و زنده بودنش را بصورتی غیرطبیعی ضروری می سازد نقل متواتر احادیث و روایات امامان است که دوازدهمین آنان غیبتی طولانی خواهد داشت، مضافاً اینکه چنین اتفاقاتی در امتهای گذشته روی داده و قرآن آنها را نقل کرده مانند غیبت حضرت مسیح علیه السلام و بلندی عمر نوح.

اراده خداوند در امت محمد صلی الله علیه و آله به این تعلق گرفت که آنچه در امتهای پیشین اتفاق افتاده، در این امت نیز واقع گردد و امام زمان علیه السلام عمری چون نوح (ع) و غیبتی چون حضرت مسیح علیه السلام داشته باشد. (۱)

۱ - قرآن به حوادثی چند در امتهای گذشته اشاره کرد و خاطر نشان ساخته که مشابهش در امتهای بعدی واقع خواهد گردید، مثالی از آنچه گفته شد در سوره مبارک صافات آمده، آنجا که نام چهار پیامبر و خصوصیات منحصر بفردشان را برمی شمارد و آنان: حضرت نوح نبی علیه السلام و طولانی شدن مدت نزول عذاب و بلندی عمرش، برگشت ارمیا، داستان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام و داستان موسی و هارون است.

سپس خداوند در سوره صافات خاطر نشان می سازد که ذکرشان را در قرآن مجید باقی گذاشتیم: «و جعلنا ذریته هم الباقین» (آیه ۷۷). «و ترکنا علیه فی الاخرین» (آیه ۷۸) و «سلام علی نوح فی العالمین» (آیه ۷۹) و «لقد مننا علی موسی و هارون» (آیه ۱۱۴) و «... و ترکنا علیهما فی الاخرین» (آیه ۱۰۸) و «فدیناه بذبح عظیم» (آیه ۱۰۷) و «سلام علی ابراهیم» (آیه ۱۰۹) و «ان الیاس لمن الرسلین» / ۱۲۳ و «... ترکنا علیه فی الاخرین» (آیه ۱۲۹).

آخرین اصطلاحی است قرآنی و منظور امتهایی هستند که حجت بر آنان تمام شده است. ترکنا: باقی گذاشتیم.

اگر مراد، ذکر عام باشد، انبیاء و پیامبران دیگر نیز باید ذکر شوند، پس مراد ذکر خاص است و اینکه ذکرشان، خصوصیتی دارد یعنی مشابهش واقع خواهد گردید و بعضی آنها انکار و بعضی دیگر آنها عجیب و غریب می داند. لذا این تجربه به نوعی می آید تا غریب و عجیب

علاوه بر نقل متواتر شیعه از امامان معصوم علیهم السلام که ایمان به حضرت مهدی علیه السلام را لازم می‌سازد، امر مهم متفق علیه دیگری وجود دارد که در آخر الزمان روی می‌دهد و علاوه بر تصدیق نظریه شیعه، اهلیتش و قدرت داشتن آن بر تحقق اهداف مورد نظر را نشان می‌دهد، کما اینکه عدم قدرت نظریه اهل تسنن درباره مهدی موعود را در تحقق اهداف مورد نظر را نشان می‌دهد.

آن واقعه، ظهور حضرت مسیح (ع) در آخر الزمان است. اینک ما بصورتی مختصر این قضیه را دنبال می‌کنیم:

تصوّر قرآن از حضرت مسیح علیه السلام این را می‌رساند که خداوند او را بعنوان مژده دهنده‌ای به آمدن (پیامبر موعود) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده است. «و یاد آر هنگامیکه عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت من همانا رسول خدا به سوی شما هستم و به حقانیت کتاب تورات که در مقابل من است تصدیق می‌کنم و نیز شما را

بودن امر زدوده شود. یا امری که انکار گردید ثابت گردد. مانند غریب بودن طول عمر حضرت مهدی علیه السلام و طولانی شدن نزول عذابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن بیم داده بود، اینجاست که داستان نوح می‌آید تا شاهی بر این امر گردد. یا از قبیل حصر امامت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله باز اینجا داستان ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام می‌آید و ساختن کعبه و ذبح فرزندش و امتحان فرزند به اطاعت از پدرش سپس پاداش این فرزند به اینکه حضرت محمد (ص) و دوازده امام (ع) را از نسل او قرار داد. تا خود بهترین شاهد بر حصر امامت دوازده امام باشد.

یا از قبیل جایگاه علی علیه السلام نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و قرار گرفتن امامت از نسل وی (علی علیه السلام) اینجا نیز داستان موسی و هارون و ادامه یافتن امامت در نسل هارون بعد از موسی علیه السلام می‌آید یا از قبیل رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر الزمان، اینجا نیز داستان ارمیا می‌آید.

خداوند او را صد سال میراند سپس او را زنده ساخت. و او همان ایلیا است که اینجا ذکر شده است (ما به تفصیل در کتابمان امامت اهل البیت فی القرآن الکریم به تفصیل در این باره سخن راندیم) از خداوند این توفیق را می‌طلبم که به من قدرت چاپ و نشرش را عنایت فرماید.

مژده می‌دهم که بعد از من رسولی خواهد آمد که نامش احمد باشد. (۱)

تصویر قرآنی تأکید می‌ورزد که این بشارت مخصوص حضرت مسیح علیه السلام نیست بلکه همه انبیاء الهی بشارت به آمدن حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله داده‌اند.

پرواضح است و شکی در آن نیست که یکی از مهمترین اهداف آمدن دوباره حضرت مسیح علیه السلام شهادت دادن به نبوت رسول مکی صلی الله علیه و آله و دعوت اقوام مسیحی به اسلام است چه بپذیریم که حضرت مسیح قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام ظهور می‌کند، تا زمینه ساز وی باشد یا اینکه بعد از حضرت مهدی علیه السلام ظهور کند، بعنوان عاملی که حضرت مهدی علیه السلام را در مقابل اقوام مسیحی و یهودی تأیید کند تا حجت بر آنان کامل گردد قبل از آنکه آن عذاب گسترده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوعش برای دروغگویان و تکذیب‌کنندگان او، خبر داده بود، دامنه‌شان را بگیرد.

حضرت مسیح نیازمند رهبری علمی و مکتبی حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود زیرا ایشان بعنوان شاهدی بر رسالتش و شعاری که می‌دهد، دوباره ظهور می‌کند و تابع کتاب و پیرو او خواهد بود.

ولی بر اساس تصور اهل جماعت و عامه حضرت مهدی (عج) نه تنها قدرت رهبری حضرت مسیح را ندارد بلکه حتی قادر به رهبری اقوام مسلمین نخواهد بود زیرا که وی پیامبر و معصوم و صاحب معجزه است و شخصی مانند وی، رهبرش کسی نمی‌تواند باشد مگر اینکه صاحب معجزه و علم تام و عصمت باشد و نخواهد توانست که رهبری امت اسلامی را بر دوش بکشد مگر اینکه صاحب معجزه و عصمت و علم تام باشد، آنهم بدلالی که آنها را به ترتیب ذکر می‌کنیم:

از آن جمله، قادر به اقناع مسلمین آن زمان که وی مهدی موعود است نخواهد بود. و همچنین قادر به اقناع علماء هم عصرش نخواهد بود علماء زمانش برای

۱ - و اذا قال عيسى ابن مريم يا بنی اسرائیل انی رسول الله اليکم مصدقاً لما بین یدی من التوراة و مبشراً برسولٍ یأتی من بعدی اسمه احمد. (الصف / ۶).

پذیرش نظرش در بررسی حدیث و استنباط از آن، نخواهد بود. و در بالاترین پیش فرض، مجتهدی چون دیگر مجتهدین خواهد بود که بر عوام جاز است به او رجوع و فرمانش را اطاعت کنند. ولی مجتهدین دیگر هیچ دلیلی برای پذیرش آراء و نظریات او نخواهند داشت. اما در استخراج حدیث و نظریاتش در جرح و تعدیل مشکل بسی بزرگتر خواهد بود. اگر از رهبران و سلسله جنبانان جرح و تعدیل

تاریخی پافراثر بگذارد. مانند بخاری و احمد بن حنبل و یحیی بن معین و غیره. و از آن جمله، مشکل نظام سیاسی است که به وی اجازه نمی دهند که اقدام به شکل گیری و حرکت بدهد، زیرا پیامبران با اینکه مؤید به تأییدات الهی بودند از گزند مخالفان بی نصیب نماندند، پس چگونه امکان پذیر خواهد بود که حضرت خلاف گفته قرآن عمل کند زیرا قرآن حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آخرین پیامبر الهی می داند. و این امر به خلاف مهدی مورد پذیرش شیعه است زیرا او پیامبر نخواهد بود بلکه عالمی مطهر و معصوم و وارث میراث پدر بزرگ از طریق پدرشان می باشد و به آن علم ملهم است وی از جانب پدرش منصوب شده و پدرش از جانب پدرش و پدرش از جانب پدرانش تا به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برسد که همگی را معرفی کرده و نام برده است کما اینکه علی عَلِيٌّ را در غدیر خم مخصوصاً، به امامت نصب کرد.

این حالت - وجود مطهر معصومی که با الهام وارث علم شده - از قبل در امتهای پیشین اتفاق افتاده، در حالیکه آن شخص پیامبر نبوده و خداوند در قرآن از آنان سخن گفته است. (۱)

پس حتماً باید مهدی باشد که دارای علم تام و عصمت و صاحب اعجاز باشد و پیامبر هم نباشد، و او کسی نمی تواند باشد مگر مهدی که نظریه شیعه ارائه می دهد. که دارای توان خاصی است ولی آن مهدی بر اساس نظریه اهل جماعت و

۱- مانند طالوت، او دانشمندی بود که خداوند او را برگزید و وارث میراث علمی آل هارون با وصیتی از پیامبر گذشته قرار داد و علمش الهامی بود نه گرفتنی.

عامه فاقد آن توان است.

مهدی بر اساس و مبنای شیعه دارای قدرت، و رهبریش فراگیرتر از مسیح علیه السلام است، زیرا حضرت عیسی علیه السلام به آمدن این مهدی بشارت داده بود همانگونه که به آمدن پدربزرگش صلوات الله علیه و پدرش علی علیه السلام بشارت داده بود. او معصوم بوده و وارث میراث آخرین رسول الهی صلوات الله علیه است که با املاء رسول خدا صلوات الله علیه و کتابت امام علی علیه السلام نگارش یافته است. (۱)

علاوه اینکه ایشان ملهم به این علم است همانگونه که پدران او از قبل ملهم بودند، و مؤید به خرق عادت و اعجاز است همانگونه که وصی سلیمان علیه السلام (۲) بدان مؤید بود، در حالیکه پیامبر نبود، بلکه وصی بود که علم و دانش او ارثی بود. حضرت مهدی، حجت بن حسن عسکری علیه السلام نیز چنین خواهد بود.

اگر مهدی شیعه بتواند رهبری حضرت مسیح علیه السلام را بعهدہ بگیرد، با وجودیکه ایشان از پیامبران الهی و صاحب شریعت است از سربازان، یاوران و تأیید کنندگان حضرت مهدی علیه السلام قرار بگیرد، به طریق اولی، به رهبری امت جدش سزاوارتر است.

مهدی علیه السلام بر اساس تصور شیعه، ظهور می کند در حالیکه لشکریان آماده ای دارد که از شیعیان می باشند و در بین آنان دانشمندان، فقیهان، متفکرین، سیاسیون، نظامیان و طبقات مختلف اجتماعی وجود دارند، بلکه آنان دولت و حکومتی قبل از ظهورش دارند که مبنای فکری سیاسیش بر اساس اعتقاد به ایشان بنا گردیده است.

از زمانیکه جایگاه علماء و مراجع دینی شیعه در غیبت کبری معلوم گردید، با

۱- در کتابمان امامت اهل بیت در کتابهای مقدس مورد بحث قرار دادیم، امید که موفق به نشرش گردیم.

۲- اکثر مفسرین او را آصف بن برخیا دانسته اند. او فردی از بنی اسرائیل بود.

صدای رسا می‌گویند که ما پشت سر مهدی بن حسن عسکری علیه السلام و تابعین و پیروان او هستیم، همانگونه که پدران آنها همواره پدراناش چنین اطاعت و اعتقادی داشتند.

آری آنان منتظر محمد بن حسن عسکری متولد سال ۲۵۵ هجری می‌باشند که به محض اثبات این امر، نسبت به او مطیع‌تر از کنیز به صاحبش باشند. مسلمین سنی مذهب هم حالشان چنین خواهد بود، چون وقتی با مسلمانی مواجه شوند که صاحب خرق عادت و اعجاز است، عالم به قرآن و سنت، چنان علمی که هیچ صاحب رأیی از ارباب مذاهب اسلامی را نگذارد مگر اینکه او را ساکت سازد و بالاتر از آن صحیفه پدرش علی علیه السلام در دست اوست که با املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خط امیرالمؤمنین علیه السلام تحریر یافته، که می‌شود با دانش روز قدمت و صحت گفتار آن را ثابت کرد دیگر جای هیچ گمان و شکّی باقی نمی‌ماند که وی قادر به رهبری همه امّت‌هاست.

ممکن است گوینده‌ای بگوید: چرا خداوند عدد ائمه بر مبنای مذهب تشیع را محدود کرد و فقط در عدد دوازده محصور نمود و آخرینشان با زندگی طبیعی زنده باشد تا آنگاه که عیسی علیه السلام ظهور کند؟

در جواب می‌گوئیم: حصر عدد امامان علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دوازده امام (ع) یا عدم حصرش تا پایان جهان، به تقدیر الهی بستگی دارد، و حق تعالی چنین تقدیر کرده که عدد امامان دوازده نفر باشد، سپس عمر دوازدهمین امام علیه السلام را طولانی گرداند تا وعده‌هایش به پیامبرانش را با دستهای وی تحقق بخشد.

«خلاصه مطلب»

برداشت قرآنی از ظهور حضرت مسیح علیه السلام در آخرالزمان، به عنوان زمینه‌ساز یا تأیید کننده حضرت مهدی علیه السلام این را می‌طلبد که امامت امام مهدی علیه السلام در برگیرنده (نبوت) حضرت عیسی علیه السلام پیامبر معصوم مؤید به تأییدات الهی است، و چنین نخواهد بود مگر اینکه آن امامت، امامت معصوم باشد. و فقط می‌توانیم دو فرض بکنیم که صاحب آن امامت، پیامبر است یا اینکه مهدی موعود (ع) مهدی است که شیعه آن را بر اساس و مبنای خویش ارائه می‌دهد.

خداوند عمرش را بلند نمود تا امامتش حضرت عیسی علیه السلام را در برگیرد و امور دیگر چون امتحان مؤمنین و تمحیص آنان و اموری دیگر صورت پذیرد.

شکی نیست که فرضیه نبوت حضرت مهدی علیه السلام ضرورتاً باطل است، پس شکی برای ما باقی نمی‌ماند جز آنکه بگوئیم او مهدی موعود علیه السلام بر اساس و مبنای شیعه است که حافظ نظریه پایان پذیرفتن ارسال رُسل خواهد بود.

ما اینجا فقط با امری نزدیک به خرق عادت مواجهیم و آن طولانی شدن عمر حضرت مهدی علیه السلام است همانگونه که خداوند عمر نوح و عیسی را طولانی ساخت و لا غیر.

فصل ششم

«پاسخ به چهارده سؤال احمد الکاتب در مورد امام»
«زمان (عج)»

استاد احمد الکاتب روی شبکه اینترنت در جایگاه اسلام در رابطه با امام زمان علیه السلام ۲۱ سؤال مطرح نمود، در ذیل سؤالات وی همراه با جوابشان آمده است:

سؤال ۱:

آیا ایمان به تولد حضرت مهدی علیه السلام در هزار و صد و هفتاد سال پیش و استمرار حیاتش در آینده بعد از هزاران سال تا زمان ظهورش ضرورتی از ضروریات ایمان به خدا، پیامبران و کتابهای آسمانی است؟ اگر چنین است چرا قرآن صراحت به این مطلب اشاره نکرده و از مردم درخواست اعتقاد به آن را نکرده است؟ حکم شیعیانی که به وی ایمان ندارند مانند زیدیه و اسماعیلیه، چه خواهد بود. سایر فرقه‌های اسلامی چه؟ آیا جاز است که حکم به کفر آنان داد و از نماز خواندن در مساجد منع کرد؟

پاسخ:

ایمان به مهدی موعود علیه السلام که در سال ۲۵۵ هجری بدینیا آمد و از فرزندان امام عسکری علیه السلام می‌باشد، از ضروریات مذهب شیعه امامیه است، که از لحاظ نظری احادیث صحیح نبوی حکم به وجوبش دادند.

اما از لحاظ تاریخی، نقل جمهور شیعه نسلی بعد از نسلی دیگر تا اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام که تولدش را از زبان پدرش نقل کرده و خاطر نشان ساختند که امام عسکری نص بر امامتش نمودند. و او را همان مهدی موعود علیه السلام دانستند و عده‌ای از آنان موفق به دیدارش شدند.

آری، جمهور شیعه با این ایمان در مدت غیبت صغری صبر کردند، در حالی که از طریق نواب اربعه با ایشان ارتباط داشتند، نوابی که بعضی از غیب‌گویی‌ها را می‌کردند و دعایشان مستجاب می‌شد، البته در موارد خاصی این عمل صورت می‌پذیرفت.

هیچکدام ادعا نکردند که این غیب‌گویی و استجابت دعا از خود آنان بوده است بلکه امام آنان را آگاه ساخته یا در موارد دعا، دعا نموده‌اند.

اما اینکه چرا قرآن به صراحت به این موضوع اشاره نکرده است باید گفت: قرآن به ضروریات دیگر اسلامی چون عدد رکوع نماز و هفت بار طواف در منی در موسم حج و غیر آن نیز اشاره‌ای نکرده بلکه به ذکر اصل نماز پرداخته و بیان تفصیل و چگونگی آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واگذار نمودند.

امامت اهل بیت علیهم السلام و مهدی موعود علیه السلام نیز اینگونه است. بطوریکه با روش خاصی از آنها صحبت کرده، امامت را گوشزد کرده و بخاطر حکمتی از ذکر نامشان سرباز زده است، آری قرآن با صراحت از عهد شرق که در آخر الزمان محقق می‌شود، آنها بدست مهدی موعود علیه السلام وصی بیان مبسوطی کرده، ولی تصریح این حقیقت را به خاندانی که او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متصل می‌سازد سپرده چنانکه حضرتش تصریح کرده که مهدی از نسل فاطمه و حسین خواهد بود.

در مورد حکم کسی که به مهدی موعود (ع) ایمان نداشته باشد باید گفت که علمای شیعه، منکر وجود ایشان را از تشیع دوازده امامی خارج ولی همچنان مسلمان می‌دانند.

سؤال ۲:

آیا بر امام عسکری علیه السلام جایز است که فرزندش را مخفی کند، ولی از مردم بخواهد که به وجودش ایمان داشته باشند، اگر واقعاً در خفا فرزندى بدنیا آمده باشد؟ و اگر شیعیان در آن زمان جستجو کرده ولی اثر از او نیافتند - همانگونه که نوبختی می گوید - پس چگونه است که ما بعد از صدها سال و بدون دلیل علمی ثابت شده‌ای، به وجودش ایمان بیاوریم؟

پاسخ:

اگر اعلان عمومی امام حسن عسکری علیه السلام باعث بخطر افتادن یقینی جان فرزندش بشود چرا جایز نباشد که ولادت فرزندش را مخفی سازد؟ همه اصحاب امام عسکری علیه السلام یقین به وجود این فرزند داشتند، بسیاری از آنان وی را مشاهده کرده و بقیه به قول امام حسن عسکری علیه السلام اکتفا کردند. و اما نسخه نوبختی مؤرخ چون با نسخه نقل شده شیخ مفید مقایسه شود، تحریفش آشکار می گردد. همانگونه که قبلاً به تفصیل در این باره سخن گفتیم. ایمان امروزه ما شیعیان به حضرت مهدی علیه السلام بر اساس نقل شفاهی متواتر اکثریت شیعیان است که نسل به نسل و تا زمان امام عسکری علیه السلام برای یکدیگر نقل کرده‌اند. همانگونه که امروزه ایمان دارند به اینکه قرآنی که در دست آنها است رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا برای امتش املاء کرده است. پشتوانه هر دو قضیه صدها روایت تدوین شده‌ای است که بعضی صحیح السند و بعضی ضعیف السندند.

سؤال ۳:

اگر موضوع ایمان به حضرت مهدی علیه السلام اصلی از اصول دین باشد، پس چرا بصورتی علمی در حوزه‌ها تدریس نمی‌شود، همانگونه که فقه و اصول تدریس می‌شود؟

پاسخ:

ایمان به حضرت مهدی علیه السلام، ضرورتی از ضروریات تفکر شیعه دوازده امامی است، و حوزه‌های علمیه از گذشته دور دست و تاکنون از طرف وجوه و بزرگان حوزه کتابهای جاودانی چون «التنبیه و الغیبه» ابوسهل نوبختی، «اکمال الدین» شیخ صدوق، «کتاب الغیبه» نعمانی، کتاب «الغیبه» شیخ طوسی و کتاب «المهدی» سید مهدی صدر،^(۱) و کتاب «تاریخ الغیبه الصغری و الغیبه الکبری و الیوم الموعود» سید محمد صدر^(۲) و کتاب «منتخب الاثر» شیخ صافی و... نوشته‌اند. اما اینکه چرا مؤلفین این کتابها در سندهای روایات و داستانهای ولادت حضرت مهدی علیه السلام بحث نمی‌کنند، جواب واضح است؛ زیرا آنان از ایمانشان مبنی بر وجود حضرت مهدی علیه السلام بحث نمی‌کنند، آنان ایمانشان به وجود حضرت مهدی علیه السلام را براساس آن روایات تحصیل نمی‌کنند، بلکه ایمانشان براساس نقل شفاهی متواتری است که نسل به نسل آنرا به یکدیگر رسانده‌اند و حضرت در غیبت صغری بوسیله نواب اربعه، شیعانش را آماده پذیرش غیبت کبری کردند. در این صورت بحث در سندهای آن روایات مفید خواهد بود، اما نه برای ایمان به وجود حضرت بلکه برای ارائه شواهد تاریخی تدوین شده روایت شده با سندهای صحیح که خواننده

۱- پدر سید موسی صدر، یکی از مراجع دینی در قم بود.

۲- بدست دشمن بعثی عفلقی ترور شده و به شهادت رسید. دائرة المعارف بزرگی درباره حضرت مهدی علیه السلام دارند که به دوازده جلد می‌رسد، که تاکنون ۴ جلد آن منتشر شد.

آن روایات بتواند ارتباط حسی با امام زمان علیه السلام برقرار سازد. بطوریکه اگر منصف باشد، می‌تواند از خلال آن روایات، به یک نتیجه مثبتی برسد آنهم به دلیل قدر مشترکی است که این روایات از آن صحبت کنند و آن وجود واقعی امام زمان (ع) است که بعد از پدرش به امامت رسید.

و اختلاف روایات در تفصیل دیگری، معنی‌ش ساقط شدن آن قدر مشترک نخواهد بود، زیرا منابع گوناگون و راویان اولیه مختلف هستند.

سؤال ۴:

اگر نزد شیعیان مسئله مهدویت محمد بن حسن عسکری علیه السلام ثابت و روشن است، پس چرا بعضی از شیعیان قائل به مهدویت علی علیه السلام و فرزندش محمد بن حنفیه و نفس زکیه شدند، چنانکه قائل به مهدویت امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام، امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام شدند؟

آیا احادیث نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره قیام و ظهور مهدی علیه السلام در آخرالزمان، نام و هویت مهدی موعود را مشخص و بر فرزند امام عسکری علیه السلام بودنش تأکید دارند یا اینکه فقط بصورتی عام از او نام می‌برند و مسئله را سطحی و در لفافه مطرح می‌سازند؟

پاسخ:

ادعای مهدویت کسانی غیر از محمد بن حسن عسکری علیه السلام از طرف اشخاص و گروههایی مطرح شد که الان دیگر وجود خارجی ندارند چون به ناحق سخن راندند و ادعای باطلی پیشه نمودند.

به حق‌گزندی نرسد حتی اگر امروزه افراد بی‌شماری به باطل معتقد شوند که ما از وجود قائلین به مهدویت فردی غیر از محمد بن حسن عسکری علیه السلام اثری مشاهده

نکنیم، مگر در هزار سال پیش؟ آن مهدویتی که در جامعه اسلامی جا افتاده، مهدویتی است که بر اساس نص قرآن و احادیث صحیح نبوی و خاندانی است که از آن زاده شده و قیام می‌کند. و آن این است که مهدی موعود علیه السلام از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام و دوازدهمین امام است، و بسیار طبیعی است که شمار معتقدین به مهدویت محمد بن حسن عسکری علیه السلام به خاطر کاسته شدن تعداد معتقدین به امامت امام حسین علیه السلام کاسته شود، مضافاً اینکه مسئله اساسی که شیعه درگیر آن بود، شناختن امام زمان خویش بوده، اما امامت ائمه بعد از وی (امام زمان وقت) مسئله‌ای است که محیط و زمان و شخصیت افراد در آن تحکم می‌کرد، ما روایاتی داریم که راویان ثقه و مورد اعتماد ده‌ها سال قبل از حضرت مهدی علیه السلام آنرا روایت کردند که مهدی موعود علیه السلام را نهمین امام از نسل امام حسین علیه السلام یا هفتمین امام از نسل امام باقر علیه السلام یا پنجمین از نسل امام کاظم علیه السلام معرفی کردند، که ما شماری از آنها را قبلاً ذکر کردیم.

سؤال ۵:

آیا مسلمین و شیعیان و شیعه امامیه در سه قرن اول هجری، با شخص محمد بن حسن عسکری آشنا بودند و به او ایمان داشتند؟ پس دیگر چرا بداء صورت گیرد؟ چرا بزرگان اصحاب ائمه از نام ائمه بی‌خبر بودند و امام بعدی را نمی‌شناختند؟

پاسخ:

از این مسئله در جلد اول صحبت کردیم و آنجا و در محله‌ش خاطر نشان ساختیم که روایات بداء^(۱)، روایات صحیحی نیستند، زیرا بدائی در امر امامت نباشد.

۱- متأسفانه این سخن از بسیاری از اندیشمندان اهل جماعت و عامه و هم مشربان احمد الکاتب شنیده می‌شود، که امامی، فرزندی از فرزندان او را امام بعد از خویش معرفی کرده و

و این حقیقت را تکرار کردیم که خواص و نزدیکان ائمه علیهم السلام می دانستند که جانشین کیست و نامش را از امام زمان خویش شنیده بودند، اما به دلیل وضعیت حاکم، عوام از نامش بی خبر بودند، و همه آنها را در جلد دوم هنگام پاسخگویی به بغدادی در نشریه الشوری بیان کردیم.

سؤال ۶:

آیا ایمان به امام مهدی علیه السلام جزء ایمان به غیبت شمرده می شود؟ در حالیکه می دانیم قرآن ملائکه، جن و معاد را ذکر کرده ولی از مهدی علیه السلام نامی نبرده؟ پس چگونه به او ایمان بیاوریم در حالی که مسئله، غیبی است و ما هیچ دلیل و برهانی برای ایمان به وی نداریم!!

پاسخ:

قرآن غیب را ذکر کرده و بعضی از مصادیق آنرا بیان نموده ولی همه امور غیبیه و تمام مصادیقش را بیان نکرده است. مهدویت در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه از مصادیق غیب شمرده می شود. که حاکمین زمین خواهند شد، و همچنین خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله از وراثت زمین بدست حضرت مهدی (ع) که از نسل ایشان می باشد، اخبار از غیب است. چنانکه خبر دادن ائمه از اینکه دوازدهمین امام صاحب دو غیبت کوتاه مدت بلند مدت است از امور غیبی و محقق شده است. قبلاً سخنان ابوسهل نوبختی و شیخ نعمانی و شیخ صدوق را ذکر کردیم و بیان کردیم که آنان غیبت امام زمان را از آیات و نشانه های صدق امامت ائمه می دانند.

سؤال ۷

چه دلیلی بر وجود و ولادت امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام موجود است؟
آیا وی یک حقیقت است یا یک نظریه فلسفی وهمی است؟!
و آیا ممکن است که ولادت و تحقق وجود خارجی انسانی را با استدلال فلسفی ثابت کرد؟

پاسخ:

دلیل بر وجود حضرت مهدی علیه السلام نقل متواتر فقهای شیعه از، نسلی به نسلی دیگر تا نسل امام حسن عسکری علیه السلام است، بطوریکه اصحاب امام، فرزندش را دیدند و نص بر امامتش را از امام عسکری علیه السلام شنیدند.

این است نقل تاریخی متواتری که بعضی از متقدمین از شیعه چون ابوسهل نوبختی و شیخ صدوق به آن استدلال کردند. منهای این امر، روایات زیادی وجود دارد که علماء شیعه در بسیاری از کتابهایشان در طول تاریخ و قرون آنها را تدوین می کردند.

متقدمین از شیعه به دلیل عقلی برای اثبات حضرت مهدی علیه السلام نیز روی آوردند. این استدلال عقلی مبتنی بر مقدماتی بود که چنین نتیجه می داد: محال و غیرممکن است که امام عسکری علیه السلام از این جهان بروند و فرزندی نداشته باشند که جانشین وی باشد، چه آن امام را دیده باشیم و چه ندیده باشیم، و این دلیل، با تسامع، دلیل عقلی یا دلیل فلسفی نامگذاری شد. و مرادشان این است که اصول قدیمی شیعه که احادیث صحیح نبوی و احادیث صحیح باشند، واجب می سازد که امام حسن علیه السلام بدرود حیات گوید و فرزندی نداشته باشد که مهدی موعود باشد. این نوع استدلال چه عیبی می تواند داشته باشد اگر مقدماتش صحیح و به هم پیوسته باشد؟

وانگهی مگر مسلمین و غیر مسلمین با دلیل فلسفی خداوند را اثبات نمی کنند؟ مسئله در این باره راجع به صحت مقدمات و پیوستگی منطقی آنهاست. این همه پافشاری بر این روش و استدلال برای چیست، در حالیکه متقدمین از شیعه فقط بر این روش اکتفا نمی کنند بلکه آن را با دلیل تاریخی قاطعی قرین می سازند، چنانکه قبلاً در این باره سخن گفتیم.

سؤال ۸:

آیا امام عسکری علیه السلام به داشتن فرزندی اعتراف کردند؟ و آیا شیعه و اهل بیت و اصحاب امام عسکری علیه السلام او را می شناختند؟ یا اینکه یک جماعت فرصت طلب، در خفا این داستان را خلق کرده و به خورد مردم (شیعیان) دادند تا استفاده مالی و سیاسی از آن بکنند؟

پاسخ:

آنچه اکثریت اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بصورت شفاهی از ایشان نقل کردند این است که حضرت به آنان خبر داده که او را فرزندی است و گروهی موفق به دیدنش شدند و از امام عسکری علیه السلام نص بر امامت فرزندش را شنیدند و اینکه او مهدی موعود است.

در کنار این نقل شفاهی متواتر، روایات صحیح السنندی وجود دارد که از بزرگان شیعه و از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام محسوب می شوند. و این ادعا که مجموعه ای فرصت طلب این داستان را خلق کرده اند ادعایی بی دلیل و برهان است. بلکه افترائی است که بر پایه قربانی شدن بحث ناتمام و ناقص که شخصی مغرض او را یاری می داد، بنا شده است، همانگونه که از بحثهای گذشته روشن گردید.

سؤال ۹:

روایتی که منسوب به خدیجه دختر امام هادی علیه السلام است می‌گوید که نرگس (مادر کریمه امام زمان علیه السلام) در آن شب ولادت کذائی از حامله بودن خویش خبردار نبود و هیچ اثری از بارداری در وی مشاهده نمی‌شد، و صبح، فرزند را ندید. پس آیا ولادت را در خواب دیده است؟ آیا این روایات صحیح است؟ و اگر صحیح است سندش کدام است؟

پاسخ:

بسیار مفید خواهد بود که روایات شیخ طوسی در کتابش «الغیبه» صفحه ۲۳۴ را با هم مرور نماییم. آن شیخ مرحوم فرمود:

ابن ابی جنید از محمد بن حسن بن ولید از صفار از محمد بن حسن قمی از ابو عبدالله مطهری از حکیمه بنت محمد بن علی الرضا علیه السلام برایم نقل کرد که آن بانو گفت: ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) در شب پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری مرا خواست و فرمود: ای عمه! امشب افطارت را در نزد من قرار بده که خداوند عز و جل ترا به دلیلش و حجتش بر خلقش بعد از من، خوشحال خواهد ساخت.

حکیمه گفت: به این خاطر بسیار خوشحال گشتم و فوراً از خانه بیرون رفتم تا به (خانه) ابو محمد علیه السلام رسیدم، در حالیکه ایشان در منزلش نشسته بود و کنیزانش به دورش حلقه زده بودند.

گفتم: فدایت گردم، ای مولای من، (آن) جانشین از کدامین کنیز زاده خواهد شد؟ فرمود: از سوسن. من نگاهم را بسوی آنان انداختم و علائم بارداری را جز بر سوسن مشاهده نکردم.

حکیمه گوید: چون نماز مغرب و عشاء را بجا آوردم، سفره را آوردم و با سوسن افطار کردیم و در یک اتاق با او خوابیدم. چرتی زدم، سپس بیدار گشتم، و همچنان

در فکر ولی خدایی که ابو محمد علیه السلام به من وعده داده بود، بودم. لذا زودتر از وقتی که هر شب برای ادای نماز برمی خاستم، برخاستم و شروع به خواندن نماز شب شدم و وقتی به نماز وتر رسیدم، سوسن مضطرب برخاست، وضو گرفت و برگشت و شروع به خواندن نماز شب کرد تا به نماز وتر رسید. با خود حدیث نفس کردم که نزدیک است که صبح طلوع کند. برخاستم که نگاه کنم، دیدم که فجر اول طلوع کرده است، لذا شک و تردید درباره وعده ابو محمد علیه السلام در دلم افتاد، (ایشان) از اتاقش به من گفت شک و تردید مکن، که گویی الان است که او را به اذن خدا مشاهده خواهی کرد.

حکیمه گوید: از آنچه در درونم گذشت از ابو محمد علیه السلام خجالت کشیدم. به اتاق برگشتم در حالیکه شرمنده بودم، دیدم که (سوسن) نمازش را قطع کرده و مضطرب بیرون از اتاق رفت که در آستانه در با او برخورد کردم، به او گفتم: پدر و مادرم فدایت آیا چیزی احساس می کنی؟

گفت: آری عمه. درد شدیدی می کشم. گفتم: به امید خداوند هیچ ترسی بر تو نیست. بالشتی را آوردم و در وسط اتاق گذاشتم و او را بر آن نشاندم، در کنار او مانند زنی که هنگام ولادت زن دیگر می نشیند، نشستم. دو دست مرا گرفت و بشدت چشم بر هم گذاشت و ناله ای کرد و شهادتین را گفت، ناگهان در زیرش نگریستم، در حالیکه ولی خدا علیه السلام با مساجدش بر زمین سجده کرده، دو کف دستهایش را گرفته و در دامنم نشاندم، در حالیکه پاک و پاکیزه بود. ابو محمد علیه السلام صدایم کرد: ای عمه! پسر مرا نزدم بیاور.

او را گرفت و زبانش را بر چشمهای فرزندش کشید و او چشمهایش را گشود، سپس آنرا در دهانش گذاشت و کام او را (با تربت کربلاء) برداشت، سپس آنرا در دو گوشش قرار داد و او را بر زانوی پای چپش نشاندم، ولی خدا علیه السلام هم نشست. امام دست بر سرش کشید و به او گفت: فرزندم با قدرت الهی سخن بگو. ولی خدا علیه السلام

استعاذه کرد و گفت: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ نرید أَنْ تُنَّ عَلٰی الذّٰیْنِ اسْتَضعَفُوا فِی الْاَرْضِ وَ نجعلهم اُمَّةً وَ نجعلهم الوارثین وَ نمکن لهم فی الارضِ وَ نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون»^(۱) و بر رسول خدا ﷺ درود فرستاد و سپس بر امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه تا پدرش سلام کرد.

آنگاه کودک را به من سپرد و گفت: ای عمه! او را به مادرش بازگردان تا چشمهایش به او روشن شود و غمگین نگردد و تا بداند که وعده الهی حق است ولی اکثر مردم این را نمی دانند، من هم کودک را نزد مادرش برگرداندم، این در حالی بود که فجر دوم طلوع کرده بود. من نماز صبح را بجا آوردم و تا دمیدن آفتاب به تعقیبات نماز مشغول شدم. سپس با ابو محمد علیه السلام خداحافظی کرده و به منزل برگشتم.

بعد از سه روز مشتاق دیدار ولی خدا علیه السلام گشتم، لذا به منزلشان رفتم، و از اتاق سوسن شروع کردم، ولی اثری ندیدم و صدایی نشنیدم، من هم کراحت پیدا کردم که سؤال کنم، و چون بر ابو محمد علیه السلام وارد شدم از او خجالت کشیدم که ابتداء به سؤال کنم، حضرتش شروع به سخن کرد و گفت: ای عمه! (او) در حمایت و حرز و ستر و غیب خداوندی است، تا روزی که خداوند اذن فرمایند. و چون خداوند مرا نزد خویش خواند و وفات یافتم، و دیدی که بین شیعیانم اختلاف افتاد، معتمدین از آنان را از جریان با خبرساز، و این امر نزد تو و آنان پوشیده و مخفی بماند، زیرا خداوند ولی خود را از خلقش غایب خواهد کرد و پوشیده خواهد نمود، و کسی او را نبیند تا موقعیکه جبرئیل اسبش را به او بسپارد «لیقضی اللّٰهُ اَمْرًا کان مفعولاً»^(۲).

شیخ صدوق دو روایت را از حکیمه بانو نقل کرده اند، در روایت اول آمده که حکیمه، وقتی نرگس را مضطرب دید که از خواب برخاست، پرسید، آیا چیزی

۱- سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

۲- سوره انفال، آیه ۴۲.

احساس می‌کنی؟ گفت: آری ای عمه، حکیمه به او گفت: بر نفس خود مسلط شو و قلبت را محکم نگاه دار... و هر دو دچار سستی شدند بعداً صدای مولود شنیده شد، حکیمه او را نزد امام برد سپس نزد مادرش برگرداند، و دوباره نزد امام برد. و در روایت دوم، نرگس از حکیمه غایب گشت، سپس از پس پرده غیب بیرون آمد در حالیکه فرزندش با او بود، (حکیمه) او را گرفت و نزد پدرش برد... هر دو روایت از خرق عادت هنگام ولادت سخن می‌گویند و سندشان مجهول با متهمی بر غلو است و در نتیجه دو روایت ضعیف شمرده می‌شوند. از آنچه گفته شد واضح می‌گردد که:

اولاً: دانش احمد الکاتب و امانتش نسبت به خواننده آنگاه که از این روایات بی‌خبر باشد چقدر است. او تنها یک روایت از صدوق را از بین روایات بر می‌گزیند که حکیمه اثر بارداری را بر نرگس مشاهده نکرده است...

ثانیاً: گیریم که ما بر روایت صحیح السنندی که دال بر کیفیت ولادت باشد، اثری ندیدیم مگر اثرش بر ایمان به ولادت چه مقدار خواهد بود بعد از اینکه از طریق قطعی حکم به ولادتش کردیم؟ خواه از طریق نقل شفاهی متواتر اکثریت اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام باشد و خواه از طریق روایات صحیح السنندی که در کافی و غیر آن نوشته شده است، که بیان می‌کنند امام حسن عسکری علیه السلام خبر از وجود فرزندی داده و نص بر امامتش نموده. مضافاً اینکه روایات ذکر می‌کند که معتمدین ایشان را دیدند و بین او و شیعیانش ۶۹ سال واسطه بوده‌اند.

سؤال ۱۰:

معنای تواتر و اجماع چیست؟ و آیا اجماع و تواتری درباره ولادت دوازدهمین

امام باقی خواهد ماند - با اعتقاد به مخفیانه بودن ولادتش و انشعاب شیعیان امام حسن عسکری علیه السلام به چهارده فرقه - چه رسد به انکار سایر شیعیان که از مرز هفتاد فرقه گذشته و انکار بقیه فرقه های اسلامی که هیچ ایمانی به ولادتش در قرن سوم هجری ندارند؟

پاسخ:

معنی تواتر این است که افراد زیادی از امری خبر دهند که تبانی آنها بر دروغ عادتاً ممتنع باشد. و ولادت مخفیانه حضرت مهدی علیه السلام مانع از حصول تواتر ولادتش نخواهد بود زیرا آنچه لازم و مطلوب است خبر دادن ولادتش توسط پدرش می باشد و این امر مشروط به دیدن شخص حضرت مهدی علیه السلام نمی باشد، با این وجود افراد نسبتاً زیادی از اصحاب امام عسکری علیه السلام او را دیده اند.

چنانکه اختلاف شیعیان امام عسکری علیه السلام بعد از وفاتش هیچ گزندی به این تواتر نمی رساند در جائیکه اکثریت اصحابشان از وی نقل کرده اند که او را پسری است، و مهدی موعود اوست و او را غیبتی بسیار طولانی خواهد بود، آنگاه در آخرالزمان ظهور می کند تا خداوند وعده اش به پیامبرانش را بر دستهای وی جاری سازد.

منابع معتبر تأکید دارند که اکثریت اصحاب امام عسکری علیه السلام نقل کردند که امام فرموده او را پسری است که جانشین وی باشد همانگونه که در بحثهای گذشته گفتیم. چنانکه در منابع روایی شیعه به نقل از ائمه علیهم السلام آمده است که مهدی موعود علیه السلام پنجمین امام از نسل هفتمین امام است.

سؤال ۱۱:

آیا این امر صحت دارد که شیعیان قبل از تشکیل جمهوری اسلامی در ایران، تشکیل حکومت و تطبیق احکام شریعت اسلامی را در عصر غیبت امام زمان علیه السلام

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۵۰۱

تحریم می‌کردند، و تا الان همچنان بعضی از علماء، برگزاری نماز جمعه را حرام می‌دانند، مگر بعد از ظهور امام زمان؟

پاسخ:

شیعه درباره حکومت معتقد است که حکومت کردن فقط مختص رسول خدا ﷺ و دوازده امام بعد از وی هستند، و تا الان کسی از آنان از این اعتقاد برنگشته، مگر اینکه از تشیع برگردد.

اما در غیبت کبری، علماء دو دیدگاه دارند، دیدگاهی می‌گفت: حدود باید تعطیل شود به دلیل اینکه اقامه‌اش مختص معصومین است و لاغیر، و دیدگاه دیگری می‌گفت: فقیهان در صورت امکان مجاز به اقامه حدود الهی می‌باشند.

این مسئله، مسئله‌ای است علمی و ربطی به اعتقاد داشتن به حضرت مهدی ﷺ و غیبتش ندارد، هر دو گروه متفق القولند که حضرت مهدی ﷺ در غیبت بسر می‌برد و منتظر ظهور او هستند.

سؤال ۱۲:

اگر واقعاً امام مهدی وجود دارد ولی غایب است پس چرا ظهور و قیام نمی‌کند در حالیکه زمین پر از ظلم و ستم شده و مسلمین طعمه طواغیت و مستبدینی شدند که حرث و نسل را با هم از بین می‌برند؟ و اگر امام زمان وجود خارجی دارد، پس چرا از تکنولوژی معاصر استفاده نمی‌کند و جز از ایستگاههای تلویزیونی و فضائی و شبکه اینترنت برای برقراری ارتباط بین مؤمنین و جواب دادن به سئوالات آنان و توجیه و هدایت و رهبری آنان، بعنوان زمینه‌ای برای روزگار قیامش بهره نمی‌جوید؟

پاسخ:

غیبت حضرت صاحب‌العصر و الزمان علیه السلام به معنی دست کشیدن از تمام امور ذکر شده، نیست بلکه این امور با دستور خداوند تعطیل می‌شوند نه با تقدیر و تصرف شخصی از جانب ایشان، چنانکه ظهور ایشان و از سرگیری فعالیت‌های فکری و سیاسی‌شان با دستور خداوند، صورت خارجی به خود می‌گیرد، و خداوند سبحان به زمان ظهور داناتر است «هیچ رسولی جز بر امر خدا نشاید معجزه و آیتی برای امت بیاورد و چون فرمان خدا فرا رسد آن روز بر همه به حق حکم کنند و کافران مبطل و زیان‌کارند.»^(۱)

خداوند سبحان در زمان و هنگامی وی را مبعوث می‌سازد که شیعه امامیه تمام اهداف خویش در اقامه حجت بر بشریت را بکار برده باشد، و همچنین اصحاب حق و حقیقت در استضعاف بسر ببرند. زیرا هدف از ظهورشان از بین رفتن استضعاف از حق و صاحبان آن و برپایی حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت می‌باشد.

سؤال ۱۳:

چه اشکالی وجود دارد که یک میزگرد علمی تشکیل بشود و از احمد الکاتب دعوت بشود و با او در مقابل دیدگان عموم مردم و در صدا و سیما درباره ولادت حضرت مهدی علیه السلام بحث و گفتگو بشود؟ مخصوصاً اینکه ایشان می‌گویند که حاضر است رأی خویش را تغییر بدهد اگر دلایل تاریخی علمی بر ولادت امام محمد بن حسن عسکری برای او ارائه شود.

۱- و ما کان لرسولٍ أن یأتی بآیهٍ إلا باذن الله فاذا جاء أمرُ الله قُضی الحقّ و خسر هُنالک المُبطلون. (سوره غافر، آیه ۷۸)

پاسخ:

سؤال‌ی که باید بشود این است که آیا ضرورتی برای تشکیل یک میزگرد اینچنینی با احمد الکاتب وجود دارد؟ جواب، منفی است و هیچ ضرورتی به آن نیست زیرا او اولین کسی نیست که منکر ولادت امام زمان شده یا خواهد بود. چنانکه او اولین کسی نیست که دلالت حدیث غدیر بر امامت امام علی علیه السلام را منکر شده، و اولین کسی نیست منکر عصمت ائمه علیهم السلام شده است. بلکه او فردی از هزاران و میلیون‌ها انسان است، و اگر قرار باشد با هر فرد از آنان میزگردی تشکیل بشود، دیگر وقتی برای کارهای دیگر نخواهد ماند.

آری، در استعداد و آمادگی برای بحث حول شبهات و سؤالات جدید باید همواره باز بماند مضافاً اینکه میزگردهایی نیز تشکیل گردد تا دلایل شیعه بر وجود و امامت امام مهدی علیه السلام بیان شود، و آمادگی برای پذیرش هر سؤال‌ی در این باره مهیا باشد.^(۱) وانگهی ما هیچ حرص و طمعی بر تغییر یافتن نظر احمد الکاتب یا هیچ شخص دیگری نداریم زیرا مسئله کاملاً شخصی است. «ای رسول تو خلق را متذکر ساز که وظیفه پیامبری تو غیر از این نیست»^(۲).

«هدایت آنان بر تو نیست، بلکه خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند»^(۳)
 آری ما حریصیم بر اینکه شبهات و سؤالات او و غیر او بی‌پاسخ نماند، و لازم به توضیح است که این شبهات، شبهات جدیدی نیستند، و در قدرت و امکان هر فردی است که آنچه را شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ هجری) در مقدمه کتابش «اکمال

۱- شبکه فرهنگی هجر توسط شبکه رایانه‌ای اینترنت میزگرد بحث و گفتگو با استاد احمد الکاتب برگزار نمود و بعد از اینکه بحث و گفتگو به قسمت جدی و مهم خود رسید و به بسیاری از سؤالاتش پاسخ داده شود، ایشان به بهانه اینکه وقت ندارد و کتابی در این زمینه نوشته، و هر کس ردی دارد بنویسد دیگر حضور نیافت.

۲- فذکر ائمانت مذکر * لست علیهم بمسیطر. (سوره غاشیه، آیات ۲۲-۲۱)

۳- لیس علیک هدیههم ولکن الله یهدی من یشاء. (سوره بقره، آیه ۲۷۲)

الدین» که بیش از هزاران سال قبل نوشته مراجعه کند تا متوجه شود که بیشتر شبهات احمد الکاتب و سؤالاتش از آن زمان مطرح شده و علمای ما جواب آنها را داده‌اند. و اگر آنها را مطالعه کرده و قانع نگشته معنایش این نیست که آن جوابها غیر صحیح بوده‌اند، زیرا بسیاری از افرادی که به ادله انبیاء قانع نشده‌اند بلکه بسیاری از کسانی که بوجود حق تعالی که مسلمانان و مسیحیان و یهودیان بر آن اتفاق نظر دارند، ایمان ندارند و بسیاری از افرادی که به انبیاء نیز ایمانی ندارند.

این صحیح است که احمد الکاتب فردی شیعه دوازده امامی بوده، ولی بعداً از جرگه شیعیان دوازده امامی خارج شد و سنی مذهب براساس مفهومش نسبت به تشیع و موضعگیری نسبت به آن مذهب، قرار گرفت، و دیدگاهش را نوشت و منتشر کرد و شروع به دعوت کردن به افکارش کرد، ولی در مقابل دهها فرد از سنی مذهب شیعه شدند و یافته‌هایشان را به نگارش درآوردند و مردم را به سوی مذهب تشیع دعوت کردند.

این امر کماکان باقی خواهد ماند، و ما هم توان مقابله با آنرا نداریم زیرا خداوند سبحان انسان را در اندیشه آزاد آفرید و هر انسانی مسئول عمل و موضعگیریهای خویش است.

سؤال ۱۴:

اثر اعتقاد به حضرت مهدی در ایجاد علاقه بین شیعیان و اهل جماعت و عامه چه خواهد بود؟ و آیا باعث وحدت مسلمین خواهد شد؟ یا اینکه باعث تفرقه بین آنان است؟

پاسخ:

بر اساس دیدگاه شیعه اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام فرعی از اعتقاد به امامت الهی مختص به اهل بیت علیهم السلام است که براساس نص و عصمت و منحصر

بودنشان به دوازده امام بنا شده است. ادله آنان در این باره کتاب و سنت است و به هر بحثی که هدفش معرفت حقیقت باشد، مرحبا می‌گوید.

در ضمن آنان هیچ مسلمانی را تکفیر نمی‌کنند و معتقدند مسلمان کسی است که شهادتین را بگوید و چون بر زبان جاری ساخت خون و مالش مصون خواهد بود. پس مسلمانان از شیعیان در امانند، بلکه آنان امت واحدی هستند مادامیکه در دایره شهادتین قرار گرفته باشد. از گذشته تا حال بر شیعه ظلم روا داشته شده تا آنجائیکه بعضی از احاد بخاطر استواری در عقیده شان به کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ، تکفیر شدند.

من درست نمی‌دانم که آیا کسی که مسلمین را متفرّق می‌سازد آنها را کافر و ریختن خونشان را حلال و گرفتن اموالشان را جائز می‌داند یا معتقد است مسلمان کسی است که شهادتین را بر زبان جاری سازد، و اگر آنها را بگوید مال و خونش در امان باشد.

فصل هفتم

مکاتبات بین مؤلف و احمد الکاتب

«اولین نامه»

نامه احمد الکاتب بعد از انتشار جلد سوم (شبهات و ردود) پاسخ به شبهات احمد الکاتب و مصاحبه با فرستنده تلویزیونی ماهواره‌ای الجزیره.

سید سامی البدری!

سلام علیکم و رحمة الله.

گفته بودی که در جلد سوم به پاسخ قضایا و مطالب اصلی خواهی پرداخت که در کتابهای قبلی به آنها نپرداخته بودی، ولی همچنان به دور قضایای فرعی چرخیدی و از پاسخگویی به قضایای اصلی ما سرباز زدی، بطوریکه ولادت امام دوازدهم و وجودش را به بحث گذاشتی و سعی در فرار کردن از این موضوع داشتی، چنانکه موضوع امامت نیز مورد کنکاش قرار نگرفت.

از شما خواهشی دارم و آن این است که به صراحت جواب این سؤال مرا بدهید: چرا شیعیان امروزه شرطهای امامت چون عصمت و تنصیص و از نسل علوی و حسینی بودن را به کناری گذاشته و شرطهای زیدیه مانند فقه و عدالت و برپایی حکومت بر اساس شوری و انتخاب را پذیرفتند، همان چیزی که الان بر ایران حاکم است (جمهوری اسلامی).

براساس دانستنیهایم، شما بین امامت و خلافت فرق می‌گذاری و سعی می‌کنی که چنین القاء کنی که امامت غیر از حکومت کردن و خلافت است، آیا در آینده به بحث کتاب (تطور الفكر السياسي الشيعي من السقيفة الى ولاية الفقيه) خواهی پرداخت؟

لطفاً از ستایشی که بعضی آخوندهای بیسواد نثارت کردند، مغرور مشو! فکر کنم که نامه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به آیه الله ناصر مکارم شیرازی را خوانده باشی که هفته گذشته در مطبوعات ایران منتشر شد، و از او و حوزه خواسته بود که ضروری است به احمد الکاتب جواب داده شود.

آیا آقای وزیر نوشته‌هایت را نخوانده و یا خوانده و چیزی در آن نیافته است؟

سلام خداوند بر شما باد

احمد الکاتب

۱۹۹۹/۱۰/۹

نسخه‌ای از مصاحبه‌ای که مجله «القدس العربي» قبلاً با وی انجام داده بود، ضمیمه این نامه بود. (این نشریه در لندن به چاپ می‌رسد) البته این مصاحبه بعد از مصاحبه با برنامه تلویزیونی بدون مرز (بلا حدود) صورت پذیرفت. اما آنچه شخصاً به ما مربوط می‌شود را برمی‌چینیم.

القدس العربي؛ بدون شک این بحث شما در عین اینکه اهمیت بسیار زیادی دارد، بسیار خطرناک است. آیا آنرا برای بحث و گفتگو با علمای شیعه مطرح ساختی؟ برخوردشان با شما چگونه بود؟

احمد الکاتب: آری، این بحث را در حوزه علمیه ایران از ده سال پیش مطرح ساختم و با عدد زیادی از مراجع دینی و اساتید حوزه و دوستان اندیشمند، آنرا به بحث و نقد قرار دادم و شگفت زده شدم وقتی که دیدم آنان به همان نتایجی که من

رسیده بودم، رسیدند (بعضی از آنان چون شیخ ناصر مکارم شیرازی در کتابش المهدی الثورة الكبرى) مهمترین دلیل وجود امام زمان که دلیل فلسفی باشد را، انکار می‌کند. ولی وقت را غیرمناسب برای طرحش بر عموم مردم می‌داند، چنانکه عدّه زیادی از علماء از نتایج بحث شگفت زده شدند، چون در حوزه علمیه تاریخ اسلام یا تاریخ تشیع تدریس نمی‌شود. حوزه‌های علمیه منحصر به تدریس فقه و اصول و زبان و ادبیات عرب و فلسفه می‌باشد. شماره بسیار زیادی از طلاب علوم دینی، چون عادت همیشگی خود، در تاریخ و عقاید مقلد هستند نه تا صاحب نظر.

چندی پیش دعوت نامه‌ای برای حوزه علمیه نجف و قم فرستادم و از آنان خواستار تشکیل گردهمایی برای بحث در این باره شدم و خاطر نشان ساختم که قبل از اینکه بحثم را منتشر سازم، حاضر به پذیرش و برگشت از نظر خویش خواهم بود، اگر دلایل علمی کافی بر اثبات وجود امام مهدی علیه السلام برایم ارائه شود.

لیکن جو حاکم بر حوزه آنچنان که پیداست تمایلی به بحث ندارد و عدم اجتهاد در این قضیه و انکار بحث و کنکاش در این باره را می‌پسندند، با این استدلال که این موضوع از موضوعات اساسی است. و سید سامی البدری^(۱) از حوزه علمیه قم از خلال برنامه بدون مرز (بلاحدود) که توسط کانال ماهواره‌ای الجزیره در تاریخ ۱۹۹۹/۸/۴ پخش گردید، به صراحت از این موضوع سخن گفت، و باعث تعجب من گردید چرا که با اجماع شیعه در طول تاریخ بر ضرورت ایمان و التزام به اصول دین و اجتهاد و یقین و عدم جواز تقلید، متناقض است.

پس چگونه است که بر عالم جائز باشد که تقلید نماید و دیگران را از اجتهاد منع نماید؟^(۲)

۱- گوینده بنده نبودم، که توضیحش خواهد آمد.

۲- القدس العربی - العدول ۳۲۰، جمعه ۲۷ آب - ۱۵ جمادی الاولی ۱۴۲۰.

«پاسخ اولین نامه»

خدمت استاد احمد الکاتب: خداوند ما و شما را به آنچه می‌خواهد هدایت فرمایند.

سلام علیکم و رحمة الله.

از نامه و سوالاتان سپاسگزارم، چنانکه ضمیمه نامه شما که مربوط به گفتگوی مطبوعاتی شما با مجله «القدس العربی» بود، مایه تشکر بنده شد (القدس العربی - لندن / شماره ۳۲۰۵ جمعه ۲۷ آب - ۱۵ جمادی الاولی ۱۴۲۰).

بخاطر مسافرت از تأخیر افتادن جواب نامه شما عذرخواهی می‌کنم. در چهار محور به جواب نامه‌تان می‌پردازیم.

محور اول: در نامه گذشته‌ات (که آنرا دست مایه شماره ۱۲ نشریه الشوری قرار داده بودی) به من اعتراض کردی که روشم در پاسخگویی به شما ناپسند است چرا که به بحث از جزئیات پرداختم، سپس در مقدمه نامه مرا به یک بحث علمی در اصول قبل از فروع فراخواندی و افزودی که روش ما باید بر پایه التزام به قرآن و سنت و طریق و روش اهل بیت قرار بگیرد.

این پیشنهاد شما با گشاده رویی و استقبال بنده روبرو شد و جوابی برای فرستادم که در جلد سوم ۱۴ رجب ۱۴۱۸ هجری به چاپ رسید.

آنجا عرض داشتم: نظرت چیست که بحث را از اینجا شروع کنیم که آیا بعد از رسول خدا ﷺ کسانی هستند که چون رسول خدا ﷺ در قول، فعل و تقریر، بر مردم حجت باشند یا نه؟ اگر هستند آیا نمی‌توانند ائمه هدی بوده و مردم ملزم به اطاعت آنها باشند و از طرف خداوند حافظ رسالت اسلامی بعد از پیامبر اسلام ﷺ شوند. در اولین مرحله به ذکر آیات قرآنی سپس احادیث رسول خدا ﷺ و بعد احادیث اهل بیت علیهم السلام می‌پردازیم. خواهشمندم در صورت موافقت مرا با خبر سازید. و خوب است منابع حدیثی خودتان را نیز ذکر نمایید. ولی متأسفانه نه

با گذشت دو سال هنوز هیچ جوابی از شما بدستم نرسید.

دومین محور: بعد از انتشار سومین جلد، از طریق شبکه اینترنت از من پرسیدی که چرا امروزه شیعیان از شرطهای امامت چون عصمت و تنصیص و علوی تبار بودن، دست کشیدند و شرطهای زیدیه چون فقه و عدالت را پذیرفتند که امامت بر مبنای انتخاب و شوری صورت می پذیرد؟

باید گفت که اصطلاح امامت به دو معنی آمده است:

معنای اول: معنای خاص است و منظور اینکه صاحب این مقام حجت خداوند بر مردم در مقام فعل و قول و تقریر است، خواه زنده و خواه مرده باشد. و شکی نیست اولین امام به این معنی رسول خدا ﷺ می باشند. شیعه معتقد است که این معنی از امامت بعد از رسول خدا ﷺ در دوازده امام معصوم ﷺ استمرار یافت که این امر به وصیت رسول خدا ﷺ و دستور الهی صورت پذیرفت. شیعه شرط می داند که این معنی از امامت باید با عصمت و تنصیص همراه باشد کما اینکه این امامت محصور در علی و حسن و حسین سپس نسل امام حسین ﷺ است چنانکه امامت بعد از ابراهیم خلیل ﷺ در نسل اسماعیل سپس اسحاق سپس یعقوب سپس در نسلش منحصر گشت.

حق تعالی می فرماید: (بیاد آورید) هنگامیکه خداوند، ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او بخوبی همه را بجا آورد خدا بدو گفت من ترا به پیشوائی خلق برگزینم، ابراهیم عرض کرد این پیشوائی را به فرزندان من عطا خواهی کرد، فرمود عهد من هرگز به مردم ستمکار نمی رسد. (۱)

و می فرماید: و به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را صالح و

۱- و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماماً قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین. (سوره بقره، آیه ۱۲۴)

شایسته گردانیدیم. و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو مخصوصاً اقامه نماز و عطای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها فقط به عبادت ما پرداختند. (۱)

و همچنین می فرماید: یا می گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط او بر آئین یهودیت یا نصرائیت بودند؟ بگو: آیا شما بهتر می دانید یا خدا؟ و کیست ستمکارتر از کسی که شهادت خدا درباره این انبیاء را کتمان کند و خدا غافل از آنچه می کنید نیست. (۲)

اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط مردم را به سنت ابراهیم علیه السلام به امر خداوند هدایت می کنند.

دلیل ما بر حصر امامت خاص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در اهل بیت او علیهم السلام و زنده ماندن آخرین آنان (دوازدهمین امام) تا آخر دنیا، حدیث منزلت، حدیث ثقلین و آیه تطهیر و حدیث کساء و حدیث ائمه دوازده گانه و تنصیص ائمه قبل از ایشان در حق ایشان است. شیعیان معاصر هم چون گذشتگان از پدرانشان از شرط عصمت و تنصیص و علوی حسینی بودن و حصر ائمه در دوازده امام، امامت به این معنی، دست نکشیده اند.

معنای دوم: امامت را معنی عامی است و منظور از آن حکومت کردن و اجرای حدود و اقامه احکام شریعت می باشد. شیعه معتقد است که این معنی از امامت نیز مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه دوازده گانه بعد از ایشان است، و کسی از این

۱- و وهبنا له اسحاق و یعقوب نافلهً و کلاً جعلنا صالحین. و جعلناهم أئمةً یهدون بأمرنا و أوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة و کانوا لنا عابدین. (سوره انبیاء، آیات ۷۲ و ۷۳)

۲- أم تقولون ان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط کانو هوداً أو نصاری قل انتم أعلم أم الله و من أظلم ممن کتم شهادةً عنده من الله و ما الله بغافلن عما تعملون. منظور از اسباط در این کریمه، یوسف و فرزندان معصوم اوست. (سوره بقره، آیه ۱۴۰)

عقیده عدول نکرده مگر اینکه از تشیع عدول کند، اما در عصر غیبت علماء دو دیدگاه داشتند، جماعتی قائل به تعطیل حدودند به عذر اینکه اقامه حدود مختص به معصومین است و لا غیر.

اما دیدگاه دوم می گوید که فقیهان در صورت استطاعت می توانند حکومت تشکیل بدهند و اقامه حدود نمایند و هیچ فردی که این دیدگاه را پذیرفته، علوی و حسینی و عصمت و تنصیص را شرط ندانسته و نمی داند.

از پیروان این دیدگاه می توان از شیخ مفید شروع کرد تا به امام خمینی و شهید صدر و رهروان و پیروان آنان رسید.

از آنچه گفته شد، روشن می شود که سؤال از اساس اشتباه بوده و مبتنی بر خلط بین دو قضیه است که لفظ امام برای تعبیر از آنها بکار برده شده است.

اولین قضیه: وجود حجت های خداوند بر خلق بعد از رسول خدا ﷺ که چون رسول خدا ﷺ بر مردم حجت باشند، چنانکه حق تعالی می فرمایند: و برای خدا حق جهاد را در راه او به جای آرید. او شما را به دین خود سرافراز کرده و در مقام تکلیف بر شما مشقت و رنج ننهاده تا آئین پدرتان ابراهیم پیروی کنید. خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی، مسلمان نامید تا رسول بر شما و شما بر سایر خلق گواه باشید. پس نماز را بپا دارید و زکات بدهید و به خدا متوسل شوید که او مولا و نگهبان و حافظ و ناصر شماست و چه نیکو ناصر و مولائی است. (۱)

دومین قضیه: این است که حکومت کردن در اسلام حق کیست؟ قرآن این

۱- و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملّة أبیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیداً علیکم و تكونوا شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اعتصموا بالله هو مولاکم فنعیم المولی و نعیم النصیر (سوره حج، آیه ۷۸)

قضیه را نیز روشن و بیان فرموده است: ما تورات را که در آن هدایت و روشنائی است فرو فرستادیم تا پیامبران، که تسلیم امر خدا هستند با آن کتاب بر یهودیان حکم می‌کردند و نیز خداشناسان و عالمانیکه مأمور نگهبانی احکام خدا بودند و بر صدق آن گواهی دارند. از هیچکس نترسید و از انتقام بهراسید و نشانه‌های مرا به بهای اندک نفروشید که هر کس بر خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند، از کافران خواهد بود. (۱)

چون در زمان رسول خدا ﷺ و ائمه هر دو مفهوم مصداق واحدی داشتند، زیرا حق حکومت کردن فقط مختص به آنان بوده و از طرفی حجت خداوند در مقام فصلی و قول و تقریر بر خلق بودند، هر دو معنی در اصطلاح امامت عجین شدند، و نزد شیعه معنای سومی یافت و آن اینکه: هر دو معنی از امامت را در برمی‌گیرد و مصادیقش را بعد از رسول خدا ﷺ در ائمه دوازده‌گانه اهل بیت علیهم‌السلام منحصر می‌داند.

متقدمین از متکلمین شیعی هدفشان اثبات هر دو معنی از امامت در حق دوازده امام بود و لاغیر و هیچگاه به مسئله حکومت کردن، بعنوان مقوله‌ای مستقل نگاه نکردند. نمی‌دانم جناب استاد احمد الکاتب چه اصراری بر خلط این معانی دارد؟ موضوعی بحث کردن اقتضاء می‌کند که هر کدام از این معنی را جداگانه در نظر گرفته و حول آن به کنکاش پردازد زیرا هر کدام به قضیه جداگانه‌ای مرتبط است.

اولین قضیه: آیا بعد از رسول خدا ﷺ در بین امت اسلامی کسانی وجود دارند

۱- انا أنزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبّیون الذین اسلموا للذین هادوا و الربانیون و الاحبار بما استحفظوا من کتاب اللّٰه و کانوا علیه شهداء فلا تخشوا الناس و أخشونی و لاتشروا بایاتی ثمناً قليلاً و من لم یحکم بما أنزل اللّٰه فأولئك هم الکافرون. (سوره مائده، آیه ۴۴)

که بیانشان از سنت نبوی و قرآن کریم، چون رسول خدا ﷺ باشد؟ آنان کیانند؟ و عددشان چقدر است؟

دومین قضیه: از زمان رسول خدا ﷺ به بعد حکومت کردن حق کیست و اقامه کننده حدود کدامین شخص است؟ آیا هر مسلمانی با هر ویژگی از پس این مهم برمی آید؟ یا اینکه آنان صنفی خاص با ویژگیهای خاصی هستند؟ آیا آنانیکه اهلیت حکومت کردن را دارند، از هر طریقی که شد در رأس هرم قدرت قرار می گیرند، یا اینکه طریق و روش خاصی برای این امر وجود دارد؟ شکی نیست که بحث اول بر بحث دوم مقدم است و صد البته خطرناکتر. ما این دو قضیه را در جلد دوم از فصل اول ص ۱۶ - ۴۴ در رد بر شما بحث کردیم، چنانکه در جلد سوم در جاهای مختلفی نیز از آن سخن به میان آوردیم، می توانید به آنها رجوع کنید.

محور سوم: وزیر محترم ارشاد حفظه الله از پاسخهایم بر شبهات شما مطلع نبود و تازه بدست او رسید.

اما آن مدحی که به آن اشاره کردی، در واقع مدح و ستایشی نیست، بلکه تأییدی عالمانه، از علمای سرشناسی است که به سخن خویش ملتزم هستند، که این امر صد البته مایه سرور است نه غرور! چنانکه خوانندگانی که از احساس خویش در مورد رد، من بر شما سخن گفتند، از سود بخش بودن نوشته هایم حکایت می کرد. من به نوبه خویش از آنان سپاسگزارم.

محور چهارم: سخنان در مجله القدس العربی است مبنی بر اینکه فضای حاکم بر حوزه های علمیه تمایلی به بحث در قضیه ولادت امام مهدی عج ندارد، و چون

این مسئله از اُمّهات مسائل است کنکاش کردن حول آن ممنوع است، چنانکه سامی البدری از حوزه علمیه قم از خلال برنامه بدون مرز (بلاحدود) که از طریق کانال ماهواره‌ای الجزیره پخش گردید (در تاریخ ۱۹۹۹/۸/۴) به صراحت این موضوع را بیان نمود و باعث تعجب من گردید زیرا با اجماع شیعه بر ضرورت ایمان و التزام به اصول دین از طریق اجتهاد و عدم جواز تقلید، تناقض دارد. پس چگونه است کسی که مدعی علم است می‌تواند تقلید کند و دیگران را از اجتهاد منع نماید.

اگر استاد احمد الکاتب نوار مصاحبه را گوش می‌داد و در صدای گوینده دقت می‌نمود، می‌یافت کسی که به اسم سامی البدری صحبت می‌کرد، شخص او نبوده، بلکه فرد دیگری می‌باشد. بنده هم دچار شگفت زدگی شدم چنانکه بسیاری از دوستانم شگفت زده شدند زیرا صدای مرا می‌شناختند. بعداً به من خبر داده شد که گوینده جناب سید حسن کشمیری^(۱) بوده است.

بنده برای یقین به موضوع شخصاً با ایشان تماس گرفتم (شما هم می‌توانید با او تماس بگیرید تا از حقیقت مطلع شوید). بنده بر عدم تصحیح اشتباهش در اوّل و آخر این تداخل اسمی او را سرزنش کردم و او هم عذر خواست که دچار غفلت شده و در هر صورت عذرش با خودش می‌باشد.

سپس تهیه کننده برنامه بدون مرز (بلاحدود) را از این اشتباه در روز بعد آگاه ساختم و بوسیله دورنما نامه‌ای برای وی فرستادم، همانگونه که قبلاً سه جلد از پاسخ‌هایم به شبهات احمد الکاتب را فرستاده بودم. حالت بیطرفی اقتضاء می‌کرد که هنگام ذکر نامم بعنوان کسی که نامش به اشتباه ذکر شده، به آن اشاره‌ای نکنم. ولی وی عذرخواهی نمود که بعد از پایان یافتن مصاحبه (توضیح شما به دستم رسید).

پاسخ به شبهات احمد الکاتب ۵۱۷

اما موضع علماء شیعه در اصول دین همانست که ذکر کردی و اجماعشان بر عدم جواز تقلید کماکان به قوت خویش باقی است و از افتخارات گذشتگان و معاصرین و شاگردانشان می باشد.

باز، سپاس و تشکر را بخاطر نامه‌ات تکرار می‌کنم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

سامی البدری

۵ شعبان / ۱۴۲۰.

«دوّمین نامه»

سید سامی البدری محترم!

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

در آخرین نامه‌ات به تاریخ ۶ شعبان ۱۴۲۰ هجری از طریق شبکه اینترنت از من خواسته بودی که حول این موضع به بحث بنشینم که آیا بعد از رسول خدا ﷺ حجّتهایی وجود دارند که چون رسول خدا ﷺ در مقام فعل و قول و تقریر بر مردم حجّت باشند و اینکه بحث را با آیات و احادیث وارده شروع نمایم، کما اینکه از من خواسته بودی که بین معنی امامت خاص و امامت عام فرق بگذارم - طبق دیدگاهت - و امامت خاص را به معنای حجّت بودن در مقام فعل و قول و تقریر بر خلق دانستی که منحصر به دوازده امام است، اما معنای امامت عام را طبق دیدگاهت، شامل تشکیل حکومت و اقامه حدود شریعت دانستی و اینکه مرز بین این دو را باید از هم تمیز داد. و افزودی که دلیل حصر امامت خاص، بعد از رسول خدا ﷺ در اهل بیت و زنده ماندن آخرین امام تا سرانجام دنیا، حدیث منزلت، حدیث ثقلین، آیه تطهیر، حدیث کساء و حدیث امامت دوازده امام و نص امام سابق بر امام لاحق می‌باشند.

علی‌رغم این موضوع، تأکید ورزیدی که این دو معنی از اصطلاح امامت در یکدیگر ترکیب شده و دلالت بر معنای سوّمی کردند که هر دو معنی را در بر می‌گیرد و مصداقهایش را بعد از رسول خدا ﷺ در دوازده امام محصور می‌داند.

این امر اگر بخواهد بر موضوعی دلالت کند، دلالت بر سعی و تلاش ظالمانه‌ات در تفریق و جداسازی آنها از یکدیگر است، موضوعی که نزد شیعیان غیرمتعارف است! من بین این دو معنی خلط نکردم!!! بلکه این توئی که بدون ضرورت سعی در فرق گذاشتن بین آنها هستی!!!

در هر صورت نظریه امامت الهی که دوشق تشریحی و تکوینی دارد، امامت را در دوازده نفر محصور کرده است و گرنه شیعه اسماعیلیه و یا واقفیه به منحصر کردن ائمه در دوازده نفر معتقد نیستند، بطوریکه یا عدد را بسیار تنگ کرده یا همچنان باز می گذارند و ما خواه امامت را در دوازده نفر محصور بدانیم یا ندانیم نظریه امامت در وجود و استمرارش احتیاج به اثبات ولادت و وجود محمد بن حسن عسکری علیه السلام دارد، بدون اینکه بحثی در احادیث ذکر شده (حدیث منزلت و ثقلین و کساء و دوازده امام و آیه تطهیر) مقدار دلالت و صحت سندشان داشته باشیم.

اگر توانستی به صورت علمی و تاریخی ولادت و وجود امام را ثابت کنی، نظریه امامت یا دوازده امام صحیح خواهد بود، اما اگر از اثبات عاجز بمانی، بسیار بیهوده خواهد بود که از چیزی صحبت کنیم که وجود خارجی نداشته باشد!!!

بر همین اساس بود که بعد از منتشر شدن جلد اول و دوم در پاسخگویی به سوالات بنده، از شما درخواست کردم که موضوعات اساسی را به بحث بگذاریم، بجای اینکه به بحث عمیق و مفصل جزئیات و حاشیه‌ای پردازیم.

من همچنان بر این عقیده‌ام که بحث از معنای امامت، موضوعی حاشیه‌ای بوده که باید بعد از اثبات وجود فرضی امام دوازدهم به آن پرداخته شود، چنانکه می‌گویند اول وجودش را ثابت کن بعداً بر آن نقش و نگار بنگار. (ثبت العرش ثم النقش)

گویی ترا می‌بینم که با ترکیب کردن بعضی از نظریات کلی خواهان پرش از این موضوع مهم هستی تا زمینه را برای قول به نظریه فرضی وجود امام دوازدهم مساعد سازی، امری که متکلمین قرن سوم قبل از شما به آن دست یازیدند وقتی که با حقیقت روبرو شدند و آن عدم وجود فرزندی برای امام عسکری علیه السلام است، و بجای آنکه در مقابل حقیقت تسلیم شوند و دست از نظریات وهمی و خیالی و تأویلات ظالمانه و احادیث جعلی بکشند بر باطل اصرار ورزیدند و برای امام

عسکری علیه السلام فرزندی فرض کردند!!! با وجود اینکه امام وجود فرزند را انکار کرده و وصیت به تقسیم اموالش بین مادرش بنام حدیث برادرش نمود، بدون اینکه به امامی بعد از خویش وصیت بکند. منظورم از دلیل فلسفی و همی فرضی، این دلیل است که افسانه امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام را بوجود آورد.

بحث حول موضوع نظریه امامت بوسیله احادیثی که یا در متن و یا در سند ضعیفند بعد از انهدام نظریه دوازده امام، ترا به اسماعیلیه یا بُهره^(۱) خواهد کشاند!! و اگر خواستی در عقیده‌ات تجدید نظر بکنی و مانند همه شوی می توانی نظریه شوری را برگزینی که بر حسب عقیده من، نظریه سیاسی اهل بیت هم همین نظریه است که هیچگاه ادعای عصمت و نص و حصر خلافت و امامت در نسلشان را نکرده‌اند!!!

به نظر من مشکل شما ریشه در قیاس مذمومی دارد که اهل بیت آنرا مذموم و رد نمودند و تطبیق آنچه بر بنی اسرائیل گذشت بر مکتب اسلامی است و تفسیر کلمه «اسباط که به معنای قبائل یهودی دوازده گانه است، به جانشینان حضرت موسی علیه السلام که بر حسب ادعایت دوازده نفرند، بدون اینکه دلیلی ارائه بدهی. همه این امور ترا به این قول کشاند که در امت اسلامی باید دوازده جانشین از اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته باشد!!

هیچ حاجتی نمی بینم که ترا به پیروی از عبدالله بن سبا متهم بکنم، فردی که گفته می شود این نظریه را از آئین یهودیت وارد اسلام نموده و چنین استدلال کرد که امام علی جانشین حضرت محمد است همانگونه که یوشع بن نون جانشین حضرت موسی علیه السلام بود.

تو کسی هستی که در اسرائیلیات غور می کنی و زبان عبری را آموختی و به لندن

۱- جماعتی از اسماعیلیه می باشند.

آمدی تا خودت شخصاً در کتابهای تاریخی یهود جستجو کرده و آنچه نظریه‌ات را تأیید کند، استخراج نمایی.

ناگفته نماند که متقدمین از یهود که اسلام و یهودیت را با یکدیگر مقایسه کرده‌اند قائل به بیشتر از یک جانشین نیستند، آن هنگام هم خبری از نظریه دوازده امام نبود، و امامیه بعد از ربع اول قرن چهارم هجری امامت را به عدد محدودی منحصر ساختند! و از تو بسیار خواستم که قبل از تأیید اسرائیلیات از صحت احادیث امامت دوازده امام مطمئن شوی.

در حقیقت من بسیار از تو گله‌مندم و شکایت را به خدا می‌کنم زیرا چنین می‌بینیم که در گفتگو و بحث با من از راه راست منحرف شده و هدفهای سیاسی و تبلیغاتی را دنبال می‌کنی که خداوند به آن آگاه است. زیرا من در ابتدا از شما خواستم که حول حضرت مهدی علیه السلام با هم به بحث بنشینیم، قبل از اینکه کتاب را در سال ۱۹۹۲ منتشر سازم و منتظر آمدنت به لندن در سال ۱۹۹۵ ماندم و اصرار ورزیدم که با هم دیداری داشته باشیم ولی از من فرار می‌کردی و پیش شرط جدائی دو معنای از امامت را شرط ملاقات دیدار عنوان کردی. به شما گفتم بیا بنشینیم و با یکدیگر بحث کنیم، ولی دیدار را نپذیرفتی، دست به دامن بردم که اشتباهات کتابم را به من گوشزد نمایی ولی گفتمی، بر کتابی که منتشر نشده باشد پاسخی نخواهم داشت، آنگاه پاسخهایت را قبل از نشر کتابم منتشر ساختی ولی با این وجود موضوع اساسی و مهمی که پایه و اساس نظریه شیعه امامیه را تشکیل می‌دهد و آن اثبات ولادت و وجود امام مهدی علیه السلام است را مهمل گذاشته و بحثی در مورد آن نکردی، علی‌رغم آنکه من در نامه قبلی خود این مهم را به شما گوشزد کردم و شما وعده دادید که در جلد سوم آنرا بجا خواهی آورد ولی تا الان آنرا عملی نساختی....

و همچنان حول جزئیات و حواشی در گردش و چرخشی و از موضوع اصلی

فرار می‌کنی.

برادر عزیز! چرا وقت گرانبهایت و وقت خوانندگان را بیهوده به هدر می‌دهی؟

لطفاً این سوالات مرا پاسخ دهید:

(۱) چگونه به وجود امام دوازدهم (محمد بن حسن عسکری علیه السلام) ایمان آوردی؟

(۲) آیا از طریق ادله تاریخی علمی حاصل شده است؟

(۳) آن ادله تاریخی کدام است؟

(۴) آیا روایات گوناگونی که درباره موضوع وارد شده را بحث کردی و آنها را

مطالعه کرده و بین آن روایات مقارنه‌ای نموده‌ای؟

(۵) آیا آن روایات نزد شما معتبرند؟ و آیا به رجالش اعتماد داری؟

(۶) آیا آن روایات مسندند؟ یا اینکه شایعه‌های افسانه‌ای خنده‌آوری است که

حتی به درجه روایات آحاد ضعیف هم نمی‌رسد؟

همانگونه که می‌دانی همه این موضوعات را در کتابم (تطور الفكر السياسي

الشيعة من الشورى الى ولاية الفقيه) بطور مفصلی بحث کردم، حال اگر پاسخ یا بحثی

حول موضوع داری آنرا ارائه بده، و اگر گفته‌هایم را بپذیری و چون علماء گذشته

اعتراف به ناتوانی از اثبات وجود امام دوازدهم فرضی به ادله تاریخی علمی بکنی،

دیگر وقت را به امور دست‌دوم و حاشیه‌ای ضایع نکنی که هیچ ارزشی ندارند....

احمد الکاتب

لندن ۷ شعبان ۱۴۲۰ / ۱۵ تشرین الثانی ۱۹۹۹

پیوست نامه دوم:

سید سامی بدری محترم!

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

در این نامه می‌گوییم که آن مصاحبه شونده با کانال جزیره تو نبوده‌ای بلکه او فردی به نام سید حسن کشمیری است. من به کاست ویدئویی مراجعه کردم و بیشتر با صدایت آشنا شدم که شخص گوینده شخص شما بودید، چنانکه با شماری از دوستان که در لندن بسر می‌برند تماس برقرار کردم، همه آنان از مقربین شما بودند و صدایت را بسیار خوب می‌شناختند و در بحث و گفتگویی که بین ما صورت گرفته بود، جانب شما را می‌گرفتند.

آیا معقول است که مهندس برنامه‌ای، اسمی را نام ببرد بدون اینکه با او تماس برقرار کند یا کسی با او تماس بگیرد و نامش را به او معرفی کند؟

چگونه ممکن است که کشمیری نامت را به مهندس صدا بدهد؟ علاوه بر همه این موارد، لهجه و طریقه گفتگو همان شخصیت بود که به خوبی آن را می‌شناختم بطوریکه از ذکر نام امتناع می‌کردی، همانگونه که در نشریه‌ات از ذکر نامم سر باز زدی و نوشتی صاحب نشریه چنین گفت.

وانگهی مجری برنامه چندین بار از تو سؤال کرد و گفت ای سامی! ای سامی! و گفت که خوب می‌دانی که مرا (احمد الکاتب) خوب می‌شناسی و قبل از برنامه با او تماس گرفتی و همانگونه که می‌دانی این ایستگاه رادیویی بود که با شیخ نعمانی و شیخ آصفی و با شما تماس گرفت، پس چگونه است که می‌گوی گوینده شخص دیگری بوده است و اگر به چیزی شک کنم، من به نامه‌ای که در حال نگارش آن هستی شک می‌کنم که شاید شخصی غیر از تو آنرا بنویسد چون در آن نه صدایی می‌شنویم و نه صورتی را مشاهده می‌کنیم.

و شاید چون جوابت را غیر مناسب یافتی لذا با ادعا در پی فرار از آنی با این بهانه

که شخص مصاحبه شونده فردی غیر از تو بوده است، و این سخنان باعث خنده شنونده می‌باشد، لطفاً اگر از نظرت عدول کردی آنرا به صراحت بیان کن، چرات که این بسی بهتر است، یا اینکه بگو قائل به اجتهاد در امور عقیدتی و تاریخی هستی و هیچ مانعی در این امر نمی‌یابی.

برادرتان احمد الکاتب

«پاسخ دومین نامه»

می‌گوئی در آخرین نامه‌ات مورخه ۶ شعبان ۱۴۲۰ هجری از طریق شبکه اینترنت از من خواسته بودی که حول این موضوع به بحث بنشینیم که آیا بعد از رسول خدا ﷺ حجت‌هایی وجود دارند که چون رسول خدا ﷺ در مقام فعل و قول و تقریر بر مردم حجّت باشند و اینکه بحث را با آیات و احادیث وارد شده شروع نمایم.

در سال ۱۴۱۸ بحث حول این موضوع را بنده به شما پیشنهاد کرده و در جلد سوم در کتابم (شبهات و ردود) آنرا ذکر کردم و تا دو سال جوابی از شما دریافت نکردم، سپس دو سال بعد یعنی در سال ۱۴۲۰ شما را به موضوع دوباره تذکر دادم هنگامیکه جواب اولین نامه را از طریق شبکه اینترنت برای ارسال نمودم. ولی با این وجود جوابی دریافت نکردم و بحث را به بعد از بحث ولادت حضرت مهدی ﷺ موکول نمودی و فرمودی که موضوع حضرت مهدی ﷺ مهمتر است! می‌گویی: ما خواه امامت را در دوازده نفر محصور بدانیم یا ندانیم، نظریه امامت در وجود و استمرارش احتیاج به اثبات ولادت و وجود «محمد بن حسن عسکری ﷺ» دارد بدون اینکه بحثی در احادیث ذکر شده‌ات (حدیث منزلت و ثقلین و کساء و دوازده امام و آیه تطهیر) بکنیم و مقدار دلالت و صحّت سندشان داشته باشیم. اگر توانستی، آن هم به صورت علمی و تاریخی ولادت و وجود امام را ثابت کنی نظریه امامت یا دوازده امام صحیح خواهد بود، اما اگر از اثبات آن عاجز بمانی، بسیار بیهوده خواهد بود که از چیزی صحبت کنیم که وجود خارجی نداشته باشد!!!

گوئیم: امامت الهی امام علی ﷺ بوسیله حدیث منزلت متواتر و حدیث غدیر متواتر و احادیث دیگری که بسیارند، ثابت می‌گردد. و امامت الهی اهل بیت علیهم السلام بصورتی عام توسط حدیث ثقلین و آیه تطهیر و احادیث دیگر اثبات می‌شود

محدود کردن آنها به دوازده امام (ع) توسط حدیث دوازده امام که صدورش از رسول خدا ﷺ قطعی است ثابت می‌کند که ما شماری از راهها و منابعش را در جلد اول بیان کردیم.

امامت دوازدهمین امام، فرع امامت پدرانش می‌باشد، اگر امامت پدرانش ثابت شود در اینصورت امامتش نیز ثابت خواهد گشت.

اما ولادت حضرت مهدی علیه السلام اثباتش با نقل متواتر اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام ثابت می‌گردد که در این باره قبلاً بحث شد.

گویید: همچنان بر این عقیده‌ام که بحث از معانی امامت، موضوعی حاشیه‌ای بوده که باید بعد از اثبات وجود فرضی امام دوازدهم! به آن پرداخته شود، چنانکه می‌گویند اول وجودش را ثابت کن سپس بر آن نقش و نگار بنگار. (ثبت العرش ثم النقش)

گوئیم: بدین امر را به شما گوشزد کردم که اصطلاح امامت در دو یا سه معنی بکار می‌رود که شما فقط یک معنی را از آن می‌فهمیدی و آن حکومت کردن است، عاملی که باعث شد ادعا بکنی شیعه وجود عصمت و نص و علوی و حسینی بودن را شرط می‌داند ولی چون در ایران حکومت برپا کردند، از همه این شرطها حاکم دست کشیدند!!

در حالیکه شیعه عصمت و نص و حصر امامت در علی و حسن و حسین و نه امام از نسل حسین علیه السلام را شرط دانسته و می‌داند و آن به دلیل امامت خاص است که متعلق به آنان است.

و این امامت، درست مانند امامت رسول خدا از جهت حجّت بودنش بر خلق در مقام قول و فعل و تقریر است، حال حاکم باشند یا نباشند، فرقی نمی‌کند و آنان واجد این مقام هستند.

و امامت این دوازده امام درست شبیه امامت اسماعیل و اسحاق و یعقوب و

یوسف و معصومین از نسل او قبل از حضرت موسی است و مانند امامت آل هارون بعد از حضرت موسی است که در قرآن ذکر شده است.

اما حکومت، در زمان حضورشان مختص به آنان است و بعد از آنان در فقیهان صالح استمرار می‌یابد، حال از نسل هارون باشند یا نباشند. حکومت کردن هم در عصر غیبت از چنین حالی برخوردار است و از آن فقیهان جامع شرایطی است که مورد اعتماد است هستند، خواه هاشمی باشند یا نباشند.

و بدینگونه هیچ فردی از کسانی که معتقد به ولایت فقیه شدند و حکومت را در زیر لوایش تشکیل دادند، دست از عقیده امامت دوازده امام خویش نکشیدند، و این بسیار آشکار است چون امامت آنان امامت خاص است و حکومت کردن قسمت بسیار کوچکی از دایره امامتشان را تشکیل می‌دهد. در حاکم شرط نیست که معصوم یا منصوص علیه یا علوی و حسینی تبار باشد.

می‌گویند: اصرارت بر بحث حول موضوع امامت بوسیله احادیثی که یا در متن و یا در سند ضعیفند، بعد از انهدام نظریه دوازده امام ترا به اسماعیلیه یا بهره خواهد کشاند!! و اگر خواستی در عقیده‌ات تجدید نظر بکنی و مانند همه شوی، می‌توانی نظریه شوری را برگزینی که بر حسب عقیده من، نظریه سیاسی اهل بیت هم همین نظریه است که هیچگاه ادعای عصمت و نص و حصر خلافت و امامت در نسلشان را نکرده‌اند!!!

گوئیم: نقاط ضعف روایتی را که ذکر کردیم، نشان ندادی. ما تمام اشکالات حول نظریه دوازده امام را در جلد اول بحث کردیم و حدیث دوازده امام هم به لحاظ سندی و هم به لحاظ دلالت به قوت خویش باقی می‌ماند.

همچنانکه در جلد دوم و سوم و جواب اولین نامه‌ات از طریق شبکه اینترنت به شما تذکر دادم که تعارضی بین اعتقاد به دوازده امام و نص پیامبر ﷺ بر آنان بعنوان جانشین وی و حجتهای خداوند بر خلق و اینکه حکومت کردن مختص به آنان

است و قول به شوری به آن معنایی که در جلد دوم صفحه ۳۷ - ۳۸ ذکر کردیم، وجود ندارد.

امّا این گفته‌ات که ائمه مدعی عصمت و نص نبودند، ادعایی که قبل از تو، از روزگار قدیم، اهل سنت آنرا مطرح کردند. بحث در مورد این مسئله بر دو پایه استوار است، پایه اول دلالت نصوص قرآنی و نبوی بر وجود معصومین پایه دوم، صدق نقل شیعه از امامانشان.

بحث پایه اول و فارغ شدن از آن مقدم بر پایه دوم است.

گوید به نظر من مشکل شماریشه در قیاس مذمومی دارد که اهل بیت آنرا مذموم و رد نمودند که همان تطبیق دادن آنچه بر بنی اسرائیل گذشت بر مکتب اسلام است.

تفسیر کلمه اسباط که به معنای قبایل دوازده گانه یهود است، به جانشینان حضرت موسی علیه السلام که بر حسب ادعایت دوازده نفرند بدون اینکه دلیلی ارائه بدهی. همه این امور ترا به این قول کشاند که در امت اسلامی نیز باید دوازده جانشین از اهل بیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد!!

گوئیم: تقارنی که بین آنچه بر امت یهود گذشت با آنچه در امت محمد صلی الله علیه و آله صورت پذیرفت، امری است که قرآن بر آن تأکید فرموده و سنت راستین بر آن مهر درستی نهاد و اصلاً قیاس نیست و امّا آن قیاس مذموم که اهل بیت آنرا رد کرده‌اند، قیاس در احکام است. ما این مسئله را در جلد اول صفحه ۱۲۳ - ۱۳۳ در رد مقاله شما در نشریه الشوری شماره ۳ بیان کردیم.

امّا اسباطی که در آیه آمده و ما در جوابمان ذکر کردیم، ربطی به جانشینان حضرت موسی علیه السلام ندارد، بلکه ربطش به حضرت ابراهیم خلیل است، لطفاً در این امر دوباره دقت فرمائید.

وانگهی جانشینان موسی علیه السلام که قرآن آنان را ذکر فرموده دوازده نفرند «اثنا عشر

تقیباً...» که با عدد ۱۵ ذکر شده در تورات و نامگذاریشان به قضاة و «قاضیان» همخوانی ندارد.

گوید: و هیچ حاجتی نمی بینم که ترا به پیروی از عبدالله بن سبا متهم بکنم، فردی که گفته می شود این نظریه را از آئین یهودیت وارد اسلام نموده و چنین استدلال کرد که امام علی علیه السلام جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله است همانگونه که یوشع بن نون جانشین حضرت موسی علیه السلام است تو کسی هستی که در اسرائیلیات غور می کنی و زبان عبری را آموختی و به لندن آمدی تا خودت شخصاً در کتابهای تاریخی یهود جستجو کرده و آنچه نظریهات را تأیید کند، استخراج نمائی.

گوئیم: قرآن صراحت دارد که خبر بعثت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله در تورات و انجیل ذکر شده است: کسانی که از پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیل دیدند، پیروی نمایند (۱)

چنانکه صراحت دارد نام مسلمانانی که آنان را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت قرار داده ذکر شده است: در راه خداوند حق جهاد را بجا آوردید، او شما را برگزید و در دین حرجی بر شما نگذاشت، از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید، او شما را از قبل در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمین نام نهاد تا رسول خدا بر شما حجت باشد و شما بر مردم حجت باشید. (۲)

این آیه کریمه صراحت دارد که قضیه مسلمانانی که حجت بر مردمند، خداوند آنان را از قبل توصیف و تعیین نمود، منظور از قبل یعنی در کتابهای گذشته، آنچه که می ماند این است که آنان چه کسانی هستند. آیا آنان هم مسلمانان هستند، یا اینکه از نسل ابراهیم نبودند، یا اینکه همانگونه که امام صادق علیه السلام ذکر نمود، اهل بیت رسول

۱- الذین يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوباً عندهم في التوراة و الانجيل. (سوره

اعراف، آیه ۱۵۷)

۲- سوره حج، آیه ۷۸.

خدا هستند؟

حال اینان یا آنان باشند، آیا بحث و کنکاش در کتابهای مقدس برای یافتن گفته‌های قرآن در حق رسول خدا ﷺ و حجتهای خداوندی بعد از رسول او، تهمت محسوب می‌شود؟

خداوند را سپاس که بنده اولین فردی نیستم که در این آیات بحث کرده و بدنبال یافتن واقعیت در کتابهای مقدس باشد، علماء سنی و شیعی مذهبی چون ابن کثیر و ابن تیمیه و قبل از آنان بیهقی و مارودی و قبل از آنان ابن هشام و ابن اسحاق... و در این امر از من پیشی گرفتند و در زمان معاصر شیخ رحمة الله کیرانوی در کتابش "اظهار الحق" در این باره قبل از صد سال پیش سخن رانده و کتابش به چاپ رسیده سپس دوباره با همت دکتر عمر وسوقی در سال ۱۹۸۰ تجدید چاپ گردید، و باز از آن جمله از دکتر احمد حجازی سقا می‌توان نام برد که بیشتر از یک کتاب در این موضوع به نگارش درآورده، که یکی از آنان نیز رساله دکتر است.

و از آن جمله قیس کلبی است که عنوان کتابش «محمد آخرین فرستاده خدا در تورات و انجیل» می‌باشد که در آمریکا به زبان عربی و انگلیسی به چاپ رسید.

که مشابهاتی از متقدمین شیعه مانند نعمانی در الغیبه و شیخ طبرسی در اعلام الوری و... و از متأخرین بزرگانی چون علامه بلاغی که زبان عبری را آموخت و با یهودیان در بیشتر از یک کتاب به مناظره و بحث پرداخت و علامه عسکری در کتابش "معالم المدرستین" و استاد تار میرمصطفی در کتابش «بشائر الاسفار (۱۹۹۴)» و... همه اینان براساس روش و مذهب شما متهم به سبای بودن هستند و ظاهراً به نظر می‌آید، نظر شما معطوف به محققین از شیعه می‌باشد که در بحثهای علمی خود نقل کردند که بشارت به آمدن خاتم الرسول ﷺ در کتابهای الهی همراه بشارت به دوازه امام آمده و این امری است که بسیار شما را خشمگین می‌سازد، و اگر واقعاً چنین است پس چرا به مناظره دعوت می‌کنی؟!

گوید: آن هنگام هم خبری از نظریه دوازده امام نبود و امامیه بعد از ربع اول قرن چهارم هجری امامت را به عدد محدودی منحصر ساختند!
و از تو بسیار خواستم که قبل از تأیید اسرائیلیات از صحت احادیث امامت دوازده امام مطمئن شوی.

گوئیم: ادعایت را مبنی بر اینکه قبل از ربع اول قرن چهارم شیعه نظریه دوازده امام را نمی‌شناختند در جلد اول که در سال ۱۴۱۷ هجری به چاپ رسید، بحث کردیم. ما تمام مطالب آن جلد را در نقد رد نظریه دوازده امام نوشته بودیم و به شما ثابت کردیم که احادیث امامت دوازده امام از ائمه اهل بیت و رسول خدا ﷺ قطعی الصدور بوده و کاملاً صحیح می‌باشد.

ولی جوابی از شما نشنیدیم با آنکه چهار سال از رد نظریات درباره امامت دوازده امام می‌گذرد.

گوید: در حقیقت من از تو بسیار گله‌مندم و شکایت را به خدا می‌کنم زیرا چنین می‌بینم که در گفتگو و بحث با من از راه راست منحرف شده و هدفهای سیاسی و تبلیغاتی را دنبال می‌کنی که خداوند به آن آگاه است زیرا من در ابتدا از شما خواستم که حول حضرت مهدی علیه السلام با هم به بحث بنشینیم، قبل از اینکه کتاب را در سال ۱۹۹۲ منتشر سازم و منتظر آمدنت به لندن در سال ۱۹۹۵ ماندم و اصرار ورزیدم که با هم دیداری داشته باشیم ولی از من فرار می‌کردی و پیش شرط جدا دانستن دو معنای امامت را شرط قبولی دیدار عنوان می‌کردی.

به شما گفتم بنشینیم و با یکدیگر بحث کنیم، ولی دیدار را نپذیرفتی و گفتم بر کتابی که منتشر نشده پاسخی نخواهم داشت، آنگاه پاسخهایت را قبل از نشر کتابم منتشر ساختی ولی با این وجود موضوع اساسی و مهمی که شالوده و اساس نظریه شیعه امامیه را تشکیل می‌دهد و آن اثبات ولادت و وجود امام مهدی علیه السلام است را مهمل گذاشته و حول آن بحثی نکردی، علی‌رغم آنکه من در نامه قبلی خود این

مهم را به شما گوشزد کرده بودم و شما وعده دادید که در جلد سوم آنرا مطرح خواهی ساخت ولی تا الان آنرا عملی نساختی... و همچنان حول جزئیات و حواشی در گردش و چرخشی و از موضوع اصلی فرار می کنی.

گوئیم: ۱ - پاسخهایم در سه جلد گذشته و این جلد چهارمی بر شبهات شما کاملاً روشن و آشکار است بدون آنکه تغییری بکند و آن بدینگونه بود که عبارت معنی داری را از نشریه یا کتابت را برمی چیدم و آدرس آنرا در نشریه یا کتابت نشان می دادم سپس برحسب استعداد و اندوخته ام حول آن به بحث می نشستم و با روشی علمی پاسخ می دادم.

هدفم هم مشخص بود، آنجا که در جلد اول صفحه ۱۵ آوردم: سعی من در این صفحات بر این خواهد بود که جواب را خلاصه سازم و آنرا در دسترس جویندگان حقیقت قرار دهم، مخصوصاً اینکه وقت بسیاری از آنان اجازه رجوع به کتابهای بزرگ و کوچک را نمی دهد. و اگر در سخنانم خدشه ای می دیدی می توانستی آنرا بیان کنی با اینکه زمان زیادی بر آن گذشته است.

۲ - این سخت که «از من فرار می کردی» باعث خنده زن داغ دیده می گردد، آیا به خاطر نمی آوری روزیکه استاد دکتر سعد جواد در منزلش در لندن سال ۱۹۹۵ از تو دعوت بعمل آورد تا در اولین سخنرانی و بحث آزاد بعد از ورود به لندن حضور پیدا کنی ولی در آخر سخنرانی و بحث آزاد و هنگام خروج اکثر دعوت شدگان، به منزل آمدی در حالیکه ما در حال بیرون رفتن بودیم و چون داخل شدی نشستیم و نزدیک به بیست دقیقه ایستاده با همدیگر گفتگو کردیم و از من خواستی به تنهایی با یکدیگر دیداری داشته باشیم، ولی من پذیرفتم و خواستار بحث آزاد در حضور عموم مردم شدم. جوابت آن هنگام این بود که مردم تحمل شنیدن اندیشه نو را ندارند و می ترسم که مرا مورد اهانت قرار دهند.

من به شما گفتم حضرتعالی دیسکهای رایانه ای و کتابهایت در جامعه منتشر

گشته و بسیار طبیعی است که منتظر عکس‌العمل علیه اندیشه‌ات باشی. این درخواست من تا مدت زمان حضورم در لندن که به دو ماه کشید، به قوت خویش باقی ماند، آخر الامر بر حضور عده قلیلی از مردم اصرار داشتی و بنده خواستار حضور همگانی مردم بودم چون حدس می‌زدم که از بحث با شما فائده‌ای بدست نمی‌آید، و قصدم از حضور همگانی این بود که آنان استفاده برده و شهادت بدهند و لاغیر، آخر الامر حدس من و دیگران به حقیقت رسید وقتی از گفتگو و ادامه بحث با شبکه فرهنگی هجر در ماه مبارک رمضان امتناع ورزیدی به بهانه اینکه وقتی برای ادامه بحث نداری علی‌رغم این که خواستار گفتگو و بحث با آنان بودی.

نمی‌دانم که چگونه شد که من از فراریان گشتم در حالیکه - بی فخر و منت - اولین کسی بودم که به مقابله با افکار و اندیشه‌ات برخاستم!

۳- اما شرط پذیرفتن دو معنی از امامت را بدین دلیل بصورت پیش شرط مطرح ساختم که یافتم در چالش عمیق فکری گرفتار گشتی که با خودت در کتابهای سه گانه‌ات به یدک کشیده شدند و آن چالش عمیق این است که به امامت الهی اهل بیت بصورت مسئله‌ای سیاسی می‌نگری و لاغیر در حالیکه ما اینجا با دو قضیه جدا از هم روبرو هستیم، قضیه اول اینکه آنان حجت خداوند بر مردم بعد از رسول خدا ﷺ و مانند او هستند، امامانی معصوم که چنگ زدن به آنان مایه هدایت و دوری از آنان مایه گمراهی است.

قضیه دوم، این است که آنان به حکومت کردن بر مردم بعد از رسول خدا اولی از دیگرانند آنهم اولویت اختصاص نه اولویت تفضیل، یعنی در زمان حضورشان حکومت کردن فقط حق آنان است و غیر آنان غاصب، که توضیح مفصل آن قبلاً گذشت.

به یاد دارم که در یکی از مکالمات تلفنی از شما پرسیدم چرا از پذیرش این امر امتناع می‌ورزی؟ در جواب گفתי: پذیرش همان و سرنگونی کتابهای سه گانه‌ام

همان!!! امر کاملاً آشکار است و آن این است که مبانی بنیانت کج است.

۴ - من همچنان بر حرف خود با شما ثابت ماندم و آن اینکه، من بر کتابی که منتشر نشده باشد پاسخی نخواهم داشت و اگر به جلد اول و دوم کتابهایم نگریسته باشی، خواهی یافت که جملگی در رد نشریه الشوری است و نه بر کتابت که منتشر نشده است، اما جلد سوم را در رد کتابت و بعد از نشر آن به نگارش در آوردم. متأسفانه در آن کتاب هیچ اشاره‌ای به پاسخهایم نکردی.

۵ - عجیب این است که متقدمین از شیعه را که به وصیت معتقد بودند، سبای دانستی و چون در این سبأ و مصادیق آن با تو به بحث پرداختم، گفתי مسئله‌ای حاشیه‌ای است!!!

وقتی ادعا کردی که شیعیان قرن سوم هجری نظریه امامت دوازده امام را نمی‌شناختند، و من بطلان گفته‌ات را مبرهن ساختم، مسئله را حاشیه‌ای و فرعی قلمداد کردی!!!

و هنگامیکه ادعا کردی که روایات زیادی در منابع شیعه وجود دارد که از آنها چنین استفاده می‌شود که ائمه، امام بعد از خویش را هنگام وفات می‌شناختند، و چون اشتباهت را در فهم روایات ثابت کردم، باز گفתי مسئله‌ای حاشیه‌ای و فرعی است.

و هنگامیکه ادعا کردی که شیخ محمد بن علی بن بابویه صدوق در منحصر دانستن ائمه به دوازده امام دچار شک و تردید بود، و چون بطلان این نسبت به شیخ را برایت ثابت کردم، این باز نیز گفתי مسئله، حاشیه‌ای و فرعی است!!!

و هیمنطور هر مسئله‌ای که در کتابهای سه گانم با تو به بحث نشستم و اشتباهت را ثابت کردم، مسئله را فرعی حاشیه‌ای و جزئی قلمداد کردی!!!

شما این حق را ندارید که همه این قضایا را حاشیه‌ای و فرعی قلمداد کنی بعد از اینکه آنها را پشت سر هم چیدی تا تصویری منفی از شیعه امامیه و قضایای اساسی

آن را بنا سازی.

الان جلد چهارم فراروی توسست و در آن بطلان ادعاهایت را ثابت کردم که شیعه امام عسکری علیه السلام بعد از وفاتش به چهارده فرقه تقسیم شدند و معتقدین به مهدی بن حسن عسکری علیه السلام شمار ناچیزی از اصحاب امام عسکری علیه السلام هستند نه جمهور شیعه، و این قضیه حتماً نزد حاشیه‌ای و فرعی قلمداد خواهد گردید زیرا فرعی از مسئله امامت الهی بعد از رسول خداست، مانند همه مسائلی است که اولاً باید در موردش بحث شود و از آن فارغ گشت، قبل از اینکه مسئله وجود امام مهدی علیه السلام را بحث کنیم.

در این مورد حق با شماست و اول باید از امامت بحث کنیم و قبل از شروع بحث باید اتفاق نظر پیدا کنیم که مرادمان از اصطلاح امامت چیست، موضوعی که در ماه مبارک رمضان سال ۱۴۱۶ هجری برابر با سال ۱۹۹۵ میلادی با شما در میان گذاشتم. ما امامت الهی را در جلد دوم و سوم بحث کردیم.

برادرم آقای احمد الکاتب،

دوست دارم که به صراحت برایت بگویم که تلاشی که بنده در رد شبهات شما کردم و تلاشی که برادران دیگری در کتابهایشان کردند و بزودی از آن آگاه خواهی شد - خداوند جزای خیرشان بدهد - برای آن نیست که تصوّر و دیدگاه وارونه‌ات نسبت به امامت اهل بیت را تغییر دهد - زیرا اگر می‌خواستی به حقیقت بررسی آنگاه که در دسترس شما بود و در عمق منابع شیعه و فرهنگ فکریشان می‌زیستی، به آن دست می‌یافتی، وانگهی شما هیچ احتیاجی به این بحثها نداری، چنانکه حقیقت برای کسانی که در عمق منابع اهل سنت و فرهنگ فکریشان زندگی می‌کنند این است که کتاب خدا قبل از فرهنگ شیعه آنها رابه سوی خود فرا خواند. چنانکه فرهنگ اهل جماعت و عامه قبل از فرهنگ شیعه، آنان را به سوی خود دعوت می‌کرد.

در عصری که زندگی می‌کنیم بسیاری به این حقیقت روی آوردند و مذهب تشیع را اختیار کردند نه اینکه فرد خاصی آنان را به مذهب تشیع کشانده کرده باشد بلکه فهم و آزاد اندیشی، آنان را به تشیع سوق داد.

و شما اگر در پی حقیقت باشی کافی است، همین قدر کافی است که به وجدانت مراجعه کنی که بهتر از دیگران آن را می‌شناسی بعد از مصاحبه‌ات با شبکه رایانه‌ای هجر. و با من تلاوت کنی: انسان بر نفس خویش آگاه است اگر چه عذر آورد. (۱)

و حضرت نوح علیه السلام گفت: ای قوم من آیا اگر دلیل روشنی از جانب خدا داشته باشم و رحمتی از جانب او به من عطا شده باشد و بر سر شما مخفی مانده، آیا باز هم رسالت مرا انکار می‌کنید؟ آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن

۱ - بل الانسان علی نفسه بصيرة و لو القی معاذیرة. (سوره قیامت، آیات ۱۵ و ۱۴)

مجبور سازیم با اینکه شما کراحت دارید. (۱)

هود / ۲۸.

محل شاهد این سخن است که «آیا آن را بر شما تحمیل کنیم در حالیکه از آن بیزارید». عبارتی که به خاطر دیدگاه سابقتان آن را مخفی می کنید.

الآن با همدیگر سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام را بخوانیم: **بندگان خدا! خویش را وزن کنید قبل از آنکه وزن شوید و محاسبه کنید قبل از آنکه محاسبه شود، و قبل از تنگی مسیر تنفستان نفس کشید، و به راه حق آئید قبل از آنکه با زور رانده شوید و بدانید کسی که به نفس خویش مدد نرساند که وعظ کننده ای از خود داشته باشد، از غیر او وعظ کننده و بازدارنده ای نخواهد داشت... خداوند ترا از اهل حق قرار دهد و هدایت فرماید.** (۲)

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

نکته:

به دلیل عدولش از ادب بحث و گفتگو این نامه را برای او ارسال نکردم. از ساده ترین آداب، میان بحث کنندگان، اعتماد متقابل شخصی آنها در نقل است. من به استاد الکاتب می گویم: تداخل اسمی واقع شده و گوینده من نبودم بلکه آقای سید حسین کشمیری است و خاطر نشان کردم دوباره به صدای گوینده گوش بده و دقت کن، بلکه می توانی با آقای سید حسین کشمیری تماس بگیری تا از حقیقت مطلع گردی، ولی با این وجود در جواب می گوید: گوینده شخص شما بودید... شاید جواب را غیر مناسب تشخیص داده و سعی در فرار کردن داری آنهم

۱ - قال یا قوم أرايتم ان كنت علی بیته من ربي و آتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم

انلزمكموها وانتم لها کارهون. (سوره هود، آیه ۲۸)

۲- نهج البلاغه

به بهانه اینکه گوینده من نبودم.

استاد الکاتب با قدری عجله حکمی در این قضیه صادر کرد قبل از آنکه از همه جوانب آن آگاه باشد در صورتیکه براحتی می توانست همه جوانب را بداند مثلاً با سید حسین کشمیری که فرد سرشناسی در قم است، تماس بگیرد و از او سؤال کند یا اینکه نوارهای سخنرانیهایم که در نزد دوستانم در لندن بود را از آنان درخواست کرده و گوش بدهد و بین دو صدا را مقایسه کند. این امر برایش میسر بود.

راز مسئله در این است که قرآن کریم قبل از فرهنگ شیعه بسوی امامت دعوت کرده است، همانگونه که احادیث نبوی به روایت اهل جماعت و عامه نیز به آن دعوت می کند. در این برهه زمانی که ما در آن زندگی می کنیم کسانی این حقیقت را یافتند که شیعه نبودند و شمار آنها بسیار بیشتر از شیعیانی است که از این حقیقت روی برگرداندند. گرایش این اشخاص به این حقیقت مرهون زحمات شخص و فرد معینی نیست بلکه نتیجه زحمت و آزاداندیشی خود آنان بود.

شخص شما - اگر حقیقت خواه باشی - هیچ نیازی به جز رجوع و بازگشت به فطرت نداری، زیرا تو بسیار بهتر از ما آنرا می شناسی، بعد از کنار کشیدن از ادامه گفتگو با شبکه فرهنگی هجر بازخوانی کن و با من تلاوت کن: انسان به نفس خویش آگاه است اگر چند عذر تراشی بکند. (۱) و قول حق تعالی به نقل از پیامبرش حضرت نوح علیه السلام «نوح پاسخ داد که شما چه می گوئید هرگاه ببینید که مرا دلیل روشن و رحمت مخصوص از جانب پروردگار عطا شده باز هم حقیقت حال بر شما پوشیده خواهد ماند آیا من به رحمت و سعادت شما را اجبار کنم و شما اظهار تنفر کنید؟» (۲)

۱- بل الانسان على نفسه بصيرة ولو ألقى معاذيره. (سوره قیامت، آیات ۱۵ و ۱۴)

۲- قال يا قوم أرايتم ان كنت على بينة من ربي و آتاني رحمة من عنده فعميت عليكم أنلزموها و أنتم لها كارهون. (سوره هود، آیه ۲۸)

شاهد آیه «باز هم حقیقت حال بر شما پوشیده خواهد ماند آیا من به رحمت و سعادت شما را اجبار کنم و شما اظهار تنفر کنید؟ بعبارتی حقیقت بر شما پوشیده گشت آنهم بنخاطر موضعگیری قبلی تان.»

و به طنین صدای من در حافظه‌ات اکتفا کردی با اینکه بسیار ناچیز و اندک است چون هیچ رفاقتی بین ما نبود - حتی برای مدت دو ساعت چیزی که بین ما صورت گرفت سه بار مکالمه تلفنی و یک بار گفتگوی نزدیک به ربع ساعت هنگام بیرون رفتن از منزل یکی از دوستان در لندن و گوش دادن به سخنرانیم در سالن مجلس اعلیٰ در لندن سال ۱۹۹۵ همین و بس.

سپس بعد از پنج سال صدایی را مقرون و همراه با نامم گوش دهی، که مقدر بوده بنده صحبت کنم، ولی چیزی که اتفاق افتاد این بود که گوینده شخص دیگری شد و به نوشته‌ام در نامه‌ای به تو که گوینده من نبودم، تصدیق نکردی و ایمان نیاوردی.

اگر بین قضیه ساده‌ای که بین شما و منابعش جز دقائق یا ساعاتی فاصله نداشت، با چنین روح و روشی برخورد کنی، برخوردت با قضایائی که فاصله زمانیش بیشتر و پیچیدگیش بیشتر دارد چگونه خواهد بود؟ این روح همان روح بلکه عمیق‌تر از آن است. آیا حکم به دروغگویی نواب اربعه نکردی و به آنان نسبت ندادی که قول به وجود فرزندی برای امام حسن عسکری علیه السلام را جعل کرده و او را دوازدهمین امام قرار دادند؟ و با این حکم پا را از جمهور شیعه که نزدیک و تنگاتنگ با آنان زندگی می‌کردند و مورد اعتماد و امانت و ثقه گذشتگان از ائمه بودند، فراتر گذاشتی.

اساتید و برادران ذیل با فرستادن نامه، ما را مورد مهر و محبت خویش
قرار دادند:

- ۱- استاد حیدر حلی از سوئد
- ۲- استاد خضییر عباس از کانادا
- ۳- دکتر سعید سامرائی از بریتانیا
- ۴- استاد مهدی حمودی از بریتانیا
- ۵- استاد سید ثامر عمیدی از ایران
- ۶- استاد شاعر جواد جمیل از ایران
- ۷- دکتر عباس ترجمان از ایران
- ۸- استاد حسین ساعدی قم - ایران

حرصاً منّا علی لزوم سرعة طبع الكتاب ونشره فی المجتمع الايراني واواسط الطلاب
الجامعيين من الذين لا يجيدون العربية، اکتفينا بذكر اسماء اصحاب الفضائل والسادة
الاعزاء، اولئك الذين كتبوا رسائل الى السيد العلامة سيدنا البدری ديم ظله.

هذا ونرجوا من العلي القدير ان يتقبل منا هذا العمل الضئيل وان يجعلنا من المتمسكين
بولاية علي بن ابي طالب التي من دخلها امن ونجى.

وان يمن علينا بحسن التوفيق والرأى السديد وان يجعلنا من اولئك الذين حملوا
بصائرهم على السيوف....«والله ما ضر اخواننا الذين سفكت دمائهم - وهم في صفين -
الا يكونوا اليوم احياء؟ يسيغون القصص ويشربون الرنق! وقد والله لقوا الله فوفاهم
اجورهم واحلهم دار الامن بعد خوفهم.

این اخوانی الذين ركبوا الدين ومضوا على الحق ؟

این عمّار و این ابن التّیّهان و این ذوالشهادتین و این نظرائهم من اخوانهم الذين ابرد

بروؤسهم الى الفجرة؟ قال: ثم ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة فاطال البكاء ثم قال
عليه السلام: أوّه على اخواني الذين تلوا القرآن فأحكموه و تدبّروا الفرض فاقاموه احيوا السنة
وأما تواتر البدعة دعوا الى الجهاد فاجابوا و وثقوا بالقائد فاتبعوه...» (۱)

با لطف و عنایت آن دستگیر شیرگیر دیرگیر
این کتاب شریف در سحرگاه رمضان سالی از سالیان عمر توسط
این کمین به تاء تمّت خویش رسید.
دل نگرانم و باز نگران دلم
ناصر ربیعی



۱ - مؤمن به علی بسوز که جای سوختن است!! آیا در این آرزو اندیشیدی که معصومی بر تو
بگیرد به عزتش قسم که این امر شدنی است. والسلام علی من اتبع الهدی والمهدی. مترجم،
به نقل از نهج البلاغه